ترجمہ

کنزالا

یمین

بشمیهون اد هیّی ربّی

به نام پروردگار بزرگ

« مقدمه »

اولیّن کتاب الهی مقدّس مندائیان (صابئین) گنزا ربّا (گنج بزرگ) یا صحف حضرت آدم(ع) (اسوثا و زکوثانهویلی) می‌باشد.

متون این کتاب توسّط ملکا هیبل زیوا (اسوثاوزکوثانهویلی) «جبرئیل رسول» یکی از ملائک مقرّب درگاه الهی بیش از ۴۴۵۳۸۶ سال پیش بر حضرت آدم(ا.ز.ن) اولیّن مخلوق پروردگار یکتا و نخستین پیامبر مندائیان (صابئین) برایشان وحی شده است.

این کتاب توسّط حافظان دین مندائی (ناصورائیان) از آن زمان سینه به سینه و بدون کم و کاست و دخل و تصرفی تا کنون باقی مانده است. صابئین مندائی بموجب دستورات آن کتاب مناسک خود را اجراء می‌کنند.

چند سال پیش «گنزا ربّا» توسّط محقّقین خارجی به زبان آلمانی و از آلمانی به زبان انگلیسی ترجمه و نشر شده است. مندائیان عراق نیز آن را به زبان عربی ترجمه و منتشر کرده‌اند.

«گنزا ربّا» به زبان‌های آلمانی، انگلیسی و عربی ترجمه و منتشر شده بر همین اصل تصمیم گرفته شد که. این کتاب الهی به زبان شیرین و شیوای فارسی توسط اساتید و روحانیون فارسی زبان نیز ترجمه و به عموم ارائه و تقدیم شود.

لذا ترجمه اجمالی «گنزا ربّا» حدود ۲۵ سال قبل زیر نظر هیئت مترجمین «گنزا ربّا» توسط اشخاص زیر شروع گردید.

۱-زنده یاد «ریشا اد امّا گنزورا جبّار طاوُسی» (ارواها و شاوق هطائی نهویلی)(درود و آرامش خداوند و بخشش گناهان بر او باد) در رأس اساتید و علمای روحانی نام بردگان زیر مدت چند سال طول کشید و چندین بار توسط اشخاص خبره و وارد به زبان مندائی ویراستاری شد.

۲- ریشا اد امّا صلاح چحیلی (رئیس امت مندائیان جهان)

۳- گنزورا طالب درّاجی گنجور (عاقد مندائیان در ایران)

۴-گنزورا نجاح چحیلی گنجور (عاقد مندائیان در ایران)

۵-استاد جمال درّاجی معلم زبان مندائی

۶-خانم سوعاد چحیلی ناصورایا و معلم زبان مندائی

۷-خانم ندا چحیلی ناصورایا و معلم مندائی

۸-اشکندا فلاح چحیلی(اشکندا: کمک کننده‌ی روحانیون)

۹-استاد دکتر اشکندا سالم چحیلی ناصورایا و معلم و مدرس خط و زبان و معلومات دینی مندائی

پس از اتمام این ترجمهٔ کلاسی متشکّل از هیئت مترجمین «گنزا» و روحانیون نامبرده زیر :

۱-گنزورا طالب دراجی
۲-گنزورا نجاح چحیلی
۳-ترمیدا ساموی چحیلی
۴-ترمیدا بهرام نادری‌زاده
۵-ترمیدا سام زهرونی
۶-ترمیدا پیام جیزان
۷-استاد جمال دراجی
۸-استاد دکتر اشکندا سالم چحیلی

تشکیل و دسته جمعی شروع به مطابقت ترجمه‌های فارسی با اصل متون مندائی «گنزا ربّا» مشغول شدند و آنها را با (گنزا ربّا) مطابقت و تأئید نمودند.

این کلاس هفته‌ای دو روز و روزی ۲ ساعت برای مدت ۳ سال طول کشید تا این امر مهم به پایان رسید.

اینجانب اشکندا سالم سلمان چحیلی به نیابت از هیئت مترجمین و روحانیون عزیز و به عنوان مدیریت و مسئول انجمن صابئین مندائی ایران لازم دانستم که از یکایک هیئت مترجمین و روحانیون که در این امر مهم خیر و خداپسندانه شرکت نموده‌اند تشکّر و قدردانی نمایم.

مضافاً لازم دانستم از جناب استاد جمال دراجی که به زبان انگلیسی تسلط کامل دارند و به زبان‌های مندائی، فارسی، عربی، آلمانی و عبری تسلّط کافی و وافی دارند و نهایت هم فکری و هم کاری را با مطابقت به نوشته‌های آلمانی و انگلیسی و پیشنهاداتی که در این راستا انجام دادند، سپاس بی‌پایان خود را تقدیم ایشان نمایم.

همچنین از خانم ناصورایا (حافظ دین) سوعاد چحیلی که نهایت سعی خود را در تایپ متون مندائی "گنزا ربّا یمین و اسمال"-"سیدرا اد مصوّتا"(کتاب تعمید)- "سیدر اد نشماثا"(کتاب روان‌ها)- "قلستا"(کتاب عقدازدواج)- "انیانی"(کتاب وضو و نماز شرعی مندائیان) و "ادراشا اد یهیی" (تعالیم حضرت یحیی(ع)) قدردانی می‌نمایم.

خانم امل سبتی به نوبه خود در حدود ۱۴ سال گذشته نسبت به تایپ ترجمه فارسی "گنزا ربّا" و سایر متون و صفحه آرائی آنها همت گماشته است و قابل تقدیر هستند و در خاتمه آقای اسعد عسکری که هم‌آهنگی‌های لازم را برای یافتن ویراستار معتبر ایرانی نموده‌اند و سایر زحماتی که به ایشان محول شده مخصوصاً ترجمه‌ی ویراستاری کلمات اوّلیه‌ی فارسی نهایت سعی و کوشش خود را با من انجام داده نهایت تشکر را می‌نمایم.

اکنون ترجمه «گنزا ربّا» در ۳۵۸ صفحه تکمیل و برای ارائه به هم‌کیشان و هم‌میهنان عزیز تقدیم می‌شود، باشد تا مورد قبول حق واقع شود و خداوند پیروز است. هیی زکن.

استاد دکتر اشکندا سالم سلمان چحیلی

کتاب ۱

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام پروردگار بزرگ

امشبّا ماری	**ابلبّا دخیا**
ستایش خدایم	**با قلبی پاک**

◎بنام خدای معظّم ازلی متعال از عالم‌های نور والائی که مافوق همه‌ی اعمال است سلامتی و پیروزی قدرت و ثبات بیان و شنود خوشنودی قلب و بخشنده گناهان باد برایم زهرون برمدلل که به نام خداوند اعتماد کامل یافتم و این کتب را رونویسی کردم که برایم یاد بودی در دنیای خاکی باشد و نامم در خانه‌ی کمال برقرار شود. دیگر بخشش گناهان باد برای همه‌ی ترمیداها و مندائیانی که در این کتاب‌ها تعلیم می‌یابند وندای خداوند را گوش می‌دهند و خدای ازلی را ستایش می‌کنند. ستایش باد خدایم، با قلبی پاک، خدای همه عالم‌ها. ستایش باد تو را، ای متبرّک و ستایش و تعظیم و توقیر و پابرجا باد خداوند بزرگ و رفیع و ستایش شده، مالک اعلای نور، خداوند حقیقی که قدرتش وسیع و بی‌پایان است.درخشش پاک و نور بزرگی که باطل نمی‌شود. شفیق و تواب، رحیم و مهربان، منجی همه‌ی مؤمنین و قائم کننده همه‌ی خوبان. قدرتمند، حکیم و دانا، بینا و بصیر و مسلّط بر همه چیز.خداوند همه‌ی عالم‌های نور فوقانی، میانی و تحتانی. سیمای با عظمت بزرگ جلال که نه دیده می‌شود و نه محدود می‌گردد، ندارد یاری در تاجش و نه شریکی در حکومتش.هر کس که به او اعتماد کند سرافکنده نمی‌شود و هر کس که نامش را از روی حقیقت ستایش کند نمی‌افتد، و هرکس که به اعتماد او به پا خیزد سقوط نمی‌کند. خدای بزرگ همه‌ی ملائک، هیچ‌چیز نبود چنانچه او نبود، و هیچ چیز نیست چنانچه (او) نباشد.مرگ بر او قرار نمی‌گیرد وبطلانی برای او نیست، منوّر است نورش و پرتو افشانی می‌کند درخشش‌اش بر همهٔ عالم‌ها و ملائک که جلویش می‌ایستند و می‌درخشند در درخشندگیشان و در نور بزرگی که بر آنان قرار دارد. به آنها عطا نمود دعا و ستایشی که در قلبشان قرار گرفت، در ابرهای نور می‌ایستند، عبادت و ستایش می‌کنند و تصدیق و فروتنی می‌نمایند خدای عظمت را، مالک اعلای نور، که پیمانه و شمارش و حدودی برای درخشش و برای نور و جلالش نیست، همه‌اش درخشش، نور، روشنی، حیات، راستی، محبت، شفقت، و بخشش و بصیرت، و همه‌اش بینش‌ها، و

چهره‌های ستایش شده زیبائی و آگاهی و دانائی و تجلّی و همه‌اش صاحب اسم‌های جلال است. خدای بزرگ اعلی و ستایش شده، که قدرتش را کسی اندازه نگرفته و محدود نکرده است، هیچ‌کس درک نمی‌کند قدرت او و همه‌ی عالم‌هایش را.اوست مالک اعلای نور، تبرک شده است با همه تبرک‌ها از ازل تا ابد، اوّل است از سرتاسر، خالق همه‌ی اشکال، صانع زیبائی‌ها، در حکمتش محفوظ و پنهان است و آشکار نیست. اوست مالک اعلای نور، خدای همه‌ی عالم‌های نور، رفیع مافوق همه‌ی اثراها، خدای مافوق همه،مالک فرشتگان و سرور بزرگ همه ملائک.درخششی که تغییر نمی‌یابد، نوری که غروب نمی‌کند، زیبائی، درخشندگی و جلالی که تحقیرآمیز نیستند.حیاتی که مافوق حیات‌هاست، درخششی که مافوق درخشش‌هاست، و نوری مافوق نورهاست، در او نقص و عیبی نیست، نور است که ظلمت در او نیست، حیات است که مرگ در او نیست، نیک است که در او بدی نیست، آرام است که در او تمرّد و خشم نیست، خوشایند است که در او زهر و تلخی نیست.در شمال مرتفع می‌نشیند، قدرتمند، زیبا و باشکوه است، سرچشمه همه‌ی منوّرها و پدر همه‌ی "اثرا"هاست. او برکت می‌دهد همه‌ی عالم‌ها را و قرار می‌گیرد بر همه‌ی کامل‌ها، راستین‌ها و مؤمنینی که نامش در دهانشان برقرار است. مالک شهر حیات است که در سکونت‌گاه‌های ملکوت ساکن است، پابرجا است و درخشش‌اش تابان است و منوّر می‌کند، او حدّ و پیمانه و حسابی ندارد او شاد است با شادیی بدون اندوه، با او شاداند همه‌ی ملکوتش. منظره‌ای باشکوه و آذینی باجلال است، هیچ زیبائی وجود ندارد که به او شبیه باشد. حقیقت است که در بلندی‌های اعلی ساکن است، صاحب عظمت،خدای همه عظمت‌هاست. نیست کسی که بتواند قدرتش را محدود و وصف کند و همه عالم‌هایش را و "اشختنا"هائی که در آنها ساکن است، و "اثرا"ها و ملائکی را که در آنها ساکنند.آن مالک اعلای نور پایدار و ابدی در سکونت‌گاهش نشسته است.او اعلاتر است از همه‌ی عالم‌ها، همچون زمین از ساکنینش و از همه بالاتر است، همچون آسمان از کوه‌ها او از همه منوّرتر است، همچون آفتاب از چراغ‌ها.او از همه درخشان‌تر است، همچون ماه از ستارگان اوست با خصوصیاتی که درآنها نقصانی نیست، بر او تاج‌هایی بزرگ قرار گرفته‌اند که قدرت و عظمتش حدّی ندارد، همچنین، نه با شمارش و نه با حساب محدود نمی‌شود. می‌روند پیچک‌های تاجش به هر مکانی و خارج می‌شوند شعاع‌های درخشش و نور و جلال از مقابل سیمایش و از میان برگ‌های اکلیلش

همه‌ی اثراها و ملائک و همه‌ی عالم‌ها با دعا و ستایش می‌ایستند و مالک اعلای نور را ستایش می‌کنند از او پنج خصوصیت عظیم سرچشمه می‌گیرند. اوّل نور اوست که برآنها می‌تابد، دوّم بوی خوش اوست که برآنها می‌وزد سوّم شیرینی (طنین) صدای اوست که در آن به وجد می‌آیند،چهارم سخن اوست که با آن آنها را خلق می‌کند و بوجود می‌آورد، پنجم زیبائی منظر اوست که در آن بزرگ می‌شوند، همچون میوه‌ها در آفتاب.همه "اثرا"ها دهانشان را می‌گشایند، ستایش می‌کنند مالک اعلای نور را و به او می‌گویندچه کسی تو را ستایش می‌کند و چه کسی تو را تعظیم می‌نماید؟ چه کسی تو را تبرّک می‌کند و چه کسی تو را توقیرمی‌نماید و چه کسی تو را قائم می‌دارد؟ اگر تو را با ستایشت ستایش کنیم، ستایشت حدّی ندارد اگر تو را با تبرّکت تبرّک کنیم، تبرّکت وسیع و بی‌پایان است، اگر تو را به رفعتت تعظیم کنیم، رفعتت سنجشی ندارد؟ اگر تو را به ژرفایت قائم بداریم، ژرفایت پیمایشی ندارد؟ اگر دربارهٔ قدرت و درخشش و نورت بگوئیم، وسیع‌تر است درخشش‌ات از گفتن با سخنان و افزون‌تر و بزرگ‌تر است نورت از گفتن و صحبت کردن با سخنان. تبرّک و نیکی و عظمت مالک اعلای نور می‌شکفند و خارج می‌شوند و محدود نمی‌گردند و کسی نمی‌تواند آنها را کاملاً درک کند و بفهمد بغیر از حیاتی که به همراه تو و اثراها و رسولانی که در مقابلت قائمند .همه‌ی عالم‌ها نامت را نمی‌دانند ملائک نور می‌ایستند و به همدیگر می‌گویندچه نام دارد صاحب نور بزرگ؟ می‌گویند نیست نامی مانند نامش، و نیست کسی که او را به نامش بخواند و نیست کسی که بداند کنیه‌اش را، خوشا به اشخاص کاملی که با قلبی پاک تو را شناختند و یاد کردند با فکری راستین و به تو ایمان آوردند با وجدان‌های سالم، تو را تبرّک نمودند با دهانی که همه‌اش ستایش است، تو را ستایش کردند با زبانی صادق و به تو ایمان آوردند با لب‌هائی مؤمن و گفتند.یکتا است مالک نور در حکومتش و نیست بزرگتر از او، و نیست کسی که بر علیه او ستیز نماید، کسی نیست که به شکلش شبیه باشد و کسی نیست که بالا بَرَد چشمانش را و ببیند تاج روی سر مالک اعلای نور را، بدون اینکه تاجش از سرش بیفتد. همانند کوهی است رفیع که طوفان‌های باد تکانش نمی‌دهند، ملبّس است با پوشش‌های نو زیبائی که از البسه این عالم نیستند. هیچ زنی نگفته است که می‌خواهم لباسی برای صاحب تاج‌ها بدوزم.و نمی‌گویند و نمی‌توانند فرزندان ملّت‌ها که ایجاد کنند پوششی را که برشانه‌هایش قرار دارد و فرسوده نمی‌شود پوششی که پوشیده است و بید و

پوسیدگی در پوشش او نـمی‌افـتـد.آفـتـاب مقابلش غروب نمی‌کند، و چراغ‌های شـهرش خاموش نمی‌شوند، پژمرده نمی‌شود تاجی کـه بـر سـرش است.و نمـی‌ریزنـد بـرگ‌هـای اکلیلش که از مقابل سیمایش بیـرون مـی‌آینـد، و بـوی خـوش بیـرون مـی‌آیـد از میـان برگ‌های اکلیلش که بر سیمایش قرار دارد، همه‌ی "اثرا"ها با عطر آن احاطـه شـده‌انـد و شادند، ستایش شده و رفیع و قدرتمند است بر همه، در رأس همه‌ی دوره‌ها، مالکی که از ازل بوده است، نامش در دهان ما محدود نمی‌شود و نه کنیه‌اش در میـان لـب‌هایمـان، او داور جایگاهش است که دروغی در دهانش نیسـت، محکـم سـاخته شـده اسـت، کرسـی بزرگ عالی که تا ابد تغییر مکان نمی‌یابد، نه نجّاران جسمی کرسـی جلوسـش را، محکـم کرده‌اند و نه معماران خانه‌های اقامت‌گاهش را ازگل ساخته‌انـد.مالکی اسـت او از ازل کـه حکومتش برای ابد پابرجاست و باطل نمی‌شود.کمرش از ترس نلرزیده است و به او تـرس و هراس فرزندان ظلمت نمی‌رسد، روزی با ترس برنخواسته اسـت و بـه او لحظـه خشـم و ارتـعاش نمـی‌رسد. مـالک نور برای ابد پادشاه است بـا تاجش، و بطلانی برای حکـومتش نیست. مالکی ستایش شده و با وقار است در شهرش، او را دیوارهای عظیم الماس احاطـه کرده‌اند. پادشاه بزرگان با اثراهای بسیار و با رسولان فراوان و بزرگتر اسـت از قدرتمنـدان تمام مکان‌ها شاد است او، و شاد است شهرش، و همه‌ی حکومتش به او شاد است، نـدارد پدری که بزرگتر از او باشد و نه نخست‌زاده‌ای که قبل از او بوده باشد، نـدارد بـرادری کـه با او سهمش را قسمت کند و نه دوقلوئی که در سهم همدیگر سـهیم باشـند، نیامیختـه و تقسیم نکرده است سهمی را و نفاقی در شهرش نیست و هـیچ ذبحـی در مقـابلش انجـام نمی‌دهند و گوشت حتّی یکبار نمی‌خورند، شراب مستی‌آور نمی‌نوشند، و مقابلش آواز بـد نمی‌خوانند. سیاه نمی‌شود لباسی که با آن پوشانده شده است، تاج‌های بر سـرش پژمـرده نمی‌شوند، برگ‌های اکلیلش نمی‌ریزند هیچ صـدای شـیونی در مکـانش نیسـت و نـه بـی اولادی فرزندان مردم جسدی در مقابلش عبورنمی‌کند، و اقامت‌گاهش بـا مـرده‌ای آلـوده نمی‌شود.او هیچ جنگی انجام نداده است، و هیچ روزی در ترس نایستاده اسـت.خداوند بـه فرزندان نور شاد است و می‌خواند یکی را و هزارتا به او لبّیک می‌گویند.با کلامش اثراهـا را بوجود مـی‌آورد و بـا سـخن دهـانش کامـل‌هـا را ایجـاد مـی‌کنـد.مالک همـه‌ی اثراهـا و "اشخینا"ها، تاج بزرگی است بر سرِ عرش اعـلا، ای آرام، تـو ای کسـی کـه زورمنـدان را مقهور می‌کند، قدرتی (هستی) مافوق همه‌ی متمّردین، عبادت و ستایش شـده‌ای در هـر

زمان و هر وقت تا ابد، بزرگتر است سلطه‌ات از سلطه‌ی همه‌ی پادشاهان مکان ظلمت. جای داری در مکانی که تابان و منّور است، زیبا و عظیم است آن مکانی که در آن جای داری.تو تبرّک شده‌ای در مکان پاکان و پابرجائی در مکانی که همه‌اش برکت است، تو در آن شاد هستی و شادی می‌کند قلبت به همه‌ی ساکنینت، تو از ازل هستی و پابرجائی تا ابد با قدرت بزرگ و با سخن عظیم فرمود، بوجود آمدند ملائک نور از درخشش پاکیزه و از نور بزرگ عظیم که باطل نمی‌شود ظاهر شدند و بوجود آمدند و پابرجا شدند ملائک ستایش که حد و حساب و بطلانی ندارند که همگی با حمد و ستایش مملوند.آنها قیام نموده و ستایش می‌کنند آن مالک اعلای نور را که درخشش‌اش افزون‌تر است از گفتن با دهان‌گوشت و خون، و نورش عظیم‌تر است از تکلّم نمودن بالب‌های، پرتو افشانی می‌کند درخشندگیش و منوّراست نورش بر همه‌ی عالم‌ها، روشن و درخشان است آسمانی که در آن ساکنند. عالمی که در آن پابرجاست بطلانی ندارد عالم درخشش و نورکه تاریکی در آن نیست، عالم آرامش که تمرّد در آن نیست، عالم عدالت که آشوب و اغتشاش در آن نیست، عالم بوها و ارياح که بوی بد در آن نیست، عالم حیات ابدی که بطلان و مرگ در آن نیست، عالم آب‌های حیات که بابویشان ملائک شادی می‌کنند، عالم نیکی که بدی در آن نیست، عالم حقیقت و ایمان که دروغ و ریا در آن نیست، عالمی است پاک که امتزاج بد در آن نیست.ستایش می‌کنند ملائک درخشش آن مالک نور را با درخشش و نوری که به آنها عطا کرد، ستایشش می‌کنند ملائک درخشش در پوشش درخشانی که به آنان عطا کرد، ستایشش می‌کنند ملائک درخشش در پوشش‌های نوری که به آنان عطا کرد، ستایشش می‌کنند ملائک درخشش در همیان‌های درخششی که به آنان عطا کرد. ستایشش می‌کنند ملائک درخشش با اکلیل‌های درخششی که برایشان قرار داد. ستایشش می‌کنند ملائک درخشش با قدرت و استحکامی که به آنها عطا کرد. ستایشش می‌کنند ملائک درخشش با راستی و پیوستگی و ایمانی که به آنها عطا کرد.همه آنها آرام و دانا و خوشایندند که بدی و دروغ و ریا در آنان نیست با پوشش‌های درخشش پوشیده شده‌اند و با پوشش‌های نور مستورند و کنار همدیگر جای دارند و ساکنند و نسبت بهم تجاوز نمی‌کنند و به همدیگرخطا نمی‌نمایند، آسمان‌هایشان شکوهمندند و نظیرند همچون مژه برای چشم و درونشان برای هم آشکار است و اوّل و آخر را می‌دانند. هزارهزار فرسنگ از همدیگردورند و به درخشش همدیگر می‌درخشند و

به بوی همدیگر خوش بویند و کشطا به همدیگر می‌دهند وافکار درونشان را برای همدیگر فاش می‌کنند اینان بدورند از هر مرگ و خرابی، مرگ برای آنان ایجاد نشده است و بطلانی ندارند و پیر نمی‌شوند. قدرتشان کم نمی‌شود و با دردها و نقص‌ها ملبّس نمی‌شوند.لباسشان سیاه نمی‌شود و پوششان تیره نمی‌گردد، اکلیل‌هایشان پژمرده نمی‌شوند و متلاشی نمی‌گردند و برگ‌هائی از آنها نمی‌افتند و در هر رشدی بزرگ می‌شوند، زنده و پا برجا هستند در مکان‌هایشان.آنها مرتعش نمی‌شوند وبه لرزه در نمی‌آیند. میانشان پیری وجود ندارد که پیر شده باشد و نه جنین ناقصی که از رحم مادرش خارج شده باشد. نیست قضاوتی در شهرشان و هم‌چنین آنها همدیگر را داوری نمی‌کنند.گرسنه و تشنه نمی‌شوند و گرما و سرما و بدی و خشم درآنها نیست.جنگ و ستیز با هم نمی‌کنند و هم‌چنین به اسارت گرفتار نمی‌شوند.در سرزمینشان حیوان وحشی قدم نمی‌گذارد و جنبنده موذی از آن خارج نمی‌گردد. برگ بد بر درختان‌شان نیست و نه تلخی در میوه‌های اقامت‌گاهشان، میوه‌هایشان پژمرده و خشک نمی‌گردند و برگ‌های درختان‌شان نمی‌ریزند، درسرزمین‌شان بیم و خرابی نمی‌افتد و اقامتگاه‌هایشان بطلان ندارند.حاکمان متمرّد بدون شفقت برآنها حکومت نمی‌کنند، متمرّدین خشمگین بی‌رحم در سکونتگاه‌هایشان نیست.آسمان‌هایشان بلند و رفیع‌اند و ساختمان‌هایشان خانه‌های کمال‌اند، ملایم و آرامند دریاهایشان و در آنها گُدار نیست، رودخانه‌های عالم‌های نور از آب‌های سفید مملواند، سفیدتر از شیر، و خنک و خوش طعم‌اند و بویشان (معطّر) و قویتر است از تاک‌های عظیم خوشبو "اثرا"ها و ملائکی که از آنها می‌نوشند طعم مرگ را نمی‌چشند و روز بد و افسرده و سخت ندارند، همچنین اندوهی در "نشمتا"هایشان نیست. وجود ندارد حسابی برای سال‌هایشان و نه پیمانه‌ای برای همه‌ی حیاتشان و همگی خرسندند و شادند با خوشحالی بدون افسردگی و با گام‌های سریع می‌روند و در سرزمین آیر سفید پرواز می‌کنند.در درخششی که برآنها تابیده است ظلمت آمیخته نشده، موجودات نوردر انواع بسیار وجود دارند وهستند و تقسیم شده‌اند در سرزمین‌ها و "اشخینا"ها و "یردنا"ها و درختان و "اثرا"ها و ملائک و هم چنین در درخشش و نور و روشنی که بر آنها قرار دارد حد و مرزی بین یکدیگر نیست، و نورانی و درخشان است شکل‌شان. منظر چهره‌هایشان درخشان و شفاف است همچون بلور پاک و هر روز قدرت و ندا و کلام و پیروزی از پیشگاه خداوند همهٔ عالم‌های نور برایشان ایجاد و

فرستاده می‌شود، اینان همگی می‌ایستند به دعا و ستایش و "سیدرا"ها و سرودهای عالی و به او ابراز می‌کنند فروتنی و روشنی و ستایش به مالک اعلای نور، و آن ملائک پادشاه عظیم‌شان. و بوی خوش از میان‌شان خارج می‌شود و همه‌ی عطرهای شاد، نه عطر بُت‌ها و نه بوی خوشی که از دختر "ایشتار"ها است، و همه شادند از همدیگر مثل ابرهای باران به درختان و بذرهای زمین (شوق و طراوت می‌دهند).آنها نشان‌های زیبائی و منظر زیبا و زیور و زینت اعلی هستند یکی از دیگری والاتر و یکی از دیگری نورانی‌تر، مالک اعلای نور تبرّک و ستایش شده است نامش تا ابد و "اثرا"ها و ملائک و رسولان و منظرها و شکل‌ها، زمین‌ها و اشخیناها، دژها و ساختمان‌ها و یردناها و اشجار و درخششی که بر آنها واقع شده همگی از مالک نور بوجود آمدند. اثراها و ملائک خوانده شده‌اند، و (برای آنها) رودخانه‌ها و درختان ایجاد شده‌اند، و از درخشش و نور (برایشان) لباس‌ها و پوشش‌ها و اکلیل‌ها ساخته شده‌اند و کسی از آنها نیست که در او نقص و عیبی باشد، آن مکان، مکان حیات است، (مکان) حقیقت و آرامش و راستی و صلح و ایمان که همه کس به آن متوّجه است و برآن اعتماد دارد شاد است خداوند به فرزندان نور و آنها به او مفتخرند. ساختمان‌هایشان و "اشخینا"هایشان با درخشش و نور بنا شده‌اند و دیوارهایشان از راستی و ثبات. و درخشش آنها والاتر است از درخشش آفتاب و ماه، و روشنی‌شان روشن‌تر از روشنی این عالم است. در درخشش این عالم امتزاج هست (ولی) درخشش آن عالم روشنی خالص است که کدری درآن نیست. لیکن درخشش این عالم (خاکی) ایجاد شده است به شکل درخشش (عالم نور)، همچون مهره‌ها و سنگریزه‌هائی که شبیه مرواریدها هستند، زمینشان بر سندان قرار ندارد و آسمان‌شان با فلک‌ها گردش نمی‌کند، هفت ستاره برآنها تردد نمی‌کنند، پنج و دوازده سرنوشت‌شان را هدایت نمی‌کنند.خاک در راه‌هایشان نیست، و گل در رودخانه‌هایشان یافت نمی‌شود و سریعند آنها در راه رفتن‌شان همچون قلب انسان (ص- ۱۴) که با پاها نمی‌رود و در لحظه‌ای بهر مکان می‌رسد. سریع و آرام است مشی‌شان، مثل شعاع‌های آفتاب به چشمان فرزندان "آدم" دیده می‌شوند، شعاع‌هائی که از آسمان تا زمین می‌رسند. وقتی که با هم تلاقی می‌کنند عاری می‌شوند و با اندیشه هم‌دیگر پوشیده می‌گردند.آنها به هم‌دیگر گناه و تجاوز نمی‌کنند، همچون درخشش آفتاب و باد و آتش و آب این عالم. خوراک (روحیشان) از برکت یردناها و میوه‌ها و انگورها و درختان است، و پایان و حساب و حدّی برای

فضائلشان ندارند و نمی‌توانیم درباره‌ی قدرتشان بگوئیم.هم‌چنانکه شخصی می‌گوید:آیا جسم متعفّن یا زبان باطل ستایشت می‌کند؟ اگر دهانمان مثل دریا باشد و زبانمان مثل کوه‌های سراشیب درون آن، و لب‌هایمان مثل دوساحلش،نمی‌توانیم که محدود کنیم و توصیف نمائیم درباره قدرتت و بر همه‌ی عالمت، ای خداوند، کسی یافت نمی‌شود که بتواند قدرتت را محدود کند وتوصیف نماید. خوشا به کسی که تو را بشناسد، و خوشا به حال کسی که در مورد معرفتت تکلّم نماید، خوشا به کسی که بر تو آگاه شد و خوشا به حال کسی که برتو معرفت یافت. خوشا به حال کسی که در مورد تو یاد گیرد با حقیقت، و خوشا به حال کسی که آموزش دهد در مورد تو، خوشا به حال کسی که آموخت از حکمتت و از ناراستی و آشوب این دنیا رها شد، خوشا به کامل‌ها و راستکاران و مؤمنینی که تو را شناختند و بر تو آگاهی یافتند، آنها صعود می‌کنند با پیروزی و می‌بینند مکان نور را. تبرّک و ستایش باد تو را ای خدایم مالک اعلای نور از امروز تا ابد. با کلامت همه چیز شد و بوجود آمد و "اثرا"یی از جانب خداوند عظمت فرستاده شد که نامش "هیبل زیوا" است و "گبرئیل رسول" خوانده می‌شود. وقتی که مالک اعلای نور اراده نمود، از درخشش و نوری که در آن ایستاده است فرا خواند، از آن "اشخنتا"ئی که خداوند بزرگ، در سمت راستش تأسیس نمود، و به وی فرمود، راه بیفت برو به عالم ظلمت که همه‌اش از بدی پُر است، همه‌اش پُر است از بدی، و مملو از آتش خورنده است، عالمی که پُر است از دروغ و ریا و با خار و تیغ کاشته شده است، عالم اغتشاش و آشوب که ثبات در آن نیست، عالم ظلمت که نور در آن نیست، عالم تعفّن که بوی خوش در آن نیست، عالم آزار و مرگ که حیات جاویدان ندارد، عالمی که درآن چیزهای خوب باطل می‌شوند و اندیشه‌های بد پایان نمی‌یابند.و به وی فرمود برو مقهور کن ظلمت را و اسراری که از آن شکل گرفتند جامد کن زمین را و بگستران آسمانرا و قرار ده در آن ستاره‌ها را، اعطا کن درخشش را به آفتاب و روشنی را به ماه و درخشندگی را به همه‌ی ستارگان اعطا کن، مزه خوب را به آب و درخشندگی را به آتش، و تولید کن میوه‌ها و انگورها و درختان را که در عالم جلوه کنند، بوجود آیند حیوانات اهلی و ماهیان وپرندگان بالدار از هر نوع مذّکر و مؤنّث که برای خدمت به "آدم" و همه‌ی نسلش باشند. بوجود آیند مرد و زن نامشان "آدم و حوا" باشد. بعضی از ملائک آتش در مقابل "آدم" خادم باشند. هر کس که از کلامت منحرف شود در آتش شعله‌ورگرفتار خواهد شد بوجود آیند سه فرشته

درخشش و نور و مصاحبت برای "آدم" ایجاد کنند.خواهند آمد آب‌های حیات و با آب‌های کدر آمیخته خواهند شد با بوی آب حیات همه‌ی عالم جلوه می‌کند ایجاد شوند چهارباد خانه و هوا که برآنها می‌وزد آتش بوجود آید و در همه‌ی بدن‌ها و میوه‌ها و درختان منتشر شود و خوراک در عالم خورده شود وقتی که خوراک در عالم خورده شود، درخشندگی و مه که درآب هست برای "نشمتا"ها (روان‌ها) حساب شود، قسمت مایع خوراک برای بدن‌ها حساب شود و همه‌ی بذرها و شکوفه‌ها و ارياح و عطرها و برگ‌ها و سم‌ها (داروها)، حیوانات اهلی و پرندگان بالدار، و نیکی و هر چیز نیک و خوب برای خدمت به "آدم" و همه‌ی نسلش باشند. عالم به دست "اِپثاهیل" منوّر خواهد شد، و فرمود مالک اعلای نور و با سخنش همه چیز بوجود آمد. "اپثاهیل" آمد و برپا کرد آسمان را و گستراند فلک را و جامدکرد ارض تیبل را و فرا خواند ملائک آتش را و داد درخشش را به خورشید و روشنی به ماه و پرتوافشانی را به ستارگان و آنها را برگوی آسمان بالا برد و باد و آتش و آب ایجاد شدند، و میوه‌ها و انگورها و درختان و سموم و دانه‌ها و ارياح ایجاد شدند، و به امرخداوند حیوانات اهلی و حیوانات وحشی از همه نوع بوجود آمدند و از خاک و سرخی و ریزش (مایع) و دُردهای ابر و باد و آتش و آب و تخم و خون و صفرا و اسراراین عالم "آدم وحوا" ساخته شدند بقدرت مالک اعلای نور و "نشمتا" به "آدم و حوا" افتاد. وقتی که "نشمتا" درآنها فرو افتاد در باغ درختان بودند، وقتی که در باغ درختان بودند چیزی نمی‌دانستند و آگاه نبودند. مالک اعلای نورگفت از ملائک آتش در محضر "آدم" خادم شوند، بیایند و مقابلش سجده کنند و از کلامش سرپیچی نکنند.فقط او شخص بد، که بدی از او شکل گرفت سرپیچی کرد از گفته خداوند وبه گفته خدایش برنخاست. وقتی که به گفته خدایش برنخاست، در سیاره‌اش به اسارت خداوند گرفتار شد.مرا فرا خواند و دستور داد خداوند و گفت برو، بخوان صدائی والا برای "آدم و حوا" زوجه‌اش، صدائی والا به "آدم و حوا" زوجه‌اش بخوان و آنها را یاد ده بر همه چیز، بر مالک اعلای نور خدای همه‌ی عالم‌ها که قدرتش وسیع و بزرگ است و حد و بطلان ندارد، بر ملائک ستایش که برمی‌خیزند و ستایش می‌کنند و باطل نمی‌شوند، بر عالم‌های نور که بطلان ندارند، به "آدم" شرح ده که قلبش منورشود و او را یاد ده که فکرش منوّر گردد. نسبت به او مهربانی کن و با او مصاحبت نما، تو و دو فرشته‌ای که با تو به عالم‌ها می‌روند، معرفت یاد ده به "آدم" و به "حوا"

همسرش و به نسلش که سقوط نکنند، وآنها را بدها و شیاطین گمراه نکنند که ناشایسته‌اند. به آنها دعا و ستایش یاد ده که قیام کنند و ستایش نمایند مالک اعلای نور خدای همه‌ی عالم‌ها را سه بار در روز و دوبار در شب. و به آنان بگو: همسر بگیرید و فامیل تشکیل دهید که از شما عالم زیاد شود. وقتی که با همسرتان همبستر می‌شوید با آب غسل کنید وخود را پاک نمائید. زنا نکنید و دزدی ننمائید و فرزندان مردم را نکشید. ای کامل‌ها و مؤمنین ای مؤمنین و کامل‌ها از کلامتان منقلب نشوید وشرارت و دروغ را دوست نداشته باشید، و دوست نداشته باشید طلا و نقره و اندوخته این عالم را، زیرا این عالم باطل می‌شود و از بین می‌رود و اندوخته‌اش و اعمالش رها می‌شوند.عبادت نکنید شیطان و بت‌ها و اشکال را و نادرستی و آشوب این عالم را، هر کس که شیطان را ستایش کند در آتش شعله‌ور خواهد افتاد تا روز داوری و تا لحظه رهائی، تا اینکه مالک اعلای نور اراده نمایند که همه‌ی عالم‌ها را داوری کند، داوری نماید "نشمتا"ها را، هر کس را به موجب اعمال دست‌هایش سحر شیطان را یاد نگیرید و شهادت دروغ ندهید. وقتی که قضاوت میکنید درست نگهدارید داوری را و آنرا منحرف نکنید. اگر شاهدانی را احضار می‌کنید، مردم صادق شهادت دهند. هر کس که قضاوت را خلاف جلوه دهد آتش شعله‌ور او را خواهد خورد.تحویل ندهید خادمین درستکار را بدست اربابان بدشان، و ضعیف را به زورمند واگذار نکنید.احترام بگذارید پدر و مادر و برادران بزرگتر را همچون پدر، و پسری که پدر و مادر را اهانت نماید در روز داوری گناهکار شناخته خواهد شد با طمع نگاه نکنید و نخواهید چیزی را که از آن شما نیست، اگر خدایتان بشما بدهد (درآنصورت خوب است) لیکن برآن به طریقی گناهبار ستیزه ننمائید زیرا با اراده‌ی خدایتان همه چیز با نیکی نوشته شد (وحی شد) و به شما داده شد، وقتی که بدی به شما برسد تحمّل نمائید و در ایمانتان محکم باقی بمانید و از کلامتان سرپیچی نکنید و برنگردید و زانوهایتان را خم نکنید و سرهایتان را به زیر نیاورید و عبادت نکنید شیطان سنگسار شده‌ی ساقط را، هرآنکس که بدها و بت‌ها و تصاویر را عبادت کند از او دوری کنید و با او دوست نشوید.اگر او را می‌خواهید و دوست می‌دارید به سمعش برسانید گفته‌ها و ستایش‌هائی را که خدایتان به شما داد.اگر گوش داد و ایمان آورد و شهادت داد به مالک اعلای نور خدائی که از ازل بود، دوستش بدارید و به نزد خودتان نزدیکش کنید و هر چیزیکه دارید به او بیفزائید. اگر نشنید و شهادت نداد و ایمان نیاورد، به گناهان خودش

بازخواست خواهد شد.چنانچه به بینید شخص گرفتاری را که مؤمن و صادق باشد غرامت بدهیدو نجاتش دهید، اما نه فقط با زرو سیم "نشمتا"ها نجات می‌یابند بلکه با حقیقت و ایمان وگفته‌های پاک دهان "نشمتا"ها نجات می‌یابند از ظلمت به نور و از ناراستی به راستی و از گمراهی و تمرّد به دعا و ستایش و از کفر به سوی ایمان به خدایتان. هر کس که "نشمتا"ئی را نجات دهد، برایم به اندازه نسل‌ها و عالم‌ها می‌ارزد. برایتان می‌گویم ای برگزیدگانم، برایتان شرح می‌دهم ای مؤمنینم به فقرا خیرات بدهید، و برای نابینا راهنما باشید.و وقتی که خیرات می‌دهید ای برگزیدگانم شهادت ندهید، اگر شهادت دادیدآنرا تکرار نکنید، اگر با دست راستتان می‌دهید به دست چپتان نگوئید، اگر با دست چپتان می‌دهید به دست راستتان نگوئید هر کس که خیرات دهد و شهادت نماید، از او پاک می‌شود و به حسابش نمی‌آید.هرکس که خیرات دهد و نیکی بسیار انجام دهد، سپس ازخیرات دست بکشد و ندهد، درآتش شعله‌ور خواهد افتاد تا اینکه گناهانش تمام شوند و همه‌ی معصیت‌هایش به پایان برسند برگزیدگانم اگر ببینید کسی را که گرسنه است سیرش کنید، اگر به بینید کسی را که تشنه است سیرابش کنید.چنانچه به بینید شخص برهنه‌ای را، بر (چاک) گردنش لباس و پوشش قراردهید، زیرا هر کس که بدهد می‌گیرد و هر کس که اعطا نماید به او باز پس داده خواهد شد. هر کس که خیرات بدهد، خیرات بزرگ برایش کمک کننده خواهد بود، کسی که لباس بر برهنه بپوشاند، بر (چاک) گردنش لباس‌ها و پوشش‌ها قرار خواهند داد.کسی که گرفتاری را نجات دهد به مقابلش رسول خداوند ظهور خواهد کرد.کسی که فهمیده و آگاه است برایش کمک کنندگانی قرارخواهند داد کسی که صدای خداوند را بخواند، بنیادش محکم ساخته شده و پابرجاست. کسی که به ستایشم آگاه باشد، هر روز نامش رادرمکان نور یاد می‌کنند.کسی که به سخنانم منوّر گردد، آنجا با "اثرا"ها حساب می‌گردد. آنکه از ناراستی بدها رهائی یابد بدون گناهان و معصیت‌ها صعود خواهدکرد و مکان نور را خواهد دید. هر آنکس که به عشق خداوند جسمش را سالم نگهدارد بی‌گناه است و نقصی دراونیست. برایتان می‌گویم ای برگزیدگانم برایتان شرح می‌دهم ای مؤمنینم روزه بگیرید روزهٔ بزرگ را که از خوراک و آشامیدن این عالم نیست، روزه بگیرید چشمانتان را از چشمک زدن و ناپاک نظاره ننمائید و انجام ندهید بدی را، روزه دارید گوش‌هایتان را از گوش دادن به درب‌هائی که از آنِ شما نیست، روزه دارید دهانتان را از سخن دروغ شریرانه و

دروغ و ربا را دوست نداشته باشید، روزه دارید قلبتان را از اندیشه‌های بد، و نفرت و کینه ونفاق در قلب‌هایتان نباشد، آنکس که کینه بگیرد سالم خوانده نمی‌شود، روزه دارید دست‌هایتان را از ارتکاب قتل، و دزدی نکنید، روزه دارید بدن‌هایتان را از همسری که از آن شما نیست، روزه دارید زانوهایتان را از سجده برای شیطان و برای اصنام که دروغین هستند زانو نزنید، روزه دارید پاهایتان را از رفتن فریبکارانه به چیزی که از آنِ شما نیست، روزه بگیرید این روزهٔ بزرگ را و آنرا رها نکنید تا اینکه از جسمتان خارج شوید.هر کس که در جهالتش گناه کند و دیگر گناه نکند و توبه نماید و تجاوز نکند بخشش خدایش بر او خواهد بود، او مالک اعلای نور، شفیق و توآب و رحیم است، او بخشنده گناهان و معصیت‌هاست، هر کس که طلا و نقره و اندوخته این عالم را دوست بدارد و برای آن قتل نماید در آتش ملتهب و افروخته خواهد افتاد، برگزیدگانم به پادشاهان و سلطه‌گران و متمّردین این عالم اعتماد نداشته باشید و نه به قدرت سلاح و جنگ و دسته‌ای که گردآوری می‌کنند و در این عالم به اسارت گرفتار می‌نمایند، نه به طلا و نه به نقره، آنها نزاع براه می‌اندازند و آن را می‌افکنند، اندوخته می‌کنند و آن را در عالم ترک می‌کنند و می‌روند در آتش (جهنم) می‌سوزند، با دست‌هایشان زغال‌های افروخته را هم می‌زنند و با لب‌هایشان بر شعله می‌دمند، باطل می‌شود شلاقشان و سلطه‌شان و سد می‌شود غرورشان، نه طلایشان و نه نقره‌شان برپایشان نگه نمی‌دارد و برایشان کمک کننده نمی‌شود، نه ثروتشان و نه دارائیشان برایشان رهایی نمی‌شود، حکومتشان فنا می شود و پایان می‌یابد و قضاوت علیه آنان صادر می‌شود، برایتان می‌گویم همه آنهائی که سخن و ندای خداوند را می‌شنوند به قیام کردنتان و به نشستنتان و به رفتنتان و به آمدنتان و برای خوردنتان و نوشیدنتان و به استراحتتان و برای خوابیدنتان و برای همه اعمالتان نام مالک اعلای نور را یاد کنید و ستایش نمائید، باز کنید مسیر یردنا را و تعمید شوید و تعمید کنید "نشمتا"هایتان را با تعمید زنده که برایتان از عالم‌های نورآوردم که همه کامل‌ها ومؤمنین در آن تعمید می‌شوند، و دعای تبرّک را بر پهثا بخوانید و بخورید و ممبوها را تقدیس نمائید وبیاشامید که بخشنده گناهان و معصیت‌ها برای شما باشد، هر آنکس که به نشان خداوند نشان شود و نام مالک نور بر او یاد شود و به تعمید محکم و پابرجا باشد و اعمال خوب و نیک انجام دهد کسی در راهش او را مانع نمی‌شود، نخورید خون حیوانات را، و نه حیوان مرده و نه آبستن را و نه فارغ شونده و نه آنکه روی پا

می‌ایستد و نه آنکه حیوان وحشی بر او می افتد (او را گاز می‌گیرد)، بلکه با آهن ذبح نمائید و بشوئید و آبکشی کنید و پاک نمائید و بپزید و بخورید، و از خانه قسمت‌های دوازده گانه، نخورید و نیاشامید بخاطراینکه همگی از آلودگی و کراهت پُرند، ای مردانی که همسر می‌گیرید، چرا از میانشان می‌گیرید، همدیگر را دوست بدارید و حمایت کنید مثل چشمانی که پاها را مواظبت می‌نمایند، همدیگر را دوست بدارید و حمایت کنید و عبور خواهید کرد دریای بزرگ انتها را بخاطر اینکه برادران گوشت و خون باطل می‌شوند و برادران حقیقی پابرجا می‌شوند، شماها برادران حقیقی باشید که محبتتان را در حد کمال بالا برید و نام مالک نور در سرهایتان قرار دارد، نشانتان نشان آب حیات است که با آن به مکان نور صعود می‌نمائید، اگر به آنچه که بشما می‌گویم ای برگزیدگانم گوش دهید، اگر به آنچه که دستورتان می‌دهم عمل کنید برایتان از درخشش فراوانم می‌آورم و از نورم که حدودی ندارد، جلوه‌گر می‌شوید در خانه خداوند نظیر "اثرا"های نور که در مکان نور جلوه گرند، اگر به آنچه که بشما می‌گویم گوش ندهید اگر به آنچه که دستورتان می‌دهم عمل نکنید در ظلمت می‌افتید که بدها در آن می‌افتند و صعود نخواهند کرد، خوشا به آنکس که گوش داد و ایمان آورد، وای بر حال هر کس که خود را پیچاند در حجاب و خوابید، خوبان که گوش دادند و ایمان آوردند با پیروزی صعود می‌نمایند مکان نور را می‌بینند، بدان که شنیدند و ایمان نیاوردند صورت‌هایشان را به سوی دریای بزرگ انتها متوّجه می کنند، ای برگزیدگانم خود را دور نگهدارید از متمّردین سکونتگاه باطل که روزانه برکرسی‌های تمرّد می‌نشینند، می‌نشینند بر کرسی‌های عصیان و اعمالشان را با شلاق انجام می‌دهند اعمالشان را انجام می‌دهند با شلاق، و صداقت و آرامش و صلح ندارند، با تکبّر نقص (به خود) نگیرید و با زر و سیم حماقت نکنید، کسی که با تکبّر (به خودش) نقص بگیرد نامش از مکان نور بریده می‌شود، هر کس که از جسمش خارج شود بر او گریه نکنید، شیون و زاری ننمائید و نان جمع آوری شده بر او نخورید، هر کس که بر مرده گریه کند او را در سیلاب‌های آب وقتی که پُرند قرار خواهند داد، آنکس که لباسش را در (چاک) گردنش پاره نماید نقصان در لباسش خواهد داشت، هر کس که مویش را بخاطر او بکند در کوه تاریک اسیرش می کنند، بروید ای مسکینان و بیچارگان و آزاردیدگان بر خودتان گریه کنید، چون مادامیکه در دنیا هستید گناهانتان افزون می‌شوند، اگر محزون هستید بر "نشمتا"هائی‌که از میان شما خارج می‌شوند

رنجش و پریشانی را از قلبتان پاک کنید و شیون و زاری را از درب‌هایتان دور کنید، زیرا از ماتم و شیون شیاطین و دیوها ایجاد می‌گردند و در راه از "نشمتا"ها جلو می‌افتند و آنها را در خانه‌ی باج گیران تحت فشار قرار می‌دهند.اگرآنها را می‌خواهید و دوست می‌دارید، برایشان رهمی و دعا و نیایش انجام دهید و سرودها بسرائید و کتاب‌های دعا بخوانید و "مسقتا"ها را انجام دهید، که خدای بزرگ با ترحّم برآنان مملو شود و درخشش از جلویشان می‌رود و نور از پشت سرشان می‌آید و فرستادگان خداوند در سمت راستشان و ملائک نور در سمت چپشان خواهند بود و از "مطراثا" و از دیگ‌های جوشان نجات می‌یابند، به "نشمتا"ها یاد دهید که قلب‌هایشان لغزش نکنند به سمعشان برسانید سخنان آرام و نیایشی که برایتان از مکان نور آورده‌ام که بشنوند و شهادت دهند و قلبشان بر تکیه‌گاهش آرام شود، بدهید نان و آب و مسکن به فرزندان مردم فقیر و مسکین و آزاردیدگانی که آزار به آنها رسیده باشد، قدم بزنید در راه‌های "کشطا" و مزد مزدگیر نزدتان نماند از شریک غارت نکنید و با دوستتان به نیرنگ برنخیزید، کسی که از دوستش و شریکش غارت کند چشمش نور را نخواهد دید، بدهید دست راستتان را به هم‌دیگر و عهدتان را به دروغ آلوده نکنید زیرا که "اثرا"ها و "ملائک" نور وحدت و راستی به هم‌دیگر می‌دهند، ای برگزیدگان و کامل‌ها فروتن و متواضع باشید و برگزیدگان و صادقین و مؤمنین خوانده شوید. همدیگر را با حقیقت دوست بدارید و محبتتان را به کمال برسانید باشید ملایم و فروتن با یاد دهندگان عادل درستکار که دانش حقیقی را یادتان می‌دهند، برآنها تکبّر نکنید که بدینوسیله عیب به "نشمتا"هایتان قرار ندهید، به طرف فال‌بینان و طالع‌بینان دروغین نروید به خاطر اینکه در ظلمت سکونت داده می‌شوند، سوگندهای دروغ نخورید و از قسم‌هایتان برنگردید، ربا و ربای ربای طلا و نقره را نخورید که بدین وسیله در ظلمت تاریک محکوم نشوید. فساد نکنید و زنا ننمائید و آواز (شیطانی) نخوانید و نرقصید و گرفتار نکنید قلب‌هایتان را به آواز شیطانی که همه‌اش از سحر و دروغ و گمراهی پر است و افکار کامل‌ها را منقلب می‌کند و قلب‌های مؤمنین را می‌لغزاند.برگزیدگانم مواظب باشید و مجهّز شوید که با مجهّزها در عالم خوانده شوید، در عالم پایداری کنید و آزار عالم را تحمّل نمائید تا اینکه پیمانه‌تان پر شود.باشید تکیه‌گاه و مساعد برای همدیگر و برای اشخاص کاملی که آزار به آنها می‌رسد، وقتی که قامت و افکارتان با خشم می‌جوشد، قلب‌هایتان را آرام کنید و فرو بنشانید و از کلام خدایتان

قبول نمایید زیرا که افکار غضبناک از غضب شیطان مملو می‌باشد، آن کس که با ایمان متواضع نشود با تیغ و شمشیر به قتل می‌رسد، به قتل می‌رسد با تیغ و شمشیر و در آتش ملتهب می‌افتد اگر ببینید شخص خوبی را که حکمت را یاد گرفته است به او نزدیک شوید واز حکمتش قبول نمائید.اگر ببینید شخص بدی را که به بدی دانش دارد از او دوری کنید و از دانشش دانش کسب نکنید و از اعمالش انجام ندهید و به راهش نروید. ای مؤمنین و کامل‌ها هر چه که برشما مکروه است به هم‌نوعتان انجام ندهید.ای برگزیدگانم کارهای خوب انجام دهید و توشه‌هائی برای راهتان تدارک به بینید، به‌بینید و به‌شنوید و با ایمان باشید و کلام خداوندگارتان را قبول نمائید، به‌ینید با چشمانتان و بگوئید با دهانتان و به‌شنوید با گوش‌هایتان و ایمان بیاورید با قلب‌هایتان و با دست‌هایتان خیرات و نیکی انجام دهید و به خواست خداوندتان عمل کنید و خواسته شیطان را انجام ندهید به زیبائی بدن‌ها اعتماد نکنید که بطور ناگهانی تباه می‌شوند. بروید بر طبق سخنان خداوندگارتان که با پیروزی به مکان نور صعود کنید، اطاعت کنید و عبادت نمائید و ستایش کنید مالک اعلای نور را که گناهان و معصیت‌هایتان از شما رها شوند، عبادت نکنید شیطان و اصنام که دروغین هستند در این دنیا، زیرا که هر چیزی که متولّد می‌شود می‌میرد و هر چه که با دست‌ها ساخته می‌شود خراب می‌گردد و دنیا همه‌اش به انتها می‌رسد و الوهیّتش باطل می شود.ای برگزیدگانم به عالمی که در آن زندگی می‌کنید اعتماد نداشته باشید زیرا که از آن شما نیست، اعتماد داشته باشید به کارهای خوبی که انجام میدهید، وقتی که از جسمتان خارج می‌شوید بر اعمال دستتان تکیه می‌نمائید ای برگزیدگانم اهانت نداشته باشید برای دستوراتی که خدایتان داد، داشته باشید انصاف و آرامش و فروتنی که از طبیعت نور هستند، داشته باشید بخشش و شفقت و مهربانی ومحبّت که از طبیعت نور هستند، ای مردانی که زنان را اختیار می‌کنید، ای زنانی که برای مردان همسر می‌شوید، ای مردانی که زنان را اختیار می‌کنید فرزند تولید کنید و دریافت نمایید، اگر فرزندی تولید نکنید و دریافت ننمایید بیماری را در بستر حمل می‌نمائید. لیکن بر اعمال بدی که زنان انجام می‌دهند برایتان شرح می‌دهم درباره هر زنی که فساد می‌نماید و بر هر زنی که دزدی می‌کند و بر زنی که سحر انجام می‌دهد و "نشمتا" را در بدن در مضیقه قرار می‌دهد که خدا را خوش آیند نیست و برای مردم خوب نیست، زیرا شبیه است به درد بدی که شفا ندارد. نگیرید کنیزی که آزاد

نشده است، فرزندانتان را در خانه‌ی ارباب نیفکنید، بخاطر اینکه روزی که خـدمتکار خطـا کند و قلب اربابش بر او عصبانی شود خطاهـائی کـه خـدمتکار انجـام داده اسـت بـر سـر پدرش می‌آید.اگر زنی می‌گیرید زنی که آزاد شده است بگیرید، نیکی را به وفـور و بسـیار زیاد بگیرید بگیرید محبت حقیقی از همسری که صداقت دارد، از همدیگر رونگردانیـد تـا اینکه پیمانه‌تان پر شود زیرا کسی که خدعه نماید بـه همسـرش کـه نقـص و دروغ و ریـا ندارد و شهوت تیبل را دوست داشته باشد و اعمال کند قضاوت بـر او گفتـه خواهـد شـد، وقتی که فرزندانی داشته باشید و برجا بمانند و وقتی که دانششتان را درک کنند حکمت راستین یادشان دهید و به طریق راستی رهبریشان کنید، اگر نشانشان و یادشـان ندهیـد در خانه‌ی داوری محکوم می‌شوید، اگر آنها را یاد بدهید و یاد نگیرند به گناهان خودشـان مورد سئوال قرار مـی‌گیرنـد، اگـر یکبـار کسـی گمـراه شـود دوبـاره او را بلنـد نمائیـد و تکیه‌گاهش باشید، اگر برای دومین بـار کسـی منحـرف شـود مجـدداً او را بلنـد کنیـد و پشتیبانی‌اش نمائید، اگر برای سوّمین بار "نشمتا"یی گمراه شود بار دیگر بلندش کنیـد و بسمعش برسانید کتاب‌ها و گفته‌ها و دعا و نیایش خدایتان را، اگر پشـتیبانیش کردیـد و پایدار نشد ریشه‌کن کنید تاک بد را و بیاورید خوبرا در مکانش بکاریـد، زیـرا در گوشـش خواندند و گوش نداد، نشانش دادید با چشمش و ندید، با چشمش نشانش دادید و ندیـد، به امتها می‌رسد در روز بزرگ انتها در مکان شکنجه می‌افتد که بدهـا در آن مـی‌افتنـد و صعود نمی‌کند. اگر ببینید مردمانی که نقصـان جسـمی دارنـد بـر آنـان تحقیـر نکنیـد و نخندید زیرا جسم‌ها که از گوشت و خون ساخته شده‌اند با دردها و عیـوب خـوار و زبـون می‌شوند، "نشمتا"ها با دردها و عیوب خوار و زبون نمی‌شوند، ولی "نشمتا"هـا بـا اعمـال بدی که انجام می‌دهند خوار و زبون می‌شوند، برایتان مـی‌گـویم ای برگزیـدگانم برایتـان شرح می‌دهم ای مؤمنینم ستایش نکنید "شوا و اترسر" رهبران عالم را که در روز و شـب تردّد میکنند که اینها گمراه می‌کنند جمع "نشمتا"ها را که از منزل حیات به اینجا آورده شده‌اند، عبادت نکنید آفتاب و مـاه روشـن کننـدگان ایـن عـالم را بخـاطر ایـن کـه ایـن درخشش از آن خودشان نیست و برای روشن کردن مکان تاریک به آنان داده شده است. این‌ها "ملاخی"های خانه فانی هستند، آنها صدایی باطل خواندند. ستایش نکنیـد آفتـاب را که او "ادونای" نام دارد، "قادوش" نام دارد،" ایل ایل" نام دارد، دیگر نـام‌هـای پنهـان دارد که در عالم آشکار نیستند. "ادونای" امتی برای خودش جمع آوری می‌نماید و بـرای

خودش کنیسه‌ای تأسیس می‌کند، شهر "اوراشلم" ساخته می‌شود و خودشان را با شمشیر ختنه می‌کنند و از خونشان به صورتشان می‌پاشند، و "ادونای" را ستایش می‌کنند، مردان همسرانشان را رها می‌کنند و می‌روند با هم‌دیگر می‌خوابند، زنانی که در قاعدگی‌شان هستند در آغوش مردان می‌خوابند، از سخن اوّل سرپیچی می‌کنند و کتابی برای خودشان می‌سازند، برایتان می‌گویم ای برگزیدگانم نباشید با آن برده‌ها که با صاحبشان فساد کردند، آمیزش نکنید با آنها که به یک کلام بپا نمی‌خیزند. از امّت آنها همه‌ی امّت‌ها و فرقه‌ها خارج شده‌اند، پیامبران غیر واقعی بوجود آمدند که به خلاف و فریب می‌روند، از "ملاخی"های زیانبار در رحم‌های زنان داخل می‌شوند و زنان آبستن می‌شوند، و با خون و حیض آنها را بدنیا می‌آورند و حکمت را از قلبشان خارج می‌کنند و در عالم اسارت می‌افکنند و خودشان‌را خدایان می‌خوانند و خودشان‌را رسولان می‌نامند، و بدن‌ها می‌پوشند و مانند مردان شکل می‌گیرند،کتاب می‌نویسند و اخطارها برای آنها بوجود می‌آورند، و آنها را وادار می‌کنند که نماز بجا آورند و شوق و هیجان برروی زمین می‌افکنند، و خودش انرا پیامبران می‌خوانند و من فرستاده‌ی اوّل می‌خوانم و شرح می‌دهم و می‌گویم برای همه‌ی ناصورائی‌ها، که هستند و به دنیا خواهند آمد، گوش ندهید به سخنانشان گوش ندهید و از راه خداوند منحرف نشوید، برگزیدگانم از آنها نباشید، از آنها که به یک کلام قیام نمی‌کنند، آگاه باشید به سخن‌هایشان که این‌ها علیه همدیگر خلاف می‌گویند، و حاکمی به دوست حاکمش توهین می‌کند و پیامبری به پیامبری خلاف می‌گوید، فرزندان مردم را می‌خوانند و آنها را به طلا و نقره و مال و ثروت حریص می‌کنند، و آنها را با طمع پر می‌کنند و منحرفشان می‌نمایند، و هستند بعضی از آنها که به آواز و رقص و شهوت اسیرشان می‌کنند، و هستند بعضی از آنها که با بت‌های طلا و نقره و پیکره‌های تنه‌ی درخت و معابد گلی و اعمال باطل گمراهشان می‌کنند، و هستند بعضی از آنها که با شمشیر و سیف و ضربت و آشوب و نزاع و با ترس و لرز بر آنان غلبه می‌کنند، آنان را می‌ترسانند و به آنان امر می‌کنند، برخلاف اراده‌شان برده‌های "شویاهی" آنها را می‌سازند، و هستند بعضی از آنها که با فروتنی و تملّق و شیرینی و حیله‌گری و نیرنگ و دروغ فرزندان "آدم" را و نام خدای را در دهانشان می‌نهند و به آنها می‌گویند که این کتاب‌ها و گفته‌هایی هستند که خدای معظّم و عالی به ما داده است، و با آنها مخلوط می‌کنند سخنانی که روان‌هایشان سد و فنا می‌شود، قلب‌هایشان را وارونه

می‌کنند و تحقیرها در عالم می‌افکنند و من رسول پاک به شما می‌گویم به سخنان آنها گوش ندهید که خودشان را به پیغمبران راستین تشبیه می‌کنند و شبیه‌اند به شکل سه "اثرا"یی که به عالم رفتند، درخشش آنها درخشش واقعی نیست و پوششان پوشش آتش است، بعضی از آنها هستند که به پوشش ظلمت ملّبس‌اند و حجاب‌های تاریکی پوشیده‌اند و بویشان بد و متعفّن است برای شما می‌گویم ای برگزیدگانم و برای شما می‌خوانم و شرح میدهم ای مؤمنینم، سفید بپوشید و با سفید مستور شوید بشکل لباس‌های درخشش و پوشش‌های نور، و(بر سرتان) عمامه‌های سفید قرار دهید بشکل اکلیل‌های جلوه گر، و همیانه‌های آب حیات ببندید که "اثرا"ها به کمرهایشان بسته‌اند، و کفش‌های شکافته شده بپوشید و مرگنا در دستتان بگیرید نظیر مرگنای آب حیات که"اثرا"ها در مکان نور می‌گیرند.ای مؤمنین و اشخاص کامل نگوئید چیزی را که نمی‌دانید و برایتان آشکار نیست، به خاطر اینکه نیست کسی که چیزهای پنهان برایش آشکار باشند بغیر از خداوند عظیم و عالی که میداند و دانا است بر همه چیز، ای برگزیدگانم خودتان را مسلّح کنید با سلاحی که از آهن نیست، سلاحتان ناصیروثا و سخنان راستین مکان نور باشد، پندهای خوب به هم دیگر بدهید مانند اینکه اخطار شده‌اید و دستور داده شده‌اید، نظیر اینکه ببینید با چشمانتان و بخوانید با دهانتان و بشنوید با گوش‌هایتان، با دست‌هایتان اعمال خوب و نیک انجام دهید مثل کاشته‌های بد نباشید که آب می‌نوشند و ثمری به صاحبشان نمی‌دهند.ای برگزیدگانم ببینید که به شما گفته‌ام درباره‌ی نور که حد و اندازه‌ای ندارد، به شما گفته‌ام دربارۀ ظلمت و آتش ملتهب، بشما گفته‌ام دربارۀ شیطان که قدرت و درستی ندارد و نمی‌تواند خودش را از آتش خورنده و شعله‌های سوزان نجات دهد، این است سخن اوّلین که به "آدم" رأس نسل زنده داده شده، یک سخن بود و یک شهادت سپس عالم با شمشیر و مرگ گرفته می‌شود، و مقدر است برای "نشمتا"هائی که در آن خروج از جسمشان خارج می‌شوند و "نشمتا"های بدون گناه و معصیت به نور صعود می‌کنند، سپس باقی می‌مانند رام "مرد" و "رود" زن رأس دوره خوانده می‌شوند، سپس عالم از آنها بیدار می‌شود و افزایش می‌یابد، مقّدر است برای "آدم" گذران هزار سال، و از "آدم" و تا " رام" و "رود" سی دوره می‌باشند و همگی با یک مسقتا به نور صعود می‌کنند، زیرا که با یک سخن قیام می‌کنند و با یک سخن می‌روند و با یک نیایش شهادت می‌دهند، سپس عالم در آتش شعله‌ور

گرفتار می‌شود و "شوربای"مرد و "شرهابییل" زن باقی می‌ماند، و "نشمتا"ها همگی از جسمشان در آن "مسقتا" خارج می‌شوند و به نور صعود می‌کنند، برای اینکه به ندای اوّل تکذیب نمی‌کنند و سخن اوّلین را وارونه نمی‌کنند، مجدداً عالم بیدار می‌ماند و افزون می‌شود و از "رام" و "رود" و تا "شوربای" و "شرهابییل" بیست و پنج دوره می‌باشند، دیگر بعد از "شوربای" و "شرهابییل" عالم در طوفان آب گرفتار می‌شود، و باقی می‌ماند "نوح" و کشتی و "شوم" فرزند "نوح" و عالم همه‌اش در آب گرفته می‌شود، بخاطر اینکه برای آنها نوشته شده است که در آن خروج از جسمشان خارج می‌شوند و "نشمتا"ها به نور صعود می‌کنند، و از دوره "شوربای" و "شرهابییل" و تا دوره "نوح" پانزده دوره می‌باشند، و از "نوح" مرد عالم توسعه خواهد یافت و با یک صدا و ستایش شهادت می‌دهند، و یک سخن می‌گویم من رسول خداوند و دو فرشته همراهم، و از "نوح" مرد و تا این که شهر "اوراشلم" ساخته شود شش دوره هستند، و یک هزار سال با کامیابی می‌گذرد و متوّلد می‌شود و بوجود می‌آید پادشاه "سلیمان" پسر داوُد و پادشاه یهود و حاکم بزرگ "اوراشلم" می‌شود، و اجنه و دیوان در مقابل او مطیع می‌شوند و به خواست او می‌روند، تا اینکه خودش را می‌ستاید و برای نیکی خدایش ناشکر می‌شود، سپس "شویاهی" و دیوها از سخنش سرپیچی می‌کنند و حکومت از او گرفته می‌شود، و "امشی‌ها" نبی یهودیان می‌شود، صدایی می‌خواند و آنها را به دسته خودش می‌گیرد هر یک برایش جنگ می‌کند، و هفت سروران عالم (بجانب خودشان می‌کشند) فرزندان "آدم" را اوّل شامش نام دارد و دوّم "روها اد قدچا" "استرا"، "لیوث"، "امامیت" نام دارد، سوّم "انبو"، که تکذیب می‌کند ستایش اوّل را، چهارم "سین" که "صاوریبل" نام دارد، پنجم "کیوان" نام دارد، ششم "بیل" و هفتم "نیرغ" است، سروران خانه "شامش" طلا و نقره و عیاشی به عبادت کنندگانشان می‌دهند، و رسولانی به عالم می‌فرستند و فرزندان مردم را به عبادت "شامش و سرآ" هدایت می‌کنند، سروران خانه‌ی "لیوث" حماقت و هرزگی و فحشاء و شهوت و هیجان و آواز و جادو بر فرزندان مردم رها می‌کنند.و سروران "انبو" با نیرنگ بر فرزندان مردم هجوم می‌آورند و آنها را پراکنده می‌کنند از خانه‌هایشان و از فامیل‌هایشان بیرون آورده و اسیر می‌کنند، درکوه‌ها و دشت‌ها آنها را می‌برند و آنها را برای خود می‌نشانند، و تخم و نطفه‌شان را بر ران‌هایشان جاری می‌نمایند و بدن‌های فرزندان مردم را به اسارت می‌گیرند و معذّب می‌کنند ارواح و

روان‌ها را که بی‌شمارند و دارو و شفا برایشان وجود ندارد، برای ستایش کنندگان مرد و زن میان آتش دیده می‌شود و به آنها می‌گوید به بینید درخششم را که در عالم می‌درخشد، و نمی‌دانند که آن درخشش او نیست، حماقت در عالم می‌گستراند. سروران منزل "کیوان" ندبه و گریه و دانش بد در قلب‌های فرزندان مردم می‌افکنند و از نیکی آنها را دور می‌کنند. سروران منزل "نیرغ" بر فرزندان مردم هجوم می‌کنند و پوستشان را می‌کنند و گوشت‌هایشان را پاره می‌نمایند و خونشان را بر زمین می‌ریزند، خوانده می‌شوند کشیشان ذبح کننده و قطعه قطعه کننده.دیگر "انبو" بشکل دیگری نمایان می‌شود که با آتش پوشیده شده است و با آتش مستور است و اعمال عجیب با آتش نشان می‌دهد، و خودش را نجات دهنده می‌خواند، و مسکنش و سفینه‌اش را نشان می‌دهد، و مقابل شما به پامیخیزد و به شما می‌گوید بیائید به همراه من به‌ایستید و نمی‌سوزید، تصدیقش نکنید زیرا که با اعمال عجیب پیش می‌رود اگر بر شما فشار آورد به او بگوئید که ما با تو هستیم و در قلبتان او را تصدیق نکنید و از کلام خدایتان مالک اعلای نور روگردان نشوید، زیرا که برای او چیزهای پنهان آشکار نیستند، و می‌گوید من سرورم که پدرم به اینجا فرستاده است، و به شما می‌گوید من رسول اوّل هستم من "هیبل زیوا"(جبرئیل) هستم که از عرش اعلا آمده‌ام، باور نکنید زیرا که او "هیبل زیوا" نیست، "هیبل زیوا" به آتش ملّبس نمی‌شود، "هیبل زیوا" در آن دوره آشکار نمی‌شود ولی "انش اثرا" می‌آید و به "اورشلیم" می‌رود در حالیکه با پوشش ابرهای آب مستور است و به شکل جسمی راه می‌افتد و پوشش جسمی نپوشیده است و گرما و خشم ندارد و در سال‌های "پالطوس" پادشاه عالم می‌آید، "انش اثرا" به دنیا می‌آید با قدرت مالک اعلای نور، او مریض‌ها را شفا می‌دهد و کورها را بینا می‌کند و جزامی‌ها را شفا می‌دهد و شکستگان و لنگ‌ها را برای رفتن به پا می‌خیزاند، و زبان بسته‌ها و لال‌ها را به سخن گفتن می‌آورد، و مرده‌ها را زنده می‌کند و از یهودیان ایمان می‌آورند و به آنها نشان می‌دهد، که مرگ هست و زندگی هست و ظلمت هست و نور هست و ناراستی هست و راستی هست، و یهودیان را به نام مالک اعلای نور هدایت می‌کند. سیصد و شصت پیغمبر از شهر "اورشلیم" خارج می‌شوند به نام خدای متعال شهادت می‌دهند، و "انش اثرا" صعود می‌نماید و در (عالم) "امشونی کشطا" می‌نشیند و همه "اثرا"ها از چشمان فرزندان مردم مخفی می‌شوند، سپس شهر "اورشلیم" خراب می‌شود، یهودیان به تبعید

خارج می‌شوند و در همه‌ی شهرها پراکنده می‌شوند، سپس "اهماطا" می‌آید و با صدای بی‌صدائی می‌خواند و بدی‌های زیاد در عالم میشود و برای همه‌ی جمع "نشمتا"ها فشار وارد می‌شود، هرکس در آن دوره آخر باقی بماند و با صدا، قدرت و بانگ به یردنا ظاهر شود با درفش‌ها و تعالیم درخشش از مکان نور جلویش خارج می‌شوند، "ناصورائی"هائی که روسری (سفید) بر سرهایشان می‌گذارند برای من به اندازه‌ی نسل‌ها و عالم‌ها می‌ارزند، هر مندائی که با حقیقت بپا خیزد من "مندادهیی" دست راستم را بر وی قرار می‌دهم،گوش دهید و بشنوید و آگاه شوید ای برگزیدگانم و با پیروزی صعود نمائید و مکان نور را به‌بینید؛ خداوند پیروزند بر همه اعمال.

این کتاب پروردگار بزرگ است

کتاب ۲

بشمیهون اد هیّی ربّی
بنام خداوند بزرگ

امشبّا ماری	**ابلبّا دخیا**
ستایش خدایم	**با قلبی پاک**

◎بنام خداوند معظّم والا از عالم‌های نور، غنی، مافوق همهٔ اعمال، سلامتی و درود، قدرت و ثبات، گفت و شنود، شادی قلب و غفران دهنده گناهان، برای روان‌هائی‌که در این کتاب ذکر شده‌اند. منّور شود افکارشان و متّجلی گردد دانش و معلوماتشان، استوار شود قامت و شاداب گردد سیمایشان در «تیبل» و عالم‌های نور و قرار گیرد نامشان نزد «یاور زیوا» و «سیمات هیّی» بنام خداوند معظّم، ستایش باد خداوند با قلبی پاک، ای خداوند همهٔ عالم‌ها، ستایش باد نامت ای متعّال، مالک نور، خداوند همهٔ عالم‌ها، درخشش پاک و نور عظیمی که باطل نمی‌شود، ای شفیق و تواب و مهربان، نجات دهندهٔ همهٔ مؤمنین و برقرار کننده همهٔ پاکان، عظیم، متعّال و ستایش شده، قدرتمند، دانا و آگاه و بینا، مسلّط بر همه چیز، خداوند عالم‌های بالائی، میانی و تحتانی، سیمای عظیم و با شکوهی که دیده نمی‌شود، و قدرتش محدود نمی‌شود، رفیقی ندارد در حکومتش و نه شریکی در سلطنتش، هرکس که به او اعتماد کند شرمنده نمی‌شود ، آن‌کس که نامش را با حقیقت ستایش کند نمی‌افتد، هرکس که به اعتمادش بپاخیزد سقوط نمی‌کند، خداوند بزرگ همهٔ ملائک، با قدرت و عظمت فرمود بوجود آیند ملائک نور از درخشش

پاک و نور عظیمی که باطل نمی‌شود، شکفتند و پابرجا گردیدند فرشتگان ستایش که حد و حساب و باطلی ندارند، همگی با ستایش مملوند، بپاخاسته و ستایش می‌کنند مالک اعلای نور را، که درخشش‌اش فزون تر از وصف دهان و نورش عظیم‌تر از گفته‌های لب‌ها است، نورش می‌تابد و درخشش‌اش پرتو افشانی می‌کند بر همهٔ عالم‌ها، هیچ چیز نبود چنانچه او نبود، و هیچ چیز نیست چنانچه او نباشد، ملائک با درخشش و نوری که بر آنان قرار گرفته و با بوی خوشی که مالک اعلای نور به آنها عطا نموده و با دعا و نیایشی که در قلب‌هایشان قرار گرفته است در ابر نور می‌ایستند و او را عبادت و ستایش می‌کنند، گرسنه نمی‌شوند و تشنه نمی‌گردند، گرما و سرما ندارند، ملائک سرزمین نور همگی با ستایش مملوند، بپا خاسته ستایش می‌کنند مالک اعلای نور را که هرگز نمی‌میرد، نقص در او نیست، روشن و منوّر است آسمانی که در آن قرار دارند، عالمی که در آن قائمند بطلانی ندارد، عالم درخشش و نور که تاریکی ندارد، عالم آرامش که تمرّد ندارد، عالم عدل و انصاف که آشوب و اغتشاش ندارد، عالم عطرهای خوش که بوی بد ندارد عالم حیات ابدی که باطلی ندارد، عالم آب‌های حیات که ملائک با بوی آنها شادابند، عالم حقیقت و ایمان که دروغ و ریا ندارد، عالمی پاک که اختلاط بد ندارد، ستایش می‌کنند ملائک درخشش مالک نور را با درخشش و نوری که به آنها عطا نمود، ستایش می‌کنند ملائک درخشش مالک نور را با پوشش‌های درخشانی که به آنها عطا نمود، ستایش می‌کنند ملائک درخشش مالک نور را با ردای درخشانی که به آنها عطا کرد، ستایش می‌کنند ملائک درخشش مالک نور را با اکلیل‌های درخشانی که به آنها عطا نمود، ستایش می‌کنند ملائک درخشش مالک نور را با حقیقت و اتحاد و ایمانی که به آنها عطا نمود، همگی آرام، دانا و مسرورند، دروغ و ریا ندارند، درختان عالم‌های نور همگی از درخشش و روشنی مملوند، یردناهای عالم‌های نور از آب سفید پُرند، در ابرهای نور "اشخنتا"های درخشش برقرارند، در "اشخنتا"های درخشش ملائک عبادت و ستایش می‌کنند، اینان و عالمیان همگی ستایش می‌کنند خداوند بزرگ و متعّال را، صاحب عظمت را که بر همه عالم‌ها مشرف است، من رسول پاک هستم که مالک نور نامم را "هیبل زیوا" خواند، هنگامی که مالک اعلای نور اراده نمود مرا از "اشخنتا"ی درخشش فرا خواند، از آن "اشخنتا"ئی که سمت راستش قرار دارد و فرمود: برو به عالم ظلمت که همه‌اش بدی است، همه‌اش مملو از پلیدی و آتش خورنده است، عالم آشوب

و اغتشاش که ثبات در آن نیست، عالم ظلمت که شعاع نور در آن نیست و فرمود برو مقهور کن ظلمت را و ساکنینی که از آن بوجود آمده‌اند، بگستران آسمان را و در آن ستارگان را قرار ده و فرا خوان فرشتگان آتشین را، درخشش را به آفتاب که او یکی از آنها است، روشنی را به ماه و پرتوافشانی را به ستارگان عطا کن و بالا ببر آنها را به گنبد آسمان، بوجود آید سرزمین «تیبل»، میوه‌ها و انگورها و درختان و شاداب گردند در آن، بوجود آیند حیوانات اهلی و ماهیان دریا و پرندگان بالدار از هر نوع نر و ماده، بوجود آیند مرد و زن و نامشان باشد «آدم و حوا»، از «ملاخی»های آتشین در مقابل "آدم" مطیع شوند، سه فرشته بیایند و برای "آدم" مصاحب شوند، بیایند آب‌های حیات و با آب‌های کدر مخلوط شوند، با بوی آب‌های حیات همهٔ عالم جلوه‌گر شود، بیایند بادهای چهارگانه و بر عالم بوزند، بوجود آید حرارت زنده و در همهٔ بدن‌ها منتشر شود، میوه‌ها و انگورها و درختان خوراک شوند در عالم، وقتی که خوراک در عالم بوجود آید استحکام و ثباتی که در آب است برای روان‌ها محاسبه گردد، مایع خوراک برای بدن‌ها اختصاص یابد، همهٔ بذرها، شکوفه‌ها، ارياح و بوهای خوش و برگ‌ها و داروها و حیوانات اهلی و پرندگان بالدار و خوراکی‌ها و هر چیز خوب و زیبا در خدمت «آدم» و همهٔ نسلش باشند، عالم «تیبل» بدست «اپثاهیل» منوّر می‌شود، مالک اعلای نور فرمود و با سخنش همه چیز بوجود آمد، به دستورش «اپثاهیل» آمد و گستراند آسمان مملو از توده آب را و جامد شد ارض «تیبل»، فرا خواند «ملاخی‌های» آتشین را، عطا نمود درخشش به آفتاب و روشنی به ماه و پرتو افشانی به ستارگان و بالا برد آنها را به فلک آسمان، ایجاد شدند باد و آتش و آب، ایجاد شدند میوه‌ها و انگورها و درختان و داروها و بذرها و ارياح، بوجود آمدند حیوانات اهلی و حیوانات وحشی از هر نوع، از خاک و سرخی و مایع و دردهای ابرها و باد و آتش و آب و نطفه و خون و صفرا و اسرار این عالم (جسم) "آدم و حوا" شکل گرفتند و با قدرت مالک اعلای نور روان در "آدم و حوا" جای گرفت، هنگامی که روان در آنها جای گرفت آنها در باغ درختان بودند، وقتی که در باغ بودند چیزی نمی‌دانستند و آگاه نبودند، مالک نور فرمود از فرشتگان آتشین مقابل "آدم" خدمتگزار باشند، بیایند سجده کنند در مقابلش و از سخنش سرپیچی ننمایند، یکی از آنها که بد بود و بدی از او شکل گرفت، از کلام خداوند سرپیچی نمود و بکلام خداوند برنخاست، چون به کلام خداوند برنخاست در جایگاهش به اسارت خداوند مقیّد شد، خداوند مرا خواند و دستور داد و فرمود برو برای

«آدم و حوا» همسرش صدایی والا بخوان، صدائی والا برای "آدم و حوا" همسرش بخـوان، آنها را آگاه کن برهمه چیز، درباره مالک اعلای نور خداوند همهٔ عالم‌ها، که قدرتش وسیع و عظیم است و پایان و بطلان ندارد، یاد ده بر فرشتگان ستایش که می‌ایستند و سـتایش می‌کنند و باطل نمی‌شوند، بر عالم‌های نور که باطلی ندارند، به «آدم» شرح ده تـا روشـن شود قلبش و او را پا برجا کن که فکرش روشن گـردد، بـه او مهربـانی کـن و مصـاحب او باش، تو و دو فرشته‌ای که همراهت به دنیا می‌روند، به "آدم و حـوا" همسـرش و نسـلش دانش یاد ده و بگو منحرف نشوند، انها را گمراه نکنند بدها و شیطان که موفق نمی‌شـود، یاد ده آنها را به دعا و نیایش که بپاخیزند و ستایش کنند مالک اعلای نور خداونـد همـهٔ عالم‌ها را سه بار در روز و دوبار در شب، به آنها بگو همسر بگیرند و خانواده تشکیل دهید تا عالم از شما گسترش یابد، هنگامی که با همسرتان نزدیکی می‌کنید با آب غسل نمائیـد و خودتان را پاک کنید، زنا نکنید، دزدی ننمائید و مردم را بقتل نرسـانید، ای کامـل‌هـا و مؤمنین ای مؤمنین و کامل‌ها از سخنتان برنگردید، شرارت و دروغ، طلا و نقره و اندوخته این عالم را دوست نداشته باشید، زیرا که این عـالم باطـل مـی‌شود و اندوختـه‌اش نـابود می‌گردد، شیطان و بت‌ها و اصنام را عبادت نکنید که این‌ها بردهٔ شما خواهنـد بـود و در دنیا مطیع شما می‌گردند، هرکس شیطان را عبادت کند در آتش گداخته گرفتـار خواهـد شد تا روز قضاوت و لحظه و ساعت نجات، تا اراده کند مالک نور، داوری که همـهٔ عـالم را داوری می‌کند، داوری می‌کند روان‌هـا را برطبـق اعمـالی کـه انجام داده‌انـد، جادوهـای شیطان را یاد نگیرید، شهادت دروغ ندهید، وقتی قضاوت می‌کنید شاهدان راستین بیایند و شهادت دهند، مردم با ایمان بیایند و شهادت دهند، درست قضـاوت کنیـد و قضـاوت را منحرف ننمائید، رشوه نگیرید و قضاوت را منحرف نکنید، هرکس کـه قضـاوت را منقلـب کند آتش شعله ور او را می‌خورد، خادمین درست کار را به دست ارباب‌ها تسـلیم نکنیـد، خیرات به فقرا و مسکینان بدهید، وقتی که می‌دهید بر آن شهادت ندهید، اگـر بـا دسـت راستتان می‌دهید به دست چپتان نگوئید، اگر با دست چپتان می‌دهید به دست راسـتتان نگوئید، هرکس که خیرات دهد و صحبت نماید از او پاک می‌شود و به حسابش نمـی‌آیـد، احترام بگذارید به پدر و مادر و برادران بزرگتر مانند پـدر، فرزنـدی کـه پـدر و مـادرش را تحقیر کنـد در خانـه داوری محکـوم مـی‌شود، سـرهایتان رابـرای شـیطان خـم نکنیـد، چشم‌هایتان چشم چرانی نکنند، گوش‌هایتان به بدی گوش ندهند، و قلبتان کینه نگیـرد،

هرکس که کینه بگیرد شخص کاملی خوانده نمی‌شود، نگاه نکنید و طمع ننمائید و چیزی را که ازآن شما نیست نخواهید، چنانچه خداوند به شما عطا کند بر آن ستیز نکنید، زیرا همه چیز با خواست خداوند به خوبی نوشته شد و به شما عطا گردید، وقتی که بدی به شما برسد در ایمانتان محکم و پابرجا باشید، منقلب نشوید و تغییر نکنید و خم ننمائید زانوهایتان را برای شیطان افتادنی، هرکس شیطان را سجده کند از او دوری کنید و با او دوست نشوید، اگر بشنود و ایمان آورد و شهادت دهد به یگانگی خداوند همهٔ عالم‌ها، مالک اعلای نور که از ازل بوده است دوستش بدارید و به خودتان نزدیکش کنید و از آنچه که دارید به او نیکی نمائید، اگر نشنود و شهادت ندهد و ایمان نیاورد به گناهان خودش باز خواست می‌شود، لیکن هرکس در جهالتش گناه و خطا نماید و سپس توبه کند و گناه و خطا ننماید بخشش خداوند شامل او خواهد شد، مالک اعلای نور توّاب و رحیم است، او بخشنده گناهان و معصیت‌ها است، هرکس که زدقا بدهد و نیکی فراوان نماید، سپس از دادن خیرات دست بردارد در شعله‌های آتش می‌افتد تا گناهانش پایان یابند، اگر گرسنه‌ای را به بینید سیرش کنید و تشنه را سیرابش نمائید، اگر برهنه‌ای را به بینید به او لباس دهید و او را بپوشانید، اگر شخص مومن و نیکوکاری دیدید که گرفتار است کمک کنید و نجاتش دهید نه فقط باطلا و نقره بلکه با سخنان پاک و ایمان، گرفتار را نجات دهید از ظلمت به نور و از بدی به خوبی و از کافران به نزد مؤمنان، از کجی به راستی و از ناراستی و تمّرد به ستایش خداوند که حد و حساب و باطلی ندارد، هرکس که نجات دهد روان‌ها را و به راه‌های کشطا و ایمان هدایت کند، برایش هموار می‌کنند طریق کشطا و ایمان را و به راه مؤمنین صعود خواهد کرد، هرکس که به عشق خدایش جسمش را فدا کند، بدون گناهان و معصیت‌ها صعود خواهد کرد و مکان بزرگ نور را خواهد دید، هرکس که طلا و نقره و اندوخته این دنیا را دوست بدارد و مرتکب قتل شود در آتش شعله ور خواهد افتاد، در هنگام برخاستن و نشستن، غذا خوردن و نوشیدن، استراحت و خوابیدنتان و برای همهٔ اعمالی که انجام می‌دهید نام خداوند را یاد کنید وستایش نمائید مالک اعلای نور خدوند همهٔ عالم‌ها را، یردنا را باز کنید و در آن فرو روید و تعمید نمائید روان‌هایتان را، بر پهثا دعا کنید و بخورید و بر ممبوها دعا کنید و بنوشید و تبرک نمائید روغن را و بمالید، وقتی که روان از جسم جدا شود و خارج گردد بر او گریه نکنید، شیون و زاری ننمائید و نان جمع‌آوری شده بر او نخورید، هرکس که بر روان

گریه کند دریاها و سیلاب‌ها او را از مسیر عالم نور جدا می‌کنند، هرکس که لباسش را بخاطر او پاره نماید در لباس "نشمتا" نقصان خواهد شد، هرکس که مویش را بخاطر او بکَنَد "نشمتا" را در کوه تاریک قرار می‌دهند، وقتی که "نشمتا" از میانتان خارج شود سرودها و کتاب‌های دینی به سمع مردم برسانید، یادشان دهید تا قلب‌هایشان نلغزند، برایش خیرات بدهید و نان توزیع کنید و مسقتا بخوانید، بر او دعا و نیایش کنید و سرودها و کتاب‌های دینی بخوانید، بنامش لباس‌ها به مسکینان بپوشانید و مستور نمائید، زدقا بدهید و دعا و نیایش کنید خدای بزرگ را که رحمتش را بر او قرار دهد، ای کامل‌ها و مؤمنین اجر و مزد کارگر را بدهید و نزد خودتان باقی نگذارید، ای کاملین با کلام خداوند به شریک خود خیانت نکنید، هرکس که از دوستش غارت کند از نیکی‌های عالم نور محروم می‌شود، وقتی که سخنی بگوئید از آن برنگردید، دست راست حقیقت به همدیگر بدهید و از عهدتان برنگردید، زیرا این دستورات و اخطارها و حقیقت با درخشش فراوان و نور عظیم از جانب خداوند آمدند، اتحّاد در مکان‌های مقدّس آمد و فرشتگان نور همگی به همدیگر عهد می‌دهند و دست راستشان را می‌پیوندند وقتی که سخنی مانند نیکان می‌گوئید و دست راست را به همدیگر می‌دهید از آن برنگردید، با معلمین فروتن، آرام و متواضع باشید و بر آنها تکبّر نکنید، اگر بر بزرگانی که خداوند بر شما گماشته است تکبّر کنید به کلام خدایتان کفر کردید و در آتش ملتهب خواهید سوخت، به طرف فالگیران و طالع بینان دروغگو نروید، بخاطر اینکه فالگیران و طالع بینان در ظلمت سکونت داده خواهند شد، قسم‌های دروغ نخورید زیرا هرکس که به دروغ قسم بخورد در ظلمت سکونت داده خواهد شد، نخورید خون حیوانات را و حیوانات مرده را نخورید و نه آن که می‌ایستد و آنکه افتاده است و آنکه آبستن می‌شود و آنکه حیوان وحشی او را دریده است نخورید، بخورید از گوشت حیواناتی که از ثمرها و علف‌های آب حیات هستند، سهم نور برای نور و سهم ظلمت برای ظلمت بحساب می‌آید، حیوانی که با کارد آهنی ذبح نشده نخورید، نخورید ربا و ربای ربای زر و سیم تا در دریای خورنده نیفتید، زنا نکنید و آواز نخوانید، نه رقصید و گرفتار نکنید قلبتان را به آوازهای شیطانی که همه‌اش مملو از افسون و دروغ است، منحرف نکنید قلب‌های مؤمنان را، دوست بدارید و حمایت کنید هم دیگر را و مجهّز شوید با دانش راستین خداوندتان، محکم و استوار باشید در عالم و تحمّل کنید، تا اینکه پیمانه‌تان پر شود، برای کامل‌هائی که آزار به آنها

می‌رسد، یاور و تکیه‌گاه باشید، بین شما حسد، کینه و نفاق نباشد، وقتی که قلبتان با خشم و تلخی بجوش آید با کلام راستین خداوند آنرا آرام و ملایم کنید، زیرا افکار غضب‌آلود مملو از خشم و زهر شیطان هستند، با حکمت حقیقی و ایمان متواضع می‌شوند، آنکه با ایمان فروتن نمی‌شود با شمشیر و سیف به قتل می‌رسد، به قتل می‌رسد با شمشیر و سیف و می‌افتد در جهنم گداخته، هرکس که به شما نیکی کند نیکیش را قبول کنید، او را تحقیر ننمائید و به او احترام بگذارید، نسبت به او ملایم باشید و نیکیش را انکار نکنید، اگر نیکیش را انکار کنید لیاقت نیکی را ندارید، و نیکی از شما کم می‌شود، اگر نیکوکاری را به بینید به او نزدیک شوید و از دانشش بهره ببرید و عمل کنید، اگر شخصی را به بینید که دانش بدی دارد از او دوری کنید و از دانشش نیندوزید و عمل نکنید، به راهش نروید، برای همه کارها حدود را رعایت کنید به جز دعا و نیایش و عبادت خدایتان، اجر و خیرات و نیکی و دعای راستین را در حد توانائی‌تان انجام دهید، که این نیکی‌ها حد و اندازه‌ای ندارند، ای کامل‌ها و مؤمنین هر چیزی که بر شما بد و مکروه است به همنوعتان انجام ندهید، هر چیزی که برایتان خوب است در حد توانائی‌تان انجام دهید و همدیگر را پشتیبانی کنید، ای برگزیدگانم گوش دهید، ایمان بیاورید و کلام خدایتان را قبول کنید، با قلب‌هایتان ایمان بیاورید با چشمان‌تان به بینید و با گوش‌هایتان بشنوید و با دهانتان بگوئید و با دست‌هایتان خیرات و نیکی انجام دهید، به خواست پروردگارتان عمل کنید و به هوای نفس و ارادهٔ شیطان فانی عمل نکنید، به جسم‌های زیبا اطمینان نکنید چون ناگهان تباه می‌شوند، به شیطان افتادنی اعتماد نکنید که موفق نمی‌شود و توانایی ندارد خود را از آتش خورنده رها سازد، آتشی که می‌خورد و از بین می‌برد شیاطین و همه نسل‌هایشان را که مقیدند به اعمال این دنیا، در حالیکه موظّف شدند در مقابل فرزندان "آدم" خدمتگزار باشند و در دنیا تردّد کنند، هرکس کلام خداوند را انکار نماید بدها را ترغیب کرده و دست شیطان براو مسلّط می‌شود، آنکس که به ارادهٔ شیطان عمل نکند از درب آتش عبور نخواهد کرد، به خواست آفریدگار عمل کنید تا با پاکی به مکان نور صعود نمائید، به ضعفا ظلم نکنید چون نمی‌توانند با شما نزاع کنند، با ظلم حدود را عوض نکنید و حد و مرزها را تغییر ندهید، کسی که مرز را عوض کند حکم شدید علیهش صادر می‌شود، از دوستانتان به درستی انتقاد کنید و با محبت هدایت نمائید، در مقابل هم‌دیگر تملّق نکنید و سخن دروغ و ریا نگوئید، هرکس که تملّق

کند او را بر صورتش در آتش شعله ور خواهند کشید، همهٔ بدنتان را به نشان بزرگ خداوند مقیّد کنید و رها نکنید تا روزیکه از جسمتان خارج شوید، و آن روز روز بزرگ نجات خواهد بود. روزه گیرید روزه بزرگ، سرهایتان روزه گیرند با ایمان و ستایش و سجده نمائید خداوند همهٔ عالم‌ها را، شیطان و اصنام را سجده نکنید که آنها در عالم مطیع شما خواهند شد، وقتی که ایمان در شما باشد آنها خادم شما خواهند بود، اگر از دستور خدایتان کوتاهی نمائید اهریمنان از چشمان‌تان پنهان می‌شوند، چشمان‌تان روزه گیرند از چشمک زدن به بدی، همدیگر را با بدی نگاه و عمل نکنید، روزه گیرید دهانتان را از گفتن دروغ و بدی، کذب و دروغ نگوئید، روزه گیرید گوش‌هایتان را از شنیدن کلام بد و ناشایست، آنرا نشنوید و عمل نکنید، روزه گیرید دل‌هایتان را با ایمان و منزّه کنید، اندیشه‌های بد نیندیشید، با دوستان خود به خدعه و نیرنگ نروید، هرکس که ریا داشته باشد و افکارش را با حقیقت پاک نکند، دعا و نیایش و اجر و خیرات برایش به حساب نمی‌آید و در آتش شعله‌ور می‌افتد، روزه گیرید جسمتان را از همسری که از آن شما نیست، روزه گیرند دست‌هایتان را از کشتار فرزندان آدم. ای کامل‌ها و مؤمنین ای مؤمنان و کامل‌ها دست‌هایتان سحرهای پلید انجام ندهند،روزه گیرند زانوهایتان از خم شدن برای شیطان فانی و اصنام دروغین و اشکال و اعمال باطل، زیرا هر چه متولّد می‌شود می‌میرد و هر چه که با دست ساخته شود از بین می‌رود، به آنها اطمینان نداشته باشید ای برگزیدگانم اتکا داشته باشید به مالک اعلای نور آفریدگار همهٔ عالم‌ها، بر دانش حقیقی و کشطا و ایمان و سخنان بزرگ و عالی که خدایتان دستور داده است، با این دستورات پیروزی برایتان می‌آید، و روان‌هایتان نجات می‌یابند، این است روزه‌ایکه به شما دستور داده شد، رهایش نکنید تا جسمتان بمیرد، به اعمال خوبی که انجام می‌دهید اعتماد کنید، وقتی که از جسمتان خارج می‌شوید بر اعمال خوبی که در دنیا انجام دادید می‌توانید تکیه نمائید، ای برگزیدگانم بر امیران، اشراف زادگان و حاکمان و ستمگران این عالم اطمینان نداشته باشید، نه بر قدرت و سلاح و جنگ و ستیز و سپاه و لشکری که جمع می‌کنند و اسیرانی را که در عالم می‌گیرند، نه بر زر و سیم و ثروت و مال این دنیا، چون حکومتشان باطل می‌شود و زور و سلطه آنها برایشان کمک کننده نخواهد شد، رها می‌کنند، فنا می‌شوند و می‌روند در آتش می‌سوزند تا روز قضاوت و تا لحظه و ساعت نجات، ای برگزیدگانم واجبات دنیا را انجام دهید و آنها را حقیر نشمارید، عدالت،

ملایمت، فروتنی و لطف و بخشش و محبت حقیقی داشته باشید که از طبیعت نور هستند. هرکس کمکی از شما بخواهد و آنرا داشته باشید از او دریغ نکنید و اگر از شما و دوستش و آن کس که قدرتش را دارد درخواست نماید و به او ندهد برکت از او کم می‌شود بخاطر اینکه محتاج و مستحق بود، به کسی که در غربت بسر می‌برد مسکن و نان و آب بدهید و برای راهش توشه‌ای مهیّا کنید، کسی که نادان است و حکمت الهی را نمی‌آموزد، به خودتان نزدیکش کنید و یادش دهید که گمراه کنندگان بر او غلبه نکنند، ای مردانی که همسر می‌گزینید، ای زنانی که برای مردان همسر می‌شوید، بررسی کنید، دوست بدارید و همسر بگیرید، سپس همانطوری که برایتان نوشته شده است ازدواج کنید و به هم‌دیگر عشق ورزید، اگر بررسی نکنید و همسر بگیرید همچون بیماری آنرا در بستر حمل می‌کنید، اگر همسر اعمال زشتی انجام دهد ترحمّی برخودش ندارد، از او دوری نمائید و به او محبّت نکنید و از او جدا شوید زیرا همچون درد بدی است که شفا ندارد، کنیزی را نگیرید که از صاحبش آزاد نیست، فرزندان‌تان را در خانه مالکین برده نگذارید، اگر برده‌ای را می‌گیرید او را آزاد کنید تا نیکی‌تان مورد قبول واقع شود، برده‌ای را نگیرید که از صاحبش آزاد نیست و فرزندان‌تان را در خانهٔ مالکین برده نگذارید، اگر کسی صاحب پسران و دختران باشد و آنها را در خانه مالک برده نماید، روزی که برده خطا کند و صاحبش بر او خشم گیرد خطاهای برده بحساب پدرش نوشته می‌شوند، محبت راستین را به همسر حقیقی که به ارادهٔ خدایتان عمل نماید داشته باشید، هم‌دیگر را تحقیر نکنید تا پیمانه تان تکمیل شود، کسی که به همسرش در حالیکه ریا و نقصی ندارد خیانت نماید و شهوت این عالم را دوست بدارد، در منزلگه قضاوت محکوم می‌شود و در ظلمت ساکن می‌گردد، چون صاحب فرزندانی شوید وقتی به ادراک برسند به آنها دعا و نیایش خالصانه یاد دهید، اگر به آنها راه‌های حقیقت و ایمان نشان دادید و نپذیرفتند از گناهانشان مبرآ هستید، اگر شخص بدی از میان شما برای بار اوّل از کلام خدایش منحرف شود او را راست کنید و پشتیبانیش نمائید، اگر برای بار دوّم گمراه شود مجدداً برپایش کنید و پشتیبانیش نمائید، اگر برای سومّین بار منحرف شد برگردید او را کمک کنید و پشتیبانیش نمائید، اگر او را پشتیبانی کردید و پابرجا نشد تاک بد را به درب مشکنا بیاورید سرودها و سیدراها به سمعش برسانید، و به او نشان دهید کتاب‌ها و دستورات خداوند را تا قلب و افکارش روشن شود، اگر شنید و بیدار شد و گواهی داد

دوستش بدارید و او را به مکانش بیاورید و محکومش نکنید، اگر نشنید و بیدار نشد و شهادت نداد ریشه کن کنید تاک بد را، و تاک خوبی را بیاورید به جایش بکارید، اگر نشنید و بیدار نشد و گواهی نداد بدست حاکمان کشته می‌شود، کشته می‌شود بدست حاکمان و در آتش ملتهب می‌افتد، آنکس که به چشمش نشان دادند و ندید و به گوشش خواندند و نشنید سهم آتش خورنده خواهد شد، اگر اشخاص فقیر و آزاردیده و کاملی را به بینید که دچار نقصان بدنی شدند، در دلتان به آنها نخندید، زیرا جسم‌ها از گوشت و خون ساخته شدند و با درد و نقصان معیوب می‌شوند، بدن‌ها معیوب می‌شوند با درد و نقصان، اما "نشمتا"ها با درد و نقصان معیوب نمی‌شوند بلکه معیوب می‌شود روان با اعمال زشتی که انجام می‌دهد، آنهایی که حکمت نمی‌آموزند در اسارت قرار می‌گیرند همانند آنهایی که به ارادهٔ جسمشان عمل می‌نمایند و با جسمشان به ظلمت سقوط می‌کنند، آنانکه اراده شیطان را انجام می‌دهند با اهریمن به آتش می‌روند، هرکس در این دنیا به اراده مالک اعلای نور عمل نماید سقوط نخواهد کرد، وقتی که پیمانه‌اش کامل می‌شود ملائک نور به مقابلش بیرون می‌آیند، با فرشتگان نور صعود می‌کند و چهره‌اش منّور و درخشان می‌گردد، هر کدام از آنها از درخشش خود به او می‌دهند و از نور خود او را مستور می‌کنند، و از اکلیل‌های پیروزی بر سرش قرار می‌دهند، همانند فرشتگان درخشش می‌شود، او را می‌آموزند ستایشی کامل که باطل نمی‌شود و قائم می‌شود در ابر عظیم نور، عبادت و ستایش می‌نماید مالک اعلای نور را، تا رحمتش بر او قرار گیرد و از نیکی فراوان و عظیمش در مکان نور به او عطا کند، استوار می‌گردد در ثبات حقیقی که پوشش جسمی نیست، منظرش درخشش پاک است که بطلان ندارد، هرکس که به ایمان اوّل صادق و مؤمن باشد تا دنیا دنیا است پا بر جا می‌شود، ای برگزیدگانم ستایش نکنید این "ملاخی"هائی که در روز و شب حرکت می‌کنند، برایتان می‌گویم ای کامل‌ها و مؤمنین از کلام خدایتان برنگردید، سفید بپوشید و خود را با سفید مستور نمائید همچون راز آب حیات که پوشانده و مستور می‌کند شما را، بر سرهایتان دستار سفید قرار دهید همچون "اکلیل"های درخشش که ملائک درخشش بر سرهایشان قرار می‌دهند، ببندید بکمرهایتان همیانه‌ها بشکل حلقه‌های درخشان که اثراهای نور به کمرهایشان می‌بندند، بپوشانید جسمتان‌را با پوشش آب حیات تا وقار بر شما قرار گیرد، بگیرید در دست‌هایتان مرگناهائی همچون مرگناهای آب حیات که فرشتگان نور می‌گیرند، ای مؤمنین و کامل‌ها

چیزی را که نمی‌دانید و برایتان آشکار نیست نگوئید، چون چیزهای پنهان برای کسی آشکار نیست بغیر از پروردگار معظّم متعال خدای صاحب همه عالم‌ها، ای مؤمنین و کامل‌ها خودتان را با سلاحی که از آهن نیست مجهّز کنید، سلاحتان ناصیروثا و ایمان و کشطا باشد، حکمت الهی را همچنان‌که می‌بینید با چشمانتان و می‌خوانید با دهانتان و می‌شنوید با گوش‌های‌تان انجام دهید. نباشید همچون آنهائی که می‌بینند با چشمانشان و می‌خوانند با دهانشان و می‌شنوند با گوش‌های‌شان و اعمال نیک با دست‌های‌شان انجام نمی‌دهند، ریشه کن می‌شوند تاک‌های بدی که آب می‌نوشند در حالیکه میوه‌ها و انگورها و ثمرهایشان خشک می‌شوند، و دروغشان در دادگاه مرگ علیه آنها گردانده می‌شود، ندانستند و درک نکردند که بر طبق اعمالشان بازخواست می‌شوند، شاهدانی که سمت راست و چپ همهٔ فرزندان "آدم" می‌روند شهادت می‌دهند، من برایتان شرح می‌دهم همچنان‌که خداوند به من دستور دادند، برایتان می‌گویم دربارهٔ نور که گسترده است و حدّی ندارد، برایتان می‌گویم درباره ظلمت و آتش ملتهب که آرامش و نیکی ندارد، برایتان می‌گویم دربارهٔ شیطان که قدرت و ثبات ندارد، و باطل می‌شود در آتش ملتهب و طبیعتی که از آن بوجود آمد، همچنین برایتان می‌گویم درباره ناصورائیانی که هستند و بوجود می‌آیند و متوّلد خواهند شد در این عالم، دوره اوّل عالم با شمشیر و مرگ فنا می‌شود، روان‌ها از جسم‌هایشان خارج شده و به نور صعود می‌کنند، زیرا برای کامل‌ها و مؤمنان مقّدر است که با این مرگ از جسمشان خارج شوند، ای "آدم" برایت مقّدر شده است هزار سال در عالم سکونت نموده و قبل از مرگ با شمشیر صعود کنی، سپس همسرت "حوا" از جسمش خارج می‌شود و بعد همهٔ نسلت، بغیر از مرد "رام" و "رود" زن، از آنها عالم گسترش یافته و فراوان می‌شود، همگی یک کلام و یک نیایش را که من به این عالم آوردم می‌خوانند و ستایش می‌کنند، سپس عالم در آتش گرفتار می‌شود، زیرا برای فرزندان نسل بزرگ خداوند مقّدر است که در آن دوره از جسمشان خارج شوند، به غیر از دو نفر مرد و زن بنام "شوربای و شرهبیل" که در رأس باقی می‌مانند و عالم از آنها گسترش می‌یابد، و "شوربای" رئیس دوره خوانده می‌شود، و روان‌هایی که با آتش از جسمشان خارج شدند همگی به نور صعود می‌کنند، زیرا تکذیب نکردند کلام آفریدگار را که برای آنها فرستاده شد، از دوره "رام و رود" تا دوره "شوربای و شرهبیل" مردم گسترش می‌یابند، با این دستورات ستایش نموده و از این سخن ارزشمند منحرف نشدند،

بعداز اینکه بیست و پنج دوره بگذرد دنیا به آب گرفتار می‌شود، و فرزندان مردم با آب از جسمشان خارج می‌شوند، زیرا که نوشته شده است برای آن دوره که جسم‌ها در آب افکنده شده و می‌میرند، "نشمتا"ها به نور صعود می‌کنند، به جز "نوح و نوریثا" همسرش، و "سام" و "یام" و "یافت" فرزندان "نوح" که از مرگ با آب نجات می‌یابند، از آنها عالم گسترش می‌یابد، از "شوربای و شرهبیل" تا دوره "نوح" پانزده دوره می‌باشد، سپس من و دو اثرا برادرانم ندا و ستایش خداوند را در عالم می‌خوانیم، و از کشتی "نوح" تا آمدن "براهیم" پیامبر و "مشا" و تا ساخته شدن "اوراشلم" شش دوره می‌باشد، سپس "شلیمون" پادشاه پسر "داویت" متولّد می‌شود، حاکم یهود می‌گردد، و شهر "اوراشلم" را بازسازی می‌کند و "شیداها" و "پقدی‌ها" در برابرش مطیع می‌شوند، تا اینکه خودش را می‌ستاید و نیکی خدایش را قبول نمی‌کند، سپس همهٔ "شیداها و پقدی‌ها" از او روی برمی‌گردانند و حکومتش پایان می‌یابد، هرکس که خود را ستایش کند شرمسار می‌شود، از زمان "مشا" پسر «امرا» و تا آخر دنیا مؤمنین حقیقی وجود خواهند داشت که به ایمان خود پای بند خواهند بود، همچنین پیامبران ناراستین قد علم می‌کنند و در شهرها پراکنده می‌شوند، ملّت‌ها و زبان‌ها بوجود می‌آیند و در شهرها و مکان‌ها پخش می‌گردند، عالمیان پراکنده می‌شوند و قدرتمندان در همه جا حاکم می‌گردند، و جائی بر مکانی دیگر هجوم می‌کند و شهری بر شهری دیگر به جنگ برمی‌خیزد، خون در عالم ریخته می‌شود، هرکس برای خودش ثروت می‌خواهد و برآنچه که مال خودش نیست ستیز می‌کند، همچنین این گمراه کنندگان مردم را منحرف می‌کنند و می‌خواهند که آنها را ستایش کنند، بعضی از آنها ناراستی و تکبّر و شکم پروری بر فرزندان مردم رها می‌کنند، آفتاب و ماه را عبادت می‌کنند، بعضی دیگر زنا و فساد و آواز باطل و رقص و هیجان در دل‌های مردم می‌افکنند و مأموران افسونگر در کوه‌ها و بلندی‌ها جای می‌گیرند، در همه جا ساکن می‌شوند، فرزندان مردم را وسوسه می‌کنند و میانشان پراکندگی می‌افکنند و از خانه‌ها و خانواده‌هایشان خارج می‌کنند، به کوه‌ها و بلندی‌ها می‌برند و آنها را به بیابان‌ها خارج کرده به تنهائی می‌نشانند، تا آلودگی و خون و دشتان(حیض)، بدی و دروغ را دوست بدارند، بعضی دیگر در قلب فرزندان مردم ناله و گریه می‌افکنند، آنها را از نیکی دور نگه میدارند و به کوه‌ها می‌رسانند، همچنین بعضی دیگر بر فرزندان مردم هجوم می‌آورند و آنها را غارت می‌کنند، برایتان شرح می‌دهم ای ترمیداهایم در مورد این گمراه

کنندگان که اعمال عجیبی انجام می‌دهند و به شما می‌گویند به ما ایمان بیاورید، اگر بر شما فشار آوردند و به همراهشان رفتید تصدیقشان نکنید و از ایمانتان برنگردید و نام مالک اعلای نور را یاد کنید که بر همهٔ عالم‌ها قرار دارد، نامش در قلب و دهانتان باشد و قدرتش به همراهتان خواهد بود، دیگر به شما می‌گویم ای ترمیداهایم که در شکل دیگری ظاهر می‌شوند و مقابلتان می‌ایستند، به شما می‌گویند ما از جانب یزدان فرستاده شده‌ایم، آنها را تصدیق نکنید، ای ترمیداهایم من «هیبل زیوا» برایتان شرح می‌دهم در آن دوره برای فرزندان مردم ظهور نمی‌کنم، بلکه « ملکا انش اثرا» برای "نوح" و نسلش قبل از طوفان آب می‌آید، وقتی که عالم به طوفان گرفتار می‌شود سپس آرامش به وجود می‌آید و از "نوح" و همسرش و نسلش فرزندان مردم گسترش می‌یابند و بنی "اسرائیل" گسترش می‌یابند، شهر "اوراشلم" باز سازی می‌شود و «ملکا انوش اثرا» دو هزار سال قبل از اینکه ارواح شریر به عالم بیایند به "اوراشلم" میرود، بقدرت مالک اعلای نور پوششی همچون پوشش ابرهای آب می‌پوشد و درخشش‌اش را پنهان می‌کند، پوشش‌اش جسمی نبوده و خشم و غضب در او نیست، در سال‌هائی که "پیلاطوس" پادشاه است «ملکا انش اثرا» با قدرت مالک اعلای نور به این عالم می‌آید و شفا می‌دهد بیماران را و کورها را بینا می‌کند و پاک می‌کند جذامی‌ها را، فلج‌ها را بپامی‌خیزاند و به سخن درمی‌آورد کر و لال‌ها را، با قدرت مالک اعلای نور زنده می‌کند مردگان را و با ایمان می‌شوند عده ای از خطاکاران و به آنها نشان می‌دهد که حیات و مرگ هست، از میانشان خارج می‌کند هرکس که شایسته بود و ایمان آورد به وحدانیت خدای همهٔ عالم‌ها، سپس وقتی که حقیقت را به دوستداران نام پروردگار نشان می‌دهد، ما صعود می‌کنیم به عالم‌های نور و "اشخنتا"های درخشان و در دنیا آشکار نمی‌شویم تا وقتی که پیمانه عالم تکمیل شود، سپس در آخر دنیا می‌آئیم برای روان‌های اشخاص کامل و هم چنین گناهکارانی که در عالم گناه و حماقت کردند و در ظلمت ساکن می‌شوند، هر کس بر حسب اعمالش از آتش و ظلمت نجات می‌یابد، بجز کسی که گناه بزرگی مرتکب شده و خراب کند چهره فرزندان "آدم" و کامل‌ها و مؤمنین را، و آن کس که از کلام خدایش روگردان شود، به او بگویند و گوش ندهد و ایمان نیاورد، و آن کس که به اراده خودش شیطان را سجده کند و توبه ننماید و خودش را محکوم نکند و آن کس که از یردنا و نشان تعمید در آب حیات روگردان شود، کسی که بنام خداوند ازلی تعمید شود، سپس آفریدگار را انکار نماید

ریشه‌اش از عالم‌های نور بریده می‌شود، سپس ما می‌آئیم مانند درخشش آفتاب و روشنی ماه و پرتو افشانی ستارگان، همچون قدرت باد و درخششی که به آتش داده شده است، نظیر درخشندگی به آب‌های حیات در این عالم، تا آن زمان در عالم آشکار نخواهیم شد، دیگر بشما می‌گویم ای مؤمنانم، در آن دوره نوزادی متولّد می‌شود که نامش «یهانا» خوانده می‌شود، فرزند پدر پیر "زکریا"، که به امر خداوند در پیری و رأس صد سال به او عطا می‌گردد، "اینشوی" مادرش در پیری به او آبستن شده و او را متولّد می‌نماید، در آن دوره وقتی که «یهانا» در «اوراشلم» بزرگ می‌شود با ایمان به پروردگار که در قلبش قرار گرفته یردنا را می‌گیرد و برای چهل و دو سال تعمید می‌کند، قبل از اینکه "ایشوامشیها" متولّد شود، در زمانی که "یهانا" در "اوراشلم" یردنا را می‌گیرد و تعمید می‌کند "ایشوامشیها" با فروتنی می‌آید و با تعمید "یهانا" تعمید می‌شود، از حکمت "یهانا" دانش می‌گیرد، روزی که پیمانه "یهانا" تکمیل می‌شود من "منداد‌هیّی" بسویش می‌آیم و خود را به شکل کودک سه سال و یک روزه به او نشان می‌دهم، با او دربارهٔ تعمید صحبت می‌کنم و دوستانش را آگاه می‌نمایم، سپس او را از جسمش خارج می‌کنم و با پیروزی به عالم درخشش بالا می‌برم، او را در یردنای سفید و درخشان آب‌های حیات تعمید می‌دهم و با لباس‌های درخشش و رداهای نور مستور می‌کنم و در قلب پاکش ستایش برقرار می‌کنم، ستایشی که فرشتگان نور خدای‌شان را تا ابد ستایش می‌کنند و باطل نمی‌شوند، بعد از «یهانا» عالم به دروغ گرفتار می‌شود و گمراه کنندگان در عالم به راه می‌افتند و ملت‌ها را تقسیم می‌کنند، ای برگزیدگان نیکوکار در آن دوره خود را متمایز کنید، ای راستین‌ها و مؤمنین، هرکس صادق و مؤمن باشد به سخن و حکمت آنها گوش ندهد و از سخن اوّل خارج نشود، در ایمانتان محکم باشید و استوار بمانید تا اینکه زود از عالم خارج گردید، به صدای آنها گوش فرا ندهید که از ناراحتی گرفته شده است، وقتی که خدای بزرگ اراده می‌کند «انش اثرا» به اینجا می‌آید، آشکار می‌کند دروغ گویان را که خود را همچون فرشتگان نور شبیه می‌کنند، آنها را گناهکار می‌شمارد، «انش اثرا» آنها را تصدیق نمی‌کند و منحرف کنندگان به دست طرفدارانشان گرفتار می‌شوند، وقتی که آفتاب می‌تابد از لهیبش بر آنها رها می‌کند زیرا ناراستی و آزار در عالم می‌افکنند، همچنین همهٔ گمراه کنندگان که در این عالم "شویاهی" خوانده می‌شوند و مردمی که تصدیقشان می‌کنند همگی به آتش می‌روند، زیرا که آنها را خواندند و

نشنیدند، و آنها را نشان دادند و ندیدند، به آنها دستور دادند اما عمل نکردند و از کلام خداوند سرپیچی نمودند، دوستانی برای خود می‌سازند و شهرت و نام و اندوختهٔ این عالم را دوست می‌دارند، برایتان می‌گویم ای برگزیدگانم و کامل‌هایی که می‌باشند و آنهایی که در آن دوره متولّد می‌شوند، از دانش حقیقی سرپیچی نکنید و تغییر ندهید سخنان روشن را، گواهی ندهید و قرار نگیرید برخواب و خیال‌هایی که گمراه کنندگان نشانتان می‌دهند، و به آنها گواهی ندهید حتی با طلا و نقره‌ای که با آنها فرزندان مردم مست و گمراه می‌شوند و در آتش ملتهب می‌افتند، ستایش نکنید با ندایی که آنها در عالم می‌خوانند، گمراه کنندگان شهوانی بگونه دیگری شکل می‌گیرند آواز مسحور کننده و مهیج می‌خوانند و می‌رقصند و با دست‌های‌شان کف می‌زنند و قلب‌های فرزندان مردم را اسیر می‌کنند، چون در عالم هیجان می‌افکنند با منظر جذّاب فرزندان مردم را از راه بدر می‌کنند، با صدایشان عروسان، حجله را ترک می‌کنند و زائو محل زایشش را، در دنیا برای مردان لذّت و برای زنان شهوت و بیهودگی ایجاد می‌کنند، مردان به دنبال زنان و زنان به دنبال مردان می‌روند، پیرمردان و پیرزنان را از خانه‌هایشان خارج می‌کنند، مردان خانه نشین را از نزد همسرانشان و مردان جوان را از خانواده‌شان جدا کرده بطوریکه نام فامیلشان را یاد نمی‌کنند، آنان هرزگی و فساد و زنا ایجاد می‌کنند، سرمستی و شوق بر مردان و زنان، بر عزب‌ها و باکره‌ها می‌افکنند و زناکار می‌شوند، آواز می‌خوانند و زنان مقابل مردان و مردان با زنان می‌رقصند، شهوت و ناراستی در عالم می‌افکنند، دزدی را بین مردم رواج می‌دهند، و مردم را غارت می‌کنند، خشمگین کنندگان و ارواح شریر بر مردم هجوم می‌آورند و آنها را وادار به غضب نموده و قربانی می‌نمایند، جسم آنها را قطعه قطعه می‌کنند و شیاطین بر آنها مسلّط می‌شوند، از گوشتشان می‌خورند و از خونشان می‌نوشند و در دنیا منظر نا پسندی بوجود می‌آورند، فال بینی و پیش گوئی انجام می‌دهند، قربانی‌ها می‌کنند و همه جا بر تل‌ها و بام‌ها و کوه‌ها و بربلندی‌ها و در هر جایی فرزندان مردم را از راه ایمان به خداوند خارج می‌کنند، عالمیان را با طبل‌ها و فلوت‌ها و شیپورها گمراه می‌نمایند، مست می‌شوند و با صدای بلند آواز می‌خوانند و گمراه می‌کنند قلب‌های مردم را با مستی و عشق و غرور، با زر و سیم و تمثال‌های ساخته شده از گل، بر ساخته‌های باطل دست‌های‌شان سجده می‌کنند و در مقابلشان کرنش می‌نمایند و برایشان بخور می‌سوزانند، بعضی از آنها هستند که "ملاخی"های آتش و ستارگانی که در

آسمان تردد می‌کنند می‌ستایند، اینها درخشش و روشنیشان را برای منوّر کردن عالم‌های ظلمانی گرفته‌اند، این نادانان شرمگین نمی‌دانند که این درخشش از عرش اعلا امده است و به این ستارگان که در روز و شب سیر می‌کنند داده شده است، همچنین تو ای "آدم" و همسرت و فرزندان و نسلت و هرکس که صادق و با ایمان باشد و هرکس که می‌خواهد شاد و خوشحال بماند از اعمال بد شیطان‌ها به کنار باشید، از مأموران و اهریمنان و ارواح بد و «هُمراها» و «لیلیثاها» و بت‌ها که شیطان برای آزمودن قدرت انسان‌ها در عالم رها کرده است به کنار باشید، بعضی از آنها هستند که گناه می‌کنند، هرکس که به اراده آنها و اراده شیطان عمل نماید خود را به آتش ملتهب گرفتار می‌کند به جز برگزیدگان نیکوکار و کامل‌ها و مؤمنان که دست‌هایشان را به شیطان نداده و ارادهٔ شیطان را انجام نمی‌دهند و دست شیطان بر آنها مسلّط نخواهد شد، زیرا که به ایمان مجهّزند و با شیطان مبارزه می‌کنند و اعمال نیک انجام میدهند که خدایشان به آنها یاد داد، دیگر برایتان‌شرح می‌دهم ای‌کامل‌ها و مؤمنین بعد از همهٔ این اتفاقات بر امّت‌ها و زمین عذاب و رنج در دنیا فراوان می‌شود بعد از آن‌حکومت عالم در آشوب قرار می‌گیرد و ایمان از زمین برداشته می‌شود و ستایش باد خداوند معظّم در نورش و "مندادهیّی" پا برجا است در منزّهیش.

این سیدرای یردنا است.

کتاب ۳

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎بنام خداوند معظّم ستایش باد درخشش و نور بزرگ اوّل، ای خدای ستایش شده به ما بنگر و ما را محکوم مکن، خدایا خطا و حماقت کردیم، خطا و حماقتمان را به‌بخش، ای توّاب، رئوف و مهربان به ما بنگر و ما را محکوم مکن، ای بینا و آگاه به ما بنگر و ما را محکوم مکن، رحمتت را از ما دریغ مکن، با قدرت و اعتمادت ما را ببخش و بر ما رحم کن، ای آموزش دهنده و تکیه‌گاهمان با رحمتت بر ما رحم کن، ای دانا و مسلّط با اراده و مهربانیت بر ما رحم کن، ای مالک اعلای نور بشنو استغاثه‌مان را و ما را محکوم مکن، ای آشکار کننده‌ئی که هویدا می‌کند مخفی‌ها را، ما را بشنو و محکوم مکن، ای بزرگ و

متعال و ستایش شده، بخاطر گناهانمان ما را محکوم مکن، ای خدای ستایش شده ما را به بین و محکوم مکن، ای نجات دهندهٔ همهٔ مؤمنین بخاطر گناهانمان ما را محکوم مکن، ای استوار کنندهٔ همهٔ پاکان به ما بنگر و ما را محکوم مکن، ای آشکار در همهٔ خوبی‌ها با رحمتت بر ما رحم کن، ای پشتیبان همه نیک‌ها بشنو صدایمان را و ما را محکوم مکن،ای دهندهٔ همهٔ هدایا به‌ما قدرت عطا کن و ما را محکوم مکن،ای نجات دهندهٔ همهٔ مؤمنین ما را از بدی‌ها نجات ده، ای رها کنندهٔ روان‌ها ما را از همهٔ گناهان نجات ده، ای باطل کنندهٔ بدی‌ها از ما باطل کن غضب و شمشیر را، ای استوار کنندهٔ همهٔ دوستدارانش ما را استوار کن تا شرمسار نشویم، ای قدرتمندی که قدرتش وسیع است به ما قدرت ده تا سقوط نکنیم، ای پروردگار همهٔ ستایش‌ها ستایشت بر ما قرار گیرد، ای حفاظت کننده صادقین حفاظتت بر ما قرار گیرد، ای مجهّز کنندهٔ همهٔ عاشقانت تجهیزت بر ما قرار گیرد، ای فرستنده دعا و نیایش‌ها نیایشت بر ما قرار گیرد، ای مالک والا که مملو از رحمتی با رحمتت بر ما رحم کن، ای شفا دهنده‌ای که دوستدارانش را شفا می‌دهد گناهانمان را شفا ده و ما را محکوم مکن، ای قادری که قدرت و نیرویش قدرت متمّردین را می‌شکند، ای نورانی که نورش عظیم است، از نورت بر ما بتابان، ای نور عظیمی که باطل نمی‌شود، از نورت بر ما بتابان، ای دهنده دست به کامل‌ها به ما دست بده که سقوط نکنیم، ای بر پا کننده راه‌های راستین، مگزار از طریقت منحرف شویم، ای نیرومند و دانا خشم را از دوستدارانت باطل کن، ای حقیقتی که به راستی کامل‌ها را هدایت می‌کند، به ما بنگر و ما را محکوم مکن، آفریدگار همهٔ عالم‌ها، با بخششت همهٔ خشم‌ها را باطل کن، ای متمایز کننده حیات از مرگ غضب را از دوستدارانت باطل کن، ای متمایز کننده نور از ظلمت خشم را از دوستدارانت باطل کن، ای متمایز کننده خوب از بد خشم را از دوستدارانت باطل کن، ای جدا کننده راستی از کجی خشم را از دوستدارانت باطل کن، ای منّور کنندهٔ نورانی‌ها خشم را از دوستدارانت باطل کن، ای آنکه آسمان را با قدرتش گسترانید باطل کن خشم را از دوستدارانت، ای آنکه با کلامش زمین را جامد نمود، باطل کن خشم را از دوستدارانت، ای فرستندهٔ آبهای حیات خشم را از دوستدارانت باطل کن، ای جلوه دهندهٔ میوه‌ها، انگورها و درختان، باطل کن خشم را از دوستدارانت، ای پایدارندهٔ نشمتاها ما را از بدیها حفظ کن، ای فرستندهٔ رسولان راستین باطل کن خشم را از دوستدارانت، ای دهندهٔ حکمت و ستایش باطل کن خشم را از دوستدارانت،

ای داوری که داوری می‌کند روان‌ها را باطل کن خشم را از دوستدارانت، ای آشکاری که چشمانش بینا هستند از ما خشم و شمشیر را باطل کن، ای منزّهی که نقصی ندارد ما را به بخش و محکوم مکن، ما بندگان گناهکاریم، بخاطر گناهمان ما را محکوم مکن، ما بندگان گناهکاریم، خدایا ما را به بخش و محکوم مکن، عقلمان در گناه وارد شد بخاطر گناهمان ما را محکوم مکن، چشمانمان چشمک زدند بخاطر گناهمان ما را محکوم مکن، گوشمان بدی را شنید خدایا به ما بنگر و ما را محکوم مکن، دهانمان به دروغ پچ پچ نمود خدایا ببخش و برما رحم کن، دستمان دزدی نمود و بدی کرد خداوندا به ما بنگر و ما را محکوم مکن، قلبمان به بدی اندیشه نمود خدایا ما را محکوم مکن، جسممان زنا کرد پروردگارا بخاطر گناهمان ما را محکوم مکن، زانویمان برای بدها خم شد خدایا گناهان و معصیت‌هایمان را به بخش، پایمان به نیرنگ رفت ای یزدان شفقت کن و بر ما رحم نما، بخاطر گناهمان ما را محکوم مکن، ما بندگان گناهکاریم با رحمتت بر ما رحم کن، ای خداوند همهٔ روان‌ها درخشش را دیدیم و زنده شدیم، نورت را دیدیم و ایمان آوردیم، ستایشت را شنیدیم و در دلمان حقیقت قرار گرفته حقیقت قرار گرفت در قلبمان و دریافت نمودیم ستایشت را، سخنان و صدای زنده را که برایمان فرستادی شنیدیم، خداوندا گناه کردیم و خطا نمودیم، خطاها و معصیتمان را به بخش، و ستایش باد نامت در مکان نور.

کتاب ۴

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ بنام پروردگار معظّم من فرستاده خداوند هستم، فرشته ای که از نور راه افتاده به اینسو آمدم، اتحاد و درخشش در دستم، نور و ستایش، جلال و روشنی، ندا و بانگ خداوند، نشان و تعمید بهمراهم، قلبهای تاریک را با صدا و ندای خداوند روشن می‌کنم، در عالم صدایی خواندم، صدائی در همهٔ عالم، هرکس خود را مواظبت نماید، هرکس که خودش را مواظبت نماید از آتش خورنده نجات می‌یابد، خوشا به حال اشخاص کاملی که خود را از بدی‌ها دور نگه میدارند، من فرستاده نور هستم، برگزیده‌ای‌که در او خلاف نیست، برگزیده‌ای‌که خلاف در او نیست، هرکس بویش را ببوید حیات می‌یابد و

نمی‌میرد، هرکس که او را ببوید چشمانش با نور مملو می‌شوند، چشمانش پر از نور و دهانش از ستایش پر می‌شود، دهانش پر از ستایش و قلبش از کُشطا مملو می‌گردد، در قلبش کُشطا جای می‌گیرد و چشمانش به مکان نور متوّجه می‌شوند، چشمک زنانی که مرا بوئیدند به سرعت چشمک زدنشان را رها کردند، به سرعت رها کردند چشمک زدنشان را و با بویم احاطه شدند و گفتند: ای سرورمان وقتی که نمی‌دانستیم چشمک زدیم، اکنون که دانستیم چشمک نمی‌زنیم، من رسول نور هستم، برگزیده‌ای‌که خلاف در او نیست، برگزیده‌ای‌که در او خلاف و عیب و نقص نیست، من فرستاده ستایش هستم که هرکس مرا ببوید حیات می‌یابد، مرا دروغگویان بوئیدند و به سرعت دروغشان را رها کردند، به سرعت رها کردند دروغشان را و آمدند به بویم احاطه شدند و گفتند: ای سرورمان وقتی که نمی‌دانستیم دروغ گفتیم اکنون که دانستیم دروغ نمی‌گوئیم، من فرستاده ستایش هستم، هرکس مرا ببوید زندگی می‌یابد، زناکارانی که مرا بوئیدند به سرعت زناکاریشان را رها کردند، به سرعت رها کردند زناکاریشان را و آمدند با بویم احاطه شدند و گفتند: وقتی که نمی‌دانستم زنا کردیم اکنون که دانستیم زنا نمی‌کنیم، وقتی که قاتلین و تباه کنندگان شکل همنوعشان مرا بوئیدند، شمشیرها را افکندند و دست‌هایشان را از خون شستند، دست‌هایشان را شستند از خون ، حیات را عشق ورزیدند و از مرگ متنفّر شدند، متنفّر شدند از مرگ و به حیات عشق ورزیدند، آمدند با بویم احاطه شدند، گفتند ای سرورمان وقتی که نمی‌دانستیم مرتکب قتل شدیم، اکنون که دانستیم قتل نمی‌کنیم، بوئیدند مرا ساحرانی که "نشمتا" را در جسم شکنجه می‌کنند، ساحرانی که مرا بوئیدند به سرعت سحرشان را رها کردند، به سرعت رها کردند سحرشان را و آمدند با بویم احاطه شدند، و می‌گویند ای سرورمان وقتی که نمی‌دانستیم جادو کردیم اکنون که دانستیم انجام نمی‌دهیم، من فرستاده نور هستم، درختی که از ستایش مملو است، من برگزیده پاک هستم که در او عیب و کاستی نیست، من فرستاده نور هستم، که هرکس بویم را ببوید زنده می‌ماند، هرکس که مرا ببوید چشمانش بسوی مکان نور متوجّه می‌گردند، ای سرورمان از روزیکه تو را دیدیم قلبمان پر از حقیقت شد، به تو ایمان آوردیم ای نیک، نورت را دیدیم و فراموشت نمی‌کنیم، ای سرورمان فراموشت نمی‌کنیم و تمام روزها و لحظه‌ها از قلبمان رهایت نمی‌کنیم، به سخن درآمد و به آنها گفت: هرکس که توبه نماید و نفس خود را محکوم کند خدایش او را محکوم نخواهد کرد،

لیکن بدها و دروغگویان خودشان را جدا می‌کنند چون نشانشان می‌دهند و نمی‌بینند و صدایشان میکنند و نمی‌شنوند و ایمان نمی‌آورند، بدها به اراده خودشان در دریای بزرگ انتها سقوط می‌کنند، در ظلمت ساکن می‌شوند و کوه ظلمانی انها را می‌بلعد، تا روز داوری و تا لحظه و ساعت رهائی، ما که خدایمان را ستایش می‌کنیم گناهان و معصیت‌هایمان را خواهی بخشود، ستایش شده‌ای ای مالک نور که حقیقت را برای عاشقانت فرستادی، پیروزی ای "مندادهیّی" و پیروز نمودی همهٔ دوستدارانت را، و خداوند پیروز است بر همهٔ اعمال.

کتاب ۵

بشمیهون اد هیّی رَبّی

بنام خداوند بزرگ

◎ بنام آفریدگار معظّم برای شما می‌خوانم ای نهال‌هائی که کاشتم و ای برگزیدگانی که برگزیدم، زنا نکنید و دزدی ننمائید، خبرچین نشوید، و ضعیف را به زورمند نسپارید، مثل پیامبران و قاضیان نادرست نباشید که به ساحل یردنا نمی‌روند و پا بر جا نمی‌شوند، به آفریدگار عظیمی که در عرش اعلی مستقر است تکیه نمی‌نمایند، دیگر به شما می‌گویم و نشان می‌دهم ای برگزیدگان و کامل‌هائی که به خدای عظیم ایمان آوردید، برایتان شرح می‌دهم درباره عزب‌ها و باکره‌ها و دربارهٔ مردانی که زنان را نمی‌خواهند و بر زنانی که مردان را نمی‌خواهند، بروید به ساحل دریا و ماهیان رابنگرید که جفت جفت می‌روند، حرکت می‌کنند و فنا نمی‌شوند، پرندگان بالدار را در آسمان به بینید که جفت جفت پرواز می‌کنند و فنا نمی‌شوند، شما ای عزب‌ها چرا می‌خواهید فنا شوید، بروید به کنار فرات بزرگ درختان را بنگرید، که ایستاده‌اند، آب می‌نوشند و ثمر می‌دهند و فنا نمی‌شوند، رودخانهٔ خشک را ببینید که آب در آن جریان ندارد، خشک می‌شود درختان ساحلش و می‌میرند، همچنین خشک می‌شوند و می‌میرند روان‌های عزب‌ها و باکره‌ها که نام یزدان را یاد نمی‌کنند، مردانی که زنان را نمی‌خواهند و زنانی که مردان را نمی‌خواهند، وقتی که از جسمشان خارج می‌شوند در ابرهای ظلمت جای می‌گیرند، چون شکم‌هایشان را پر می‌کنند و از دهانشان خارج می‌نمایند، زیرا آنچه را که به آنها دستور ندادم انجام دادند، دیگر برایتان می‌خوانم و شرح می‌دهم در عالمی که شما ساکنید،

انجام دهید جشن‌های عروسی برای پسران و دخترانتان و ایمان آورید به خدایتان، مالک اعلای نور، زیرا این دنیا به انتها می‌رسد و باطل می‌شود. دیگر برایتان مـی‌گـویم و نشـان می‌دهم، شریک نشوید با این عزب‌ها و باکره‌ها، آن مردانی که زنان را نمی‌خواهند و زنانی که از مردان دوری می‌کنند و آنـهائی کـه زندگی را دوست ندارند، اگر مانند آنها بشـوید در جهنم سقوط می‌کنید، که هـزاران سـرو بـرایش سـقف و روبـان روبـان بـرایش دیـوار نمی‌شوند، اگر مانند آنها نشوید صعود می‌کنید و می‌بینید سیمای آرامش را. دیگر برایتان می‌خوانم و نشان می‌دهم درباره حیوانات و پرندگان بالدار و ماهیان و حیوانات دریا، اینهـا را طاهر کنید ذبح نمائید، بشوئید و تمیز کنید، بپزید و بـر آنهـا دعـا کنیـد و بخوریـد، و بازخواست نخواهید شد، خداوند پیروز است بر همهٔ اعمال.

کتاب ۶

◎ "اثرا"ها به "یوزاطق مندادهیّی" می‌گویند، پوششت منوّر و با شکوه است شـکلت نـزد خداوند صاحب عظمت.

این سیدرای سخن زنده اوّل است.

کتاب ۷

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ بنام پروردگار معظّم والا از عالم‌های نور، غنی که مافوق همهٔ اعمـال اسـت، ایـن اسـت اوّلین راز و کتاب سخن زندهٔ اوّل که از قدیم بود، وقتی که بود «پیرا اِب گو پیرا»(ثمـر در ثمر) و «آیر اِب گو آیر»(هوا در هوا)، و وقتی که «مانا ربّا اد ایقارا» به امر خداونـد بوجـود آمد، ایجاد شدند از او «ماناهای» عظیم که وسیع و بزرگ است درخشش و نورشان، کسـی قبل از آنها نبود در «پیرا ربّا»(ثمر بزرگ) که وسـیع اسـت و حـدّی نـدارد، درخشـش‌اش افزون‌تر از گفته‌های دهان، و نورش عظیم‌تر از صحبت لب‌ها است، از «پیـرا ربّـا» بوجـود آمدند هزاران هزار «پیراهای» بیشمار و روبان روبان «اشخنتاهائی»(مکان‌های) کـه حـدّی ندارند، از هر «پیرا» هزاران هزار «پیرای» بی حد و روبان روبان(ده هـزار) «اشـخنتاهای» بیشمار بوجود آمدند، بپامی‌خیزند و ستایش می‌کنند «مانا ربّا اد ایقارا» را که ساکن است در «آیر ربّا»(هوای عظیم) حیاتی که قرار دارد در «یردنای» آبهای سفید که از «مانا ربّا»

بوجود آمد، بویشان پسندیده است و همهٔ سرچشمه‌های نور و درخشش بزرگ اوّل آنرا می‌بویند، ایجاد شد «یردنای» بزرگ که حد و اندازه‌ای ندارد، کاشته‌ها بر ساحلش قائمند، مسرور و شادابند و همگی سرتاسر مملو از ستایشند، از «یردنای» بزرگ «یردناهای» بیشماری بوجود آمدند، وقتی که «پیرا اِب گو پیرا» و «آیر اِب گو آیر» بود، وقتی که بود «یورا ربّا»(درخشش بزرگ) که درخشش و نورش وسیع و عظیم است، کسی قبل از او نبود، از او «یردنای» بزرگ آب حیات بوجود آمد، حیات از او ایجاد شد، «یردنا» جاری گردید بر سرزمین «آیر» و حیات اوّل در آن ساکن شد و استوار گردید بشکل «مانا ربّا» و حیات اوّل برای خودشان دعا طلب نمودند، با دعای اوّل بوجود آمد «اثرای» استوار که خداوند او را حیات دوّم خواند، همچنین ایجاد شدند «اثراهائی» که حد و حسابی ندارند، از آفریدگار یردنا ایجاد شد و جاری گردید بر سرزمین نور، در آن حیات دوّم قائم گردید، حیات دوّم اثراهائی فرا خواند و "اشخنتا"هائی برپا نمود و یردنائی ایجاد کرد که اثراها در آن قائم شدند و سه اثرا بودند که از حیات دوّم طلب نمودند «اشخنتا»هائی برای خودشان بسازند، آنچه که از حیات دوّم خواستند به آنها عطا نمود، مشورت کردند و "اشخنتا"ها را ساختند، از پدرشان خواستند و سوألش نمودند: این یردنای آب حیات که اینچنین عالی و بویش خوش است، و عظیمند اثراهائی که در آن قائم هستند، تو هستی که ایجاد نمودی و اثراهایت در آن قائم شدند، حیات دوّم به سخن درآمد و به سه اثرا گفت: من پدرتان هستم، مرا خداوند خلق کرد، «یردنا» از آن خداوند است و شما با قدرت خداوند به وجود آمدید، به او گفتند از درخشش و نورت و از آنچه که در تو است به ما بده، که برویم به زیر «هفیقی میّا» نزول کنیم، عالم و اشخنتاهایی برایت بسازیم، که از آن تو و ما باشد، ما در آن استوار و جای می‌گیریم، و اثراهائی فرا می‌خوانیم، که از آن تو و ما می‌شوند و نام خداوند را یاد نمی‌کنیم، و او را خوش آمد و گفت که برای آنها فراهم می‌کنیم، وقتی که این‌چنین گفت، پروردگار را خوش نیامد و خداوند را خشنود نکرد، طلب نمود «مانا ربّا» را که در «پیرا ربّا» ساکن است، سپس «مانا ربّا» در درخشش و نور و وقار برخاست و فرا خواند «اکور ربّا » را که «اکور زیوا» نام دارد، «انباط یاور» فرزند «یوفین یوفافین». «سام مانا سمیرا» تاکی است محبوب همهٔ اثراها که همه‌اش حیات و شکوه و وقار است، به او گفت بر اثراها بزرگ شو و ببین اثراها چه می‌کنند و دربارهٔ چه می‌اندیشند، می‌گویند عالمی بوجود می‌آوریم و "اشخنتا"هائی می‌سازیم، نظیر

اثراهای عظیم، فرزندان نور، ای «مندادهیّی» آیا بر تو خوش آیند است که اثراها نور را رها کردند و صورت‌هایشان را به جانب ظلمت و دریای بزرگ «سوف» و ظلمت ترسناک و آب‌های خورنده و مخرّب گرداندند، به مکانی که پر از شیاطین است، با صدای بلند سخن می‌گویند و از حرارت خورنده مملو است، اثرای خداوند سکوت کرد، در او نقصان و کمبود نبود، دوّمین بار به او گفت به بین ای «مندادهیّی» که اثراهای نور بر چه چیزی مشورت می‌کنند، قلبشان چرا آشفته شده است و چرا صورتشان را به مکانی که پیمایش و ژرفا سنجی در آن نیست متوجّه نمودند، مکانی که در آن آب حیات نیست و درخشندگی وجود ندارد، اثرای خداوند آرام بود، سوّمین بار سخن گفت «مانا ربّا» با عظمتشان و به «مندادهیّی» فرمود: تو بزرگ اثراها هستی، صاحب کشطا سازندهٔ گنج‌ها، که بر همهٔ عالم‌های نور و اثراهائی که در «اشخنتا»ها ساکنند و بر عالم‌های زیرین ظلمت ترا مسلّط نمودیم، تو شایسته و تعیین شدی برای آن عالم، به عالم نزول کن پیش از اینکه اثراها بروند و عملی که برای شما ناپسند و برای حیات اعظم خوشایند و پسندیده نیست انجام دهند، زیرا توئی که اثراها را پابرجا و طریق و نشانه‌های حدود را برقرار میکنی، ما وقتی که ترا فرا خواندیم، برای همین فرا خواندیم، بخاطر اینکه تو شایسته و سزاوار این فرا خوانی هستی، سخن گفت «مندادهیّی» و فرمود به «مانا ربّا کبیرا»، وقتی که ترا بخواهم چه کسی را به بینم، و وقتی که اندوهگین شوم به کی اعتماد نمایم، باطنم که از آن شما است، بر چه چیزی تکیه کند، «مانا» با عظمتش به «مندادهیّی» گفت: تو از ما جدا نمی‌شوی و ما با تو هستیم، هر چه که بگوئی در مقابل ما قرار میگیرد و تو نزد ما پابرجا می‌شوی و از ما جدا نمی‌گردی، ما با تو هستیم، زیرا که خداوند نسبت به تو با نیکی مملو گردیده و مساعدینی برایت ایجاد کرد، "اثرا"های آرام و پابرجا که اینها به عنوان فرزندانت صدای خداوند را می‌خوانند و خواهند شد گسترش دهنده‌ی صدای خداوند، اعمالشان را با موفّقیت انجام می‌دهند، او خدای بزرگ به او درخشش و نور داد و افزود به آنچه که داشت، به او پوشش عظیم و والا عطا نمود، او را برکت داد با برکتی بزرگ که با آن بزرگان تبرّک شدند، او را پدر اثراها خواندند که به دوستدارانش توشه‌ی اعمال نیک می‌دهد، به دستور پیرا ربّای با وقار و شکوه، کشطا گرفتم و راه افتادم و به منزلگه خداوند آمدم، پروردگار از من پرسید درباره «مانائی» که از او برقرار شدم، همانطوریکه با نیکی خداوند آمدم و اینچنین ایجاد شده است، خداوند با عظمتشان به "مندادهیّی" فرمود:

دیدی ای "مندادهیّی" "اثرا"ها چه می‌کنند و بر چه چیزی می‌اندیشند، دیدی که "بیت هیی" را رها کردند و صورتشان را به جانب مکان تاریکی گرداندند، مصاحبت خداوند را رها کردند و مصاحبت ظلمت را دوستدار شدند، مکان درخشش و نور را رها کردند و دوستدار مکان باطل شدند، حلاوت را رها کردند و مرارت را دوستدار شدند، راه افتادند و تلخی را دوستدار شدند که شیرینی در آن نیست، یردنای آب حیات را رها کردند و به جانب آب‌های کدر راه افتادند، حرارت زنده را رها کردند و حرارت خورنده را دوستدار شدند، هان ببین ای "مندادهیّی" که اثراها این را انجام دادند، ببین آنچه که اثراها انجام دادند در آنها عیب و نقص بوجود آمد، اگر دنیا را تکان دهیم و ترک نمائیم چه کسی در میانشان ناظم خواهد شد، چه کسی ناظم خواهد شد میانشان، و چه کسی آنها را از عیب و نقص نجات می‌دهد، چه کسی نجات میدهد آنها را از زیانی که خودشان انجام دادند، چه کسی به سمعشان می‌رساند صدای خداوند را که در منزلگه کمال است، سخن گفت و فرمود پروردگار به اثرای مجهّز و مسلّح، پیش از اینکه اثراها بوجود آیند تو خلق شده بودی، ربّی تو را فرا خواند مسلّط کرد بر همه چیز، دستور داد و فرستاد بر "اشختنتا"ها و دروازه‌های عظیم مکان پنهان، مسلّط نمود بر اثراهای مستور که بپاخاسته و خداوند عظیم را ستایش می‌کنند، ترا بر یردنای عظیم و آب‌های حیات و شاداب مسلّط نمود، وقتی که خداوند دستور داد برایت اثراهایی خلق شدند، برایت خلق شد قاصدها، اثراهای آرام و استوار، وقتی که خداوند این را به من فرمود ایزد عظیم را سجده و ستایش نمودم، ستایش نمودم خداوند معظّم را که برایم مساعدینی خلق نمود، درخشیدم، ستایش نمودم، در حالیکه در مکان پنهان ایستاده بودم، با هوشیاریم درخشیدم به آنچه که به من عطا نمود، با نیایشم به ادراک رسیدم بر همه چیز مکان پنهان با ادراک و هوشیاریم چشمانم را بر متمرّدین گرداندم، قبل از اینکه اثراها آنجا باشند من به جانب مکان ظلمت راه افتادم، هنگامی که در منزلگه خداوند ایستاده بودم متمرّدین را دیدم، دیدم درب‌ها و اعماق همهٔ ظلمت را، دیدم خراب کاران و صاحب اقامتگاه تاریک را، دیدم متمرّدینی را که در ظلمت پنهان شده‌اند، دروازه‌های آتش را درحالیکه زبانه می‌کشند و می‌سوزند دیدم، زبانه می‌کشند و می‌سوزانند بدهائی را که درباره عیب و نقص مشورت می‌کنند، دیدم «هیوات نقبثا» را در حالیکه در ظلمت به بدی اندیشه و تکلّم می‌نماید، سحر و افسون انجام می‌دهد، سخن می‌گوید در حکمت خیالی و به نیرنگ می‌نشیند، دروازه‌های

ظلمت و شریان سرزمین «سنیاویس» را همچنانکه بودند دیدم، دیدم آب‌های «سیاوی» را که بالا می‌آیند، می‌جوشند و می‌غلطند، هرکس که در آنها گام نهد میمیرد وهرکس که به آنها بنگرد می‌سوزد، دیدم "تنین"هایی را که در آب‌ها افکنده شده و می‌غلطند، دیدم "تنین"های گوناگون و جوراجور را، دیدم سفینه‌های فرزندان ظلمت را که به همدیگر شبیه نیستند، دیدم متمرّدین بد را که در سفینه‌هایشان نشسته‌اند درحالیکه با اسلحهٔ بدها ملبّس گردیده و با پلیدی بر مکان نور اندیشه می‌کنند من وقتی که آنها را دیدم به منزلگه حیات پدر برگشتم، در حضورش ایستادم وهر آنچه را که دیده بودم شرح دادم، در حضورش گفتم من وقتی که آن مکان ظلمت را دیدم، ظلمتی که در آن یک شعاع نور نیست، به منبع آب‌های سرزمین ظلمت که می‌جوشند و می‌غلطند، که هرکس در آنها قدم گذارد می‌میرد و هرکس آنها را ببیند می‌سوزد، گفتم بسوی خدای بزرگ صعود کنم و بگویم، که ظلمت و ساکنین آن که اعمالشان زشت و ترسناک‌اند، از کجا بود زیان آنها که اینچنین وسیع است، که اینچنین منظرش زشت و ترسناک و همه‌اش پر از وهم و خیال است، همه‌اش از وهم و خیال پر است، از کجا بودند عفریت‌های پلید که در آتش گداخته می‌نشینند، از کجا بودند آبهای سیاوی که اینچنین می‌جوشند و می‌غلطند، که هرکس در آنها قدم نهد می‌میرد و هر کس آنها را ببیند می‌سوزد، از کجا بودند اژدهایانی که در آنها افکنده شده و می‌غلطند، مرکبها و بدهائی که در آنها هستند از کجا بودند، «هیوات نقبثا» از کجا بود که گوناگون وجوراجور بودند، وقتی که مقابل خداوند اینچنین گفتم، ایشان در کمالش و بدون نقص، به خوبی می‌دانستند و سکوت کردند، به خوبی می‌دانستند و به من فرمودند: بیا که برایت شرح دهم ای «منداده‌یّی» ای اثرای مجهّز و مسلّح، قبل از اینکه همهٔ عالمها بشوند «پیرا ربّا» بود، وقتی که «پیرا ربّا» در «پیرا ربّا» بود «ملکا ربّا دنهورا اد ایقارا» که از ازل بود، از «ملکا ربّا دنهورا اد ایقارا» «آیر زیوا ربّا» بوجود آمد، از «آیر زیوا ربّا» گرمای حیات بخش بوجود آمد، از گرمای حیات بخش، نور بوجود آمد و با قدرت مالک نور حیات و پیراها بوجود آمدند، بوجود آمدند پیراها و یردنا در آن بوجود آمد، بوجود آمد یردنا ربّا و بوجود آمدند آب‌های حیات، بوجود آمدند آب‌های درخشان و جلوه‌گر، از آب‌های حیات همهٔ اثراها ایجاد شدند، من در مقابل خداوند گفتم: وقتی که شما از ازل بودید، ظلمت چگونه بوجود آمد، چگونه بوجود آمد ظلمت و چگونه ایجاد شد عیب و نقص، وقتی که اینچنین گفتم خداوند مملو از نیکی

بودند، به من "مندادهیّی" فرمودند: تو ای اثـرای مجهـز، ای اثـرای مجهـز و مسلّح، آیـا نمی‌دانی که ظلمت چگونه بوجود آمد، و چگونـه بوجـود آمـد عیـب و نقـص، وقتـی کـه خداوند این‌چنین فرمودند من به صحبت کـردن مجـاز شـدم، همچنانکـه بـود گفـتم بـه خدوند که از ازل بودند، اگر من درباره‌اش صحبت نمی‌کردم از آن خداوند نبودم، امـا مـن از آن پروردگار هستم، خداوند با عظمتشان با تمجید به من فرمودند، همچنانکه بود برایم شرح دادند، ما ترا مسلّط کردیم ای اثرای مجهّز، ای اثرای مجهـز تـرا مسـلّط کـردیم بـه گفتن و به تشریح دادن برای اثراهای پنهـان و بـرای همـهٔ برگزیـدگان همچنانکـه ایجـاد شدند، وقتی که خداوند این‌چنین فرمودند من گفتم با ستایش و خرسندی و به آنچه کـه خداوند به من فرمود: تو ای اترا برخیز برو به منزلکه پروردکار مکانی که خداونـد هسـتند، برو که به تو درباره همه چیز بگویند، وقتی کـه ایـن را بـه مـن فرمـود، مـن بـه منزلگـه خداوند مکانی که خدای عظیم می‌نشینند رفتم، مکانی که نیکان آنجا ساکنند، مقابلشـان ایستادم، من خواستم که به ایشان همچنانکه از قدیم بود بگویم، وقتـی کـه خواسـتم بـه ایشان بگویم مرا نوازش کردند و در مکانم استوار نمودند. و گفتند تو را مسـلّط کـردیم ای «اکور زیوا»، ای اثرای آرام و استوار، ما ترا مسلّط کـردیم ای «اکـور زیـوا» ای اثرائـی کـه استوار می کند دوستدارانش را، ما ترا مسلّط کردیم، ای اثرای مجهّز، ای اثرای مجهز و پـا برجا، به گفتن همچنانکه بود، به شرح دادن برای اثراهای مستور، وقتی که بـه آنجـا و آن مکان می‌روی، شرح ده به دوستدارانت، شرح ده به برگزیدگان نیکوکار، اشخاص با ایمـان و مؤمن، به تو خواهیم گفت درباره اصالت که اینچنین مـرزی بـرای نـور وجـود نداشـت، وجود نداشت مرزی برای نور و از قدیم بوده است، هیچ چیز نشد وقتـی کـه نـور نبـود، و هیچ چیز نشد وقتی که درخشش نبود، چناچه خدای عظیم نبود هیچ چیز نبـود، حـدود برای نور نبود، هیچ چیز نشد اگر آبها نبودند، آبها از ظلمت کهن ترند، آبهـا کهـن‌ترنـد از ظلمت، چیزی نیست که حد و حسـابی نداشـته باشـد، وقتـی کـه نبودنـد اثراهـا بـه تـو می‌گوئیم چگونه شدند، اثراها از ظلمت اقدم‌ترند، اثراها کهن‌ترند از ظلمت، و اقدم‌ترنـد از ساکنینی که در آن هستند، اقدم‌تر است نیکی از بدی مکان ظلمت، کهن‌تر است آرامـش از تمّرد مکان ظلمت، اقدم‌تر است حرارت زنده از حرارت خورندهٔ مکـان ظلمـت، سـتایش اقدم‌تر است از سحر و افسون‌هائی که فرزندان پلید انجام می‌دهند، اقدم‌تر اسـت یردنـای سوّم از آب‌های خورندهٔ مکان ظلمت، کهن‌تر است معرفت از آنچه که بدهای مکان ظلمت

انجام می‌دهند، صدای اثراها اقدم‌تر است از صدای بدهای بزرگ مکان ظلمت، به تو گفته‌ایم دربارهٔ اوّلین‌ها، اکنون به تو می‌گوئیم درباره دوّمین‌ها چگونه شدند، اقدم‌تر است مقام آرام از مقام متمّرد، کهن‌تر است سرودها و سیدراها از افسون‌های «هیوات» مؤنث که ترسناک است، اقدم تر است منبع آیر بزرگ از سخنی که روها می‌گوید، ما به تو گفتیم درباره دومیّن‌ها، اکنون به تو می‌گوئیم دربارهٔ سوّمین‌ها چگونه شدند، کهن‌تر است «ابحاق زیوا» از «روها» در حالیکه بود، اندیشهٔ همهٔ اثراها کهن تر است از صدای متمّرد، حدود پاکان اقدم‌تر است از مالک همهٔ مکان ظلمت، اقدم‌ترند برگزیدگان نیکوکار از همهٔ مخلوقات ظلمت ، وقتی که خداوند این‌چنین بمن فرمود، وقتی که این‌چنین فرمود خداوند نیاکانم که مرا منصوب کرد، با اندیشه‌ام به ادراک رسیدم، وقتی که اندیشه‌ام آگاه شد به ایشان گفتم، ظلمت چگونه بوجود آمد و از چه ایجاد شد در مکانش، در حالیکه شما اینچنین برگزیده و عظیم هستید، چرا ظلمت باطل نمی‌شود، چرا باطل نمی‌شود ظلمت و پرتوهای نور کاملاً برقرار گردند، قبل از اینکه من به ربّی بگویم به من فرمودند ای اثرای منظّم، ای اثرای منظّم و مرتّب، ای اثرائی که استوار میکند دوستدارانش را، شخص نیک با نیکیش در او عیب و نقص نیست، شخص نیک با نیکیش بطور کامل استوار است، برای شخص نیک با نیکیش در مکانش ریشه‌اش محکم کاشته شده است، شخص نیک با درخشش‌اش فروزان است، آب‌ها در پوشش خودشان مستورند، سخنان و دستورات مخفی در کتاب‌هایشان محفوظ و مستورند، آب با قیر مخلوط نمی‌شود، ظلمت با نور شمرده نمی‌گردد، شمرده نمی‌شود ظلمت با نور و روشن نمی‌گردد سکونتگاه تاریک، سکونتگاه تاریک روشن نمی‌شود، و آبهای کدر جلوه نمی‌کنند، ظلمت ایجاد شد و ساکنینش شکل گرفتند، ایجاد شد ظلمت، وقتی ایجاد گردید قدرتش را با بدی که می‌اندیشید آزمود، ظلمت در مکان خودش محبوس می‌شود، محبوس می‌گردد در مکانش و همهٔ اعمالش باطل می‌شوند، باطل می‌شوند فرزندان ظلمت و استوار می‌گردند فرزندان عظیم نور، خانهٔ بدها باطل می‌شود و خاموش می‌گردد آتش خورنده، جادویشان می‌میرد و خاموش می‌گردد زیرا از قدیم نبودند، اعمالشان از بین می‌روند و نسلهای خداوند سرتاسر استوار می‌گردند، سخن زنده و مکان باطل را روشن می‌کند، وقتی که این را خدای بزرگ به من فرمود قلبم راسخ‌تر شد، من با قدرت پروردگار بزرگ به سخن درآمدم، آفریدگار عظیم را ستایش نموده و گفتم: درحالی که ای نیک در شما بدی

نیست، چگونه به آن جا بروم، وقتی که خواستم این را بگویم خدای بزرگ به من فرمود، حامله (روها) به "تنین" آبستن شد، برخیز پائین برو به عالم با قدرتت اثراها فراخوانده می‌شوند و با درخشش بزرگان استوار می‌کردند، ایزد بزرگ با عظمتش درخشش بسیار به من عطا نمود، درخشش فراوان به من داد و نور بسیار همراهم کرد، پیروزی و ذکاوت به من داد که مرا از همهٔ زشتیها محافظت می‌کند، پوشش عظیمی به من داد که گسترده است وحدّی ندارد، مرا بزرگ ساخت از سرتاسر، به من مرگنای آب حیات داد، عصائی که متمّردین با آن مقهور می‌شوند، به من "اکلیل" حرارت زنده عطا نمود که والاتر و درخشان تر است از هر چیز، مرا با تجهیزاتش مجهّز نمود و نوازش کرد همچون بزرگان، به من فرمود برو بجانب متمّردین ظلمت، که بر ما به بدی اندیشه می‌کنند، اندیشه می‌کنند با بدی، پلید در مکانش محبوس می‌شود و هلاک می‌گردد و از کلامت چیزی شامل او نمی‌گردد، به من فرمودند شخص نیک با نیکی‌اش صعود می‌کند و مکان نور را خواهد دید، شخص بد با بدی‌اش در دروازه‌های ظلمت گرفتار می‌شود، همهٔ صداها خوانده شده و همهٔ سخنان محاسبه گردیده‌اند، یک صدا می‌آید و یاد میدهد به همهٔ صداها، یک کلام می‌آید و یاد می‌دهد به همهٔ کلام‌ها، یک شخص می‌آید و یاد می‌دهد به همه چیز، وقتی که خدای بزرگ این‌چنین به من فرمود من با قدرتشان به مکان ظلمت رفتم، مکانی که بدها جای دارند و سکونتگاهی که پر از تباه کنندگان است، مکانی که "تنین"ها و کوره‌های آتش خورنده وجود دارند، به کوره‌های آتش که شعله‌هایشان به میان آسمان می‌رسد، رفتم و عفریت‌های متمّرد تاریکی را یافتم، رفتم و آنها را یافتم که همه آنها به بدی اندیشه می‌نمایند، به پاخاسته و سلاح می‌سازند، و بر نیکان توطئه می‌نمایند، به بدی اندیشه می‌کنند و مشورت کرده و می‌گویند، آیا دنیای دیگری هست که در عالم‌مان تقسیم ایجاد کند، اگر کسی هست که از ما قدرتمندتر باشد بپا می‌خیزیم و با او می‌جنگیم، به بینیم که از کجا بود، از کجا بود سکونتگاه و عالمش؟ این خانه همه‌اش به ما تعلّق دارد و نیست تقسیمی در عالم‌مان، آیا اشخاصی هستند که قدرتشان از عفریت‌ها بیشتر باشد، نیست کسانی که قدرتشان از "ملاخی"های مکانمان بیشتر باشد، همگی می‌اندیشند و جستجو می‌نمایند و بر روی همدیگر می‌غلطتند، «روها قدشتا» که افکارش مکارانه و دروغ است و اندیشه‌اش پر از افترا و افسون است، همه‌اش پر از افسون و مملو از جادوها و حکمت نادرست است، «هیوات نقبثا» با "هومراها"یشان

می‌نشیند و افسون انجام می‌دهند، او و "هومراها"یش در حکمت نادرست سرگردانند، "روها" درحالیکه موهای سرش را می‌کند، می‌اندیشد و جستجو می‌کند در افسون‌های دروغین متوجّه شد بر این و آن، چه کسی به این معیوب و ناقص گفت؟ چه کسی آموخت به مادر عفریت افتادنی؟ که شخص والا به اینسو راه افتاده است، برخاست آن دروغگو و با همه مهره‌هایش به جانب عفریت‌ها آمد، آنها را همچنانکه نشسته بودند یافت، همگی با اسلحه ملبّس و در مقابل صاحب تاریکی نشسته بودند، صاحب ظلمت در سکونتگاهش با قدرت میلولید و می‌گفت: آیا قدرتمندتر از من کسی هست؟ که همه عالم‌ها او را خدمت می‌نمایند، اگر کسی قدرتمندتر از من هست که خوراکش کوه‌ها هستند و در شکمش زهر و خون یافت نمی‌شود بپاخیزد و با من بجنگد، همهٔ بزرگان و قدرتمندان و شیاطین و دیوهایشان مرا خدمت می‌کنند به پا می‌خیزند و مرا خدمت می‌کنند و روزانه برایم سجده می‌نمایند، وقتی که صاحب ظلمت اینرا گفت: «روها» برخاست فریاد زد و گریه نمود، او و همه "هومراهایش"، «روها» به پسرش می‌گوید: هست کسی که از تو بزرگ تر و قدرتش از همه عالم‌هایت افزون‌تر است، عالمی گسترده‌تر از عالمت که خداوند در آن نشسته‌اند وجود دارد، که شکلشان منوّرتر است از همهٔ عالم‌ها، وقتی که «نمروس» در مقابل آن فانی این را گفت او با تلخی فراوان پر شد، استفراغ نمود و زهر داغ که به آتش شبیه بود بیرون داد، مشورت کرد و سپاه فانی جمع نمود، گفت بپاخیزم و بیرون روم از مکان ظلمت، زنجیرهایم را به زمین می‌بندم و آنرا ریشه کن می‌کنم، با طنابم همه عالم را می بندم، آنرا خواهم بلعید و به زیر می‌افکنم پروردگار عظیم را از کرسی‌شان، آن پلید پر از مرارت شد و با بدی دهان فاسدش را گشود، دهانی که بوی تعفّنش به پری عالم بود، من که او را دیدم خود را در پوشش خدای عظیم به او نشان دادم، خودم را در پوشش خدای عظیم که وسیع است و حدّی ندارد نشان دادم،وقتی که خود را به او نشان دادم، نشانش دادم مرگنای آب حیات را که نیاکانم به من عطا کردند، مرگنای آب حیات که با آن متمّردین مقهور می‌شوند و اکلیل حرارت زنده که شیاطین می‌بینند و از آن می‌ترسند، وقتی که خود را به «نمروس» نشان دادم، وای وای خواند، وقتی که خود را به عفریت نشان دادم، همه سپاهش پراکنده شدند و او را ترک کردند و او جای گرفت میان نسلش، میان همهٔ شیاطین جای گرفت، به پاخاست و همهٔ عالم را فنا کرد، با همهٔ قدرتش آنرا احاطه کرد و نصف دهانش را در

زمین فرو کرد و دوازده قسمت از خاک مکان ظلمت را برداشت و بلعید، آب‌های سیاه را بلعید و بلعید همهٔ شیاطین و دیوهائی که در آن بودند، همچنین همه "هومراها" و "لیلیثاها" را، چشمانش را خون گرفته بود و قلبش به آه و ناله افتاد، زیرا پوچ و تُهی در عالم بپاخاست، دوباره با صدای خداوند عظیم متّعال خود را به او نشان دادم، تاج از سرش افتاد، وقتی که تاج از سرش افتاد زردابش روی زمین پهن گردید، با دَمی که از دهانش خارج شد کوه‌ها داغ و تفته شدند، کوه‌ها با زهری که از دهان "اور" خارج شد تفته شدند، خود را به او نشان دادم با قدرتی که خدای بزرگ نیاکانم به من عطا کرد، نفسش به پوششم برخورد کرد، وقتی که از نفسش به پوششم رسید آتش ملتهبش خاموش گردید زمین را در بر گرفت و بلعید، وقتی که زمین را بلعید نافش به درب شریان تاریکی رسید، وقتی که نافش بر درب شریان ظلمت قرار گرفت، سپس درب مکان ظلمت وسیع شد و با قلبش گرفت ظلمت را، مکانی که از آن ایجاد شده بود، چشمانش را گرفتم، و قلبش را فشار دادم، مفصل‌هایش را باز کردم و له نمودم جگرش را، شکم و روده‌هایش را چهار لا پیچاندم، یک لفاف بر نافش قرار دادم و گرهی به قلبش زدم، زهر در روده‌هایش ریختم و زرداب در همهٔ قامتش، اشک در چشمانش افتاد، اشکی گرم که به آتش شبیه بود، مقیّد شد در زنجیرهائی که از خودش ضخیم‌تر بودند. استخوان‌هایش را خُرد کردم، بردهانش پوزه بند افتاد و مقیّد شد با افسار آهنین، از دست‌ها و پاهایش بسته شد، درد به پهلوهایش و تشنّج در سرش افتاد دو چشمانش بسته شدند و روشنی نداشتند، کلام در دهان عفریت متوقّف گردید، در مکانش محبوس شد، وای وای برخودش خواند، حرارتش بالا گرفت، وای وای خواند برخودش بخاطر اینکه خشم بر او مستولی شد و سرتاسر وجودش را پوشاند وای وای می‌خواند آن پلید و همهٔ آبها کدر شدند، آبها کدر و چشمانش تار گشتند، بال‌هایش را به زمین زد و لرزه در قلبش افتاد، پاشنه‌اش را به زمین کوبید و تشنّج‌ها در پهلویش بوجود آمدند، سرور ظلمت در مکانش محبوس شد، دیگر سخنم به او نمیرسید، سنکوب شد و با التماس گفت ای بخشنده بر من رحم کن، وقتی که این را گفت هرچه خورده بود از دهانش بیرون ریخت، هرچه خورده بود با بوی متعّفن از دهانش بیرون ریخت، وقتی که گفت ای توّاب مرا ببخش، همه سجده کنندگانش، پراکنده شدند، پراکنده شدند سجده کنندگانش و بار بر او سنگین‌تر شد، بر او سنگین‌تر شد بارش که بسیار و حدّی نداشت، وقتی بجنبش درآمد سکونت‌گاهش را لرزاند، وقتی

که سکونت‌گاهش را لرزاند گمارده شدند بر او نگهبانانی، نگهبانانی که گمارده شدند بر او، از عفریت‌های قدرتمند عالم بودند، از عفریت‌های قدرتمند لـرزش بـه دل "روهـا" افتـاد، لرزش افتاد به دل "روها"، گریه و ناله کرد و آمد و گفت به عفریت افتـادنی، بـه حیـوان زشت و مکروه که بوی گندش استشمام می‌شد : چه کسی به تو اینچنین انجـام داد، چـه کسی این اهانت‌ها را به تو نمود، به سخن در آمد و گفت به "نمروس"، بـا اندیشـه‌ای کـه در او کاشته شده بود، وقتی که خواست به او بگوید افسار در دهانش تکـان خـورد، تکـان خورد افسار در دهانش، داد زد و فریـاد نمـود، «پوهـا» "پوهـا"ی بیهـوده داد زد و فریـاد نمود، سرور همه عالم ظلمت، بسخن درآمد و گفت به "نمـروس" مـادرش، شخصـی کـه اینچنین به من کرد بزرگتر است از همهٔ عالم، صورتش را دیدم و به همهٔ قامتش نرسیدم، نرسیدم بهمهٔ قامتش زیرا که عظیم‌تر است از همهٔ عالم‌ها، وقتـی کـه ایـن را بـه مـادرش گفت خواست که با او زنا کند، "ملاخی"هائی که مواظب او بودنـد بـه او یـک نـام باطـل دادند، هر کدام به دیگری گفت "اور" در مکانش تکان میخورد، وقتی کـه "روهـا" ایـن را شنید دستش را بر سرش زد، دستش را زد بر سـرش و گیسـوانش را کنـد، گیسـوانش را پاره کرد و وای وای خواند "روها" و "ایشتار"هایش، بپا می‌خیـزد و نقشـه‌هـای مخفیانـه طرح میکند، برمی‌خیزد و طرح میکند نقشـه‌هـای مخفیانـه علیـه قدرتمنـدان نگهبانـان "اور"، من که او را این چنین دیدم بدورش یک قید پیچاندم قیدی کـه دورش پیچانـدم، محکم شد در قلب آسمان و دیواری ساختم، دیواری آهنین و آنرا بـر همـهٔ اقامـت‌گـاهش گرداندم، بر دیواری که دورش گرداندم نگهبانـانی گمـاردم، نگهبانـانی کـه او را مواظبـت کنند در لانه اش، در آن بیست و چهار دروازه ساختم که با آنها عالمش محافظت شود، بـا آنها حفاظت شود عالمش، و خاک بر او بالا رود، وقتی که بیست و چهار دروازهٔ «پوهـا» را ساختم وای وای خواند و گفت: وقتی که گرسنه شوم چه چیزی بخورم و وقتـی کـه تشـنه شوم چه چیزی بنوشم، و بر چه چیزی بخوابم و چه کسی می‌شـود مصـاحبم، بـه سـخن درآمدم و گفتم به "اور" صاحب ظلمت باطل: شخص نیک با نیکی‌اش صـعود مـی‌کنـد و مکان نور را می‌بیند، شخص بد با بدی‌اش در مکان ظلمت بریده می‌شـود، در دروازه‌هـای ظلمت می‌خوابی، جائی که از آن ایجاد شده‌ای، آن مصاحب تو خواهد شد مکـانی کـه در آن محبوس شدی، وقتی که گرسنه شدی از نسلت و هرچه که از تو بود بخـور، نوشـیدنی ات "میا سیاوی" خواهد بود، آب‌هائی که در آنها جای داری، وقتی که بخورم و سیر نشوم

چه کسی اطمینان می‌دهد درونم را در مکانش، وقتی که بنوشم و سیر نشوم چه کسی آرام می‌کند تشنگیم را، وقتی که آن پلید اینرا گفت من خندیدم و در پوششم مشعوف شدم، به او فهماندم و خندیدم بر حیوان بی دست و پا، تو خواستی همهٔ عالم را بخوری، کلام خداوند رسید و تحقق یافت، خداوند مسلّط و دستور دهنده هستند، وقتی که این را به او گفتم شیون کرد و برخودش گریه نمود، شیون کرد و گریه نمود بر خودش و گفت: آیا بزرگتر از تو هست که بر همه عالم‌ها مسلّط باشد؟ اگر بزرگتر از تو هست؟ تو بر من مهربان باش، به خاطر اینکه گناه کردم بر من حکم مکن،ای سرورم ما خطا نمودیم و گناه کردیم گناهان و معصیت‌هایمان را ببخش، و همه ما به زیر پایت می‌افتیم، "منداده‌یّی" فرمود من نیک، من با نیکان خداوند بر شما حکم کرده است، به سخن درآمدم و به او گفتم، تا اینکه خداوند بخواهد و اواثر خوانده شود و در اینجا برقرار گردد، اواثر فرا خوانده می‌شود و فرزندان سلام فرا خوانده خواهند شد، به نظم درمی‌آید حرارت والای زنده و "گبراییل رسول" فرا خوانده و به او دستور داده می‌شود و ایجاد می‌کند عالم را، می‌آید و با مهارت زمین را جامد می‌کند، با مهارت ایجاد می‌کند زمین را و گودال آبهای کدر را پر می‌نماید، از خاکی که از "سنیاویس" بالا می‌آید بر تو سدّی می‌شود، برای پخش شدن در حرارت حیات بخش، و پر می‌شود در آن آبهای حیات و شاداب که بویشان پسندیده است، و از آنها طعام گرفته می‌شود و از جریان آن آبها اگر تشنه شوی برای نوشیدنت خواهد بود، از خوراکی که از حرارت خورنده بر تو خواهد افتاد از آنچه باقی میماند خوراکت خواهد بود، از ساحران و "دیو"ها، "هومرا"ها و "لیلیثا"هایت این‌ها خواهند بود برای خوراکت. وقتی که آسمان گسترده می‌شود گرما و سوزش بر تو می‌افتد، «اور» غرید به من و گفت: تا چه وقت به تنهائی باشم، حمل نمایم بار عالم را، وقتی که اینرا گفت "اور" "روها" مادرش لرزید و مرتعش شد، ترسید و به لرزه درآمد "روها"، وای بر من وای بر من خواند، غرید "روها" بر قدرتمندی که سقوط کرد، به او گفت: چه کسی نظیر تو می‌شود و بپا می‌خیزد و اداره می‌کند عالمت را، چه کسی برای ساحرانت سرور می‌شود و حاکم بر "هومرا"هایت خواهد بود، ای قدرتمند چه کسی می‌گیرد جلالت را، جلالت را چه کسی می‌گیرد و سپس زنان و شکوه زنان را، وقتی که اینچنین گفت آن پلید، به سخن درآمدم و گفتم به آنان درباره همه چیز، وقتی که اراده می‌کند ربّی آنچه که ایجاد شد در مکانش خواهد بود، خدای بزرگ نیاکانم که مرا کاشت، به من فرمودند خوانده

شده‌اند سخنان، آنچه که «روها» می‌اندیشد صداهای باطل خواهند بود، وقتی کـه "شـوًا" بوجود می‌آیند نقصان از آنها خواهد بود، نام‌هـای آن صـداها نوشـته شـده و دربـاره آنهـا تشریح می‌شود، دیگر بوجود می‌آیند دوازده صدا که از آنها عیب و کاسـتی ایجـاد خواهـد شد، و با اندیشه و توطئه روهای دروغگو با حزن و اندوه گرفتار می‌شوند، پنج صدا بوجـود می‌آیند که با ترس و لرز مشاهده می‌شوند، عالمیان آنها را می‌بیننـد و مـی‌ترسـند، دیـده می‌شوند در آتش در حالیکه شعله‌ور است، در فلک‌های خشم آلود حرکت می‌کننـد و بـه رنگ آتشین دیده می‌شوند، به من گفتند درباره اولیّن‌ها و مرا براین و آن یاد دادند، بـرایم شرح دادند درباره همه صداها همچنانکه در مکان‌هایشان بودند، یک صدا می‌آیـد و شـرح می‌دهد بر همهٔ صداها، یک سخن می‌آید و شرح می‌دهد درباره همهٔ سخنان، یـک فرزنـد محبوب می‌آید که در آغوش درخشش شـکل گرفتـه بـود، شـکل گرفتـه بـود در آغـوش درخشش و هیبتش در مکانش محافظت شده است، او با روشـنی پروردگـار مـی‌آیـد و بـا دستوری که پدرش به او داده بود، در پوشش حرارت زنده می‌آید و بـه سـوی عالمـت راه می‌افتد، ستایش خداوند را بجا میآورد، هوشیاری از اندیشه‌اش بیرون می‌دهـد، هوشـیاری بیرون می‌دهد از اندیشه‌اش و انجماد می‌آورد و در آب می‌افکند، انجماد در آب می‌افکنـد و برای عالم‌ها مرزی می‌سازد، حرارت زنده را می‌آورد و در آب‌های کدر می‌افکنـد، همـوار می‌کند چاله‌ها را و آب‌های کدر را خشک می‌نماید، عالمی برای خـودش فـرا مـی‌خوانـد، ساختمانی نظیر ساختمان بزرگان می‌سـازد، درخشـندگی از منزلگـه خداونـد مـی‌آورد و روشن می‌کند «اشختنا» را، پادشاهی برای این عالم ایجاد می‌کند و در جسمش "نشمتا" را می‌افکند، "نشمتا" را در جسمش می‌افکنـد و خـوراک جسـمی مـی‌خورنـد بـا قـدرت حرارت زنده حرارت خورنده تکلّم می‌نماید تکلّم می‌نماید حرارت خورنده و بوجـود میآیـد از آن همه چیز، همچنین برگ‌ها و گل‌ها و سبزیجات بوجود مـی‌آینـد و همـه میـوه‌هـا و انگورها و اشجار جلوه می‌کنند در عالم، با بوی آب‌های حیات و بوی حرارت زنده بوی بـد آنها دلپذیر می‌شود، از خوراکی که حرارت خورنده می‌خورد خوراکت مـی‌شـود، سـه اثـرا می‌آیند و نشمتا را حفاظت می‌کنند، صدای خداوند را مـی‌خواننـد و خانـه فنـا شـدنی را روشن می‌کنند، دو اثرا به اینجا می‌آیند و به سرچشمهٔ آب‌ها مـی‌رونـد، آبهـا را بـه اینجـا می‌آورند و یردنا را در عالم ایجاد می‌کنند، در آن درخشندگی را می‌گسترانند، کاشته‌هائی خواهند کاشت که شایسته‌اند، مملو خواهند شد با ایمان و حکمت و ادراک و صـدائی والا

خواهند خواند، صدائی والا میخوانند و در دنیا روشنی را خواهند گستراند، ریزشی که از آب‌ها می‌ریزد بر سرزمین "تیبل" خواهد افتاد، ریزش سرزمین "تیبل" اگر تشنه شدی برایت آب خواهد بود، منزلگه سرزمین "تیبل" بر تو نگهبان خواهند بود، از فرزندانت که بوجود می‌آیند بر تو نگهبان می‌شوند تا قید و بندت را مواظبت کنند، مواظبت کنند به قید و بند و چفت و بست‌هائی که به وسعت دنیا می‌باشند، محافظت خواهند کرد از سد بلندی که از همهٔ عالمها سنگین‌تر است، وقتی که آن پلید این را شنید دلش از خشم مملو گردید، قلبش پر از خشم شد و سندان زمین را تکان داد، قید و بندهایش را لرزانید، لرزانید چفت و بست‌هائی را که به وسعت دنیا بودند، من با قدرت خداوند برخاستم دعا کردم و از پروردگار بزرگ طلب نمودم، بر «اور» دیواری ساختم، دیواری آهنین و قید و بند بدورش گرداندم، قید و بندی که کسی قدرتش را ندارد که از جایش آن را تکان دهد، با پاشنه‌ام به زمین کوبیدم و قلبش را از تکیه‌گاهش لرزاندم، لفاف برقلبش پیچاندم و گره‌ها به قامتش زدم، به او هفت گره زدم که صدای ظلمت از او خارج شد، گره بزرگی زدم و همهٔ سخنانش را باطل نمودم، با دوازده لفاف او را پیچاندم که این دوازده توطئه از او بودند، با صدائی بزرگ اسیرش نمودم که همهٔ زبانهایش از آنها باطل شد، او را مقیّد کردم با قیدی که هفت جرقه با آن بودند، تازیانه را بر او فرود آوردم و در سرش شکافی ایجاد کردم، او را همچون زنان به ناله و مانند کودکان به گریه انداختم، مدفوع را خوراکش ساختم و ادرار را نوشیدنش، لهیب و گرمای آتش خورنده و خراب کننده را خاموش نمودم، حرص و شهوت را از او گرفتم و او را خشم پوشاندم، راهی برای پاکان هموار کردم و دربی برای عالم ساختم، دربی ساختم برای عالم و کرسی در آن قرار دادم، کرسی برای پاکان قرار دادم و پرتو در آن ساختم، روشنائی که در آن ساختم سرتاسر کامل است، مکان فرزندان سلام را برقرار کردم، در جائی که وسیع و بدون کاستی است، کرسی‌هائی برایشان نهادم و «اصطلی» پوشش دینی تحویلشان دادم، یردنای بزرگ را برقرار کردم و در آن نگهبانانی گماردم، دو اثرا برآن گماردم که هشیار و بی‌نقصند، کرسی نهادم برای بزرگ درخششها و مقابلش پرتوئی برقرار کردم، پرتوئی که نهادم کامل است از سرتاسر، من با ادراک و ستایش به آنچه که خداوند به سمع من رساند براه افتادم و به منزلگه خداوند رفتم، با خرسندی برای پروردگار عظیم صحبت کردم، خدای بزرگ خوشحال و مستدام و نسبت به من شاد گردیدند، خداوند نیکیم را پذیرفتند و درخشش

را افزون نمودند، و فرمودند ای نیک کشطا ترا سالم نگه می‌دارد و سالم نگه می‌دارد سخنی را که با آن تکلّم نمودی، خداوند با خرسندیشان به سخن درآمدند و به "اثراها" فرمودند، قدرت شخص را تمجید کنید که آب را درون آتش شفا داد، قدرت شخص را تمجید کنید که آتش به او اثر نکرد، اثر نکرد به او آتش، "اثرا" درخشید با هوشیاریش، "اثرا" با هوشیاریش درخشید و راهی برای کامل‌ها ایجاد نمود، راهی ایجاد نمود برای کامل‌ها، که آنها را سالم نگه میدارد، سالم نگه میدارد کاملها را، و نامشان را در منزلگه خدای عظیم یاد می‌کنند، آرام و خوشحال شد "اثرا" وقتی که خداوند او را به نیکی پذیرفت، نوازش نمود و بوسید "اثرا" را و کشطا به او داد همچون بزرگان، «اَوَد وخشر» خواند "اثرا" را: که هر چه انجام می‌دهی موفق می‌شوی، اگر انجام دهی و برقرار کنی "اثرا"هائی در آنصورت "اثرا"هایت بروند به آن مکان ای پدر معظّم، که خداوند بسیار نیکی‌ات را پذیرفت، از آنها کشطا دریافت کردم و به منزلگه خدای بزرگ رفتم، جائی که ساکنند نیکان، همین که رسیدم به خانهٔ نیکان مقابل بزرگان کرنش نمودم، آنچه که خواستم به ربّی بگویم، ربّی به من گفت، آنچه خواستم با ایشان صحبت کنم، ربّی نیکیم را پذیرفت، پذیرفت نیکیم را و به من فرمود درباره همه چیز، "ربّی" با عظمتشان مرا بزرگ خواند، مرا «اودوخشر» خواند اثرائی که پابرجا می‌کند دوستدارانش را، «انجام داد و موفّق شد» مرا خواند، هر چه را که انجام دهی موفّق می‌شوی، پدر "اثرا"ها می‌شوی، که مهّیا می‌کند توشه‌ها برای دوستدارانش، تو ممتاز "اثرا"ها می‌شوی و مرّتب می‌شوند همهٔ کارها و اعمال زیرا که «اَوَدوخشر» هستی ای "منداده‌یّ"، ای "اثرا"ی مهّیا و مجّهز برخیز جاری کن جریان آب حیات را و به آن عالم وارد نما، سه "اثرا" را فرا خوان تا گنج خداوند را مواظبت کنند، مواظبت کنند گنج خداوند را که از اینجا دریافت میشود، آنرا "اثرا"های ساده لوح می‌گیرند و به آن عالم وارد می‌کنند، آن را در بدن وارد و رنگ گوشتی می‌پوشانند، در لجن وارد و پوشش باطل می‌پوشانند، پوشش باطل می‌پوشانند و در آن عیب و نقص بوجود می‌آورند، در آن عیب و نقص میسازند و در آنها انحراف بوجود می‌آید، در آنها کجی بوجود می‌آید، سپس قرار گرفت "اثرا"ی دوّم و بپاخاست، "اثرا"ها با او مشورت کردند، بپاخاستند و با او مشورت کردند و گفتند به ما اجازه ده که بوجود آوریم عالمی و برایت "اشخنتا"هایی بسازیم که از آن تو خوانده شوند، و اجازه داد به آنها "اثرا"ی دوّم و از درخشش و نورش و از آنچه که خداوند به او عطا نموده بود، از درخشش

به آنها داد که بگسترانند و ایجاد کنند عالمی، برخاستند فرزندان "اثرا"ی دوّم راه افتادند و به مکان ظلمت نزول کردند، «اپثاهیل اثرا» را فـرا خواندنـد، فـرا خواندنـد و بـر پـایش کردند در مکانش، «ابنی اشلاما» را فرا خواندند و آنها را بـر کرسـی‌هایشـان قـرار دادنـد، ایجاد کردند "اشخنتا"ها را و "اثرا"هائی در آنها بوجود آوردند، بجانب «هفیقی میّا» راه افتادند خیره شدند و مکان ظلمت را دیدند، «ابحاق زیوا» در خودش درخشـید و خـود را همچون بزرگان گرفت، خودش را گرفت همچون بزرگان و رها نمـود نـامی را کـه پـدرش خواند، او گفت: پدر "اثرا"ها من هستم، مـن هسـتم پـدر "اثـرا"هـا کـه بـرای "اثـرا"هـا "اشخنتا"ها ساختم، اندیشید درباره آب‌های کدر و گفت که عالمی فـرا خـوانم، مشـورت نکرد و ندانست دربارهٔ آب‌های کدر، درباره آب‌های کدر شـناختی نداشـت و نمـی‌دانسـت دربارهٔ آتش خورنده که در آن درخششی نیست با پدر "اثرا"ها مشورت ننمـود و بـه آنهـا مساعدینی نداد، فرا خواند «اپثاهیل اثرا» را و او را مورد لطف قرار داد همچون بزرگان، به او داد نام‌هایی که پنهان و محافظت شده‌اند در مکانشان، به او داد نام «گبرائیل» رسول و به او دستور داد و گفت، برخیز راه بیفت، پائین برو به مکانی که عالم‌ها و "اشخنتا"هـایی نیست، فرا بخوان و برای خودت عالمی بساز مانند عالم «ابنی اشلاما» که دیـدی، بسـاز و مرّتب کن عالمی برای خودت و "اثرا"هایی در آن فرا خوان، پدر اثراها در غرورش دربـارهٔ خصومت به او نگفت و او را مجهّز ننمود و آگاهش نکرد، «اپثاهیل اثرا» برخاست راه افتـاد و پائین رفت به زیر اشخنتاها مکانی که عالمی نیست، ایستاد در تـودهٔ لجـن و در آبهـای کدر، تکّلم نمود با سخنش در حالیکه حرارت زنده تغییر کرد وقتـی حـرارت زنـده تغییـر نمود قلبش افسرده شد و گفت، در حالیکه من فرزند خدای بزرگ هستم حرارت زنده چرا تغییر کرد، وقتی که اینچنین گفت «اپثاهیل اثرا»، «روها» احساس قدرت نمود، احسـاس قدرت کرد «روها» و غرور بسیار گرفت، گفت که درخشش‌اش تغییر کرد و عیـب و نقـص در آن بوجود آمد برخاست ویران کرد آنچه را کـه داشـت و ملّـبس شـد در یـک پوشـش گشاد، «روها» با غرورش تغییر نمود و گرفـت خـودش را در حـالتی کـه نبـود، گفـت بـه جنگجوی نادان که اندیشه ننمود و آگاه نشد، به او گفت برخیز بنگر که درخشش شـخص والا کم شده است و در آن عیب و نقص بوجود آمد، برخیز با مـادرت بخـواب تـا از قیـد و بندی که در آن گرفتار شده‌ای و ضخیم‌تر از همه عالم است رهایی یابی، وقتی که ایـن را شنید آن پلید با استخوان‌هایش تکان خورد، و با «روهـا» خوابیـد، و هفـت شـکل از یـک

میل دریافت نمود و هفت روز درد زایمان کشید و متولّد نمود کریه‌ها و "شـویاهی"هـا را، که هفت شکل از آنها خارج شدند، وقتی که آنها را دید قلبش از استقامتش افتاد و گفـت: من گفتم امّا به من گفته نشد، آنچه که خواستم نشده است، که یکـی بـه دیگـری شـبیه نیستند، وقتی که این را «روها» گفت فرزنـدانش بـه حالـت خصـومت در آمدنـد، بحالـت دشمنی درآمدند و به پدرشان کفر نمودند، نیست که حدّی ندارد، «اپثاهیـل» دسـتش را در آب‌های کدر فرو برد و گفت، زمین بشود همچنانکه منزلگـه خداونـد شـد، وقتـی کـه دستش را فرو کرد انجماد شد، انجماد که افکنده شد روان بود مثـل اینکـه انجمـاد نشـد، وقتی که زمین جامد نشد قلبش به تردید افتاد، وقتی کـه قلـبش بـه دو دسـتگی افتـاد، «روها» بار دوّم احساس قدرت نمود و گفت، برخیزم از بین بـه بـرم مـایملکم را و بسـوی سرور عالم بروم. ابتدا برخاست و مایملکش را از بین بـرد و ملّـبس شـد در یـک پوشـش، برخاست فنا نمود مالش را و رفت، به هیولا گفت برخیز ای عفریت بزرگ، برخیز بـه بـین که عالم‌ها از آن تواست، شنیدم که خانه رها شد و همه گره‌ها باز می‌شوند، وقتـی کـه آن پلید اینرا شنید قلبش دوچندان قوّت گرفت، وقتی که قلبش قوی شد «روها» به او گفـت من خواهرت هستم، اگر تو با من بخوابی قدرتت دوچنـدان خواهـد شـد، وقتـی کـه بـا او خوابید از یک میل دوازده عفریت دریافت نمود، از او دریافت نمود دوازده عفریت که یکی از آنها موفّق نمی‌شود، بعد از دوازده روز روها معذّب شد، تباه شـد و بـدنیا آورد دوازده را که یکی به دیگری شبیه نبود، بهم دیگر شبیه نبودند، بر دامن همدیگر سـوار مـی‌شـدند، وقتی که آنها را دید قلبش از تکیه گاهش افتاد، قلبش افتاد از تکیه گاهش، آشفته شـد و گریه نمود و به خود گفت: گفتم که بارور شوم و بدنیا آورم و بشـوند ماننـد صـاحب ایـن عالم، دویدم ای سـرورم و نرسـیدم، خفّـت را بـه خـودم گـرفتم، وقتـی کـه اینـرا گفـت "نمروس" دوازده تا همگی در انجام اعمال پلید، بودند، همگی بودند در اعمال پلیـد و بـه پدرشان کفر نمودند، نیست که حدّی ندارد، «اپثاهیل» در اندیشه بپاخاسـت، «اپثاهیـل» بپاخاست با اندیشه و گفت که عالم را رها می‌کنم، وقتی که این را شـنید «روهـا» قلـبش بر تکیه گاهش قرار گرفت و میگوید شخص والا بـرای او دشـمن نیسـت، شـخص والا در عالم مسلّط نمی‌شود، برخاست ویران کـرد مـایملکش را و ملـبّس شـد در یـک پوشـش، برخاست مایملکش را فنا نمود و به مکان اصلیش در ظلمت رفت، گفت به جنگجوی فانی که دست و پا ندارد، برخیز ای پدرم، ببین که من دخترت هستم، مـرا در آغـوش بگیـر و

ببوس و با من بخواب، چشمت را از عالم پر کن، چشمت را با عالم پر کـن و بـه بـین کـه همه دنیا از آن تو است، شخص والا که به عالمت آمده بود بسرعت آن را رها نمـوده و بـه مکانش صعود کرد، اگر با من بخوابی چشمانت همچون که هستند خواهند ماند، وقتی که این را شنید آن پلید در آغوشش گرفت بوسـید و بـا او خوابیـد و از او آبسـتن شـد، از او دریافت نمود پنج خشمناک که همدیگر را تکذیب می‌کنند، تکذیب می‌کنند همدیگر را و اعمال ناشایست و ناپسند انجام می‌دهند، در روز اوّل شکافی ایجاد گردید و برقی زده شد، در روز دوّم رعد غرید، در روز سوّم بوسیله شعله‌ها احاطـه شـد، در روز چهـارم غـرش بـه دروازه‌های ظلمت افتاد، در روز پنجم آزرده شد و قلب «روها» پر از ناله گردید، در فکرش فنا و تباهی در هنگام درد زایمان بوجود آمد، درد زایمان کشید و زائید پنج شـکل را کـه یکی به دیگری شبیه نبود، شبیه نبود یکی به دیگری و به همـدیگر خشـمگین بودنـد، از آنها عیب و نقص ایجاد می‌شود، که همهٔ عالم‌ها نمی‌توانند به آن برسند، وقتی که آنهـا را دید دستش را بر سرش زد، دستش را زد بر سرش و گیسوهایش را کنـد، گیسـوهایش را کند و به قلبش تردید وارد شد، گفت ای سرورم دویدم و نرسیدم، خفّت به خودم گـرفتم، ندیدم آنها را، آسوده و آرام نشدم، هر چه گفتم نشد، همهٔ سحرهایم از بـین رفتنـد همـهٔ سخنانم پاشیده شدند، برای چه مایملکم را ویران کـردم و بـرای چـه پوشـیدم لباسـم را، برای چه لباسم را پوشیدم در حالیکه سـهمی در ایـن خانـه نـدارم، اپثاهیـل اندیشـید در فکرش و مشورت نمود در حکمتش و گفت، بپاخیزم، خداونـد را سـجده و کـرنش نمـایم، آرزوی من است که از پوشش حرارت زنده به من داده" شود تا بگردم در آبهـای کـدر، در آبهای کدر بگردم و چیزی که لازم است بشود انجام دهم، "اپثاهیل" در حکمتش اندیشه نمود، در حالیکه سجده و ستایش نمود آفریدگار را گرفت از پوشش حرارت زنده و گشـت در آب‌های کدر، وقتی که ممزوج شد حرارت زنده در آب‌های کدر با بوی پوشش حـرارت زنده خاک از ارض "سنیاویس" برخاست، برخاست خاک از ارض "سـنیاویس" و در همـه جا افتاد، پر شدند همه دریاها و هموار گردیدند همـه گـودال‌هـا، خشـکی بوجـود آمـد و انجماد ایجاد شد و در آب افتاد، افراشته شد پرده‌ای و بـالا رفـت و ثابـت شـد و در قلـب آسمان قرار گرفت، وقتی که آسمان گسترده شد او سجده نمود و ستایش کرد خالقش را، وقتی که کرسی بلند را دید در قلبش خوشـحال و خرسـند شـد، نـاف زمـین را گرفـت و خواست که آنرا به قلب آسمان گره بزند، وقتی که خواست ناف زمین را بگیـرد احاطـه‌اش

کردند افتادنی‌ها، احاطه‌اش کرد دام حیله‌گران که مملو از حکمت دروغین است، حکمت دروغین که از تو هم پر است، مملو است با تو هم دام جادوگر، احاطه‌اش کردند هفت "شویاهی" و دوازده "هیولای" باطل، احاطه‌اش کردند «اطرفان و لوفان» دو حاکم دنیا، «آرفییل و مارفییل» که بر علیه خشم در جهان گماشته شدند، بندهای بزرگ احاطه‌اش کردند و بالا رفتند و در گنبد آسمان قرار گرفتند، وقتی که ناف زمین را گرفت آنرا بالا برد و به گنبد آسمان بست، وقتی که زنجیر بلند آسمان را گرفت بالا رفت و آنرا به کرسی‌اش بست، "شویاهی" مقیّد شدند، بالا رفته و در گنبد قرار گرفتند، برخاستند "هیولاها" و با قیدهای خودشان بسته شدند، پنج هدایت کنندگانشان وای وای فریاد می‌زنند، "اپثاهیل" با دانشش می‌نشیند و یکی یکی از آن‌ها سؤال می‌نماید از کجا بوجود آمدید ای بدان که شکلتان نیست از خانه پدر؟ وقتی که این را به آنها گفت «روها» از پائین جوابش داد، ما می‌آئیم برایت خدمتکار می‌شویم بپا می‌خیزیم و برایت کمک کننده می‌شویم، کمک کننده‌ات خواهیم شد در همه کارهائی که انجام می‌دهی، آسوده خواهی بود بر کرسیت، برکرسیت آسوده خواهی بود، بپا می‌خیزیم و دنیا را منظّم می‌کنیم، از نیکان می‌شویم و تسلیم تو خواهیم شد سرتاسر، وقتی که این را گفتند «روها» و «شوا شویاهی»، به آنها گفت: شماها فرزندانم هستید، اگر اعمال خوب انجام دهید من شما را به دسته‌ام بحساب می‌آورم، وقتی که این را «اپثاهیل» گفت خانه از او گرفته شد، خانه گرفته شد از او و فانی‌ها بر آن تسلّط یافتند، مانند قبل از اینکه آسمان گسترده شود و زمین با انجماد محکم گردد، وقتی که این را گفت «اپثاهیل» خانه از او گرفته شد، «اپثاهیل» با حکمتش درخواست می‌کند و می‌گوید: برخیزم به خانه پدرم بالا بروم که بگویم به پدر والایم: هر چه که فرمودی انجام دادم، وقتی که این چنین گفت «اپثاهیل» «روها» با حکمتش می‌گوید: ایجاد کنم «هومراها» و «ایشتارها» که فرزندانم بشوند در عالم، «شویاهی» و جادوگرانشان به دشمنی بپاخاسته، خوانده می‌شوند و همه عالم را درهم خواهند ریخت، پنج حاکمان خانه ظلمت به پا می‌خیزند و جنگ ایجاد می‌کنند، وقتی که «اپثاهیل» آنها را دید روشن شد با حکمتش و پر نمود مشتش را و بر سینه‌اش کوبید، و گفت : قبل از اینکه به خانه پدر بروم سروری برای این عالم می‌گمارم، نمی‌دانند این صاحبان خانه که هست سروری برای این عالم، وقتی که رفت به خانه پدر، "اثرا" به پدرش گفت: عالم را ساختم، «روها» ایجاد نمود «هومراها» و «ایشتارها» را در حالی که

مستورند، ساخت «لیلیثاهای» گوناگون وجوراجور را، "شویاهی" ایجاد کردند شیاطین را که فراوانند و حدّی ندارند، "هیولاها" ایجاد کردند دیوها را همچنان که شکلشان در عالم وجود دارد، پنج "هیولا" شمشیر را ساختند که با غضب بر عالم گماشته گردیدند، برخی شکلشان در زمین و برخی دیگر در آب کدر می‌باشد، می‌گویند در آسمان قائم می‌شویم و مخلوقاتمان در همه عالم، زمین از آن ما می‌شود و مسلّط نمی‌شود کسی در این عالم، خانه‌ای که پدرمان برایمان ساخت، بعد از او در آن ساکن می‌شویم، بخاطر اینکه ما صاحبان خانه هستیم، "روها" بانو می‌شود در مکانمان، "روها" با ما و ما می‌شویم نگهبانانش، برمی‌خیزند دوازده ستاره و تقسیم می‌کنند روزها و ماه‌ها و ساعت‌ها و دقیقه‌ها را و تقسیم می‌کنند ثانیه‌ها و لحظه‌ها را، وقتی که این چنین انجام دهیم همه عالم از آن ما می‌شود، از وقتی که زمین جامد شد و تا اینکه "آدم" آمد سیصدو شصت هزار سال می‌شود، از موقعی که "آدم" آمد و تا پایان عالم چهارصد و هشتاد هزار سال طول می‌کشد، هفت "شویاهی" سال‌ها را مثل همدیگر تقسیم کردند، که یکی از دیگری کمتر نیست، "روها"ی گمراه کننده تقسیم نمود همه عالم را، دوازده فرزند ناقصش که یکی از دیگری کمتر نبود، نمی‌دانند و ندانست "روها" و همگی "شویاهی"ها که سروری و کمک کننده‌ای برای عالم هست، آنها در حالیکه بپا می‌خیزند و اندیشه می‌کنند و می‌خواهند برای عالم صاحبی بسازند، هیچ چیز نیست که حدودی نداشته باشد، برگشت «اپثاهیل» و به عالم آمد و آنچه که پدرش به او فرمود گوش داد و گفت: آمدم که به امر آفریدگار ایجاد کنم فرزندی محبوب را، او را ایجاد و پابرجا نمایم، بپاخیزد و ستایش نماید خدای عظیم را، وقتی که او برپاهایش به پا می‌خیزد دستش بر حیوانات وحشی مسلّط می‌شود، دستش مسلّط می‌شود برحیوانات وحشی و بر حیوانات اهلی و نشانش می‌دهم که انجام دهد، هم چنین به خاطر آنچه که انجام دادند "شویاهی" و تقسیم کردند حکومت را که متعلّق به جسم‌ها می‌باشد می‌خورند همه حیوانات اهلی و میوه‌های زمین را که همه آنها از میوه‌های آب بودند، وقتی که آمد «اپثاهیل» و گفت به همه «شویاهی»: ما می‌خواهیم "آدم" را بسازیم که بشود حاکم در عالم، وقتی که این چنین گفت به آنها همه با همدیگر مشورت کردند و گفتند که می‌گوئیم به او و می‌سازیم «آدم و حوا» را زیرا او متعلّق به ماست، به او گفتند: بیا ما می‌خواهیم بسازیم «آدم و حوا» رئیس همه نسل را، وقتی که اینچنین گفتند «شویاهی»، «اپثاهیل» اندوهگین شد در

دلش و گفت اگر من به تنهائی بسازم «آدم و حوا» رأس همه نسل‌ها را، "آدم" چه می‌داند که چه انجام دهد در عالم، به سخن در آمد «اپثاهیل اثرا» به «شویاهی» گفت "آدم" فرزند خودم است پادشاه این عالم، به سخن در آمدند "شویاهی" به «اپثاهیل» گفتند به او ماها بر چه اعتماد کنیم و بپاخیزیم و بر چه چیز حکومت کنیم در عالم؟ به سخن در آمد «اپثاهیل» و به آنها گفت شماها پرستار بشوید برای او و خدمتش کنید از سرتاسر، ساختند و گذاشتند «آدم» را و در او نبود "نشمتا"ئی، وقتی که ساختند جسم «آدم» را، نتوانستند که بیفکنند در او نشمتا را، خواندند آیر را که خالی کند استخوان‌هایش را، استخوان‌هایش را خالی کند و بشود در آنها مغز استخوان، مغز استخوان بوجود آید در آنها و محکم شود و بپاخیزد بر پاهایش، فرا خواندند درخشش آتش زنده را که روشن کند لباسش را، لباسش را روشن کند و محکم شده و بپاخیزد برپاهایش، فرا خواندند بخار را که رها شود و دمه اتش خورنده که وارد شوند در بدنش و پرکند مشتش را و بزند با دست‌هایش، سرزنش نماید و تکان بخورد و محکم شود و بپامی‌خیزد برپاهایش، به سخن درآمدند "شویاهی" و به «اپثاهیل» گفتند: به ما اجازه بده که از روحی که آورده‌ای با خودت از خانه پدر در آن بیفکنیم ، همه چیز را انجام دادند «شویاهی» و انجام دادند سروران عالم، وقتی که انجام دادند همه آنها نتواستند او را بلند کنند بر پاهایش، «اپثاهیل» با روشنی‌اش راه افتاد بالا رفت به مکان نور، ایستاد مقابل پدر اثراها، و پدر به او گفت : چه انجام داده‌ای، گفت: هر چه انجام دادم استوار نگردید، حتی مانند شکلمان درخشان نشد، برخاست پدر اثراها و رفت به مکان پنهان، مانای بزرگ "نشمتا" را گرفت که منّور می‌کند بدن فاسد شدنی را، روشن می‌کند لباس جسمی را که گوناگون و جوراجور است، آنرا پوشاند با ردای پاکش و نام‌هائی که خداوند باو داد بر آن یاد کرد، آن را گرفت با ردایش و آورد به «اپثاهیل» داد، وقتی که داد به «اپثاهیل اثرا» آفریدگار فرا خواند مساعدین را، فرا خواند «هیبل و شیتل و انوش اثراهای» برجسته که کاستی و عیبی ندارند و دستور داد که محافظت کنند "نشمتا" را، فرمود شما نگهبان شوید برایش که بر او آگاه نشوند همه عالم‌ها، آگاه نشود «اپثاهیل» که "نشمتا" چگونه در بدن قرار می‌گیرد، چگونه قرار می‌گیرد "نشمتا" در بدن و چگونه از خون پر می‌شود، از خون چگونه پر می‌شود و چگونه در رگ‌ها جریان می‌یابد، وارد کننده «نشمتا» «ادکاس مانا» است. که برایش نگهبان می‌شود، وقتی که درخشش حیات

پوشیده می‌شود محکم شده و بر پاهایش به پا می‌خیزد، وقتی که با دهان پاکش تکلّم می‌کند تو او را برگردان به مکانش بیاور، برگردان او را بیاور به مکانش و او را حفظ کن از همه چیز، "اپثاهیل" او را در ردای پاکش پیچاند و او را لفاف کرد با لباسش، "اثرا" به پرواز در می‌آید و می‌رود و مساعدینش با او می‌روند، مساعدینش اشخاص گماشته شده بر "نشمتا"ها هستند، وقتی که به "تیبل" و به بدن جسمی رسیدند وقتی که خواست «اپثاهیل» «نشمتا» را در بدن بیفکند، من آن را برداشتم از دامنش، هنگامی که "اپثاهیل" بلند کرد «آدم» را من استخوان‌هایش را راست کردم، در حالیکه دستش را بر او نهاد من او را به بوی خدای عظیم بویاندم، جسم از مغز استخوان پر شد و از درخشش حیات مملو گردید، وقتی که درخشش حیات در آن پدیدار شد چشمانش را گشود در بدن جسمی، وقتی از درخشش حیات مملو گردید «ادکاس زیوا» به مکانش صعود نمود، من بالا بردم به مکانش به منزلگه خداوند جائی که خدای بزرگ نشسته‌اند، تسلیم کردم به «گنزورا»ها، «اثرا»هائی که «یردنا»ها را گرفته‌اند، خداوند گرفت نیکی را از «اثرائی» که «نشمتا» را آورد، فرا خواند و دستور داد پروردگار بزرگ و فرمود برو بخوان صدائی والا، صدائی والا بخوان که بدها آگاه نشوند بر "نشمتا"، آمدم و بدها را یافتم در حالیکه نشسته‌اند، در حالیکه نشسته‌اند بدها و افسون‌ها بر او می‌افکنند، بر او می‌افکنند افسون‌ها و می‌خواهند که تقسیمش کنند به سهم سهم، وقتی که من دیدم آنها را در لباس پاکم درخشیدم، خود را نشان دادم به عالمیان در درخشش بزرگی که نیاکانم به من دادند، خود را نشان دادم به «اپثاهیل اثرا»، شیون نمود بر خودش و گریه کرد، شیون نمود و گریه کرد بر خودش و بر آنچه که انجام داده بود، خود را به «روهای» گمراه کننده نشان دادم که گمراه می‌کند همه عالم‌ها را، نشانش دادم راز بزرگ را که متمرّدین با آن مقهور می‌شوند، نشانش دادم راز بزرگ را، کور بود و نمی‌دید، نشانش دادم راز دوّم را، لجامش زدم لجام شتر، نشانش دادم راز سوّم را و سرش را شکافتم، وقتی که مرا دیدند همگی ترسیدند و خود را گناهکار شمردند، «شوا» خودشان را گناهکار شمردند، خودشانرا شمردند گناهکار، واژگون شدند و بر صورت‌هایشان افتادند، واژگون شدند و افتادند بر صورت‌هایشان و دست‌هایشان را بر صورت‌هایشان گذاشتند و گفتند: ای سرورمان ما گناه کردیم و خطا نمودیم، همه گناهان را از ما رها کن، وقتی که این‌را گفتند بدان، شکافی در سپاهشان ایجاد کردم، قسمشان دادم به راز بزرگ که خطا نکنند به "نشمتا"، پنهان

شدم از "شوا"، خم شدم، خود را به شکل جسمی در آوردم، خـودم را سـاختم بـه شـکل جسمی، گفتم که نمـی ترسـانم «نشـمتا» را، «نشـمتا» را نمـی‌ترسـانم و نمـی‌ترسـد در لباسش، به شکل جسمی بر او ظاهر شدم و با او در درخشش نشستم قرار دادم درخشـش «مانا»ی بزرگ که او از آن ایجاد شده بود، نزدش نشستم و یادش دادم آنچه کـه خداونـد به من دستور داد او را آموزش دادم با صدای والا که والاتر و روشنتر از همه عالم‌ها اسـت، برایش شرح دادم با صدای آرام قلبش را از خواب بیدار کردم، با سخن اثراها با او صـحبت نمودم و یادش دادم از حکمـتم، یـادش دادم و گفـتم کـه بـه پـاخیزد و سـجده نمایـد و ستایش کند خدای عظیم را، ستایش کند مکان بزرگ نور را، جائی که پاکان نشسـته‌انـد، ستایش کند «ادکـاس زیـوا» را کـه از او بوجـود آمـد، وقتـی کـه نشسـتم و یـادش دادم برخاست سجده نمود و ستایش کرد خـدای عظـیم را، سـتایش نمـود «ادکـاس زیـوا» را "مانا"ئی که از او ایجاد شده بود، چون سجده نمود و ستایش کرد اثرا پدرش را، خود را از مکان پنهان به او نشان دادم، وقتی که دید اثرا پدرش را سرتاسر با ستایش مملو گردیـد، سرود خواند با صدائی عظیم و «شویاهی» را برانداخت، برانـداخت «شـویاهی» را و سـاقط نمود سروران دنیا را، انکار کرد «شویاهی» را و همه اعمالی را که انجام دادند، گـواهی داد بنام خداوند و به اثرائی که صـدایش را بـه سـمعش رسـانید، انکـار نمـود کارهـای باطـل "تیبل" را و چشمانش را به مکان نور متوجّه نمود، وقتی که این را انجام داد اثرا، خداونـد با نیکی بر او مملو شد، بر او مملو شد با نیکی دستور داد و بنائی برایش سـاخت، سـاخت برایش بنائی، و کاشت برایش کاشته‌ای و ایجاد کرد برایش یردنایی، تا اینکـه کامـل شـود پیمانه‌اش، او را بالا بَرَد و قرار دهد در ساختمانش، او را قرار دهد در مکان نور نزد پـدرش «ادکاس زیوا»، او در مکان نور اثرا می‌شود، وقتی که این را شنیدند «روها» و "شـویاهی" همگی در ماتم نشستند، همگی نشسـتند در ماتم، بپا خاسـتند و توطئـه چینـی کردنـد و گفتند که «آدم» را اسیر می‌کنیم و می‌گیریم، اسیر می‌کنیم و می‌گیـریم «آدم» را و او را خودمان در عالم نگه می‌داریم، گفتند وقتی که او با صدای آرام سخن بگوید، ما با صـدای متمّرد سخن می‌گوئیم، وقتی که می‌خورد و می‌نوشد مـا عـالم را گرفتـار مـی‌نمـائیم، مـا گرفتار می‌نمائیم عالم را و در آن شـکل‌هـای مختلفـی مـی‌سـازیم، دام‌هـا در آن بوجـود می‌آوریم، دنیا را احاطه خواهیم کرد، احاطه خـواهیم کـرد عـالم را و جمـاعتی گـردآوری خواهیم نمود، محل اجتماعی در عالم دایر خواهیم کرد و گرفتارش مـی‌کنـیم و او را وارد

می‌کنیم به محل اجتماعمان، به محل اجتماعمان واردش مـی‌کنـیم و گرفتـار مـی‌کنـیم قلبش را با شیپورها و فلوت‌ها، تا دیگر از ما جدا نشـود، در دنیـا هفـت شـکل گونـاگون و جوراجور می‌سازیم، وقتی که توطئه کردند بدان با بدی شان، من با نیکی اندیشـه نمـودم که در عالم نیکی انجام دهم، فرا خواندم "اثرا"ها برادرانم را اشخاصی که نسل را پا بر جـا می‌کنند، فرا خواندم برادرانم را فرشته‌های آرام و پابرجا را، برخاستم به "اثرا"هـا بـرادرانم که بر نسل‌ها گماشته شدند گفتم: شما نمـی‌دانیـد کـه "شـویاهی" چـه چیـزی اندیشـه می‌کنند، به پاخاسته و توطئه می‌کنند "شوا" و می‌گویند که گمراه می‌کنیم نسل خداوند را، نسل خداوند را گمراه می‌نمائیم و آنها را جدا می‌کنیم تا به همراهمان در عالم باشـند، وقتی که اثراهای آرام این را شنیدند گفتند: بـه مـا اجـازه ده، کـه همسـری بـرای «آدم» ایجاد کنیم و گسترش دهیم نسلش را، «آدم» را «اثـرا» مـی‌خـوانیم و بـرایش زوجـه ای ایجاد می‌کنیم، و برای «آدم» جشن عروسی مـی‌گیـریم، و نشـانش مـی‌دهـیم و تکلیـف می‌نمائیم او را بـه گـرفتن همسـر، همسـری بـرای "آدم" مـی‌آوریـم و بـرایش مصـاحب می‌سازیم، یک مصاحب برایش می‌سازیم و نسلش را زیاد مـی‌کنـیم، سـرودها و سـیدراها می‌خوانیم، تا دعای خداوند را اجرا کند، سرنگون مـی‌کنـیم "شـویاهی" را تـا بیاینـد بـه جمعمان، به جمعمان بیایند و مطیع ما باشند، این‌ها همـراه مـا باشـند و "آدم" بـر همـه غلبه نماید، من و «اثرا»ها برادرانم آنچه که لازم بود بخوبی انجام دادیم، و در عالم جشـن عروسی برای «آدم» بر پا نمودیم، جشن عروسی برای «آدم» انجام دادیـم و "حـوا" را بـه همسریش درآوردیم، در جائیکه "حوا" را ایجاد کرده بودند ایسـتادیم و شـادی کـردیم و خوشحالی نمودیم از سرتا سر، محزون شدند روها و "شویاهی"، همـه را انـدوهگین کـرد، "روها" بخور گرفت و کلام دروغ بر آن گفت، "شامش" لباس برایش آورد و مـاه پیـراهن، "انبو" طلا آورد، "کیوان" کفش‌ها و پاپوش‌ها، "بیل" نان و شراب آورد، "نیرغ" فنجان‌ها آورد، همه ستارگان دوازده گانه در همه انواع و اقسامشان، بعضی از آنها نجاری می‌کردنـد و بعضی از شیطان‌ها اکلیل‌ها می‌بافتند، دیوهایشان خدمتکاران بودند و ساقی‌ها ازدیوهای معابدشان بودند، "هومرا"هایشان رقاصان بودند، و «نیولاهایشان» شـکوفه‌هـای آس را در پشته‌ها آوردند و گل‌های خوشبو را در کومه کومه ، یاسمن بـزرگ را کـه از "اشـختنا"ی خداوند بود آوردند، آوردند یاسمن بزرگ را و در آن عیـب و نقـص انجـام دادنـد. آوردنـد مرزنگوش شتر پای را و هر چه بد است در آن انجام داد، آوردند «سوسنبر» گیاه بـودار را

از "اشـخنتا"ی موجـود در دو کـوه پـاک کـه بـویش مـی‌آیـد، آوردنـد «سوسـنبر» و «تفسرمخا»را و هر چه که بد است در آنها انجام دادند، آنها آوردند نرگس بزرگ را، آس و "مرماهوز" را و انجام دادند در آن‌هـا انحـراف، آنهـا آوردنـد گـل‌هـای خوشـبو، گونـاگون وجوراجور را و انجـام دادنـد در آنهـا هـر چـه کـه بـد اسـت، نیولاهایشـان را طباخـان و شیاطینشان را نانواها کردند، لال‌هایشـان را ذبح کننـدگان سـاختند، و "پقـدا"هایشـان "طباخان"، ناخوب‌هایشان همگی ساقی‌ها شدند، همگی بودند خدمتکاران و مطیع شـدند به «آدم» و همه نسلش، من و اثراها برادرانم اعمالشان را باطل کردیم، بدی آنهـا را باطـل نمودیم، نیکی برای «آدم» انجام دادیم، برای «آدم» انجام دادیم نیکی و بالا بردیم او را از سرتاسر، برایش جشن عروسی بزرگ انجام دادیم با سـرودها و "سـیدرا"هـای درخشـان، شرمسار کـردیم گفتـار «روهـا» و باطـل نمـودیم صـدای متمّـرد را، فـرو نشـاندیم بـدی "شویاهی" و باطل نمودیم همه "هیولا"ها را، بر قرار نمودیم نسل خداونـد را، پیـروز شـد «آدم» و پیروز شد همه نسلش، ما نزد «آدم» ماندیم تا اینکه "حوا" به درد زایمان افتـاد، به درد زایمان افتاد "حوا" و ما نزد آنها بودیم و من برایش بودم «سابوس» زنان و من بـه "آدم" گرفتن همسر را یاد دادم همچنانکه مردان همسر می‌گیرند، مـن یـاد دادم گـرفتن همسر را به «آدم» و گفتم به او نسلت زیاد می‌شود، نسل خداوند زیاد مـی‌شـود و از آنهـا گسترش می‌یابد عالم، عالم بیدار می‌شود از آنهـا، خداونـد نیکـی انسـان‌هـا را مـی‌پـذیرد خداوند می‌گیرد نیکی شانرا و نجاتشان میدهد و بـالا میبـرد از ایـن عـالم بـدها، در رأس نسل اوّل «ادکاس زیوا» بود، بود «ادکاس زیوا»و «انانا دنهورا» بـود، بـود «انانـا دنهـورا»، وقتی که شد برایش یک شکم، «هیبل و انات هیّی» متوّلد شدند، وقتـی کـه شـد بـرایش شکم دیگری «انن انصاو» و «انهر زیـوا» شـدند، شـدند «انـن انصـاو» و «انهـر زیـوا» کـه پسندیده است نامشان برای عالم‌ها، «انن انصاو زیوا»«شیتل و انهر زیـوا»، "حـوا"، کـه از "حوا" متوّلد شدند، که عالم‌ها و نسل‌ها می‌خوانند آنها را، پابرجائی که برخاسـت نامشـان بر عالم‌ها، در سوّمین شکم «برهیّی»و «دمـوث هیّـی» متوّلـد شـدند، «بـرانش آدم» کـه استوار میکند نسلش را، «دموث هیّی»که از او فرا خوانده شد عالم، «هیبـل»سـرور زمـین که عالمیان او را دیدند و از او ترسیدند، "شیتل" مخلوق نیکو "اثرا"ئی که استوار می‌کند کامل‌ها را، «انش اثرای» آرام که پابرجا مـی‌کنـد نسـلش را، «آدم» ملِـک "اثـرا"هـا کـه خدمتش می‌کنند همه عالم‌ها، "آدم" را بشکل ربّی برقرار کردم در رأس بنا، "حوا" را بـه

شکل «انانا دنهورا» ساختم که بانوی همه عالم باشد، وقتی که برپا کردم «آدم» را برایش سه «اثرا» گماشتم، «اثرا»هائی که بر «آدم و حوا» گماشتم من در رأس آنها بودم، برخاستم و یادشان دادم سرودهای والا، یادشان دادم سیدراها و "مسقتا"هائی که مانند اثراها انجام دهند، دعاها به آنها یاد دادم تا به دستورات خداوند مقیّد و پابرجا شوند، به آنها گفتم مقیم و استوار شوید در مکانی که نیکان میان «ماناهای» نور پابرجا میشوند، آنجا استوار می‌شوید، نشستم و یادشان دادم مثل یک معلم که شاگردانش را یاد می‌دهد، آنها را تبرّک نمودم، برکت نیکان بر آنها قرار گیرد، "آدم" و فرزندانش و نسلش می‌بینند مکان نور را، وقتی که "روها" آنها را دید فرا خواند "شویاهی" را و با آنها مشورت باطل نمود، مشورت باطل نمود با آنها که برای مکان نور شایسته نبود، به آنها گفت چه فایده‌ای دارد که در عالم می‌باشیم، در حالیکه سهمی در آن نداریم، سهمی نداریم در آن و همه عالم از آن ما نیست، برخیزید به شخص والا بگوئید که سهمی در عالم به ما بدهد، اگر به ما سهمی نداد بر او نزاع می‌افکنیم، اگر به ما سهمی نداد به سرعت رها می‌کنیم عالم را، به سرعت عالم را رها می‌کنیم، چه کسی در آن خواهد بود روشن کننده چه کسی در آن روشن کننده خواهد بود و روشن خواهد کرد عالم را، وقتی که این را گفت "روها" و "شویاهی" فرزندان سکونتگاه باطل، به سخن درآمدم و گفتم به باطل‌ها : اگر می‌خواهید خارج شوید، خارج شوید از خانه، من بتنهائی آنرا روشن می‌کنم، روشن می‌نمایم این خانه را و برقرار می‌کنم آنرا از سرتاسر، همه "شویاهی"ها دشمن شدند و بپاخاستند و نقشه‌ها طرح کردند، و همه آنها به بدی اندیشه نمودند و گفتند بپاخیزیم جشنی برگزار کنیم، بپاخیزیم نوشیدنی بنوشیم، رازهای محبّت انجام دهیم و گمراه کنیم همه عالم را، رازهای جادو را ایجاد میکنیم و میسازیم پیمانه‌ای در عالم‌مان، آشفته می‌کنیم و صدای خداوند را باطل میکنیم، باطل می‌کنیم صدای خداوند را از سرتاسر، چه کسی از شما نزاع را وارد خانه می‌افکند که تا ابد رها نمی‌شود، نزاع می‌افکنیم در خانه و شخص والا را به قتل می‌رسانیم، به قتل می‌رسانیم شخص والا را و از بین می‌بریم همه نسلش را، «آدم» را گرفتار می‌کنیم و می‌بینیم چه کسی برایش نجات دهند خواهد شد، "روها" و "شویاهی" به راه افتادند و بالا رفتند به کوه «کریملا»، بالا رفتند و اندیشه نمودند بر رازهای محبّت، نشستند و اندیشه نمودند "شویاهی" و گرفتند از همه رازها و از راز "روها" و نشستند جادو انجام دادند، نشستند و فکر کردند با حکمتشان، و گفتند

برمی‌خیزیم برپا می‌کنیم جشنی و در آن قربانیها می‌افکنیم، جمـع مـی‌نمـائیم سـتارگان دوازده گانه را و همه ما می‌سازیم اسرار را، همه ما قسم مـی‌خـوریم و رازهـای محبّـت را آشکار نمی‌کنیم، راز محبّت را با «آس» می‌سازیم و همـه عـالم را گرفتـار مـی‌کنـیم، راز محبّت را با خمر عجین می‌کنیم، عالم را با مستی خودمان گرفتار می‌کنیم، راز محبّـت را با آب انجام می‌دهیم و می‌لرزانیم همه عالم را، همه عالم را می‌لرزانیم و آن را با راز بزرگ محبّت اسـیر مـی‌نمـائیم، و کسـی نخواهـد دانسـت دربـاره مـا، نخواهـد دانسـت بـه راز قسم‌هایمان، سخن ما آشکار نمی‌شود، آشکار نمی‌کنیم قسم‌هـای خـود را و آنچـه را کـه اندیشه نمودیم در عالم خودمان، آشکار نمی‌کنیم همه اسرار را، مغشوش می‌کنـیم دسـته او را، دسته‌ای که شخص والا گرفت که سهمی در عالم نخواهـد داشـت، سـهمی نخواهـد داشت در عالم و همه دنیا از آن ما می‌شود، همه دنیا می‌شود از آن ما و کسـی از نسـل او در این دنیا نخواهد بود، هر چه شخص والا در این عالم انجام داد و توانسـت دسـته ای در آن تأسیس کند، نمی‌داند صاحب دنیا که همه خانه از آن ما است، خانه از آن مـا اسـت و او سهمی در آن ندارد، برخیزید آشفته کنیم اعمالشان را و عیب و کاستی در آنها بسـازیم بسازیم در آنها عیب و نقص، به خاطر اینکه دنیا از آن آنها نیست، خانه نبـود از ان آنهـا و به خاطر آنها خلق نشد، مرا فرستادند به خانه‌ای که "اثرا"ها بوجود آوردند، من و "اثرا"ها برادرانم که بیائیم و در آن نیکی انجام دهیم، انجام دهیم نیکی در آن که به بینند خوبـان و شاداب شوند، ببینند و شاداب شوند خوبان و صعود کننـد ببیننـد مکـان نـور را، بـدان خواهند دید و شرمسار خواهند شد و در کوره‌های آتش می‌افتند، می‌افتند در کـوره‌هـای شعله ور، مکانی که از آن ایجاد شدند، مکانی که ایجاد شدند از آن، آنجا ارواحشان تسلیم می‌شوند،آنجا تسلیم می‌شوند به خاطر اینکه خوبی انجام ندادند، چون انجام ندادنـدخوبی فنا می‌شوند در روز انتها، "شویاهی" برخاستند جشن گرفتند و سهم‌ها را برای خودشـان تقسیم کردند، تقسیم کردند سهم‌ها را برای خودشان که شایسته نیستند برای مکان نـور، منحرف کردند خوبی را آنچه که صاحب خانه انجام داد، منحرف کردنـد اسـرار درسـت را آنچه که در ابتدا انجام شده بود، منحرف کردند سخنان حقیقت را و سخنان دروغ را رایج نمودند، رایج کردند سخنان دروغ را به خاطر اینکه شایسته نیستند برای مکان نـور، همـه چیز را وارونه نمودند اوّل را آخر و آخر را اوّل ساختند، آنها منحرف کردند اعمالشـان را و در دنیا بدی انجام دادند، آوردند همه میوه‌ها را و هر چه که بد است در آنها انجام دادنـد،

گیاهان را آوردند و در آنها عیب و نقص ایجاد کردند، آب‌های حیات را آوردند و ریختند در آنها آب‌های کدر و کدر نمودند، آوردند رأس نسل را و در آن راز شوق و شهوت ایجاد کردند، در آن راز شهوت زده میشوند همه عالم‌ها، گمراهی را در آن ایجاد کردند که با آن همه عالمیان منحرف می‌شوند، راز مستی را در آن ایجاد نمودند که با آن مست می‌شوند همه عالمیان، آنها را می‌نوشانند از جام مست کننده تا صورت‌هایشان را به جانب دریای بزرگ انتها برگردانند،آوردند زر و سیم و مرواریدهای این عالم را که با آنها عالمیان مست می‌شوند، مست می‌شوند با آنها عالمیان و صورت‌هایشان را به دریای بزرگ سوف برمی‌گردانند، مال و ثروت را آوردند و هر چه مکروه است با آن انجام دادند، "شویاهی" برای "روها" شهوت را تقسیم نمودند که عالمیان به‌بینند و شهوت‌زده گردند، برای «انبو» حکمت نادرست تقسیم نمودند و او را صاحب عشق ساختند، برایش تقسیم نمودند طبل‌ها و فلوت‌ها را که در آن همه عالمیان گرفتار می‌شوند، برای «کیوان» نادرستی را تقسیم نمودند که از آن عیب و نقص بوجود می‌آید، برای «شامش» ناراستی را تقسیم نمودند که با آن همه عالمیان فریب می‌خورند، برای «سرا» زبان را تقسیم نمودند که همه زیان‌ها از او بود، برای «بیل» سر آب را تقسیم نمودند که با آن تکان می‌دهد همه عالمیان را، همه عوالم را تکان می‌دهد و مخلوط می‌کند خوب را با بد، برای «نیرغ» جنگ افزار را تقسیم نمودند برای جنگ افروزی در عالم، ستارگان دوازده گانه را فرا خواندند و دوازده برج را برایشان تقسیم کردند، برایشان تقسیم کردند خانه‌ها را و آنها را در بدی افکندند، دوباره آنها را در بدی، نفرت، کینه و نفاق افکندند، تقسیم نمودند روزها و ماه‌ها، ساعت‌ها و دقایق را، ساعت‌ها و دقایق را تقسیم نمودند، تقسیم نمودند دقایق و ثانیه‌ها را، تقسیم نمودند همه عیوب را، آنها همه عالم را برای خودشان تقسیم کردند و نام اوّل را یاد ننمودند، بستند قیدشان را با افساری بزرگ، محکم نگه داشتند قسم‌هایشان را که همه به ناراستی تصدیق می‌کنند، محکم نگه داشتند سوگندهایشان را که آنها در کوه «کریملا» قسم خوردند، جشنی که "شوا" گرفتند درباره آن صحبت کردند همه عالم‌ها، شیاطین در آن با طبل‌ها و آوازها صحبت کردند، رأس همه افسون‌ها، آغار گرفتاری بزرگ که در آن همه عالمیان گرفتار می‌شوند، صحبت می‌کنند در آن با شیپورها و آلات موسیقی، رأس هر کشتاری و رأس همه جنگ‌ها که در آن عالمیان گرفتار می‌شوند، صحبت نموده، چنگ نواخته و میان آنها شهوت ایجاد می‌گردد، صحبت

می‌کنند در جشن‌ها با دنبک‌ها و داریه‌ها که با آن همه ارواح صحبت می‌کنند، با آن همه ارواح صحبت میکنند و در عالم گرفتاری ایجاد می‌کنند، با شیپورها صحبت می‌کنند، همگی با غضب صحبت می‌کنند صحبت می‌کنند در آن با مجتمع‌های نادرست که هر ناراستی از آنها بوجود می‌آید، صحبت کردند در آن و غوغایی بزرگ در عالم بوجود آوردند، غوغا در عالم بوجود آمد و لرزاندند همه عالم را، همه عالم را لرزاندند و لرزاندند زمین را از سرتاسر، سندان زمین را لرزاندند و لرزاندند همه آسمان را، همه آسمان را لرزاندند و گرفتاری افکندند در همه جا، از صدایشان و صدای غرششان "مانا" از دریا بالا رفت، "مانا" بالا رفت از دریا و همه تاک‌ها و درخت‌ها غرس شدند، وقتی که غرس شدند انگورها و درختها صدایشان در گوش «آدم» افتاد، وقتی که افتاد صدایشان در گوش «آدم»، «آدم» از خوابش برخاست، «آدم» برخاست از خوابش و صورتش را گرداند به سوی مکان نور، کمک کنندگانش را خواند، خواند اثراهای آرام و پابرجا را، گفت به «هیبل اثرا» شخصی که صدایش را به سمعش رساند، چه شده است در خانه، در این عالم چه شده است که صدای غرش بالا میرود و به آسمان میرسد، همه زمین لرزید و آسمان دچار آشفتگی شد و قلب همه عالم‌ها گرفتار شد و جابجا گردید از مکانش، وقتی که این را گفت «آدم» اشک ایجاد شد در چشمش، وقتی که این را گفت «آدم» من در پوششم درخشیدم، درخشیدم در پوشش حرارت زنده که خداوند به من دادند، درخشیدم در پوشش پاک که وسیع است وحّدی ندارد، نزدیک شدم و «آدم» را با دست راستم گرفتم قلبش را بر تکیه گاهش آرام نمودم، آرام نمودم و به او گفتم آنچه را که "شوا" انجام دادند، دیگر برایش شرح دادم همچنانکه بود در مکانش، و همچنانکه توطئه می‌کنند، آن صدای شیاطین است که مشورت باطل می‌کنند، مشورت باطل می‌کنند و می‌گویند: آشوب می‌افکنیم، آشوب می‌افکنیم و عالم را بر هم می‌زنیم، می‌گویند برهم خواهیم زد عالم را و خواهیم ساخت در آن عیب و نقص، به او گفتم آرام و استوار باش ای «آدم» و اندوهگین نباش بر آنها، ناراحت نباش بر «شویاهی» و بر «تمروس» مادرشان، من نشانت میدهم آزاردهندگانت را و آنها را ساقط میکنم، تو «حوا» همسرت را آرام کن و در تو عیب و نقص نخواهد شد، وقتی که اینچنین گفتم به «آدم» و به همه فرزندانش، «هیبل» با درخشش خود شاد شد و «شیتل» با روشنی کمک کننده‌اش را خواند، و «انّش» با سخنی که اثراها برادرانش به سمعش رساندند، خوشحال و مسرور شد و

پایکوبی نمود، اندوهی بر همه عالم نخواهند داشت، وقتی که «آدم» مسرور گردید و «حوا» همسرش را خواند و امیدوار نمود به اعتمادی که «هیبل اثرا» در او ایجاد کرد، خود را پوشانید و در جایش خوابید، یکی از فرزندان «آدم» فکرش به بدی رفت، خواب به چشمش نیامد، قلبش لرزید برخاست قامتش را تکان داد با بدی اندیشه نمود و پدرش «آدم» و «حوا» مادرش را ترک کرد، در حالیکه برادرانش خواب بودند، رها نمود همه برادرانش را، از دیوار قلعه بالا رفت، بالا رفت از دیوار قلعه و به جمع متمرّدان پیوست، وقتی که «روها» او را دید خندید، خوشحال شد و مسرور گشت، خوشحال شد و مسرور گشت "روها" و «شویاهی» همگی خوشحال شدند، «روها» آتش افروخت و شامش بخور را، «روها» خم شد و سجده کرد و به خاک افتاد و او را تمجید نمود، روها بخور افکند و شامش سجده کرد، «بیل» با غرورش آس را گرفت و مقابلش خارج شد، آنها برخاستند و او را برکت دادند و گفتند: از برکتمان بر تو وارد شود، «کیوان» در باطنش، در دستش شکوفه و اکلیل نهاد، سجده نمود و در آغوش گرفت و او را بوسید، «سین» در قلبش او را برکت داد و «روها» با کامش او را برکت داد، با «بلور» آشفته کرد و وارد نمود در مجمع، وقتی که «شویاهی» دوره‌اش کردند دستش را به لباسش زد، دستش را بر لباسش نهاد و تکاند، برخاست و استفراغ نمود و لباسش را با ناراحتی تکان داد، بیاد آورد «اثرا»ها برادرانش را و سخنی که به سمعش رسانده بودند، مدّت طولانی بیاد آورد سخن آنها را تا اینکه او را در رأس نشاندند، او را در رأس نشاندند و جام را بدستش دادند تا بنوشد، برای بار دوّم و سوّم این عمل را انجام دادند، وقتی که برای بار دوّم و سوّم این عمل را انجام دادند قلبش به تردید افتاد و میل نمود که برقصد و قامتش را تکان داد، وقتی که این چنین «آدم» پسر «آدم» انجام داد «اثرا»ها نامش را از طومار محو کردند، وقتی که مست شد با مستی شیاطین، برخاست و رقصید، بعد از اینکه آرام شد نشست، و خواست که به مکانش برگردد، «روها» خود را بشکل «حوا» همسر "آدم" که او خواهرش است در آورد، و در نصف راه به او نزدیک شد، میوه‌های کذب و مکان فسق بوجود آورد، زمان را بهم ریخت و برخاست و او را با دستش گرفت و درخواست نمود که با وی بخوابد، او را با قامتش در آغوش می‌گیرد، شوق بر افکارش چیره گردید به سخن در آمد و به «روها» گفت: وقتی که لباست سفید بود چرا لباس رنگارنگ و جوراجور می‌پوشی، قامتت که مانند سرو بلند و تمیز بود چرا با آب شستشو مینمایی، ساق‌هایت که همچون تاک‌ها

هستند برای چه طلا می‌پوشی، بازوانت که همچون بال‌ها هستند برای چه نقره می‌پوشی، سرت که مانند ابر نور است برای چه می‌شویی و شانه می‌نمایی، چشم‌هایت که چشم‌های درخشش‌اند برای چه سرمه می‌زنی، به سخن در آمد و گفت به «آدم» فرزند «آدم»، به معیوبی که پر از عیب و نقص شده بود، آرام کن صدایت را ای «آدم» اگر درستی نبود، اگر نبود درستی، طبیعتمان یکی بود، یکی بود طبیعتمان و به عنوان «مانا» یک «مانا» هر دوتایمان را می‌ساختند، اکنون که صداقت در تو نیست ترا مرد ساختند و مرا زن، مرا ساختند زن و آوردند مقابلت برپا نمودند، تو به من عشق و علاقه یابی و با تو همبستر شوم، همبستر شوم با تو و از ما دنیا گسترش می‌یابد، وقتی که او را گرفت و بوسید و خواست که با او همبستر شود، من خود را در یک ابر درخشش به او نشان دادم و به سمعش رساندم صدایی والا، صدائی والا به سمعش رساندم و قلبش را از تکیه‌گاهش افکندم، جادوی «روها» را ذوب نمودم و نشانش دادم که او همسرش نبود، نشانش دادم که او نبود همسرش، به خود آمد و از خودش شرمسار و سرافکنده گشت و خودش را گناهکار حس نمود، خودش را گناهکار حس نمود زیرا که منظر زشت از او ایجاد شد و کشطا با او نگرفتم به خاطر اینکه از ندای خداوند منحرف شد، منحرف شد از بانک خداوند، رها نمود هر چه خدای بزرگ به او فرمود، او رها کرد مصاحبت «اترا»ها برادرانش را و رفت مصاحبت شیاطین را دوستدار شد، مصاحبت همسرش را رها نمود و رفت در آتش شعله ور افتاد، دید تنور آتش را که هر کس آنرا به بیند از بین میرود، و هر کس را احاطه نماید می‌سوزاند، هر کس که لخت شود و زنا نماید در انتهای عالم می‌افتد، در انتهای عالم می‌افتد و چشمش نور را نمی‌بیند، به شکل جسمی در آمدم و به مجمع آنها رفتم وقتی مرا دیدند واژگون شدند و افتادند بر صورت‌هایشان و برخاستند خضوع نمودند، تواضع کردند و دعا نمودند و گفتند : تو رئیس ما باش و ما پیروانت می‌شویم، تو باش رئیس همه عالم ما، «روها» را با تکبّرش به همسری بنشان، بنشان او را به همسری و رئیس ما باش در عالم، وقتی که این چنین گفتند به من، من متوّجه شدم و بر همه خندیدم، به سخن در آمدم و گفتم به آنها که خودشان را محکوم نمودند، اگر می‌خواهید که رئیس شما بشوم و "روها" را به همسری بگیرم، برخیزید جشنتان را برهم زنید، برخیزید و رها نمائید مجمعتان را و اسرارتان را به من بگوئید و برایم آشکار کنید همه سخنانتان را. وقتی که میان آنها نشستم گرفتم اسرار آنها را و درخشیدم در لباس‌های

پاک وسیعم که حدّی ندارند، اسرار آنها را آشکار و گفته‌هایشان را تکذیب نمودم، گفته‌های آنها را تکذیب نمودم و تکذیب نمودم قسم‌های آنها را که در کوه «کریملا» قسم خوردند، «روها» را از کرسی‌اش به زیر افکندم و با افسار شتر افسار نمودم، او را انداختم، با تازیانه‌ام او را زدم و شکافی در سرش ایجاد کردم، او را با گیسوهایش بستم و اسیر نمودم در قلب آسمان، "شامش" را با اسرارش گرفتم و او را مثل مؤنث‌ها ساختم، نظیر مؤنث ساختم «یوربا» را، به خاطر اینکه با روها خوابید، «سین» را با شلاق زدم و پوشش‌اش را گرفتم و او را عاری از پوشش نمودم، لباسش را گرفتم و او را در پوشش باطل و در پوشش آتش خورنده رها نمودم، در حالیکه بر او غضب بود، غضب بر او بود و نشست در مکان جزامی‌اش، آلات موسیقی «انبو» را شکستم و شکستم طلسم دستش را، آشکار نمودم جاهای شرم آورش را، که شکلش در عالم دیده نشود، گرفتم ستاره بد را، واژگون نمودم و از کرسیش بزیر افکندم، مهره کمرش را شکستم و او را خوار نمودم در عالم، او را شکستم و افکندم و در خفا نشاندم، افکندم ستاره بد را که خشمی در عالم نداشته باشد، «بیل» را با شلاق زدم و تاجش را از سرش برداشتم، تاجش را از سرش برداشتم و در قامتش نقصان بوجود آوردم، «نیرغ» را با گرز زدم و قطع نمودم اعضایش را، اعضایش را قطع نمودم و به طرفدارانش دادم، آنها را به طرفداران و سجده کننده‌گانش دادم که در عالم در بیابان‌ها بگردند، در عالم گردش نمایند و حماقت‌هایشان را نشان دهند، به «شویاهی» که بر نسل خداوند تکبّر میکنند غلبه نمودم، غلبه نمودم بر "شویاهی" و میانشان تاراج افکندم، غارت میانشان افکندم و حماقت‌هایشان را در عالم نشان دادم، آنچه که به "شویاهی" انجام دادم، آنها به سجد کنندگانشان انجام خواهند داد که در عالم نباشند، وقتی که به نزد «آدم» آمدم به او گفتم به تو نشان دادم آزاردهندگانت را، آزاردهنده‌ات را به تو نشان دادم، به نسل بدی که به قتل میرسند همه مأموران و سجده کنندگانشان، اینها برایت برده‌ها خواهند شد، اینها همه برده و مطیعت می‌شوند از سرتاسر، مهربانی نخواهد بود بر همه شیاطین و نه بر اشخاصی که آنها را سجده می‌نمایند، زیرا هرکس اعمال آنها را انجام دهد برای مکان نور شایسته نیست، وقتی که به منزلگه خداوند بروم می‌سازم و منظّم می‌کنم دنیا را از سرتاسر، و برقرار می‌نمایم نسل خداوند را و بالا می‌برم ریشه ایشان را از سرتاسر، وقتی که "شوا" منطقه البروج را تقسیم کردند، مرگ بعنوان کیفر برای عالمیان ایجاد شد، مرگ برای عالمیان

بعنوان کیفر ایجاد شد، روان‌های مردان راستین و مؤمنین و زنان کامل بالا می‌روند می‌بینند مکان نور را، ارواح شیاطین در مطرثاهایشان اسیر می‌شوند، اسیر میشوند در مطرثاهایشان تا اینکه روحشان تمام شود، تمام شود روحشان و می‌میرند و خاموش می‌شوند همچنانکه نبودند. دسته‌هائی که "روها"ی گمراه کننده ایجاد کرد همگی با شمشیر گرفتار می‌شوند. این دسته‌هائی که ایجاد شدند همگی همدیگر را تکذیب می‌کنند، همگی تکذیب می‌کنند همدیگر را و به یک کلام به پا نمی‌خیزند زیرا کلام خداوند را اطاعت نمی‌کنند. این امت‌ّها علیه همدیگر وارد جنگ می‌شوند، اعمال ناپسند انجام می‌دهند، انجام میدهند اعمال ناپسند و به انتها می‌رسند در روز انتها، از این امت‌ّها و دست‌ها دردها و سختی‌ها بر فرزندان مردم افکنده می‌شود، سحر و جادو انجام می‌دهند، دگرگون می‌کنند قلب‌ها را و می‌لغزانند انسان‌ها را در عالم، هر کس که صدایشان را بشنود در انتهای عالم سقوط می‌کند، دسته دیگر از روزها و ساعات و صور فلکی می‌ترسند، و هر روز به روزه می‌نشینند، حکمت نادرست از افکارشان بیرون می‌دهند، این‌ها همگی به انتها می‌رسند در روز انتها، هر کس که کلام آنها را بشنود و صدایشان را گوش دهد مکان نور را نمی‌بیند، دسته دیگری ایجاد می‌گردد که از آنها حاکمان و اشخاص بلند مرتبه ایجاد می‌شوند، حکمرانان و اشخاص بلند مرتبه که با خشم و غضب در تیبل حکومت می‌کنند، هر روز بر کرسی تمّرد می‌نشینند، مردم را اسیر و باز خواست مینمایند، می‌زنند و شکنجه می‌کنند و بزیر می‌افکنند و کسی را که به میل آنها عمل ننموده و تا آخر ادامه ندهد او را با شلاق‌های چرمی و تازیانه‌های آتشین شکنجه می‌کنند، آنها که مردم را مقیّد و اسیر و آویزان می‌کنند مکان نور را نمی‌بینند، کسی که نادانی آنها را انجام دهد سقوط خواهد کرد و برخواستنی نخواهد داشت، می‌افتد و بر نمی‌خیزد، به انتها میرسد در روز انتها. دسته دیگری که با خلاف ایجاد شد، سیر می‌کنند در بیابان‌های عالم، در بیابان‌های عالم سیر می‌کنند و حماقت‌هایشان را نشان می‌دهند، همراهایی که از آنها بیرون می‌آیند با خشم در دنیا حاکم می‌شوند، اینها بقتل می‌رسانند و خون می‌ریزند، و جنگ‌ها براه می‌اندازند برای ریختن خون مردم در عالم، روزی که خون ریزی می‌کنند مانند یک عمل خوب خوشحال می‌شوند. روزیکه خونریزی می‌کنند سخن میگویند و می‌خندند، اما روزی که خونریزی نمی‌کنند مانند گیاهان تلخ و پژمرده می‌مانند، این دسته به انتها می‌رسند در روز انتها، برایتان شرح دادم بر "شویاهی" و بر

دسته‌هائی که ایجاد کردند در عالم، برایتان شرح دادم بر اعمالشان، همگی با عیب و نقص ایجاد شدند، ایجاد شدند با عیب و نقص، کینه، حسد و نفاق، برایتان شرح دادم بر اسرار «شوا» و برایتان شرح دادم بر دوازده ستاره‌ای که این تقسیم را انجام دادند، این تقسیم را برای خودشان انجام دادند. برای «امبرا» دوازده هزار سال به عنوان سهم برایش اختصاص دادند، برای «تورا» یازده هزار سال، برای "صلمی" تقسیم کردند ده هزار سال بعنوان سهم، برای "سرطانا" نه هزار سال، برای «اریا» تقسیم نمودند هشت هزار سال بعنوان سهم، برای «شمبلتا» تقسیم نمودند هفت هزار سال، برای «قینا» شش هزار سال، برای «ارقوا» تقسیم نمودند پنج هزار سال بعنوان سهم، برای «هطیا» تقسیم نمودند چهار هزار سال، برای «گدیا» سه هزار سال، برای «دولا» تقسیم نمودند دو هزار سال، و برای «نونا» تقسیم نمودند یک هزار سال، وقتی که این سال‌ها را تقسیم نمودند شکل آنها در عالم ایجاد شدند، گفتند گسترش خواهیم داد عالم را، دوازده صدا می‌خوانیم که دوازده شکل ازآنها بیرون می‌آیند، صدائی که خواند «امبرا» بوجود آمدند از او همه حیوانات، بوجود آمدند همه حیواناتی که صدایشان ناشایست است، گفت که سهمی در عالم برایم باشد، صدائی که خواند «تورا» حیوانات بد شکل از او بوجود آمدند، بوجود آمدند از او حیواناتی که دهانشان کف می‌کند، کف بیرون می‌دهند از دهانشان و نشخوار می‌کنند، زیرا که گرمای شکم خودشان‌را خارج می‌کنند. مخلوقات این دو ستاره مثل همدیگر می‌باشند. فریادی که خواند «صلمی» همه "لطاوی"(ناخوبان) از او خارج شدند، بوجود آمدند از او ناخوبان که معابد و سواحل را تصرف می‌کنند، صدائی که خواند «سرطانا» همه حیوانات درنده بوجود آمدند، از او بوجود آمدند حیوانات درنده که با بدی برای عالم ایجاد شدند، صدائی که خواند «اریا» همه حیوانات وحشی از او بوجود آمدند، از او بوجود آمدند حیوانات وحشی که بر علیه "نشمتا"ها فرستاده میشوند، فرستاده میشوند بر علیه "نشمتا"ها و ترس در عالم ایجاد می‌کنند، صدائی که خواند «شمبلتا» همه میوه‌ها از آن بوجود آمدند، بوجود آمدند از آن همه میوه‌ها، انگورها و درختان و جلوه کردند در عالم، صدائی که خواند «قینا» همه میوه‌های آب از او به وجود آمدند، و به وجود آمدند میوه‌های بد که با آنها عالمیان مدفون می‌شوند صدائی که خواند «ارقوا» همه خزندگان بد از او بوجود آمدند، از او بوجود آمدند خزندگان بد که با خشمشان "نشمتا"ها را میکشند، صدائی که خواند «هطیا» هر خشمی از او بوجود آمد، بوجود آمد از او خشم

بزرگ بد، که با آن ضایع می‌شوند همه عالمیان، صدائی که خواند «گدیا» همه حیوانات اهلی از او بوجود آمدند، از او بوجود آمدند حیوانات اهلی، و پرندگانی که بال‌هایشان ضعیف‌تر و ناقص تر از پرندگان است، صدائی که خواند «دولا» از او انحراف بوجود آمد، انحراف و عیب و نقص از او بوجود آمد، صدائی که خواند «نونا» همه ماهیان از او بوجود آمدند، بوجود آمدند ماهیان و دلفین‌ها و حیوانات بد دریا، همه این‌ها از دوازده ستاره بوجود آمدند که می‌گویند نسل خداوند را از بین می‌بریم، برخاستند "شوا" و سهم‌ها را تقسیم نمودند، و سفینه‌ها ساختند در قلب آسمان، هر چه که می‌خواهند و انجام دهند همگی می‌گویند از بین میبریم نسل خداوند را، نسل خداوند را از بین می‌بریم و هر روز به ستیز به پا می‌خیزند، این "شویاهی" فرزندان مکان باطل نمی‌دانند که این تقسیمی را که خواستند انجام دهند من تقسیم نمودم نسل‌هایشان را، نسل‌هایشان را تقسیم نمودم بعضی از آنها برای شخم زنی، بعضی از آنها برای ذبح، بعضی دیگر برای سواری، و قسمتی برای خوردن، همه صداهائی که آنها خواندند به خاطر «آدم» بود، زیرا که همگی از قربانی‌ها بودند، این‌هائی که خواندند این صداها را تردّد می‌کنند در عالم و اطاعت خواهند کرد "آدم" و همه نسل او رأ، وقتی که این چنین بر علیه "شویاهی" انجام دادم دیگر کلامی نداشتند، وقتی که نشان دادم به «آدم» خوشحال شد و مسرور گردید از سرتاسر، من و اثراها برادرانم برخاستیم و یاد دادیم «آدم» و همه نسلش را، به آنها گفتم کارهای نیک انجام دهید، توشه‌ای برای خودتان تهیه نمائید بخوانید صدای خداوند را که نامتان بر قرار شود در منزلگه خداوند، سخن گوئید سخنانی پاک که با سلامتی و پاکی پابرجا شوید، سخن گوئید با نیکی همچنین با بدی سخن نگوئید، سجده نمائید و ستایش کنید خداوند بزرگ را، و نور عظیمی که به اینسو آمده است، بستائید "اثرا"ها را که برایتان کمک کننده بشوند، کمک کننده و تکیه‌گاه از مکان تاریکی به مکان نور، ستایش باد پروردگار و پابرجا است «منداد‌هیّی»، مبارک باد نامتان ای «شلمی و ندوی و هیبل و شیتل و انش»، خداوند پیروز است بر همه اعمال؛ و پیروز است «یاور زیوا» و مساعدینش.

کتاب ۸

بشمیهون اد هیّی ربّی

◎بنام پروردگار بزرگ. اتحاد و برقرار شود نامشان در خانه گنج «یاور زیوا».

این راز و کتاب و تشریح سخن اوّل است.

کتاب ۹

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎بنام پروردگار بزرگ نیکو است حقیقت برای خوبان و «مندادهیّی» به همراه فرزندان کمال، این است راز و کتاب و تشریحات و سخن زنده اوّل که از قدیم بود، وقتی که اندیشه نمود خدای ازلی و فراخواندند «مندادهیّی» را، «مندادهیّی» را فراخواند «هیبل زیوا» را که هزاران سال مقابل «مارا اد ربوثا» در خفا بود میانشان، و «هیبل اثرا» تعین شده بود برای رفتن به جانب «آکرون طورا ربّا اد بسرا» و به سه عالم بزرگ ظلمت که قدمت دارند، که شمشیر آنها را برنمی‌دارد و آتش آنها را نمی‌خورد و در طوفان آب غرق نمی‌شوند، او «آکرون طورا اد بسرا» و سیصد و شصت و شش عفریت‌هائی که با او ساکنند، از میان آن عفریت‌ها، آن موجود که «اور» سرور ظلمت نام دارد به وجود آمده است، پدرش «گاف» نام دارد و نام‌های بسیار دیگر از پسر نخست‌زاده‌اش «اور» خارج می‌شوند پنج و هفت و دوازده تا، که این بیست و چهار عفریت از مایع ریزش و دُردها شکل گرفتند، وقتی که «اور» به نزد مادرش می‌رود «کرکوم» به وجود می‌آید، وقتی که بوجود می‌آید عالمیان و نسل‌ها در تیبل او را « بر اسفاغ » می‌خوانند، و ما با قدرت خداوند مالک نور و قدرتی که به ما عطا نمود و اثراها خوشحال می‌شویم به «اثرای» آرام نخست زاده پابرجا که اندیشه نمودیم او را فرا خوانیم از درخشش و نور خودمان او را می‌پوشانیم، قدرت و استحکام به او می‌دهیم و به جانب «اور» و همه بدانی که به بدی اندیشه می‌کنند می‌فرستیم، «اثرا» او را می‌گیرد به زیر افکنده مقیّد می‌کند و به بند می‌کشد، او را در سرزمین تحتانی مسین قرار می‌دهد، به دورش هفت دیوار آهنین می‌گرداند تا اینکه «اپثاهیل» می‌آید و زمین رابا مهارت جامد می‌کند، آسمان را می‌گستراند و دنیا را به امر خداوند می‌سازد، همه بدان را که به بدی اندیشه می‌کنند باطل می‌کند، سپس «اور» در بندی که «هیبل زیوا» او را اسیر نموده باقی می‌ماند، سپس «هیبل زیوا» به همه عالم‌های ظلمت و به جانب «اکرون طورا ربّا اد بسرا» می‌رود و آنچه که لازم بود نسبت به او انجام می‌دهد، «اکرون طورا ربّا اد بسرا » بیم و ترس و وحشت را به «هیبل زیوا» نشان می‌دهد و «هیبل زیوا» از او نمی‌ترسد، «اکرون» مقهور

می‌شود، سپس می‌گوید «زهرون اثرا» که او «یوسمیر کنّا» نام دارد به «یدثان»، که این اطلاعات را می‌گوید و از انگشت کوچک «مارا اد ربوثا» ایجاد شده است به نام آن اثرا فرا خوانده می‌شوند دو اثرای دیگر، که «ادثان و یدثان» هستند، و در روزی که «هیبل زیوا» در یردنای اوّل تعمید شد اینها به عنوان مساعدینش فرا خوانده شدند سپس فرا خوانده شدند شش اثرای دیگر «شیتل و انش و شلمی و ندوی» و «ادکاس مانا» و راز بزرگ که «یوفین اثرا» نام دارد و درخشش بزرگ اوّل که با «هیبل زیوا» رفت که از پوشش « مارا اد ربوثا » بوجود آمد، برای همه عالم‌های نور و عالم‌های ظلمت حدود و مرز ساخت و درب‌ها را بست، بر درب‌های ظلمت قفل‌ها و کلون‌ها قرار داد، دستور و راز بزرگی که ما به او دادیم همراهش بودند، هر دیو جنگجو که آن دستور را دید بر آن مهر نمود، او آرامش را در همه عالم‌های نور که حد و مرزی ندارند ایجاد نمود، وقتی که من «به مارا اد ربوثا» همه این آشکار و نهان‌ها را شرح دادم برحسب حکمت و دانش و آنچه که خداوند به من فرمود شرح دادم سجده نمودم، ستایش و تجلیل کردم، هزاران سال مقابل « مارا اد ربوثا » سجده نموده و بر صورتم افتاده بودم، « مارا اد ربوثا » مرا خواند و با کف دست راستم گرفت، از مکانم بلند نمود سپس از درخشش خود مرا پوشاند و از نورش به من عطا نمود بر سرم اکلیل پیروزی که شاخ و برگ‌هایش منوّرند قرار داد، قرار داده شد درخشش و نور برای همه اثراها، قرار داده شد پوشش‌ها و لباس‌ها برای همه اثراها، همچنین برقرار شد پوشش برای «مارا اد ربوثا»، سپس برخاست « مارا اد ربوثا » و ایجاد نمود سمت راستش چهارصدو چهل و چهار "اشخنتا" و ایجاد نمود سمت چپش سیصدو شصت و شش "اشخنتا"، سپس فرا خواند از هر یک اشخنتا هزار و هشتصد هزار روبان اثرا که با ارزش و والا هستند، والا است درخشش آنها و می‌درخشند و منوّر است نورشان، درخشش آنها با شکوه و منّورند شعاع‌هائی که می‌درخشند در مقابلشان، سپس در هر یک "اشخنتا" می‌مانند دو نگهبان که بزرگند و دو شعاع که منوّرند مقابلش، رئیس نگهبانان چهارصد و چهل و چهار "اشخنتا" چیست نامش، رئیس نگهبانان سیصد و شصت و شش "اشخنتا" چیست نامش، رئیس چهارصد و چهل و چهار "اشخنتا" «بر باغ اثرا» نام دارد، که او «ازازییل» نام دارد. و رئیس نگهبانان سیصد و شصت و شش "اشخنتا" «انن انصاو» او را می‌خوانند، که او «تاوریل اثرا» نام دارد. نام «تاوریل اثرا» را ایجاد نمود برای خودش در آغاز فرا خوانی اوّل، سپس فرا خواند همه اثراها را، برخاستند «مندادهیّی» و «مارا اد

ربوثا» و پائین آمدند به یردنا و خواند مصوّتا را، وقتی که خواست تعمید نماید اثرای مجهّز، اثرای بزرگ و تجهیز شده را، به سخن درآمد یردنای بزرگ و با «مارا اد ربوثا» صحبت نموده و به او می‌گوید: این اثرا کیست که او را درون من می‌خواهید تعمید کنید، درحالیکه تو و «دموثایت» در من تعمید نمودی، سپس آبهای حیات یردنای بزرگ وقتی که دیدند درخشش و نور و شکوه "مندادهیّی" و مرگنای آب‌های حیات را که از "یوخاشرکنّا" ایجاد شده بود، به وجد آمده و بازی نمودند و آرام نگرفتند، جست و خیز کردند و چرخیدند مانند موج‌ها در «سندر یاویس» «یردنای بزرگ» حیات، سپس « مارا اد ربوثا » به «یردنا ربّا» می‌گوید، تو ای «یردنا ربّا اد هیّی» آرام و محکم باش برجایت که «هیبل زیوا» در تو تعمید خواهد شد، سپس «یردنا ربّا اد هیّی» از سخن «مارا اد ربوثا» سرپیچی ننمود و منحرف نشد از سخنش،پابر جا ماند «یردنا اد میّا هیّی» و «هیبل زیوا» درون آن تعمید شد، تعمید شد «هیبل زیوا» و تعمید شدند با او دو برادرانش و تعمید شدند چهارتای دیگر که اینها بزرگ خوانده می‌شوند، تعمید کرد سه اثرا را که اینها برادرانش و مساعدینش هستند، وقتی که تعمید کرد همه این‌ها را که با او بودند همچنانکه ایستاده بود در یردنا، او و برقرار کننده‌اش، «مارا اد ربوثا»، به سخن درآمد و سرودی خوانده بر یردنا و می‌گوید: در رأس آبها خارج شدم و در رأس چشمه‌های حیات راه افتادم به اینجا، برقرار کردم سه "اشختنا" را و مسلّط نمودم بر آنها نگهبانانی، نگهبانانی که گماردم بر آنها والا و متبّرک و پابرجایند، سپس برپا نمود «مندادهیّی» تعمید را، بالا آمد از یردنا و کشطا از ربّی گرفت و او « مارا اد ربوثا »، وقتی که بالا آمد «مندادهیّی» از یردنا و مهر کرد برادرانش را که اینها فرزندانش هستند، و او «مارا اد ربوثا» جواب داد به «مندادهیّی» و به او گفت درخشش پایدار و نورت منوّر است، ترمیداها با درخشش منوّر می‌شوند و منوّرترند دموثایشان از عالم‌ها، «هیبل» را می‌خواند و به او می‌گوید، صدای «هیبل زیوا» را می‌شنوم که سخن می‌گوید و صحبت می‌کند در مکان نور، صدای گفتارش که خوشایند است، بیدار شد قلبم و با ستایش مملو شد، بیدار شد قلبم و خوشحال شد نشمتایم، خوشحال و جلوه‌گر است فکرم، شاد است اندیشه‌ام از سرتاسر، با خوشحالی برپا جستم و مسرورم به اعمالی که انجام داد «هیبل زیوا» و منظّم شد با دستش از سرتاسر. او را حفظ و پا برجا نمود و مجهّز و تبرّکش کرد و از نیکی‌اش بر او قرار داد، به «هیبل زیوا» داد درخشش و «شیتل» را خواند و

پابرجایش کرد و به او گفت، حاشا بر تو حاشا بر تو ای «شیتل اثرا» کـه باشـد سـخنت از شیاطین، سخنت سخن ما است و پیوند می‌یابی در پیوستگی‌مان و بریده نمی‌شوی، و بـه «شیتل» نور داد، «انش» را فرا خواند و پابرجا نمود و به او گفـت: تبرّکـت نمودنـد چهـار اثرائی که در درخشش همدیگر نشسته‌اند، تعمیـدت نمودنـد بـا تعمیدشـان و از پوشـش خودشان تو را ملبّس نمودند، به «انش» روشنی داد و افزود بـه او درخشـش همچـون دو برادرش، سخن گفت پرتو بزرگ که منوّر است در همه عالم‌ها، به سخن درآمـد و گفت به « مارااادربوثا » نام آن پرتو. «یتر یاترون» است و سیصدو شصت «شوم هاثـا» دارد و بـه او می‌گوید، این درخشش از کیست؟ این نور از کیسـت؟ ایـن روشـنائی از کیسـت؟ جـواب می‌دهد: این درخشش «هیبل» است و این نور «شیتل» است و این روشنائی «انش اثـرا» است که وسیع و بی‌حد است، آنها را «ملکـا دنهـورا»، مهـر نمـود از سرتاسـر، فـرا خوانـد «شلمی و ندوی» را و از راستش نهاد بر آنهـا و برکـت داد از بـرکتش و بـه او گفتنـد مـا خوشحالیم به این «دموثا» که برقرار گشت، فرا خواندند « ارهم راز» و « ادکـاس مانـا » و مساعدین آنها را، ایجاد کردند برایشان «اانانا کسیتا» که نبینند اثراها «دموثای» آنهـا را، و به آنها گفتند ای «اثراها» سرود بخوانید بـا شکوهشـان، شـما بزرگـان بـا درخشـندگیتان خوشحال باشید، شاد و شاداب است «اانانا دنهورا»، وقتی که شخص والا آمد به «کیمصـا» نشست، مهر نمود «ملکا دنهورا» مساعدین او را، برادرانش را که این‌ها فرزندانش هسـتند، او مهر کرد «سندریاویس» یردنای بزرگ حیات را که کسی نیست که در آن بتواند تعمید شود، او به آنها گفت، انجام دادیم نیکی خدای بزرگ را و مرتّب کردیم محبتّتان را، ایجـاد کردیم یردنای بزرگ حیات را و سیصدو شصت یردنائی را که «هیبل زیوا» در آنها تعمیـد شد، سپس می‌فرماید «منداده‌یّی» به خدای بزرگ، که برقرار نمود این فرزند ارشد را کـه من فرا خواندم، اجازه ده به عـالم بـدها او را بفرسـتیم، بـه او گفـت "دموثـا"یـش، پایـان نمی‌دهی که می‌خوانی او را فرزندم، می‌گوید اگر من او را نخوانم فرزندم چه کسی بخواند او را فرزندم، می‌گوید به «هیبل زیوا» رئیس همه نسل، همچنانکه ما تو را فرا خواندیم تـو "اثرا"ها برادرانت را فرا خوان که به گنج آفریدگار مواظبت نمایند، وقتی که مـی روی بـه ظلمت قدرت کبوتر تیزرو را بگیر، سپس «هیبل» راه افتاد رفت و محکوم کرد فـانی‌هـا را. انجام داد به عفریت‌های عظیم آن چیزی که بر آنهـا زشـت بـود، دیـد «روهـا اد قُچـا» را درحالی که آبستن بود به عفریت افتادنی، آبستن بود به صاحب ظلمت و آنهـا مـی‌گوینـد

می‌خواهیم بشویم صاحبان همه عالم‌های بالائی و میانی و تحتانی، دیدم صاحب ظلمت را همچنانکه نیاکانم به من گفتند، مقهور کردم "روها" را «هیوات» مؤنث مادر عفریت فانی را، مقهور نمودم صاحب ظلمت را که می‌گوید مادرش، خواهد شد صاحب همه عالم‌ها، بر او ایجاد کردم انجماد عظیم را و آبریزها بر او برقرار نمودم، که در آن عالم را برقرار کردم، نفرین نمودم «هیوات نقبثا» مادر عفریت افتادنی را، به او می‌گویم نفرینت و تبرکت باشند در سهمت برای خودت، فرزندانت و «اپثاهیل اثرا» مرتّب خواهند کرد این عالم را، به سبب اندیشه «یوشامن» به راه افتادم و به نزد شما آمدم، راه افتادم و آمدم به نزد شما و چیزی که خوش آیند نیست به ظلمت انجام دادم، زیرا که من بدون نقص و عیب به انجام رساندم چیزی را که نیاکانم به من دستور دادند، فرزندی که نیاکانش را گوش ندهد، اینجا نزد خودتان نگه داشته میشود، زیرا که من شنیدم و قبول نمودم و تکذیب ننمودم چیزی را که نیاکانم به من گفتند، بخاطر اینکه شنیدم سخنشان را قبول نمودم رفتم و قرارش دادم در گنج اثراها نگهبانان گنج، تکیه‌گاه همه ساختمان، کشطا گرفتم با دست راستم و راه افتادم به عالم ظلمت، هستند که پا بر جا ماندند در ایمان، و هستند که خودشان را نگه داشتند در مکان تاریک. آنها که پابرجا ماندند در ایمان صعود می‌کنند می‌بینند مکان نور را، آنها که پابرجا نماندند در ایمان به انتها، می‌رسند تا روز بزرگ انتها. سخن راند و گفت «مندادهیّی»، این نزاع که بوجود آمد به سبب «یوشامن» بود، چونکه هر کس بنا نماید خانه‌ای و بسازد عبادتگاهی بلند، کسی که عبادت کند و این «سیدرا» را نسراید با قلبی صادق و مؤمن و با لب‌های با ایمان نسُراید، بریده می‌شود از راهی که مقابلش است، هر کس که آنرا بسراید با قلب صادق و با لب‌های مؤمن، بخشنده خطاها و گناهان برای او خواهد بود، ستوده باد «مندادهیّی» و مساعدینش «هیبل و شیتل و انش و شلمی و ندوی». خداوند پیروز است تا دنیا دنیا است.

کتاب ۱۰

بشمیهون اد هیّی ربّی

◎ بنام خداوند معظّم، والا، از عالم‌های نور غنی مافوق، همه اعمال، شفا و پیروزی و قدرت و استحکام و گفت و شنود و بخشش گناهان باد بر خودش زهرون بر مدلل، و بر پدر امهتم بر سیمت، و بر مادر مدلل پث شارت، و بر همسرش سیمت پث انهر، و بر

فرزندانش یهیا و یاسمن فرزندان سیمت، و بر برادرش بیان بر مدلل، و برقرار باد نامشان در منزلگه حیات.

این کتاب "سوفات" است. ص ۲۰۰ کامپیوتری

کتاب ۱۱

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎بنام پروردگار معظّم، والا، از عالم‌های نور، بیداری که مافوق همه اعمال است. این است راز و کتاب و دعای نهان که خداوند پوشش داد سخن «منداده‌یی» را، وقتی آشکار نمود مقابل «مانا و دموثی» و مقابل ایزد بزرگ: که یک عفریت از سنیاویس سرزمین زیرین ظلمت بروز کرد، وقتی که «منداده‌یی» این را گفت، به او فرمودند «خداوند» و «مانا و دموثی» : برای چه نشسته‌ائی ای گنزورا فرزند بزرگ خودمان، برخیز برو نزول کن و آنچه می‌خواهی انجام ده، وقتی که این را شنید «منداده‌یی» سجده نمود و مقابلشان به خاک افتاد و به آنها گفت «منداده‌یی»، برخیزم و فرا خوانم گنزورا فرزندتان را، آن کاشته‌ائی که شما کاشتید و شکلی که شما ایجاد نمودید از مخفی‌گاهتان و سکونت‌گاهتان و از آن «یردنا» که شما گسترش داده و ایجاد نمودید از «تنّا» و شریان مکانتان، وقتی که این را گفت «منداده‌یی»، صدایش در همه عالم‌ها شنیده شد، برخاست و تعمید نمود و آورد آن فرزند و دموثای خودش را، و به او گفت پدر به کجا می‌رویم؟ و به او جواب داد، برخیز بیا نشانت دهم "دموثای مانا" را، "مانا و دموثای" بزرگ و پنهانش را که مستور است از همه اثراها، در سیصد و شصت و پنج عالم و سکونتگاههای پنهان عظیم نور، و به او گفت فرزندی که او برادرش است به «منداده‌یی» وقتی که بترسم که ببینم این شکل اوّل و آن «دموثای مانا» را، مانا و شکل پنهانش را که پنهان است از همه عالم‌ها به او گفت پدرش که او برادرش است، مرا با سرعت فرستادند و به جانب تو آمدم، اکنون برای چه نشسته‌ای ای فرزند محبوب، « اود و خشر » و «شار زیوا» که خداوند به او نام دادند، اکنون برخیز برویم و ببینیم چهره‌های آن "مانا"های ارزشمند را، وقتی که این را گفت پدرش خوشایند واقع شد به آن فرزند آرام و پابرجا، با دست راستش پدرش را گرفت و با او رفت، تا اینکه می‌رسد به مخفیگاه و سکونتگاه خدای عظیم باشکوه، وقتی که رسید

به او گفت خدای ازلی و «مانا و دموثی» چه انجام می‌دهی ای «یاور اکور»، ای فرزند «مندادهیّی» که گیسوهایمان را برسرمان میبافی و به آنها گفت ها، شما خواستید و یافتید، دیگر بخواهید می‌یابید، من رفتم و آوردم فرزند خودتان را، آنها فرمودند: برخیز برو او را بیاور، وارد کن که او را ببینم و او ما را ببیند، او برخاست رفت او را وارد کرد مقابل "مانا"های ارزشمند، وقتی که «هیبل مانا» از پیش تعیین شده وارد شد و به نزد آنها رفت، ترسید از هیبت آنها، بخاطر اینکه درخششان والا بود و نورشان درخشان و نیست کسی که بتواند ببیند شکلشان را، بخاطر اینکه درخششان وسیع و نورشان عظیم است، وقتی که مرا دیدند دو «مانای» ارزشمند و «دموثا قدمیتا»، مرا به جلویشان ایستاندند بوسیدند و نوازش کردند، من جلویشان کرنش نمودم و سجده و ستایش کردم آن «دموثا» را، هزار سال در مقابلشان بودم تا اینکه آن «مانا» مرا گرفت با دست راستش و بر پا نمود در مکانم و فرمود، برخیز ای «مانا هیبل زیوا» که ما تو را فرا خوانده‌ایم، نترس، «دموثای مانا ربّا» دستش را بر من «هیبل زیوا» قرار داد سپس دهان گشودند و فرمودند، چرا نشسته‌ائی برخیز، تو را در سیصد و شصت هزار یردنا تعمید کنیم و تو را مستور نمائیم با سیصد شصت پوشش، با پوشش‌هائی که هر یک والاتر از دیگری است و برخاستند او را تعمید کردند در سیصدوشصت هزار "یردنا" بر او نام‌های پنهان که هر یک والاتر از دیگری بود یاد کردند، و آنها مرا محافظت کردند هزار روبان سال که حدّی ندارد. من همراهشان ماندم در آن سکونتگاه‌های پنهان، تا اینکه عظیم شدم و شدم همچون خودشان، سپس پدرم دستش را بر من «هیبل یاور» نهاد و مرا به نام خودش "یاور" نام نهاد، برایم یک عالم ایجاد کرد، که وسیع و بی‌حد است، در آن عالم برایم ایجاد کرد یک روبان هزار عالم‌های نور، برایم ایجاد کرد سیصد و شصت یردنای عظیم درونی، برایم ایجاد کرد در هر عالم سیصد و شصت هزار اثرا، در هر اشخنتا مکان مقدس، برایم ایجاد کرد سیصد و شصت هزار اشخنتا، هر یک عالم والا بودند و والا بود درخشش و روشنی و ستایششان، پدرم با من همراه کرد پوشش خودش را که او در درون آن شکل گرفته و تعمید شده بود در آن پوشش، راز پنهان به من داد که حفاظت می‌کند بزرگان را و گفتند برو، برو، ای فرزندمان و دموثایمان که درخشندگیش والاتر است از همه اثراها، بخاطر این که مکانی که به آن می‌روی رنج بسیار در آن عالم‌های ظلمت برایت هست، دوره‌ها بر دوره‌ها می‌مانی، تا این که ما تو را از یاد می‌بریم و «دموثایت» آنجا می‌باشد، تا

اینکه مسقتا برایت بخوانیم، وقتی که این را شنید از نیاکانش، سجده نمود و بخاک افتاد جلویشان و به آنها گفت: ها، با قدرت شما ای نیاکانم و راز بزرگ که شما را حفاظت می‌کند و با قدرت پدرم «منداد‌هیّی»، ها، من راه می‌افتم می‌روم به مکانی که شما مرا می‌فرستید، گفت «هیبل مانا یاور» و پدرش با او به راه می‌افتد و می‌آید و دو برادرش با او به راه می‌افتند و می‌آیند، دو برادرش با او راه می‌افتند سرودها و دعاها و سیدراها خواندند و به وجد آمد قلبشان مقابل پدرشان و پدرشان شاد بود فکرش و گفت: همچون من کسی نیست که این جوانه‌های پنهان را نیاکانم "مانا"های عظیم بخاطر من فرا خوانده و ساختند براه می‌افتد و می‌رود با آنها، تا اینکه می‌رسد به مکان دو مرز بین نور و ظلمت و به او گفت پدرش، برو ای فرزندم «هیبل» و دو برادرانت که با تو می‌آیند، در این حال با نیکی که پدرش برایش ایجاد می‌کند، گفت «هیبل» به پدرش «مانای پاک»: کسی که پدرش او را مجهز می‌نماید، مهر می‌کند و تعمید و پابرجا می‌کند از بدها نمی‌ترسد، پدرش او را در آغوش نکشید و نبوسید، گفت به پدرش، اگر مرا در آغوش می‌گرفتی رنج بسیار بر من می‌شد، وقتی که این را شنید پدرش از «هیبل»، کرنش کرد و او را استوار نمود، پدرش براه خود سیر نمود و به نزد «مانا و دموثی» رفت، من «یاور هیبل» گفتم: ها، با قدرت خودتان ای نیاکانم و با قدرت راز بزرگ و کمک کنندگانی که با من هستند، به ظلمت نزول می‌کنم، وقتی که خواستم نزول کنم و پایم را پایین گزارم در آبهای سیاوی و بر دیوارهائی که بین ظلمت و نور قرار دارند، فرسخ‌ها از مقابلم عقب کشیدند، به دنیای اوّل ظلمت که "روها" در آن ساکن بود رسیدم، در آن عالم سال‌های بسیار سکونت کردم و کسی نمی‌دانست که من آنجا هستم، از چشمانشان پنهان بودم، سپس راز بزرگ که با من بود گفت ما به زیر خواهیم رفت، سپس نزول کردم به زیر این عالم و رسیدم به عالم، «زرتای زرتانای» بزرگ، نمی‌دانم شکلش به چه چیزی شبیه است، به آنها گفتم: می‌بینید ای اثراها برادرانم، به چه چیزی شبیه است شکل این «زرتای زرتانای» و گفتم درباره او ای «زرتای زرتانای» مقیّد و مقهور باد شکلت و همسرت «امامیت»، سال‌ها بودم بر سال‌ها و دوره‌ها بودم بر دوره‌ها و آنها درباره من نمی‌دانستند که اینجا در عالمشان ساکن هستم و عالمیان نور با من هستند، سروده‌ها خواندند در سیدراها و دعاها و مسقتاها و قلبشان شاد بود با روشنی و ستایششان، روز به روز صعود می‌کند به نزد خداوند عظیم و «مانا و دموثی ربتی قدمیتا» که خداوند آنها را خلق نمود،

می‌گویم من که به نزد خداوند می‌نشینم نمی‌ترسم از این شکل‌ها، سپس رها کردم «زرتای زرتانای» را و به راه افتادم و رفتم به عالم‌های دیگری مربوط به «هاغ و ماغ»، دو مانای ظلمت، که افسونشان وسیع‌تر است از همه عالم‌های ظلمت، از عالم «زارتای زرتانای» و تا عالم «هاغ و ماغ» هزاران فرسنگ بی‌شمارند، من می‌گویم، تا اینجا چه کسی مرا آورد و ای پاهایم تا اینجا چه کسی شما را راه برد. رفتم و یافتم این دو مانای بزرگ ظلمت، «هاغ» مرد و «ماغ» زن را، در آن عالم شصت هزار روبان سال ماندم، آنها را دیدم و دانستم در قلبشان آنچه که هست، آنها را ترک کردم و رفتم و رسیدم به عالم دیگر متعلّق به «گاف و گافّان» قدرتمندان بزرگ ظلمت که بوجود آمدند از چشمه آبهای سیاه چرخان و مطلاطم که می‌جوشند مانند دیگهای سوزان و ظاهر می‌شوند و بالا می‌آیند، از آن عالم «هاغ و ماغ» و تا عالم «گاف و گافّان» فرسنگ‌های بیشمار می‌باشند که بی‌شمار و بی‌حسابند، وقتی که دیدم «گاف و گافّان» را، شکل‌هایشان شکل‌های کج و معوّج هستند و شبیه‌اند به اژدهایان، زنانشان شبیه‌اند به سوسمارها، و به آنها گفتم، اسیر و مقیّد باد شماها قدرتمندان ظلمت و مقیّد باد قامتتان با قید بزرگی که می‌بندند نی را برای بوریا، مقیّد باد افسون‌ها و دروغتان که شما انجام می‌دهید، مقیّد باد زن‌هایتان لیلیثاها، سوسمارها، شکل‌های کج و معوج که زشت و منحرف و گنگ‌اند که کسی شکلشان و یاوه گویششان را نمی‌تواند تحمّل کند، من گفتم به اثراها برادرانم، آیا دیدید به چه چیزی شبیه‌اند این قدرتمندان افتادنی و گفتند اثراها برادرانم، چقدر می‌باشند حدود این عالم‌های ظلمت و چقدر زیاد می‌باشند این قدرتمندان، من پنهان بودم از چشمشان هزاران سال بی‌حد و بی‌شمار، سپس گفت راز بزرگ که با من همراه بود، چرا نشسته‌ایم در این مکان؟ برخیز بالا رویم ببینیم چه چیزی می‌خواهیم انجام دهیم؟ برمی‌خیزیم و از عالم «گاف و گافّان» براه می‌افتیم و میرویم به عالم «اناتان» جنگجوی ظلمت و زوجه اش «قین» ملکه و بانوی ظلمت، که او خوانده شد مادر ظلمت که ظاهر شد از آبهای سیاه و کدر، ناهموار و مخرّب و خورنده همدیگر، که او فراخوانده همه عالم‌های ظلمت را، از روزی که رفتیم بسوی عالم ظلمت «اناتان» قدرتمند جنگجو که "قین" او را فرا خواند، هزاران فرسنگ راه می‌باشند، راهی که وسیع است و حدّی ندارد، گفتم به راز بزرگ که با من همراه بود، پر کن چشمت را، به «قین» و «اناتان» قدرتمندان ظلمت که به چه چیزی شبیه‌اند، ما نشستیم نزد آنها سال‌ها و دوره‌های

بی‌شمار و بی‌حساب، همه عالمیانی که بـا مـن همـراه بودنـد و اثراهـا و "اشـخنتا"هـا بـا تعلیمات و سیدراها و «بوثـه‌هـا و مسـقتاها» قلبشـان خوشـحال و مسـرور بـود و مـن بـا خوشحالی آنها خوشحال بودم و با مساعدینی کـه نیاکـانم بـرایم برقـرار و بـا مـن همـراه نمودند از حضورشان، من این چنین می‌گویم که همـراه «مانـا و دموثـایش» مـی‌نشـینم، قلبمان خوشحال و مسرور می‌گردد، آن روشـنی و ستایشـم صـعود مـی‌کنـد روزبـه‌روز و ساعت به ساعت حضور «مانـای» پنهـان و «دموثـایش» و مقابـل «نیطفتـا ربتـی کسـیتا قدمیتا» که بود قبل از عالم‌ها، وقتی که این عالم‌ها را سیر کردم و در آنها جستجو نمودم، می‌گویم، روزی خواهد بود که صعود می‌کنم و می‌روم بـه نـزد پـدرم مـی‌نشـینم و بـا او صحبت می‌کنم، من و اثراها برادرانم که با من آمده‌اند، آگاه می‌شویم با علم و دانـش و بـا روشنی و ستایشی که نیاکانم خواهان بودند و آگاه شدند در فکرشـان، وقتـی کـه ایـن را گفتم، برادرانم و راز بزرگی که با من همراه بود گفتند، اکنون صعود کنیم، چرا نشسته‌ایـم در این مکان، بدون اینکه بدانیم اینجا چند سال بیکار نشسته‌ایم، برخیزید بگشـائیم درب سه پادشاه را که آتش آنها را نمی‌خورد، جائی که هسـتند آب‌هـا بشـکل خـاک هسـتند، جائی که هستند آب‌ها بشکل ستون درخشش هستند، مکـانی کـه پایـان مـی‌یابـد نسـل ظلمت و کسی زیر آن نیست، ما وقتی که آگاه شدیم و دانستیم بر همـه چیـز، گشـودیم درب‌ها را و گشودیم درب اوّل را و نگاه کردیم و دیدیم «اشـدوم» بـزرگ نـوه ظلمـت را، دیدیم که شبیه نیست شکلش به آن عفریت‌های قدرتمندان ظلمت، من "هیبـل" شـبیه شدم به شکلی بزرگ و زیبا و نشستم مقابلش و در دل گفتم، به نامت ای راز بـزرگ و بـه نام پروردگارازلی که نهان است در مکان مسـتور و نـام «مانـا و دمـوثی» و بـه نـام پـدرم «مندادهیّی» و روشنی اثراها که با من هستند همـراهم بـه عنـوان مسـاعدین، اینهـا کـه می‌شوند برایم مصاحب در این عالم‌های ظلمت، که نیاکانم به اینجا فرستادند، ها، صحبت نمایم با «اشدوم» جنگجوی عالم ظلمت، من با خوشـحالی کـه احسـاس نمـودم صـحبت کردم و به او گفتم سلام بر تو «اشدوم» جنگجو، پادشاه عالم، او مرا ندید، وقتـی کـه بـه او سلام کردم، برگشت و مرا دید، و بالا برد چشمانش را و بالا برد امواج پیشانی صـورتش را و گفت: سلام بر تو ای مـردی کـه شـکلش زیباسـت، مـن بـه او گفـتم، کـه یـک سـخن می‌خواهم با تو بگویم، گفت: بگو ای مرد زیبا که زیباست شکلش و نورانی است، سپس به او گفتم پسری که از شما خارج خواهد شد، که از تبار و ریشه خودتان اسـت مـی‌خواهـد

جنگ نماید و آشوبی در عالم خودتان انجام دهد چه می‌گوئید درباره او سپس به سخن درآمد و گفت «اشدوم» من نمی‌دانم. نزول کن به عالم زیرین خودم، هست از من بزرگتر، سپس از آن روز که به نزد او رسیدم و تا اینکه که پائین رفتم به نزد «گیو» بزرگ، یک صد هزار سال شد. سپس ساختم خودم را مردی که زیباتر است از خودشان، و مقابل «گیو» نشستم او نمی‌دانست درباره من، من به او نزدیک شدم. به او سلام کردم، او گفت: سلام بر تو ای مرد زیبا چه می‌خواهی از من، من به او گفتم پسری که خارج می‌شود از شما، از تبار و ریشه خودتان، می‌خواهد جنگ نماید با عالم نور، چه می‌گوئید درباره او، او گفت: نزول کن پائین‌تر از خودم برو من نمی‌دانم، سپس از روزی که او را ترک کردم و رفتم تا روزی که رسیدم به «کرکوم طورا ربّا اد بسرا» شصت هزار روبان سال در راه بودم، که چقدر وسیع و حدّی ندارد! دیدم آن «اکرون طورا ربّا اد بسرا» که او استخوان ندارد، شکلش همچون خاک است و آب‌هائی که هستند زیرش خاک آلود و شبیه‌اند به ابرهای تیره، سپس به طرفش رفتم، او را دیدم و از چشمش چندین سال پنهان بودم، به خود گفتم چه انجام دهم و چه صحبت کنم با او، مرد قدرتمند، این «اکرون طورا ربّا اد بسرا» سپس سخن راندم و با او صحبت کردم و گفتم: سلام بر تو ای نخست‌زاده پادشاه ظلمت، «اکرون طورا ربّا اد بسرا» صورتش را بالا نیاورد، و گفت، کیست این مرد که آشکار نمود نامم را و بر نشانم واقف شد؟ به او گفتم من «هیبل» هستم که خداوند مرا فرستاده است و آمدم به جانبت هزار هزار سال و دوره‌های بی‌حد و بی‌شمار و سال‌ها بر سال‌ها به طرف تو آمدم، او با خودش گفت خداوند است آن که باطل نمی‌شود و درخشش و نورش که قطع نمی‌شود و گفت به تو چه دستوری داده است، به او گفتم: مرا دستور داد خداوند و به من گفت، برو و به او بگو پسری که از شما خارج می‌شود و از ریشه و تبار و نکاح خودتان است میخواهد آشوب بیفکند بر علیه خودمان در عالم‌های نور، درباره او چه میگوئی؟ سپس او با خودش گفت: برو که تو را نبلعم، وقتی این را به من گفت من «هیبل زیوا» قرار گرفتم در جلدی از شمشیرها و سیف‌ها و نیزه‌ها و چاقوها و آلات برنده، و به او گفتم مرا به بلع، و گفت اکنون تو را می‌بلعم و مرا بلعید تا نصفم، سپس مرا قی کرد و بیرون انداخت، قی کرد آب دهانش را و بریده شدند روده‌هایش، کبدش و کلیه‌هایش. و گفت چه کنم با مردی که آمده است بر من که پروردگار فرستاده است، سپس به سخن درآمد و به من گفت: شما قدرتمندید و ما ضعیف هستیم، شما سروران

هستید و ما مردم، شما بزرگید و ما کوچکیم، به او گفتم برخیزید به من یک جواز بده، سپس برخاست و برایم سوگند خورد در روزی که در آن ایجاد شد، من به تو دروغ نمی‌گویم، اکنون وارد میشوم در خانه گنجم و برایت می‌آورم جوازی از خانه گنجم. او برخاست و آورد برایم جواز و خاتم را که پنهان بود در خانه گنجش، بر آن نوشته شده و مصوّر بود نام ظلمت بزرگ، پنهان بود و آن را ندیده بود از روزی که ایجاد شد، گفت: ها، برایت می‌آورم که همه عالمیان که تو را ببینند، وقتی که آنرا به آنها نشان دهی بر آن مهر می‌کنند، سپس وقتی که خاتم را به من داد، آن را گرفتم و در هفت پوشش پنهان کردم، صعود کردم و به نزد برادرش «گیو» بزرگ آمدم، خاتم را به او نشان دادم و بر آن مهر زد، وقتی که او آن را دید مهر برادرش را تأئید نمود، آن را گرفتم و صعود نمودم به طرف «اشدوم» بزرگ قدرتمند که افکنده و می‌لولید در عالمش، او بر«کنگنای» آتش نشسته و آتش به او خدمت می‌کند، آنرا به او نشان دادم و به او گفتم، به بین جوازی را که از نیاکانت برایت آوردم، آنرا خارج نمودم و به او نشان دادم و او بر آن مهر زد، به او گفتم ببین آن چه را که نیاکانت برایت فرستاده‌اند و گفت: مبارک باد روزی که تو آمدی، او را ترک کردم و صعود نمودم به آن عالم‌های بالائی. مهر کردم درب را به روی «اشدوم» و بستم، نشستم در آن عالم هزاران سال سپس نزدیک شدم به عالم «آناتان» و «قین»، ماندم در آنجا سال‌های سال و به خود گفتم: چه باید انجام دهم، نزدیک شدم به طرف «قین» و شبیه شدم به همسر خودش «اناتان» و به او گفتم، برخیز به من نشان ده از چه چیزی شکل گرفته و بوجود آمده‌ایم، برخاست و به من نشان داد چشمه بزرگی که این‌ها از آن ظاهر شده بودند، من وقتی که دیدم آن چشمه آب‌های سیاه را، که بود در آن «امرارا و گیمرا» که افکنده شده بود و تکان میخورد در آن چشمه، آنگاه راز بزرگ که با من همراه بود گفت: این «امرارا و گیمرا» استحکام عالم‌های ظلمت هستند، وقتی که این چنین گفت من کور نمودم چشمان «قین» را و کر کردم گوش‌هایش را و از چشمانش پنهان شدم، گرفتم «گیمرا و امرارا» را و ندید که آن را برداشتم، او بالا آمده و بر من جستجو می‌نمود، به من گفت: به کجا رفته‌ای، مرا می‌خواند و به من میگوید: بیا به تو بگویم و من او را ترک کردم و مهر نمودم درب آن عالم را، بالا بردم بر آنها کلون‌ها و کلیدهائی که متفاوت بودند از همه کلیدها، سپس من و عالمیان و نسل‌هائی که با من هستند خوشحال شدیم، سرود خواندیم و شادی کردیم و شاد شد قلبمان در روشنی و

ستایش بر آنچه که آوردیم از «قین» که خوانده می‌شود «سمقاق ربتی» که ایجاد شد از ریشه «قین» مادر بزرگ «اور»، قبل از همه عالم‌های ظلمت، وقتی که بستم درب‌ها را و جابجا کردم کلون‌ها را، یاد نمودم بر آن درب سه نام پنهان، که کسی نیست که بتواند آنها را از مکانشان جابجا کند، نام « هام زیوا » و « انهور زیوا » و « لوفافان انهورا ربتا »، این نام‌های پنهان و حفاظت شده به همراهم، که باز نمی‌شوند این دربها و نیست کسی که آنها را بگشاید، صعود نمودم به آن عالم که بالای عالم‌های «سمقاق مرگنیثای» بزرگ قرار دارد، از روزی که صعود نمودم به نزد «گاف و گافان» بزرگ، پدر همه عالم‌های ظلمت ، آنها آنجا نشسته‌اند، می‌خندند و بازی می‌کنند با همدیگر و«قین» مادرشان با آنها می‌نشیند و به آنها می‌گوید: برخیزید به‌بینیم زیبائی و جذابیت خودمان را،آنچه را که هنوز ندیده‌ایم. وقتی که اینرا به آنها می‌گوید، هیجان زده و گرم شدند، با او برخاستند و به او گفتند: به ما نشان بده آنچه که باید انجام دهیم، سپس گفت به «روها» دخترش بیا می‌خواهیم ترا به برادرت «گاف» بدهیم، وقتی که اینرا به او می‌گوید خوش آمد به هردویشان، برخاستند نزد همدیگر رفتند، او را در آغوش گرفت جلویشان و بکارتش را گرفت، او را بوسید به او می‌گوید مانند تو نیست ای «روها» خواهر من، از آن روز که آبستن شد به"اور" سرور و قدرتمند خودشان، سپس به همدیگر می‌گویند: برخیزیم بخوانیم « قین » مادرمان و «گاف» پدرمان را که با همدیگر برویم، وقتی که اینچنین به او می‌گوید، برخاست و با او رفت و گفت به «قین» و «گاف». به‌ببنید چه کرده‌ایم، به آنها می‌گوید: خوشا به حال شما که اینرا انجام دادید. همچنانکه ما انجام دادیم و من یاور از چشم آنها پنهان بودم، مرا نمی‌دیدند که نزدشان نشسته‌ام، من و راز بزرگ پنهان که از آنها پنهان بود، مانند شدم به شکل یکی از آنها و زیباتر و با شکوه‌تر از همه آنها رفتم و ایستادم به نزد « قین » و به او گفتم: سلام بر تو مادر بزرگ، مادر همه عالم‌ها، او برمی‌گردد و مرا می‌بیند، شوق و آتش در قلبش روشن کردم، می‌گوید سلام بر تو ای شریک بزرگ و ارزشمندمان، من با دست او را گرفتم و به او گفتم. چند دختر داری که مرا داماد خود کنی و در این عالم نزد تو بمانم ، وقتی که این را به او گفتم خوشحال شد، قلبش مسرور گردید که دامادش شوم، مرا می‌گیرد با دست راستش و نزد «گاف» میرود، من به او می‌گویم: سلام بر تو قدرتمند همه ما، ای سرور این عالم، او نفهمید آنچه را که به او گفتم، «قین» به او گفت به تو سلام داد شخصی که زیباتر از همه ما است، او بالا

جهید و برخاست از کرسیش و مرا در آغوش گرفت و به من گفت مبارک باد آمدنت ای پادشاه سرور ما: چه درخواست می کنی، و من با او صحبت نکردم بلکه « قین » به او گفت: زنی از تو می‌خواهد برخیز برایش بیاوریم، او گفت: چه کسی را برایش بیاوریم «قین» به او گفت برایش خواهیم آورد «زاهرییل» بزرگ را که از او زیباتر است، وقتی که این را گفتند هر دوتایشان، من بیرون آوردم انگشتر را برایش افکندم، او «زاهرییل» وقتی که می‌بیند آن انگشتر را هیجان‌زده شد بر انگشتری که برایش افکندم، می گوید: چه کسی هست که به من مانند باشد، شخصی که مرا نامزد کرده است انگشتری برایم افکند، که در عالم خودمان همچون این انگشتر وجود ندارد، وای بر من که در همه گنجمان وجود ندارد، سپس مادرش به او گفت: خود را از او بپوشان تا اینکه عروسی کنید، « گاف » "به هیبل زیوا" گفت: برخیز انجام ده آنچه را که مردان انجام میدهند، ازدواج میدهیم «زاهرییل» را با مرد زیبا که او زیباتر از همه ما است، «قین» به « گاف » گفت: خوشا به تو که این مرد زیبا یافت شد بهمراه خودت، سپس برخاستند رفتند بسوی سکونتگاه جائی که در آن بودند، به او گفت: برخیز جشن عروسی برایش برپا کنیم و او را اردواج دهیم، « گاف » رختخوابی پهن کرد و تیرک‌های پشه بند عروسی را فرو کوبید، او همه عالمیان را دعوت کرد و خواند "ملاخی"ها و قدرتمندان آن مکان را، آمدند بنزدش با زرو سیم و مرواریدها و اکلیل‌های گل و جام‌های طلا آوردند به همراهشان، آنها آمدند و گفتند، می‌رویم و می‌بینیم آن داماد را که با «زاهرییل» ازدواج می کند، مرا با یک لباس ابریشمی ملبّس کردند و با پوشش‌های رنگارنگ پوشاندند، من و او را بالا بردند و نشاندند بر تخت طلائی، و پشه‌بندی پهن کردند بر روی رختخواب و مرا بالا بردند و نشاندند بر آن و به من گفتند: شاد باش ای سرورمان به دخترمان، به زنی که به تو عطا می‌کنیم، آنها یک شوربا هم می‌زنند و می‌آورند مقابل من میگیرند و می گویند: ای سرورمان بخور و خمر بنوش، وقتی که این چنین با من صحبت نمودند بر آنها خندیدم و به خود گفتم، چه چیزی انجام میدهند فرزندان ظلمت که برایشان آشکار و واضح نیست که من خوراک نمی‌خورم و نوشیدنی نمی‌نوشم، بلکه هر چه که انجام می‌دهند باعث فاش شدن رازشان می‌شود، که اینها بر ما بزرگ نمی‌شوند، به آنها گفتم آری من خوردم و نوشیدم، آنها مرا ترک کردند و رفتند و پنهان شدند در ابرهای عظیم ظلمت، من با «زاهرییل» مهربانی کردم و گفتم در فکرم از خودت برایم آشکار می‌شوند اسرار ظلمت، او پوشیده ماند در

مقابل من، سپس رسید وقت آمدن «قین» به نزدم، او آمد ایستاد و سجده نمود سجده‌ای بزرگ و گفت، چه انجام داده ای فرزند و سرورمان، من به او گفتم چه باید انجام دهم، او رفت به نزد دخترش و به او گفت: آیا ترا به زنی گرفت به او جواب داد مرا به زنی نگرفت، «قین» مادرش به او گفت شاید مردانگی ندارد، دخترش به او جواب داد مردانگی دارد، برخاست از مقابل دخترش و آمد بنزدم و گفت: چرا نگرفتی زنت را و من به او گفتم در عالم خودمان تا هفت سال وقتی که ازدواج می‌کنند زن را نمی‌گیرند، به من گفت هر چه میل داری انجام بده، سپس من از راز بزرگ آگاه میشوم و میگویم: این هفت سال که گفتم به «قین» آنها را بساز هفتاد هزار روبان سال و مشوش کن قلبش و درونش را و تیره کن چشمانش را، هر چه که به او گفتم انجام داد، سپس سال‌ها بودیم بر سال‌ها و دوره‌ها بر دوره‌ها و من گفتم به «قین» از چه چیزی بوجود آمده و ایجاد شده‌اید؟ او به من گفت ایجاد شدیم از « تنّا » و برقراری ظلمت از محدوده آب‌های سیاه، به او گفتم: برخیز به من نشان ده از چه چیزی شکل گرفتید، به من نشان داد قدرت و استحکام ظلمت را، و راز پنهانی را که نگه می‌دارد آن هیولاهای عظیم قدرتمندان ظلمت را، به من نشان داد چشمه‌ای را که کسی از خودشان نبود وسعت آن را بداند چقدر می‌باشد، به جز خودم که آشکار و معلوم است برایم که چقدر وسعت و عمق آن چشمه می‌باشد، در آن چشمه آئینه‌ای وجود دارد که صورتشان را در آن می‌بینند و آگاه می‌شوند آنچه را که می‌خواهند انجام دهند، من آن را برداشتم و از چشمانش پنهان نمودم و حفظ کردم، او جستجو نمود و آنرا نیافت گفت: چه باید انجام دهم که استحکام و قدرتمان نیست، گفتم به «قین» بر چه چیزی جستجو میکنی، او بسته شد باطنش و افکارش و با من صحبت ننمود، او را ترک کردم و آمدم به نزد «زاهرییل»، به من گفت کجا بودی سرورم و من با او مهربانی کردم و به او گفتم: نزد والدینت بودم و گفت: خوب است که نزدشان رفتی، من به نزد «روها» رفتم و به شکل «گاف» برادرش شبیه شدم و به او گفتم، برخیز برویم به نزد والدینت، او به من گفت کجا هستند به او گفتم: آنسو در آن عالمی که بالایمان است، او در آن روزی که «گاف» به نزدش رفت آبستن شد، به او گفتم من بروم به بینم «زاهرییل» را و ایجاد نمود شکلی بین من و او و شد همانند من، من به راز بزرگی که همراه من ساکن بود گفتم، وارد شو در خزانه قلب «زاهرییل» و یک مصاحب رها کن نزد او، من خواهرش «روها» را آوردم و راه افتادیم ما و "مانا"هائی که همراهم بودند و او

«روها» نمی‌دانست که سیصد و شصت هزار روبان عالمیان نور با من ساکن هستند، او «روها» با من براه افتاد و من به او گفتم که تو به پسر نخست‌زاده آبستن می‌شوی و «روها» خوشحال شد به آنچه که به او گفتم، راه می‌افتیم و میرویم به آن عالم بالائی، راهی که وسیع و حدّی ندارد می‌گوید اندوهگینم و به او گفتم: زود می‌رسی، وقتی که رسیدم به عالم «زارتای‌زارتانای» بستم درب «گاف و گافان» را و جابجا کردم کلون‌ها و کلیدها را، سوگندها برآنها افکندم و یاد نمودم برآن دربها نام‌های پنهان، نام «هنانییل» و «هانییل» و «اسمیر» این نام‌های پنهان که نام ماناهای مستور هستند و من به او گفتم: راه بیفت ای « روها » رفتیم به عالم « زارتای زارتانای » سال‌های بی شمار بودیم، او گفت چه انجام دهیم که نرسیدیم به نزد والدینمان، و من به او گفتم اکنون میرسیم، با راه رفتن سریع راه افتادیم و صعود نمودیم به جانب عالم خودش، که هست بالای «زارتای زارتانای »، وقتی که خارج شدیم از آن عالم بستم درب‌ها را، و جابجا کردم همه کلون‌ها و کلیدها را و یاد نمودم بر این درب‌ها، نام‌های دیگر پنهان نام « اخشر » و « اخشر و اود » و « اخشر یاور زیوا » این نام‌های پنهان که همراهم هستند، سپس گفتم: مبارک باد آن شخصی که از آن مکان مرا بالا برده است از درون شریان و اعماق ظلمت، همچنین به «روها» گفتم: چه می‌خواهی و گفت چه می‌خواهم از تو که والدینم کجا هستند ؟ من به او گفتم: اکنون واردت می‌کنم و نشانت می‌دهم کجا هستند، سپس گفتم به راز بزرگ، چشمانش را کور و گوش‌هایش را کر و درونش را آشفته کن و آنچه به او گفتم انجام داد و تغییر نداد او که با من ساکن بود، او درونش را آشفته نمود و چشمانش را کور و گوش‌هایش را کر نمود و شد مثل اینکه نبود، من عالم او را با دیوارها احاطه کردم که کسی نیست قدرتش برسد برای جابجا کردن از مکانشان، او در آن عالم افکنده شده و جستجو میکرد بر سبزه‌ها برای خوردن بخاطر اینکه به «اور» حامله بود، سپس من به عالمیان و نسل‌هائی که با من همراهند میگویم: خوشحال و شاد و استوار باشید، فروتنی کنید به نیاکانتان که آنچه که انجام داده‌ایم مرتّب شد، اکنون برخیزید صعود کنیم برویم به نزد نیاکانمان، به بینیم "مانا"های ارزشمند را و به بینیم «مانا و ادموثی» را و «نیطفتا ربتی» را که ما از او ایجاد شدیم، راه می‌افتیم و می‌رویم و سرود می‌خوانیم با صدای پاک و منزّه و درخشان سرودها و سیدراهای پنهان، مسرور است افکارمان با خوشحالی بزرگ صعود می‌کند صدایمان به نزد خداوند و «مانا و ادموثی»، وقتی که رسیدیم به منزلگه

حدود، گشودند درب‌های نور را و مقابل پدرم صعود نمودیم، او «مانا و ادموثی» مقابل ما بیرون آمدند به من خطاب نمودند و گفتند: اینست که می‌آید «هیبل مانا» که افزون‌تر است درخشندگی‌اش از همه «اثراها» و پدرم مرا در آغوش گرفت و «مانا رَبا» او و «دموثایش» مرا نوازش کردند و بوسیدند و گفتند: مبارک باد آمدنت ای «هیبل مانا دخیا»، «شار زیوا»، « اود و خشر »، و پدرم یردنا را به جریان انداخت و «مانا و دموثی» به نزد «نیطفتا» مرا وارد کردند، من که او را دیدم قلبم و فکرم خوشحال شدند و مسرور گشتند، او « نیطفتا » به مخفی‌گاه خودش مرا وارد کرد و به من نشان داد آنچه را که ندیده بودم، او مرا تعمید داد در هفت «یردنای» عظیم داخلی که زیر کرسی خودش هستند، نیست کسی که به‌بیند آن «یردنا»ها و نشان‌های پاکی را که یاد نمود بر من و گفت «نیطفتا»: خوشحال و مسرور باش به نشان پاکت و به این «نیطفتا»هائی که بر تو یاد نمودم و من خوشحال می‌شوم، مقابلش کرنش و تقدیس می‌کنم، به من گفت: خارج شو بسوی پدرت که در« یردنا » ایستاده و منتظر تو است و من خارج شدم از نزد «نیطفتا» و بنزد پدرم رفتم، نزول کردم به آن یردنای اوّل «مانا و دموثی» پدرم مرا تعمید کرد و نشان‌های پنهان بر من یاد نمود، مرا تعمید کرد، در سیصد و شصت هزار روبان «یردناهای» عظیم آب‌های سفید، او تعمید کرد همه اثراها را که با من بودند و همراهم سکونت داشتند، آنها را بالا برد و قائم نمود در ساحل «یردنای» آب حیات. پدرم از من پرسید و به من گفت: چگونه دیدی ای پسرم شکل‌های آنهائی را که در آن عالم‌ها بودی و من به او گفتم و شرح دادم درباره آنها همچنانکه دیده بودم، او قلبش خوشحال شد و فکرش مسرور گشت با خوشحالی به آنچه که به او گفتم و او پر از نیکی شد و گفت: چه کسی می‌تواند بقدرت راز بزرگی که باتو ساکن است برسد که خداوند نیاکانت به تو عطا نمود، من مقابل پدرم سجده نمودم و به او گفتم: تو ای پدرم مبارک و ستوده شده ای که این روشنی را بمن عطا نمودی به ظلمت پائین رفتم و صعود نمودم به عالم‌های نور، نزدتان آمدم و به مصاحبتتان می‌نشینم، رازهائی را که دیدم برایتان آشکار می‌کنم و نشان می‌دهم همه را، زیرا بهر عالمی که رسیدم بستم درب‌ها را و آوردم استحکام و قدرتشان را، وقتی که نشان دادم به پدرم «منداد‌هیّی» می‌خندد به آنها و درباره آنها می‌گوید: این‌ها به چه چیزی شبیه‌اند که در آنها ظلمت منتشر شده است، من به او گفتم: مثل اینها نیست در عالم‌های تاریکی و آب‌های سیاوی و من برمی‌خیزم و می‌روم

بنزد «روها» که رهایش کردم در عالم خودش و کسی نیست که با او صحبت کند، غمگین است «روها» به چیزی که نسبت به او انجام دادم، بدورش گرداندم هفت دیوار، دیوار آهنین در عالمش، که کسی وجود ندارد بتواند بقدرتشان برسد و آنها را جابجا کند از جایشان، وقتی که این را به پدرم گفتم گفت: راه بیفت برو با راه رفتن سریع و انجام ده آنچه را که میخواهی، وقتی که این را پدرم گفت راه افتادم و رفتم و رسیدم به سرزمین مرزهای ظلمت، پایم را پائین گذاردم بر حدود و دیوارهای ظلمت، عقب کشیدند از مقابلم هزار فرسنگ. اگر مانند بار اوّل همه قدرتم با من بود، همه عالم مقابلم ایستادگی نمی‌کرد، من خیره شدم و دیدم «روها» را که نشسته بود و گفت: چه کسی مرا اسیر کرد و آورد به این عالم که نمی‌دانم والدینم کجا هستند ؟ و من او را شنیدم بر او خندیدم و گفتم: چه می‌گوید «روها» شبیه شدم به «گاف» همسرش که او برادرش است و به او گفتم: چرا نشسته‌ای «روها»، او آمد و مرا در بر گرفت و مقابلم گریه کرد و گفت، چرا مرا ترک کردی و رفتی که این همه سال‌ها ماندی، به او گفتم من بنزد پدر و مادرم بودم سلام از آنها قبول کن، او گفت: خوشا به تو که دیدند ترا پدر و مادرم و به او گفتم: آری آنها مرا دیدند. می‌گوید: به چه شبیه‌اند؟ به او گفتم آنها می‌نشینند در ابرهای تیره و در خفائی که با خودشان صحبت می‌کنند، می‌گوید برخیز برویم آنها را به‌بینیم به او گفتم: مرا والدینم خارج کردند و گفتند به بین مبادا به اینجا بیایی او «روها» نفرینشان می‌کند و می‌گوید: آتش آنها را بخورد که با تو دعوا کردند، به آنجا نمی‌روم و آنها را نمی‌خواهم ببینم، وقتی که این را گفت من بر او خندیدم، او در خودش و قلبش راز دیگری می‌اندیشد و جستجو می‌کند و می‌گوید: برخیزم بروم به نزد والدینم و وارد شوم و آنها را ببینم، و من می‌دانم که «روها» در قلبش چه می‌اندیشد، چیزی به او نگفتم او را ترک کردم و صعود نمودم و رفتم بنزد نیاکانم که خداوند مرا فرستاده بود، بودم یک‌هزار سال نزدشان و مقابلشان ایستاده بودم، ایشان مرا پوشاندند و قائم نمودند در سکونت‌گاهشان، یک‌هزار سال در مصاحبت خودشان. من به ایشان گفتم: ها، رسیده است وقتی که بروم به آن عالمی که شما می‌دانید و گفتند خداوند نیاکانم: برخیز برو ای فرزند ارشدمان که منظّم می‌نمائی همه عالم‌ها را، وقتی که خارج شدم و رفتم بار دیگر یافتم «روها» را که گریه میکرد، او نمیدانست درباره من که چه کسی هستم. من نگاهش کردم و دیدم او را، می‌گوید برخیزم جستجو کنم و بدانم کجا هستند درب‌های ظلمت و وارد شوم به نزد

والدینم، برخاست رفت و وارد شد در آب‌های سیاوی جستجو نمود درب را نیافت که به نزد والدینش وارد شود، برخاست آمد نشست و گفت: چه موقع روزی می‌شود که بزایم پسری، مصاحب بشود برایم، من و او باهم بنشینم، او بشود پدرم و مادرم، بشود مصاحبم و همسرم و برادرم و تکیه گاهی که تکیه ام دهد، وقتی که او زاده می‌شود، خواهد دانست و خواهد شناخت درب‌ها را و خواهد دانست که والدینم کجا هستند، سپس می‌روم و نگاه میکنم بر آنها، وقتی که اینچنین گفت من همراه او بودم و او نمیدانست و من با خود می‌گویم: هست روزی که تو ای «روها» خواهی زائید و پسرت «اور» خواهد شد قدرتمند ظلمت، از روزی که این را گفت «روها» و تا روزی که شبیه شدم به «گاف» برادرش تکان می‌خورد و می‌گوید: چه انجام دهم با شخصی که مرا گرفتار کرد و از والدین و مکانی که از آن بودم خارج نمود، وقتی که این را گفت «روها» من به او گفتم: ها، چند سال است که به «اور» آبستن هستی ؟ می‌گوید: ها، دو هزار سال به او گفتم: هنوز رنج بر تو هست، او می‌گوید: چند سال دیگر من باید بارور باشم، به او می‌گویم: هفتاد هزار روبان سال و یازده روز باید او را در رحمت حمل نمائی و می‌زائی «اور» قدرتمند و جنگجوی بزرگ را، وقتی که او را می‌بینی، هنگامی که متولد می‌شود مرا نمی‌خواهی ببینی، وقتی که این را به او گفتم او در قلبش خوشحال می‌شود و می‌گوید: ها، چگونه جای دهم و حمل کنم در شکمم و من به او می‌گویم: وقتی که من همراهت نیستم سال‌ها بسرعت می‌گذرند، او می‌گوید، برخیز برو تو درست می‌گوئی، وقتی که همراهم نیستی قلبم تکیه گاهی می‌یابد و تو را نمی‌خواهم، وقتی که این را گفت، من مقابل نیاکانم صعود نمودم، پدرم مرا درآغوش گرفت و پوشش او مقابلم جلوه نمود، «مانا و دموثی» به همراهشان مرا برقرار کردند و می‌گویند چه انجام داده‌ای ای پسر محبوب که درخشندگی‌اش والا و شکلش منوّر و روشنی‌اش با شکوه است، که ما او را فرا خواندیم و شکلش برای ما برقرار است، او تکیه میدهد افکار و دانش ما را، وقتی که نیاکانم این چنین به من می‌گویند، من سجده نمودم و به خاک افتادم مقابلشان، در روشنی و ادراک و ستایش همچنان که آنها یاد دادند و گرفتند از سرتاسر، درخشش من درخشش آنها و درخشش آنها درخشش من بود. آنها می‌گویند به حیاتت ای «هیبل یاور» ای قاصد برایمان صحبت کن همچنانکه انجام دادی در آن عالم که بودی، ما داشتیم تو را از خاطر می‌بردیم، و هر روز تو را یاد می‌نمودیم و درخشندگی و چهره‌ات را مقابلمان ترسیم می‌نمودیم، و پدرت هر روز مسقتا

برایت می خواند و می گفت : صعود میکنند و مـی‌آینـد «هیبـل و شـیتل و انـش»، سـه برادرانم که اینها فرزندان و دوستانم هستند، مـن بـا آرامـی بـا آنهـا صـحبت مـی‌کـنم و می‌گویم، به خداوند و «مانا و دموثی»: کسی که قدرتش بزرگ مـی‌شـود، درخشـندگی و قدرت شما والا است، قدرتی که شما به من عطـا نمودیـد و مسـاعدینی کـه بـرایم ایجـاد کردید از چه چیزی بترسم، پوششی که شما مرا پوشاندید من از آنها نمی‌ترسم و در فکرم ترس وارد نمی‌شود، شما بدانید از روزی که رسیدم و نشستم و سخن گفتم با آنهـاماننـد یکی از آنها، همه سرورمان و پادشاهمان مـرا خواندنـد و رازهـای همـه شـان را گـرفتم و آوردم، جوازی به من دادند درباره کسی که از او اندیشه بد برایمان آمده است، وقتـی کـه او بوجود می‌آید با ما آشوب ایجاد خواهد کرد، شما با هوشـیاری و دانـش و آشـکاری کـه آشکار است در اندیشه‌تان مرا فرا خواندید، بمن فرمودید و یاد دادید و برقرارم نمودید، مرا به جانب آن ظلمت فرستادید قبل از آنکه به وجود آیند مادر و پدر «اور» و قبـل از آنکـه والدینشان بشوند، من بستم همه درب‌ها را و جابجا کردم همـه سـد کننـده‌هـا را تـا نـزد همدیگر نروند، یکی بعالم دوستش نمیـرود و دربـی برایشـان گشـوده نمـی‌شـود، ایشـان خداوند نیاکانم به من می‌گوید: ای «هیبل یاور» ای قاصد مستور که دست پـدرش بـر او نهاده شد و ما او را ایجاد نمودیم همچون خودمان،ما این را انجام دادیم و تو آن را مرّتـب کردی و توانائیمان بقدرت اور و مادرش افزون شد، وقتی که این چنین بـه مـن فرمودنـد، من به آنها گفتم: برخیزم بنزد «روها» بروم کـه مـی‌رسـد وقـت زائیـدن «اور»، فرمودنـد: برخیز برو منظّم کن مثل آن بار که منظّم کردی، براه افتادم و آمدم و یافتم «روها» را که آزرده و خوار شده و به او آزردگی رسیده بود، می‌رسد روزی که بزاید «اور» پسـرش را، او برمی‌خیزد و مکان‌ها تهیه می‌کند، سیصدو شصت مکان تهیه می‌کند، می‌گوید روزی کـه بزایم از مکانی به مکانی او را جابجا کنم، وقتی که مکان‌هائی تهیه می‌کند من به او گفـتم انجام بده باشد که ماهت میرسد، او بامن صحبت نمی‌کند و من به او گفتم اعمالت ارزشی ندارند، او را ترک کردم آمدم و براهم سیر کردم، در منزلگـه حـدود نشسـتم و مـی‌گـویم: اکنون می‌شود اندیشه بزرگ "یوشامن"، فرا خوانده شد و فرزندانی ایجاد کرد، من آرامش را حفظ نموده و سخن نگفتم، سپس «روها» معذّب شد و خواست که بزاید «اور» صـاحب ظلمت را، وقتی که زائید او را دیدم، شبیه بود بیک "گیمرا"ی کوچک، او را نظـاره کـردم برای هزاران سال، «روها» پسرش را برداشت و او را جابجـا کـرد از مکـان اوّل، هـر مکـان

یکهزار سال بود، از مکانی به مکانی او را جابجا می‌کرد، تا اینکه «اور» به مکان آخر می‌رسد، از پوشش شکم مادرش در آب‌های سیاوی افتاد، او افتاده و تکان می‌خورد، می‌گویم: اکنون «اور» شد و مادرش او را دید خیلی کوچک بود، در مقابل مادرش تکان می‌خورد و او نمی‌دانست که می‌شود قدرتمندتر از قدرتمندان بزرگ نیاکانش، من او را دیدم و ترکش کردم، صعود نمودم به جانب آن دیوارهای آهنین، ایستادم و گفتم در هوشیاری و ستایشی که خداوند نیاکانم به من دادند و مساعدت راز بزرگی که با من ساکن بود، ایجاد نمودم هفت دیوار زرین و گرداندم بدور همه آن عالم‌ها. دیوار به دیوار یاد نمودم نام‌های پنهان و اسامی مخفی، نام «همامییل»، «هثمییل» و «ناطرییل» و «زرزییل» و «پاشرییل» و «هلصییل»، کسی نیست که قدرت داشته باشد بتواند آنها را از مکانشان جابجا کند، وقتی که ساختم و مرتّب نمودم آن دیوارها را آمدم و «اور» را یافتم که افکنده و تکان می‌خورد در آب‌های سیاوی مثل یک کرم. اندازه گرفتم درازیش یک وجب و پهنایش یک وجب بود، گفتم: اکنون صعود می‌کنم می‌روم و می‌نشینم در منزلگه حدود، تا اینکه بزرگ شود و همچنانکه گفته شد درباره‌اش، چون ایجاد شد مادرش او را توانمند بزرگ قدرت ظلمت نامید، وقتی که به وجود آمد وسعت یافت و زورمند شد و رشد کرد رشد بزرگی، من گفتم : چرا نشسته‌ام، برخیزم پائین روم بدانم و آگاه شوم و ایجاد کنم و جامد نمایم زمین مسین را، که می‌باشد هشتصدو هشتاد هزار فرسنگ ضخامتش، در زیر این آبهای سیاه که «اور» بر آن تکیه نماید، وقتی که این سخن خارج شد از دهان خودم «یاور هیبل»، خود به خود بوجود آمد و مرتّب شد، صعود کردم آمدم به جانب آب‌های سیاوی او را دیدم که بسیار بزرگ شده بود، می‌گویم: که دستم را می‌گذارم بر پهلویش که فرو نشانده شود قدرتش و رشد نکند، اگر بزرگ شود همه عالم از قدرت و رشد کردنش می‌شکافد ، سپس درخشش و نور را رها کردم و دست را گذاردم بر پهلویش و فرو رفت در آب‌های سیاوی یک‌هزار روبان فرسنگ، و تکیه نمود بر زمین مسین، از سنگینی و شدت سقوطش شکافی ایجاد شد در سرزمین مسین که دوازده هزار فرسنگ درازا و پهنایش می‌باشد، غرّش به وجود آمد در همه عوالم ظلمت ، می‌گویند والدینش اکنون سرزمین مسین می‌افتد و ما را له میکند در مکانمان، «اور» خود را پنهان کرد در آن شکاف، از ترسی که ترسید و از هراسی که هراسید، من منتظر شدم تا اینکه از شکاف و آبهای سیاوی ظاهر شود و درخششم را از چشمانش پنهان کردم، او بمادرش

می‌گوید من می‌خواستم بزرگ شوم تو به من چه کردی ، دیگر اینکه بر من قرار دادی دستت را درحالیکه نمی‌دانستم و ترسیدم، مادرش برخاست و برایش سوگند خورد به نیاکانش که نبوده است روزی که من رانده باشم دست بر پهلویت، او دچار تلخ کامی بدی شد و خواست که نعره زند و مادر خودش را بخورد، به «روها» می‌گوید والدینت کجا هستند؟ به او می‌گوید برخیز برویم نزدشان، سپس به او می‌گوید برخیز نشانت دهم تاج را و آنرا قرار ده بر سرت پادشاه می‌شوی، از روزیکه بوجود آمدی آن را برایت ساخته‌ام، به او می‌گوید: بمن نشان ده که به‌بینم، به او می‌گوید: بیا بتو نشان دهم که مخفی است کنار دیوار، چشمش را بر تاج افکند و گرفت آن را و بر سرش قرار داد. او «روها» به او گفت خوشحال باش به تاجت، که استحکام خودت این تاج است. گفت بمادرش ای مادر نمی‌ری مرگ بدی که من آن را از سرم برنمی‌دارم و از آن مواظبت می‌کنم، به "روها" گفت: برخیز به من نشان ده دربی را که بطرف والدینمان برویم، به او می‌گوید: پیش از اینکه تو بشوی من در عالم بسیار جستجو کردم و دربی نیافتم، سپس خواست که بخورد مادرش را تا اینکه از مقابلش گریخت فریاد زد و گفت وای وای از پسری که مادرش را تحقیر کند، او نعره زد و گشت در عالم و دربی نیافت که وارد شود، مادرش را خواند و به او گفت: نترس بیا بمن نشان ده، به او می‌گوید: تو ایمان نداری به قسم‌های خودم؟ و به "روها" گفت: آیا هست عالمی که دربی ندارد؟ آیا کسی هست که والدینش درب را به رویش مسدود کرده، باشند؟ آیا هست دربی که کسی از آن خارج شود و آنرا نشناسد؟ آیا هست کسی که والدینش او را از خودشان قطع نمایند؟ «روها» به او جواب داد: آیا من اینچنین هستم و به او می‌گوید من بررسی می‌کنم و آگاه می‌شوم بر همه. سپس می‌گوید نیست چیزی که انجام دهیم، "روها" به او می‌گوید: من جادوهای عالی قوی می‌دانم که وقتی میخوانم زمین ذوب می‌شود، به او می‌گوید بخوان سحرت را و از آنها به من یاد ده به او می‌گوید: وقتی که من بخوانم تو یاد می‌گیری می‌گوید بخوان، برخیز برویم به آن دیوارهائی که تاجت کنارشان بود. او راه می‌افتد و می‌رود با او رفتند و رسیدند، او خواند هزاران بار بدون حد و روبان بار بی‌شمار و دیوارها ذوب نشدند، به او می‌گوید مگر نگفتی که جادوهای بسیار قوی می‌دانم به او می‌گوید که نمی‌دانم چه چیزی بر من شده است، به او می‌گوید: برخیز همچون که می‌دانی انجام ده، برخاست و با سحرها و رازها فرا خواند دیوهای جنگجو را، وقتی که با چشمانش آنها را دید دانست که مادرش سحرهای بسیار و

قوی و قدرتمند می‌داند، به او گفت: این دیوها خواهند شد برایم مساعدین و مادرش را نوازش کرده و به او می‌گوید وقتی که این اعمال را می‌دانی چرا فرا نخواندی؟ به او می‌گوید فرزند من گفتم که به جز خودت کسی را نمی‌خواهم، وقتی این را به او گفت او را نوازش می‌کند و می‌بوسد و من «یاور» وقتی که او را از مکانش آوردم نمی‌دانستم که این اعمال را میداند، وقتی که این را انجام داد من برایشان دیده نمی‌شدم و آنها آگاه نشدند درحالیکه من مقابلشان می‌ایستم و از چشمانشان مخفی بودم و میدیدم که آنها چه انجام می‌دهند، او گفت به پسرش برخیز به تو نشان دهم آئینه‌ای که دارم او می‌گوید به من نشان ده او می‌گوید: ها، ببین ای پادشاهم و قدرتمندم و به او نشان می‌دهد او صورتش را دید در آن آینه، همچنین می‌بینند عوالم ظلمت و والدینش را و می‌بینند عالم‌های نور را، وقتی که اینچنین دید جمع شد و خود را درهم کشید و قامتش خمیده و راست نشد، به مادرش می‌گوید: تا به امروز چرا به من ندادی، صورتم را در آن به بینم؟ به او می‌گوید ای پسرم این آئینه و تاج لحظه‌ای که بالا رفتم و قدرتمندم مرا به این مکان بالا برد به دستم رسیدند، تاج و آئینه‌ات و این یک «گیمرا» من گفتم وقتی که شدی از آن تو می‌شوند و «روها» به او می‌گوید: چه دیدی پسرم؟ به او می‌گوید دیدم عالم‌های نیاکانم را، هرکس را در عالم خودش، دیدم عالم‌های نور را و می‌گویم چه کنم که نیاکانم را به‌بینم و نوری را که نیست از آن ما با چشمانم به‌بینم، «روها» به او می‌گوید به من نشان ده آئینه را که در آن بنگرم به او داد و در آن دید آنچه را که پسرش دیده بود، به "روها": می‌گوید اکنون چه کنیم، «روها» برخاست و عصبانیش نموده و به او می‌گوید اکنون من نمیدانم و قلبش از تکیه گاهش افتاد و آگاه شد بر همه آنها، می‌گوید: ای پسرم بر سرزمینت و بر نیاکان خودت چشمانت را بیفکن و تو بر علیه آن عالم‌های نور ستیز نکن، وقتی که اینچنین به او می‌گوید موهایش را گرفت و به جلویش نزدیک نمود و خم کرد «روها» فریاد زد سیصدو شصت فریاد با یک فریاد، به او می‌گوید: وای وای پسرم هر چه می‌خواهی انجام دهی انجام ده، و او می‌گوید: من بر علیه نور نبرد می‌کنم نه بر علیه ظلمت، وقتی که اینرا گفت "اور" بر آب‌های سیاوی فریاد زد و آب‌های سیاوی در مقابل بچرخش درآمدند در یک چرخش و اصابت نمودند به دیوارها و حدود بین ظلمت و نور و او افکند صدایش را و فریاد زد فریادی تا اینکه تکان خوردند همه دیوارها، سپس خداوند به من «یاور» می‌گوید اکنون چرا نشسته‌ای «یاور هیبل» ای قاصد برخیز برو

بجانب «اور» مغرور صاحب ظلمت، من «یاور» تغییر ندادم از سخن نیاکانم به راه افتادم و آمدم بجانب «اور»، من و اثراهای همراهم و مساعدینم که نیاکانم برایم برقرار کردند، «اور» صاحب ظلمت وقتی که من و شکلم را دید دفن شد در آب‌های سیاوی، و من تاجش را از سرش برداشتم و تا هفت پوشش آنرا پائین آوردم و به راهم سیر نمودم، «اور» از آب‌های سیاوی بیرون آمد و به مادرش گفت: این چه بود که از روی من گذشت و به او می‌گوید: این که از روی تو گذشت برای مقهور کردنت است، می‌گوید به مادرش: آیا هست کسی که به تواند مرا مقهور کند؟ سپس مادرش به او می‌گوید: اگر می‌توانستی بر علیه این شحص که قدرتش درخشان است، برای چه نتوانستی تاجت را از او بگیری؟ وقتی که مادرش به او اینچنین گفت دست‌ها را بر سرش کوبید و گفت: وای وای بر من و خم شد و راست نشد به مادرش گفت: مرا بگیر که مهره کمرم شکست، وقتی که اینچنین گفت مادرش بر او گریه و ناله کرد، سپس «اور» جهید و برخاست از کرسیش و گفت هرچه که بر من می‌شود بشود و برخاست باخشم و غضب راه افتاد آمد او و هزاران روبان دیوها که با او بودند، وقتی که مرا دیدند همگی مردند و خاموش شدند و شدند همچون که نبودند، او با خشم برخاست و براهش سیر نمود در آب‌های سیاوی وارد شد و فرا خواند دیوهائی را که شمارشی نداشتند و فرا خواند یک دیو بزرگ مانند خودش و آمدند مقابلم، وقتی که دیوها مرا دیدند همه و آنها که با او بودند مردند و او در راه همچنانکه جلویش را نگاه می‌کند می‌گوید چه انجام دهم و مادرش به او می‌گوید نمی‌توانی بقدرت این نور برسی، گفت: چگونه نمی‌توانم در حالی که قدرتم زیاد است، به او می‌گوید اگر می‌توانی برخیز برویم دیوارها را از جایشان تکان ده. به مادرش می‌گوید برخیز برویم و رفتند وقتی که خواست که جابجا نماید دیوارها را جابجا نشدند و از مادرش شرمنده شد، مادرش به او گفت: کسی وجود ندارد که به قدرت این دیوارها برسد آنها را از جایشان جابجا کند، من سال‌های بسیار جادوها زمزمه کردم و دیوارها ذوب نشدند، او به مادرش گفت چه کاری انجام دهم؟ به او می‌گوید تو یک مروارید داری آنرا بر سرت قرار ده تا قدرتت زیاد شود، وقتی که «روها» مروارید را آورد و «اور» آنرا بر سرش قرار داد، بر آبهای سیاوی فریاد زد و آب‌ها چرخیدند و از جلویش روان شدند، دیگر بار می‌گوید به جانب دنیای نور و چشمه بزرگ آب‌ها بالا روم، و من «یاور» در آن پوشش نور برایش ظاهر شدم، او کوچک شد و افتاد جلویم و من برداشتم آن مروارید را که مادرش به او

داده بود و به آن مغرور بود، او را رها کردم و رفتم به نزد نیاکانم که با آنها ساکن بـودم. او به مادرش گفت: وای وای مادر «ها» برداشته شد از ما قدرت و استحکاممان، بـه او گفـت ای پسرم تو نمی‌توانی برسی به قدرت این شخص، «روها» به او می‌گوید برخیز به آبهـای سیاوی وارد شـویم و بـه بینـیم "گیمـرا" را، کـه از خـودم افتـاد در آب‌هـا و بـه جـوش درمی‌آیند آب‌های سیاوی، آن موقع به بینیم چه می‌خواهیم انجام دهیم، او و مـادرش بـه آب‌های سیاوی وارد شدند و من «یاور زیوا» بعد از آنها وارد شدم، او «روها» خـارج نمـود آن «گیمرا» را از خودش و افتـاد در آب‌هـای سـیاوی و آبهـای سـیاوی جوشـیدند و بـه چرخش درآمدند، تا اینکه دیده شد آن شکاف که از سنگینی «اور» ایجـاد شـد «اور» بـه مادرش گفت ای مادر ببین این شکاف را که در من افتاد، وقتی که دست را بر مـن عبـور دادی، "روها" دید آن شکاف را و آزرده شـد، مـن «یـاور» بینـایی او را گـرفتم و آشـفته نمودم درون «روها» را و آن «گیمرا» را برداشتم از مقـابلش، او جسـتجو مـی‌کنـد و آنـرا نمی‌یابد شیون می‌نماید و دستش را بر سرش می‌کوبد و می‌گوید: ای وای که سـحرمان و افسونمان از بین رفتند و گفت و شنودمان از ما برداشته شد، او گریه می‌کنـد و اور گریـه می‌کند و زمین را با غضبش حفر نمود، از آبهای سیاوی بالا آمده و به مـادرش مـی‌گویـد: من برخیزم جنگ کنم، سپس برای بار آخر فریاد زد و بالا برد صدایش را و ملتهب شد بـا خشمش، بر آب‌های سیاوی فریاد زد و آب‌های سیاوی بـر دیوارهـا زده شـدند و انعکـاس صدا بر دیوارها مثل سیخ‌ها بود، «اثراها» از صدایش در ابرها نشستند و «مارا اد ربوثـا» در مخفی‌گاه خودش نشست و من «یاور زیوای قاصد» بزرگ همه قاصدها گفتم: با قدرت راز بزرگی که با من ساکن است و با قدرت خداوند نیاکانم گشودم درب را و گـرفتم مرگنـای والا را و نشانش دادم، در چشمانش اشک ایجاد شـد و برخـودش گریـه کـرد، او را مقّیـد کردم و افکندم مقابل خودم و زنجیری آوردم که سنگین‌تر است از همه عالم‌های خـودش و سنگین تر از یک روبان همچون خودش و افکندم بر «اور» بزرگ همـه قـدرت ظلمـت، استخوان‌هایش را درهم فشـردم «اور» فریـاد زد و گفـت: وای وای ای سـرورم و مـادرش فریاد می‌زند و گریه می‌کند بر «اور» فرزندش، من به «روها» گفتم ای «روها» برو بنشین خداوند با غضب مرا به جانب «اور» فرستاده است، چهار نگهبـان بـر او گمـاردم و او را بـر صورتش واژگون کردم و چهارلا او را پیچاندم و چهار سر آن را سـاختم، یکـی بـه غـرب و یکی به شرق و یکی به شمال و یکی بـه جنـوب،در غـرب گمـاردم بـر او« ازازیـل» و «

ازازیاییل » و «تقفییل» و «مرغزییل» بزرگ را، که او غضب می‌کند بر همه دوستانش اینها او را مواظبت می‌کنند. در شرق گماردم بر او چهارتای دیگر را «اورفییل» و «مارفییل» و «تاقفییل» و «هنانییل» که او گاهی مهربان و گاهی خشن است بر آنها، در شمال گماردم بر او « کنفان » و «کافان» و «گوران» و «گوبان» که او قوی و زورمند است بر آنها و او را مواظبت می‌کنند، در جنوب گماردم بر او چهارتای دیگر « هیلییل » که قدرتش بسیار است و « قربییل » و «نوریبل» و «نوریاییل» که آتش رها می‌کند بر او و بر ملاخی‌ها دوستانش و از او مواظبت می‌کنند، وقتی که گماردم و انجام دادم بر «اور» که نتواند چیزی انجام دهد و آگاه شدم بر این عالم آب‌های سیاوی، که خواسته و تعیین شد برای اقامتگاه «اور»، تا اینکه اواثر برقرار شود، من به منزلگه خداوند صعود نموده و می‌گویم به خداوند نیاکانم: خوشحال و مسرور باشید که «اور» مغلوب و مقهور شد ایشان مرا بوسیدند با دهان پاکشان و نوازش کردند، برایم فاش کردند و به من گفتند ای «هیبل مانا دخیا» «یوشامن» سه فرزند فرا خواند، یکی از آنها حافظ منزلگه والدینش و یکی همراه پدرش ساکن می‌شود و یکی «اواثر» است که به آن عالم می‌رود که تو در آنجا بودی، صورت و شکلش را در آب سیاوی می‌بینند و فرزندی از آب‌های سیاوی برایش ایجاد می‌شود، وقتی که این چنین فرمود خداوند نیاکانم، آنگاه برخاست اواثر و گشود درب را و خیره شد در آب‌های سیاوی و درخشید در آن لحظه شکلش در میّا سیاوی و «اپثاهیل» ایجاد شد و صعود نمود به منزلگه حدود، او اواثر دانشش گسترش یافت درباه «اپثاهیل» و گفت به «اپثاهیل» فرزندش، بیا بیا ای «اپثاهیل» تو آن هستی که دیدم در آبهای سیاوی، وقتی که او را دید به شکل خودش که ملبّس بود با هفت پوشش جوراجور و گوناگون، آنها را به در آورد و او را با درخشش خودش ملبّس نمود و با نورش او را پوشاند،لیکن به عالم‌های نور صعود نمی‌نماید، ترسیده بود از نیاکانش بر حدود او را نشاند و «اواثر» به او می‌گوید بنشین ای «اپثاهیل» در این مکان که خداوند تو را بخواهند و به تو آگاه شوند، وقتی که این را گفت «اواثر»، من «یاور هیبل» با «اواثر» صحبت کردم و به او گفتم: خوشحال باش به فرزندی که فرا خواندی، او برایت مصاحب و کمک کننده خواهد بود، وقتی که این را به او گفتم برخاست و مقابلم تواضع و سجده نمود و گفت اواثر: ها، بقدرت خودت شد «اپثاهیل» و به من داده شد به او گفتم به بین چه می‌خواهی از این عالم که طرح آن اینچنین شد. مبادا دستور دهی به «اپثاهیل» که با سادگیش

انجام دهد چیزی را که نمی‌داند، آنچه را که به او گفتم گوش نداد و من بنزد نیاکانم صعود نمودم، او «اواثر» به او دستور داد و گفت برخیز ای «اپثاهیل» فرزندم جامد کن انجمادی در آب‌های سیاوی، او برخاست و جامد کرد و جامد نشد با اندیشه‌اش، برخاست و گفت به پدرش ای پدر از آن هفت پوشش که برقرار شدم درونشان گرفتم و افکندم در آب‌ها و زمین جامد نشد و به او گفت پدرش ای نادان به بین که داری مرا مثل خودت می‌سازی، تو بگیر از هفت پوشش درخشش و نور و شکوه، که من ترا با آنها پوشانده‌ام و بیفکن در آب‌های سیاوی، که اکنون انجماد می‌شود، وقتی که این را شنید از «اواثر» پدرش برخاست گرفت از آن هفت پوشش‌های درخشش و نور و شکوه و افکند بر آب‌های سیاوی، جامد شد زمین انجمادی دوازده هزار فرسنگ، و همه عالم قائم شد، آب‌های سیاوی احاطه کردند عالم را، سپس من صدائی خوانده و افکندم به «اپثاهیل» ترسید از صدایم و بلرزه درآمد بدرازا افتاد بر انجمادی که ایجاد کرده بود و گفت: وای بر من که این «هیبل» است که صدایش را بر من افکنده است، و من وقتی که دیدم این چنین وحشت کرده به او مهربانی نموده و او را نوازش کردم و گفتم انجام ده و مرتّب کن و بالا ببر اعمالت را در مقابل پدرت، و مقابل خداوند که از تو دور هستند، دیوارهائی احاطه کن به دور این انجماد که اگر پوششم به بیند بوجد آید و روان شود و جای گیرد در آب‌های سیاوی و چیزی بر آنها نماند، وقتی که این را به او گفتم احاطه کرد با هفت دیوار انجمادی را که ایجاد کرده بود، سپس به اندیشه افتاد و «روها» حیله ای برعلیه او طرح کرده و به او می‌گوید: از چه چیزی بوجود آمدی و ایجاد شدی ای «اپثاهیل» که این چنین شکلت زیبا است، گفت به «روها»: از این عالم بوجود آمدم و ساخته شدم، وقتی که این را شنید «روها» از «اپثاهیل» نیرومند شد قلبش و به او می‌گوید تو از من هستی، سپس برخاست «روها» و به مقابل فرزندش وارد می‌شود و به او می‌گوید: چرا خوابیده‌ای ای قدرتمندم و به خواب رفته ای برخیز با من به خواب خواهد شد برایم یکی همچون خودت و ترا از اسارت رها خواهد کرد، وقتی که این را از مادرش شنید خواست که تکان بخورد ولی نتوانست، مادرش او را دید و بر او گریه نمود به خاطر اینکه بار بر او سنگین بود. او «روها» خودش را همچون یک قید ساخت و با او خوابید و از او آبستن شد و زائید هفت فرزند، آنها را دید و آب دهان انداخت بر آنها و گفت: آنچه که خواستم ندیدم اکنون چه کار کنم و به خود گفت : بار دیگر می‌روم و با او می‌خوابم، بار دیگر رفت و با او

خوابید و شد برایش دوازده فرزند در شکم دیگر، آنها را می‌بیند و بر آنها گریه میکند و به آنها می‌گوید: بچه شبیه هستید ای فرزندانم شما که قدرتی ندارید و شبیه نیستید همچون پدرتان، اکنون خودم می‌دانم که اعتمادی به این عالم ندارم، وقتی که این را شنیدند از مادرشان تلخکام شدند، این‌ها دست‌های همدیگر را گرفتند و نشستند در آغوش ابرهایی که از خودشان ساخته شده بودند، "روها" به آنها می‌گوید به کجا میروید، اکنون شخصی می‌آید که پدرتان را اسیر کرد، هر کدام از آنها برخودش گریه کرده و گفتند: ای وای چرا بوجود آمدیم و من «یاور هیبل مانا دخیا» نزدشان ایستادم و خواستم آنها را همچون که نبودند بسازم، اندیشیدم و گفتم: چه انجام دهم به این عفریت‌ها که شبیه نیستند به آن زورمندانی که دیدم در عالم‌های زیرین گفتم آنها را رها می‌کنم که به تردّد این عالم سیر کنند و به حرکت این عالم راه بیفتند، وقتی که این‌را گفتم خداوند در بیداری و کمالش نشان داد خود را و کاستی نداشت، آنها را فرا خواندم و به آنها گفتم و قلبشان افتاد از تکیه گاهش، «روها» بر آنها گریه کرده و به آنها می‌گوید: این شخصی که شما را فرا خواند هلاک کننده پدرتان است، هر یک از آنها زمین را با خشمش از جا کند، «اپثاهیل» گفت: ای وای انجمادی که جامد نمودم از من ریشه کن شد، اکنون چه کار کنم و من به «اپثاهیل» می‌گویم نترس. اکنون به آنها انجام می‌دهم و تلافی میکنم که این کار را انجام دادند. سپس من آنها را خوانده و به آنها می‌گویم نترسید من شما را می‌گیرم و ساکن می‌کنم، وقتی که این چنین به آنها گفتم چیزی انجام ندادند و به آنها گفتم اعمالتان چیست آنها گفتند: ای سرورمان هر چه می‌خواهی انجام می‌دهیم، فقط بر ما مهربان باش ای شخص والا و من "شامش" را با نامش خواندم و "سین" و "کیوان" و "بیل" و "لیوث" و "انبو" و "نیرغ" را، به هر یک از آنها نامی دادم و به آنها گفتم: برایتان می‌آورم مرکب‌هائی که در آنها بنشینید، شما را می‌پوشانم با پوششی عالی و درخشش برایتان می‌آورم که منّور شوید در این عالم، همگی گرفتند "شامش" برادر بزرگشان را و به او گفتند: تو پادشاه ما باش و "لیوث" باشد ملکه ما در عالم، ما همگی خواهیم شد زیر دست شما، من وقتی این را از آنها شنیدم قایقی برایشان آوردم، خواندم "سار و سروان" را و به آنها می‌گویم نگهبانی کنید قایق را و کمک کننده باشید برای "شامش" رئیس لشکر بزرگ برادرانش، دو «اثرا» از آنچه که به آنها گفتم تغییر ندادند و آنها را نشاندم در مرکب‌ها و آنها روشن نمودند عالم را سیصدو شصت هزار سال در

خرابی، سپس من «یاور» اندیشه نموده و می‌گویم: من می سازم "ادم" را، فرا خواندم "شویاهی" را و به آنها می‌گویم: بسازید شکل جسمی را و ساختند همچون که به آنها گفتم و من آوردم «نشمتا» را از گنج خدای عظیم که پنهان بود در «بیت نیطفتا» و پرورش یافته بود در« تنّا » و آنرا افکندم در بدن "آدم" و برایش ساختم "حوا" همسرش را که گسترش یابد و استوار گردد این عالم و من می‌شوم تاجر "نشمتا"ها که اینجا متوّلد می‌شوند و آنسو "اثرا"ها خوانده می‌شوند، صعود می‌کنند می‌بینند «آیر برایا» و مکانی را که از آن ایجاد شدند، تا اینکه تکمیل شود پیمانه این عالم و آنها صعود می‌کنند و می‌بینند پدر اولشان را، خداوند می‌گیرد نیکی «منداده‌یّی» و همچنین «هیبل» فرزندش را که او مرتّب می‌کند نظم می‌دهد به امر خداوند عظیم و با شکوه، حیات برای دانایان ما، حیات برای آموزش دهندگان ما، حیات برای معلمین ما، و پا برجاست خداوند در "اشخنتا"هایشان، خداوند پیروز است بر همه اعمال؛ و پیروز است «یاور زیو» و مساعدین و ترمیداهایش.

این سرنگونی همه الوهیّت دنیا است.

کتاب ۱۲

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎بنام پروردگار بزرگ ازلی، تابید درخشش و نور خداوند و آشکار شد «منداده‌یّی» برای شرمسار کردن همه عالم‌ها، او واژگون کرد همه الوهیّت خانه را و متفّرق نمود همه سروران این عالم را، وقتی که آنها دیدند درخشش و نور «منداده‌یّی» را که با آن ملبّس می‌شوند برگزیدگان نیکوکار، کرسی‌های سرورانشان در زیرشان خم شدند، صفوفشان بهم خورده و واژگون شدند بر صورت‌هایشان، در حالت شرم قرار گرفتند همه عوالم وقتی که او را دیدند واژگون شدند و بر صورت‌هایشان افتادند. آنها چشم‌هایشان را نمی‌توانند بگشایند و قادر نیستند که ببینند نشان و «دموثای» خدای بزرگ را، برگزیدگان نیکوکار وقتی که «منداده‌یّی» را دیدند پابرجا شدند و با حیات مملو گردیدند و خداوند در اندیشه‌شان قرار گرفت، آشفتگی در سرور عالم افتاد و «شویاهی» گفتند به سرورشان: تو به شکل ما و ما به شکل تو هستیم، اگر قدرتی درتو هست، تغییر ده شکلت را، ما خواهیم

رفت و پیوند خواهیم یافت با نور خداوند، او به آنها گفت: این شکلم است و تا دنیا دنیا است تغییر نخواهد کرد، آنها گفتند: وای بر ما که اعمال دست‌هایمان پیروز بودند، با این وجود ما گناهکار هستیم، چرا گریه می‌کنید ای ملّت‌ها و نسل‌ها؟ قلبتان به چیزی که از آن شما نیست منقلب می‌شود، واژگون میشود حکومتتان و درخشش و شکوهتان بر علیه شما می‌افتد، عصیان می‌کنند برعلیه سرورشان و او را نفرین می‌کنند و به او می گویند: نفرین باد ترا ای "الهه" و "روحی" که بر «روها» قرار دارد، رفت قدرتشان در «اشخنتا»هایشان جای گرفت، شرمسار شدند، دروغ و کذب بود در برگزیده‌های قصرهای آنها، تابید ظلمت در اعمال دست‌هایشان، تاریکی بیابان‌ها در آسمانشان بود، سرورشان خورد شد با شرمندگی در راهشان، دامشان وسیع است، نشسته‌اند به ریا و حکمت نادرست، انجام می‌دهند جادوها و می‌افکنند بر روی زمین، از بالا نزول کرد الهه و شد به شکل «ملاخیها» و «ملاخیها» ملبّس شدند به شمایل شیاطین، هر روز منحرف می‌کنند قلب‌های فرزندان مردم را، قرار میگیرند برگردن کاهنین، قربانی کننده‌ها، و قطعه قطعه کننده‌ها، خوردن از گوشتشان برای سیر شدن و نوشیدن از خونشان برای مست شدن، آنها سخن می‌گویند با حکمت دروغ و نیرنگ و تغییر می‌دهند وقت‌ها را، حیات بر "تیبل" آشکار شد، تابید درخشش و نور خداوند، دریا وقتی که او را دید منقلب شد و یردنا به راهش قرار گرفت، کوه‌ها می‌رقصند مانند گوزن‌های نر و گوزن‌های ماده در صحرا سقط می‌کنند جنین‌هایشان را، بلندی‌ها مثل فرزندان مردم با وقار سخن می‌گویند، کوه‌ها دهانشان را می‌گشایند ستایش می‌کنند، سروها در «للبان»(لبنان) می‌شکنند، زمین وقتی که مرا دید مرتعش شد و بلرزه افتاد، مالک دریا وقتی که مرا دید منقلب شد، ای دریا چه کسی را دیدی و منقلب شدی؟ ای یردنا چه کسی را دیدی و به راهت قرار گرفتی؟ ای کوه‌ها چه کسی را دیدید و رقصیدید مثل گوزن‌های نر و ای گوزن‌های ماده در صحرا برای چه کسی سقط می‌کنید جنین‌هایتان را؟ وای بلندی‌ها مثل فرزندان مردم برای چه کسی باوقار سخن می‌گوئید ؟ ای کوه‌ها برای چه کسی می‌گشائید دهانتان را با ستایش ؟ ای سروها در «للبان»(لبنان) برای چه کسی شکستید؟ ای زمین چه کسی را دیدی و بلرزه افتادی؟ ای مالک دریا چه کسی را دیدی و منقلب شدی؟ ای جزایر دریا برای چه کسی آشفته شدید ؟ وای جزایر دریا برای چه کسی به وحشت افتادید؟ از مقابل درخشش و نور «منداد‌هیّی» و درخشش و روشنائی که پوشاندید برگزیدگان نیکوکار را،

عطا گردید حیات بر آبها قرار گرفت، جزایر دریا دهانشان را گشودند و ستایش نمودند خدای عظیم متعّال را و گفتند: نامتان را ای خداوند یاد نکردیم و ترس از شما را نمی‌دانستیم، اینست نور پروردگار که آشکار شد و ستایش نمودند برگزیدگان نیکوکار و به آنها فرمود «مندادهیّی»: من آمدم که ساکن شوم بهمراهتان و شما را قائم کنم در نور خداوند، شما را یاد دهم درباره امتّها و نسل‌ها و شما را قائم کنم به عشق حقیقی و می‌شوید اشخاص راستین مقابلم در نور خداوند، نخواهد بود بخشش خداوند شامل سروران دنیا، آشفته شدند چرخ‌های مرکب‌هایشان، بالا بردند صدایشان را، مثل صدای «هیمون گورا»، عالمیان زیاد و بالا بردند صدایشان را. «ایل شیدای» با اعمال ساحرانه اش زمین را در حالت خشم پاره کرد، کارهایش را بزرگ نمود در خانه شخص، افکنده شد زورشان، گذشت و تمام شد از آنها سلطنتشان، از بین رفت تاج پادشاهی از سرهایشان، با آشفتگی بر کرسی‌هایشان نشستند و گفتند: وای وای که آشفتگی افتاد در همه عالم‌ها، نزدیک می‌شود و می‌رسد وقت تسلیم شدنشان در پایان عالم‌ها. خدای بزرگ در عرش خواهد بود، سروران و "شویاهی" سقوط می‌کنند به اعماق زمین و دوره‌ها که احاطه می‌کنند « شئول » زیرین را، گذشت سلطنتشان از عرش، انباشته شد توطئه‌های بد آنها در سرهایشان، صدای آفریدگار از ثمره‌ها و صدای نیکوکاران از نور، صدای برگزیدگان نیکوکار از "اشخنتا"های زیرین، که بنام خداوند ستایش می‌کنند و می‌گویند: ما مرگ را در "تیبل" شناختیم، از روزی که حیات را عشق ورزیدیم و مرگ را بیزار شدیم، بر شما ای خداوند اعتماد کردیم، و به خاطر نامتان ای پروردگار در "تیبل" مورد آزار قرار گرفتیم، ای برگزیدگان نیکوکار بترسید و ستایش کنید خداوند را، حیات بر شما قرار خواهد گرفت، شما برگزیدگان نیکوکار راست خواهید شد، با راستی به ایستید مقابلم، منّور و نورانی شوید، نورم بر شما خواهد تابید، سپس صورت‌های برگزیدگان نیکوکار خواهند درخشید و منّور خواهند شد بیش از فرزندان «سام پیرا هوارا» و منّور خواهد شد شکل برگزیدگان نیکوکار همچون حیاتی، که اختلاطی در آن نیست، ای آنهائی که ادعای دانائی می‌کنند، حماقتشان مقابل صورتشان همراهشان خواهد بود، ای آنهائی که می‌گویند: بخداوند تعلق داریم و خداوند با ما است، درحالیکه خداوند با آنان نیست و قلبشان رها کرده است، آنها بریده و ربوده شده‌اند، ای آنهائی که برمی‌گردانید شیرین را به تلخ و تلخ را به شیرین، ای آنهائی که خوب را بد می‌گوئید و بد را خوب

می‌سازید، ای آنهائی که برمی‌گردانید ظلمت را به نور و نور را به تاریکی، ای آنهائی که صبح زود خمر تازه می‌نوشید و درشامگاه کهنه! و اسیر می‌شوند با آواز و چنگ و نی، ای آنهائی که بخود روغن‌های خوب می‌مالید و عطرهای خوب می‌بویند، و خود را در نخوت و ناز می‌پرورانند و بنام خدای بزرگ و «منداهیّی» که با آنها بود شهادت ندادند و گوش نکردند و نشنیدند، آنهائی که خداوند را در فکرشان قرار ندادند، خودنمایی در وجودشان افتاد و گرداندند صورت‌هایشان را به جانب دریای بزرگ "صوف"(انتها)، تقدیس و تمجید نمائید ای برگزیدگان نیکوکار شخص والای بیگانه‌ای را که چشمانتان او را می‌بینند، بیگانه‌ای که از عالم‌های نور است که تمثال‌ها و تصاویری برای او وجود ندارد، بدست سازندگان کارهای غیر واقعی نیفتاد، و نام و شکلش را برای فرزندان مردم یاد نکردند، اینست نور خداوند که افکنده شده است، قائم ماند زورشان و بسته شد سخن در دهان فرزندان مردم، ای بدها که به شکل الکن‌ها سخن می‌گویند، اینست درخشش قدیمی و نوری که از قبل بود، او منّور است و منّور نمود با نور عالم‌های منزّه و شکل و نشان و مصاحبت و صدا و روشنی و معجزات «منداهیّی» را، که دیده شد که در همه عالم‌ها، همه اولوهیّت بلرزه افتادند. آنها به همدیگر زده میشوند و میگویند: چگونه تمجید کنیم «منداهیّی» را که گسترده‌تر است درخشش او از تمجید کردنش و وسیع‌تر است نور او از بزرگ شمردنش و پابر جا شد نور اوّل، زیبا و منزهند سخنان حقیقت، ساکن شد درخشش او در میان دوستدارانش، به «منداهیّی» اعتماد داشته باشید، همچون چوپان خوبی که هدایت می‌کند، ممانعت و دور می‌کند از شما هر روح شیطانی را، همچون چوپان خوبی که گوسفندانش را به آغلشان هدایت می‌کند، شما را می‌نشاند و قرار می‌دهد مقابلش، خوشحال باشید و او را تمجید کنید ای برگزیدگان نیکوکار، آرام کنید قلبتان را و خاضع کنید فکرتان و به کنار باشید از بدها، ای صادقینی که راستین هستند، صدائی طنین‌انداز شد در همه زمین، افول کرد درخشش هر شهری و «منداهیّی» آشکار شد در شهر خطاکاران، یک «گفنا» دیده شد در "اوراشلم" که مقابلش بدی نیست، حکومت نبود در آغاز، و نبود در آن شکلی نظیر الوهیّت، آفریدگار است که از ازل بود، حقیقتی که از قبل در رأس بود، بگشائید اعتقادتان را و ستایش نمائید با حقیقت، چرا خواب غفلت را دوست می‌دارید و با لغزش کنندگانی که لغزیدند و با حقیقت دراز نکردند دست‌هایشان را مقابلم همراه می‌شوید، خوشا به شما ای برگزیدگان نیکوکار که بافته

می‌شوند موهای پیشانیتان بر سرهایتان، والا هستند آن پاکی‌هایتان از عالم‌ها و چهره‌های شما با خوشحالی می‌درخشند، ای اشخاصی که می‌پوشید رداهای مختلف و آزار می‌شوید و رها می‌کنند شما را در تیبل، شما را با درخشش ملبّس می‌کنم و آزار دهندگانتان را با ننگ و شرم می‌پوشانم، ما اطمینان داریم به خداوند و اعتماد کردیم و حقیقت را به همراهمان داریم، ما پرورش یافتیم در عظمت دانشت و قائم شد خداوند برای دوستداران شما به خاطر محبّت، حقیقت و نیکی، همچون شریان بزرگ سرزمین آیر شما را ملبّس و مستور نمودم، ای برگزیدگان نیکوکار با محبّتی که با آن به «مندادهیّی» عشق ورزیدید، قرار گرفت پاکی‌ها در سرهایتان، برخیزید راه بیفتید و نامم در "تیبل" و ستایشم در همه عالم‌ها است، سپس نور خداوند است که آشکار شد از آن اجرها و خیرات، جای گیرد "نشمتا"هایتان ای برگزیدگان نیکوکار در نور خداوند، و خواهند درخشید دو به دو در درخشندگی خودشان، نامتان عالی‌تر خواهد بود، و درخششتان از درخشش‌های دیگر، و نورتان والا تر خواهد بود از نورهای دیگر، هرکس مطابق اعمال و اجرش قضاوت میشود، نامم همیشه در دهانتان باشد. تبرّک و ستایش کنید برای رفتنتان و آمدنتان برای نشستنتان و خوردنتان، برای نوشیدنتان و استراحتتان، برای خوابیدنتان و بسترتان، نام ایزد را یاد کنید، همچنین برای ستایش کردن و برای ارج نهادن، برای بزرگداشتن و برای تبّرک کردن و برای استوار کردن، دیگر بزرگ کنید نامم را در "تیبل" و ستایشم را در همه اعمال، صدائی به وجود آمد در همه زمین "تیبل"، درخشش افول کرد در هر شهری، «مندادهیّی» آشکار شد برای همه فرزندان مردم، آنها را نجات می‌دهد از ظلمت به روشنائی و از تاریکی به نور خداوند، خارج شوید از بیابان ویران و به کنار باشید عبور دهید خودتان را از نیرنگ و توهّم این عالم، ربوده نشوید به خاطر گناهان بد و از راه خداوند لغزش نکنید، همچون لغزندگان اوّل که لغزیدند و دراز نکردند دست‌هایشان را به مقابلم، برخیزید ای بزرگان و برگزیدگان نیکوکار، دوری کنید و بگذرانید خودتان را از گرگ‌های رباینده و از شیرهای تباه کننده، ای لغزانندگان که از میان خودتان می‌لغزانند، ای آنهائی که می‌روند در بازارهای "تیبل"، خم شده و قوس برمی‌دارد قامتشان و و قلبشان اعتقادشان را رها کردند، بریده شدند و ربوده گردیدند، آمیزش نکنید با فرزندان بدکارانی که دست‌هایشان با خون آلوده‌اند، و هر روز و هر روز بر کرسی‌های تمّرد می‌نشینند و نام خداوند را آزار می‌دهند، آتش زبانه میکشد از صورتشان، و رها خواهد

شد میان شانه‌هایشان، انجام و خواهد شد بر آنها برطبق غرورشان، با ضربت خودشان زده خواهند شد و ضربت خودم بـر آنهـا نخواهـد بـود، خداونـد پیـروز اسـت، و پیـروز اسـت "مندادهیّی" و کمک کنندگانش.

این است کتاب پیمانه‌ام در عالم برایم کامل شد.

کتاب ۱۳

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎بنام یزدان بزرگ پیمانه‌ام در عالم کامل شد و شمارشم در دوره‌ها تحلیل رفت، خـارج شدم از عالم ظلمت و از جام امتزاج مرگ، رفتم و رسیدم به مطرثای سگ‌هـای حـریص و هار، که چشمانشان کورند و نمی‌بینند، گوش‌هایشان کرند و نمـی‌شـنوند، نـام خداونـد را برایشان یاد کردم، برای نام خداوند قیام نکردند، نام مرگ را برایشان یاد کردم، بـرای نـام مرگ نیز قیام نکردند، در آن مطرثا ترسیدم و بلرزه افتادم و هراسان گشتم، به لرزه افتـاد همه قامتم در پوششم، مرا خواند شخصی از یک مکان، مجاور عـالم و گفـت: ای شخصـی که پروردگار را می‌خواند و ربّی تو را جواب می‌دهد و به خداونـد اعتمـاد بسـیار داری، تـو نظیر شخصی هستی که در سن یکصد و بیست سال قرار دارد، شخصی کـه چوبدسـتی و جغجغه در دستش می‌گیرد و به دنبال حیوانات و احشام میرود، ناگهان او را مـی‌گیرنـد و او را با شکوه و جلال ملبّس و مستور مـی‌نمایند، تـاجـی بر سـر او مـی‌نهنـد و بـر اسـب می‌نشانند و او را حاکم در شهرها می‌سازند، مانند شخصی هسـتی کـه ایسـتاده اسـت در یک دشت خشک به وسعت یکصد و شصت فرسنگ، به آب تشنه خواهـد بـود و بـه بـوی خداوند استشمام می‌کند و "نشمتا"یش همچون یک شخص نیک در شکوه و جلال قـرار می‌گیرد، عبور کردم از آن مطرثا گفتم دیگر هراس و ترس و وحشت جلویم نیست، رفـتم و رسیدم به مطرثای باکره، دختر پدر شصـت و هفـت دختـران، مقـابلش مـی‌نشـینند در حالیکه سینه‌هایشان برهنه‌اند برای رسوائی و پهلوهایشان عریانند برای انجام اعمال زشت، می‌گیرند قلب‌های سروران و فرزندان مردم را، آنها به این شخص می‌گویند: به ما بده تـام و نشانت را که گرفتی از امواج آب و از گنج‌های درخشـش و از تعمیـد بـزرگ نـور، نـام و نشانم را برایشان ذکر نمـودم، آنهـا ترسـیدند، بـه وحشـت افتادنـد و هراسـان گشـتند و

بپاخاستند جلویم و به من گفتند: ای شخص در راهت کسی نخواهد آمد و با گام‌هایت کسی نخواهد رفت به آنها گفتم: به راهم خواهند آمد برگزیدگان و با گامهایم خواهند آمد مؤمنین، برایت ای «روها» در چشمانت تراشه‌ها می‌نشینند و چشمانت در سرت تیره می‌گردند، صعود خواهند کرد مردمان ناصورائی و خواهند دید مکان بزرگ نور و سکونتگاه درخشان را، عبور کردم آن "مطرثا" را، گفتم که دیگر هراس و ترس و وحشت مقابلم نیست، رفتم و رسیدم به "مطرثا"ی دیگر، «زان هاززبان»، مجّهز شجاع، مالک خشم سخت و ویرانگر، سئوال می‌کنم و می‌گویم: این «مطرثا»ی چه کسی است و چه کسی را نگه می‌دارد و چه کسی در آن مقّید می‌شود ؟ سئوال کردم و به من می‌گویند: مقّید می‌شوند در این «مطرثا» آنهائی که خون می‌ریزند و پیکر همنوعانشان را تباه میکنند، من سئوال میکنم و می‌گویم آن "نشمتا"ها به چه شبیه‌اند، با اعمال زشتی که در عالم انجام می‌دهند، من سئوال کردم و آنها بمن گفتند، آن "نشمتا"ها شبیه‌اند به ظروف سفالینی که سیاهی می‌گیرند و بظروف مسینی که چرک و زنگار بالا می‌آورند، آنها را می‌افکنند در ابزار، قید، عذاب و شکنجه، آنها را مغلوب می‌کنند، آنها را می‌زنند و شیرین نمی‌شوند، آنها را می‌سوزانند و پخته نمی‌شوند، آن "نشمتا"ها مرگ دوّم را در عالم ظلمت طلب می‌کنند و مرگ دوّم برای ارواحشان نمی‌آید، به من می‌گویند: «زان هاززبان»: ای شخص نام و نشانت را به ما بده که گرفتی از امواج آب‌ها و از گنج‌های درخشش و از تعمید بزرگ نور، نام و نشانم را برایش یاد نمودم، برایم سجده کرد «زان هاززبان» سجده ای بزرگ، عبور نمودم آن "مطرثا" را، دیگر می‌گویم هراس و ترس و وحشت جلویم نیست، رفتم و رسیدم به «مطرثا»ی « یور یاهور » و « ارهوم »، سؤال می‌کنم و می‌گویم: این «مطرثا»ی چه کسی است و چه کسی را نگه می‌دارد و چه کسی مقّید شده است در این "مطرثا"؟ من سؤال کردم و به من گفتند: مقّید شده است در این "مطرثا" هر کس که زنا کرد و دزدی نمود و قسم خورد و دروغ گفت، من سؤال می‌کنم و می‌گویم: آن "نشمتا"ها به چه شبیه‌اند با اعمال زشتی که در عالم انجام می‌دهند ؟ سؤال کردم و به من گفتند: آن "نشمتا"ها شبیه هستند، باریکترند از عصا و سیاه‌تر از موی سرند، آنها را می‌افکنند در یک ابزار، قید، عذاب و شکنجه و تنبیه و غلبه می‌کنند بر آنها، آنها را می‌زنند و شیرین نمی‌شوند، آنها را می‌سوزانند اما پخته نمی‌شوند، آن "نشمتا"ها مرگ دوّم را طلب می‌کنند و مرگ دوّم بسراغ آنها نمی‌آید، به من گفتند «یور

یاهور» و «ارهوم»: ای شخص نام و نشانت را بما بده که گرفتی از امواج آب و از گنج‌های درخشش و از تعمید بزرگ نور، نام و نشانم را برایشان یاد کردم، برایم سجده کردند «یور یاهور» و «ارهوم» سجده‌ای بزرگ، عبور کردم آن "مطرثا" را، گفتم دیگر هراس و ترس و وحشت جلویم نیست، رفتم و رسیدم به "مطرثا"ی دیگر «فلفین فیفین» که آنرا لفاف کرد «روها ادقچا» در ابرهای ظلمت، سؤال می‌کنم و می‌گویم این "مطرثا"ی چه کسی است و چه کسی را نگه می‌دارد، چه کسی در آن مقیّد شده است ؟ سؤال کردم و بمن گفتند: مقیّد شده‌اند در این "مطرثا" فرمانروایان و قاضیان و حاکمانی که تغییر می‌دهند حدود را و جابجا می‌کنند فرسخ شمارها را، و آن زنانی که شیرشان را می‌فروشند و فرزندانشان را می‌کشند و زنده نگه می‌دارند فرزندان دوستانشان را، گدائی می‌کنند برای یک لقمه چرب و برای کاسه‌هائی که شیرین شده‌اند، صعود می‌کند گریه و زاری و اعتراض فرزندانشان به مقابل خدای بزرگ ازلی. این‌هائی که شیرشان را می‌فروشند، از سینه‌هایشان آنها را آویزان می‌کنند تا روز داوری، و تا لحظه و ساعت رهائی زیرا که فرزندانشان را می‌کُشند و بزرگ می‌کنند فرزندان دوستانشان را، سؤال می‌کنیم و می‌گویم آن «نشمتا»ها به چه شبیه‌اند با اعمال زشتی که در عالم انجام می‌دهند ؟ سؤال کردم و به من گفتند: آن "نشمتا"ها شبیه‌اند به بزهای چاقی که ناگهان آنها را می‌ربایند و بر زغال‌های افروخته آنها را می‌افکنند، آنها را می‌افکنند در ابزار، قید و عذاب و شکنجه و تنبیه و آنها را مقهور می‌کنند، آنها را می‌زنند و شیرین نمی‌شوند، آنها می‌پزند اما پخته نمی‌شوند، طلب می‌کنند آن "نشمتا"های گناهکار مرگ دوّم را در عالم ظلمت و مرگ دوّم برای آنها نمی‌آید، به من می‌گویند «فلفین فیفین»: ای شخص نام و نشانت را به ما بده که گرفتی از امواج آب‌ها و از گنج‌های درخشش و از تعمید بزرگ نور، نام و نشانم را برایش یاد کردم، برایم سجده کرد «فلفین فیفین» سجده‌ای بزرگ، من عبور نمودم آن "مطرثا" را و گفتم: دیگر هراس و ترس و وحشت جلویم نیست، رفتم و رسیدم به «مطرثا»ی دیگر که از آن «یوربا» است. سؤال کردم و گفتم: این «مطرثا»ی کیست و چه کسی در آن مقیّد شده است ؟ سئوال کردم و آنها بمن گفتند: مقیّد شده‌اند در این «مطرثا» همه بزرگان و متکبّران، اینها که می‌گیرند با پیمانه‌های بزرگ و می‌دهند با پیمانه‌های کوچک، اینها که می‌گیرند ربا و ربای ربا، و پیشکش و انعام‌ها و نمی‌بینند فقیر را همچون فقرش و پادشاه را همچون پادشاهیش و می‌ترسانند فقرا و مساکین را از

درب‌هایشان و زدقا و خیرات نمی‌دهند، سؤال می‌کنم و می‌گویم: این "نشمتا"ها به چه چیزی شبیه‌اند با اعمال زشتی که در عالم انجام می‌دهند؟ سئوال کردم و به من گفتند: شبیه‌اند آن نشمتاها به بزهای چاقی که به ناگهان از مادرشان آنها را می‌ربایند، و بر زغال‌های فروزان بریان می‌کنند همچون که انجام دادند به آنها انجام می‌دهند و همچون که خوردند آنها را می‌خورند، و بر یکی هفت برابر می‌افزایند برایشان، بر آنها خشم خواهد بود. در خواست می‌کنند آن "نشمتا"های گناهکار در عالم ظلمت مرگ دوّم را و برای آنها نمی‌آید، می‌گوید «یوربا»: ای شخص نام و نشانت را بما بده که گرفتی از امواج آب‌ها و از گنج‌های درخشش و از تعمید بزرگ نور، نام و نشانم را برایش یاد کردم، برایم سجده کرد «یوربا» چهار بار سجده‌ای بزرگ، گذر نمودم از آن "مطرثا"، می‌گویم دیگر هراس و ترس و وحشت مقابلم نیست، خداوند شاد شد و با درخشش پوشاند شخص برگزیده نیکوکار را، نور آورد و او را مستور نمود، او را قائم نمود در مکان حقیقت، مکانی که از آن درخواست می‌نمایند و می‌یابند و از آن طلب می‌کنند و به آنها داده می‌شود، خداوند پیروز است بر همه اعمال، پیروز است تبار ناصورائیان که بر نام یاور محکم ماندند، و پیروز است "مندادهیّی" و دوستداران نامش.

کتاب ۱۴

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎بنام پروردگار بزرگ اینها هستند سخنان «یهانای» تعمید دهنده، وقتی که یردنای آب حیات را گرفت و تعمید زنده را براه انداخت و نام خداوند را یاد کرد، راه افتاد «مندادهیّی» بسوی «یهانای» تعمید دهنده و به او فرمود: برخیز ای «یهانا» تعمیدم کن با تعمیدت که با آن تعمید می‌کنی و یاد کن بر من نامی که در تعمید یاد می‌کنی، «یهانا» به «مندادهیّی» گفت: شکمم گرسنه است برای خوردن و بدنم تشنه است برای نوشیدن، و سبزی‌ها را جمع‌آوری می‌کنم و آرام می‌گیرم، می‌خواهم استراحت کنم، "نشمتا"ها نیز بر من فشار می‌آورند، اکنون صبح می‌شود بیا ترا تعمیدت می‌کنم، در حالیکه ایستاده است "مندادهیّی"، بالا برد چشمانش را بسوی مکانی که همه‌اش درخشش و همه‌اش نور است، و دعا نمود دعائی بسیار بزرگ و نه کوچک، فرمود: از شما

طلب میکنم ای خدای عظیم و از فرشته‌ها «یوفین یوفافین» و از «سام مانـا اسـمیرا» و از تاکی که همه‌اش حیات است و از درخت بزرگی که همه‌اش شفاها است، از «اوصرهای» و «اپثاهای»، که می‌گشایند نعمت و حیات را و برقرار می‌کنند کاشت نور را، از شـما طلـب می‌کنم دعائی بسیار بزرگ و نه کوچک، در ایـن لحظـه کـه در آن ایسـتاده‌ام درخواسـت می‌نمایم، بر دوازده ساعت روز و بر دوازده ساعت شب، بر بیست و چهار ساعت، که بشوند همچون یک لحظه، گردش‌های روز بشوند از آن شب و گردش‌های شب بشوند از آن روز، بیاید خواب و خـواب آلـودگی برچشـمان «یهانـا»، خـواب آلـود شـود و بخوابـد و بشـود «تشمتا»یش همچون یک شخص نیـک در شـکوهش. درجـا از او سـؤال میکـنم و بـه او می‌گویم درباره تعمیدی که تعمید می‌کنـد، در ایـن لحظـه کـه در آن ایسـتاده‌ایـم، بـراه می‌افتد و می‌آید «منداده‌یّی» از مکانی که همه‌اش درخشش و نور است و از موقعیتی که به او داده شد بر دوازده ساعت روز و بر دوازده ساعت شب، می‌شوند همچون یـک لحظـه، برداشته شدند گردش‌های روز، شدند از آن شب و برداشته شدند گردش‌های شب، شـدند از آن روز، شامگاه شد، صبح شد، شب شـد، روز شـد، آمـد خـواب و خـواب آلـودگی بـر چشمان «یهانا». او خواب آلود شد و خوابید و بیدار شد و خمیازه کشید و دست راسـتش را بر چشمانش نهاد و خواب را پراند از چشمانش و گفت «منـداده‌یّی»: سـلام بـر تـو ای «یهانای» بزرگ، پدر پیر بزرگ باوقار، گفـت «یهانـا» بـه «منـداده‌یّی»: بیـا بسـلامت ای کودک کوچک که از دیروز به یردنا ترا دعوت کردم. امروز ترا نـا امیـد نمـی‌کـنم، فرمـود «منداده‌یّی» به «یهانا»: به ایست در جریان یردنا و بگشا بازوانت را و مرا بپذیر، مرا تعمید کن با تعمید زنده‌ات که تعمید می‌کنی و یاد کن بر من نامی که یاد میکنی، گفت «یهانا» به «منداده‌یّی». چهل و دو سال یردنا را قبضه نمودم و مـردم را در آب تعمیـد مـی‌کـنم کسی مرا به یردنا فـرا نخوانـد. اکنـون از تـو ای نوجـوان کوچـک سـه سـال و یـک روزه می‌خواهم به یردنا بروم، فرمود «منداده‌یّی» به «یهانـا» تعمیـد چگونـه اسـت کـه بـا آن تعمید می‌کنی و گفت: «یهانا» به «منداده‌یّی» ردیف می‌کنم مـردم را در یردنـا همچـون گله گوسفند در مقابل چوپان و آب را با کف دست‌هایم بر آنها می‌پاشم و نام خداوند را بر آنها ذکر می‌کنم، گفت «منداده‌یّی» به «یهانا»ی تعمید دهنده: تعمیدی که با آن تعمیـد می‌نمائی نام چه کسی را بر آنها یاد می‌کنی؟ گشودند دهانشان را همه ترمیداها همچـون یکی و به «یهانا» گفتند: چهل و دو سال تعمید را اجرا می‌کنی هیچ‌کس به یردنا تـرا فـرا

نخوانده است بجز این طفل کوچک، کم اهمّیت نشمار سخنانی را که فرمود. سخن ترمیداها بر «یهانا» بزرگ آمد، برخاست «یهانا» و راه افتاد به سوی ساحل یردنا، در جریان یردنا بازوهایش را گشود و پذیرفت «منداهیّی» را و به او گفت بیا بیا ای طفل کوچک سه سال و یک روزه، کوچک برادرانش و بزرگ نیاکانش، که او کوچک است ولی سخنانش بزرگند، راه افتاد «منداهیّی» به همراه «یهانا» به سوی «یردنا»، وقتی که یردنا درخشش «منداهیّی» را دید، بتلاطم افتاد و بالا جهید به مقابلش و موج بر ساحلش. «یهانا» در آب تا بالای دهان اوّل و ناف و پائین‌تر از دهان آخر در میان آب‌ها ایستاد. «یهانا» شناور می‌شد و قدرتی برای ایستادن نداشت، «منداهیّی» «یهانا» را دید و بر او متأسف شد، بزرگ شد درخشش «منداهیّی» بر یردنا و وقتی که یردنا درخشش «منداهیّی» را دید بعقب برگشت و (پاهای) «یهانا» در خشکی ایستاد، راه افتاد «منداهیّی» به سویش و گفت به «یهانا» مرا تعمید کن با تعمید پاکت و یاد کن بر من نامی که یاد می‌کنی، گفت «یهانا» به «منداهیّی»: هزاران نفر از مردم را در یردنا پائین آوردم و روبان روبان "نشمتا"ها را در آب تعمید کردم، شخصی که به تو شبیه باشد بر دست‌هایم نگذشته است، اکنون خشکی شده است با چه چیزی ترا تعمید کنم ؟ و گفت «منداهیّی» به «یهانا»: هر قدر که آب‌ها می‌روند تو نیز برو و من با تو می‌روم، مرا تعمید کن با تعمید پاک و زنده‌ات که با آن تعمید می‌کنی و یاد کن بر من از نامی که یاد می‌کنی، هر قدر که یردنا عقب می‌رود آب خشک می‌شود، «یهانا» می‌رود و «منداهیّی» با او راه می‌افتد، درخشش «منداهیی» را قرار گرفت بر یردنا و بر ساحل آن، گشودند دهانشان را ماهیان از دریا و پرندگان از دو ساحل پهنه دریا و «منداهیّی» را ستودند و گفتند: مبارک باد ترا ای «منداهیّی» و مبارک باد مکانی که از آن آمده‌ای و ستوده و پابرجا است مکان بزرگی که به آنجا می‌روی، صدای ماهیان از دریا و صدای پرندگان از دو ساحل دریا که افتاد در گوش «یهانا»، آگاه شد «یهانا» که «منداهیّی» است که با او می‌رود، و گفت «یهانا» به «منداهیّی»: تو آن شخصی هستی که به نامت تعمید زنده را انجام دادم، به او گفت: بنام چه کسی تعمید می‌کنی ؟ گفت «یهانا» به «منداهیّی»: بنام کسی که برایم آشکار شد و بنام شخصی که از پیش تعیین و معیّن شده است برای آمدن و "مانا"ی حفاظت شده که آشکار شد است، تو بر من بگذار دست حقیقت و راست بزرگ شفاها را، بر من یاد کن کاشته‌هایت را که کاشته‌ای بنام خودت اوّلین و آخرین‌ها پابرجا

خواهند شد، گفت «مندادهیّی» به «یهانا»: اگر دستم را بر تو بگذارم از جسمت خارج می‌شوی، گفت «یهانا» به «مندادهیّی» من ترا دیده‌ام دیگر نمی‌خواهم اینجا باشم، من ترا دیدم و به تو دست یافتم ای کشطا اکنون از تو طلب می‌کنم مرا از خودت قطع نکن، از مکانی که از آن آمده‌ای و به مکان عظیمی که به آن می‌روی، مرا مجّهز کن و به من دستور ده، مرا مورد لطف قرار ده و برایم فاش کن رازهای ملائک و ثمره بزرگ نور را، و درباره سندان و ثمره‌های زمین، بر چه چیزی مقیّد شده‌اند و بر سندان‌های آب‌ها که از آنها حرارت زنده پخش می‌شود؟ حیات در چه چیزی ساکن است؟ چه کسی از دیگری مقدّم‌تر و بزرگتر است؟ وقتی که این را فرمود، «یهانا» بر ساحل یردنا، «مندادهیّی» چرخید و دستش را بر او قرار داد و بدرآورد لباسش را در یردنا، او را برهنه نمود از لباس گوشت و خون و ملبّس نمود با لباس درخشش، او را پوشاند با ردای نیک و پاک نور، بیدرنگ رهسپار شد «مندادهیّی» به مکانی که همه‌اش درخشش و همه اش نور است و «یهانا» با او می‌رود، ماهیان از دریا و پرندگان از دو ساحل دریا بر بدن «یهانا» جمع شدند و او را پوشاندند، دید «یهانا» بدنش را بر آن ناراحت شد، گفت: «مندادهیّی» به «یهانا» برای چه غمگین شدی برگوشت و خون که ترا از آن بدرآورده‌ام ؟ اگر می‌خواهی ترا برگردانم و در آن وارد کنم؟ «یهانا» گفت به «مندادهیّی» متبرّک و ستوده باد شخصی که لباس گوشت و خون را از من بدر آورد و مرا از آن رهائی داد و خارج کرد، ستایش شده و معظّم و پا بر جا و موقّر باد شخص برگزیده‌ای که با لباس درخشش مرا ملبّس کرد و با ردای نیکوی پاک نور مرا پوشاند که در آن قرار گرفتم، لیکن غمگین شدم بر فرزندانم که شایسته‌اند، اکنون که آنها را ترک کردم کسی نیست که آنها را آگاهی دهد، به او گفت: «مندادهیّی» : کسی که در اندیشه و در قلب خودت قرار گرفت، در اندیشه و قلب فرزندانت نیز قرار خواهد گرفت ای فرزندم، من می‌دانم برای چه ناراحت هستی و گفت «یهانا» به «مندادهیّی» همچنین تویی که می‌دانی درون قلب‌ها را و آگاهی به افکار و قلب‌ها و کبدها و کلیه‌ها مثل آفتاب گسترده‌اند مقابلت، تو می‌شکافی موی را و می‌بینی آنچه که در درون آن است، آگاهی از آنچه که هست در نور و آنچه که هست در تاریکی. «مندادهیّی» سپس سخن گفت با دهان باوقارش، از کف‌های آب و از امواج خروشان آب‌ها و از دو ساحل دریا برداشت ماسه و انداخت بر جسم «یهانا»، همچنان که رسم بود پنهان کردن بدن‌ها، بیدرنگ رهسپار شد «مندادهیّی» به مکانی که

همه‌ی آن درخشش و نور است و «یهانا» با او رفت. رفت و رسید به "مطرثا"ی «اپثاهیل مقدّس»، که درخشش او ناقص و نورش بریده که خداوند او را بریده و از میان خودشان رها کرده است، و او را کنار گذاشتند در بیابان و در تنهائی نشاندند، «اپثاهیل» که دید «مندادهیّی» را خمیده شد کرسی در زیر او. و برخاست ستود و تبرّک نمود «مندادهیّی» را و به او گفت: ستوده شده‌ای ای «مندادهیّی» مبارک باد مکانی که از آن آمدی و ستایش شده و معظّم و استوار است مکان بزرگی که به آن می‌روی، در مقابل خدای عظیم در عرش اعلی بر من با عطوفت باش، قید بر من افکنده و مرا رها نمی‌کنند که بالا روم و به بینم خداوند را در عرش، «مندادهیّی» به «یهانا» گفت صحبت کن با این شخص ممتاز که بخشش خداوند بر او واقع شود، همچنین تو انسان را همچون یکی از ملائک ساختم، همچون اثراهای عظیم خانه شکوه، برو دستوراتی به او بده، گفت «یهانا» به «اپثاهیل»: بخشش خداوند بر تو واقع شده و بر پشت اثرا، شخصی که ترا مجهّز کرد، دستور داد و به اینجا فرستاد، بیدرنگ رفت «مندادهیّی» بسوی مکانی که همه‌اش درخشش و نور است، و می‌رسد به مطرثای « اواثر» که هزاران هزار چشمانشان را بالا برده و روبان روبان در مقابلش ایستاده‌اند. افکنده است کرسی اش که رفیع است و بر آن می‌نشیند، «اواثر» که دید «مندادهیّی» را از کرسی‌اش برخاست و گفت «مندادهیّی» به «اواثر»: بنشین بنشین ای «اواثر» بر کرسیت که رفیع و شکوهمند و محافظت شده است، که خدای عظیم در عرش به تو عطا نموده‌اند، گفت «اواثر» به «مندادهیّی»: وقتی که میروی مقابل پروردگار بر من یاد کن. گفت «مندادهیّی» به« اواثر» اگر بروم می‌گویم و صحبت می‌کنم، خواهند آمد و بالا خواهند برد کرسیت را میان اشخاص فرزندان کمال، اگر بروم و بگویم و بسیار به من گوش بدهند، خواهند آمد دو فرشته از عرش و بر خواهند داشت پوشش بلند را از "اشخنتا"یت و از خداوند معظّم آنها بسمعت خواهند رساند و خواهند گفت که رفته است «مندادهیّی» و دراز کرده است دست کشطا را به «اواثر»، بیدرنگ می‌رود «مندادهیّی» به مکانی که همه‌اش درخشش و نور است و «یهانا» با او رفت. آنها رفتند و رسیدند به مطرثای چهار شخص فرزندان کمال، « این های »، « شوم های »، « زیو های » و «انهورهای»، تحویل گرفتند شخص برگزیده نیکوکار را و پابرجا نمودند در مکان راستین، آنها برای او تقدیم نمودند کتاب‌ها و دعاها و مسقتاها و سرودها را و می‌گویند اثراها، بیائید برویم و به بینیم شخصی را که از تیبل آمده است، برگزیده

نیکوکار را که صادق و با ایمان است، از میان اندیشه‌ها و توطئه‌های بد و از زیر کرسی اواثر قدیمی آمد، هر کس از درخشش‌اش او را ملبّس میکند و از نورش او را می‌پوشاند، آنها برخاستند و او را پوشاندند با پوشش‌های حرارت زنده که حد و شمارش ندارد، قائم شد «یهانا» در مکانی که همه‌اش درخشش و نور است، قرار گرفت در ایمانی که بسیار بزرگ و نه کوچک بود و گفت «یهانا»: از شما طلب می‌کنم ای خدای بزرگ، حیات اوّل و حیات دوّم و حیات سوّم و از «یوفین یوفافین» و «سام مانا اسمیرا» و از تاکی که همه‌اش حیات است و درخت بزرگی که همه‌اش شفاها است و از « اوصرهای » و « اپثاهای » که می‌گشایند نعمت خداوند را و برقرار می‌کنند کاشت نور را و ساکن می‌کنند «دموثای» اوّل را در منزلگه خداوند،، من طلب می‌کنم دعائی بسیار بزرگ و نه کوچک در این لحظه‌ای که در آن ایستاده‌ام، در این مسقتائی که من با آن صعود کردم، که با آن صعود خواهند کرد همه مردم راستین و با ایمانی که با نشان خداوند نشان شده‌اند و با تعمید پاک تعمید شده‌اند و نام خدای بزرگ ازلی بر آنها یاد شده است، ستایش باد پروردگار؛ خداوند پیروز است و پیروز است شخصی که به اینسو راه افتاد است.

کتاب ۱۵

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

این است راز و سیدرای «شلمی ماری اد بیثا»

◎بنام خدای بزرگ، درخشید «مارا اد ربوثا» و منّور شد در میان اثراها فرزندانش، این است راز و سیدرای «شلمی ماری اد بیثا» صاحب خانه. درباره نامی که آمد، و درباره نامی که می‌آید و درباره نامی که بوجود می‌آید و درخواست کردن آن درباره نام آن شخص والا که عبور نمود عالم‌ها را و آمد و اسمان را شکافت و آشکار شد، روشن نمود و آمد به اشخنتاهای همه "شویاهی"، قرار داد کرسیش را و بر آن نشست، شخص پاک اندیشید و دانست و آگاه شد برآنچه که بود و برآنچه که می‌باشد و برآنچه که خواهد شد، درخواست کردن، درباره آن کوه، کوه کریملا، آمد و یافت «شوا و اترسر» را اشخاص نیرومندی که آلات موسیقی غیر صالح در دستشان گرفته‌اند، نشسته‌اند ماه‌ها و سال‌ها و دقیقه‌ها و روزها و ثانیه‌ها و لحظه‌ها. و آمد «ایوات روهای» خلاف‌گو و هر شخص را بنامش

می‌خواند و هر شخص را با کارهایش دستور داد، آنها را می‌خواند و دستور می‌دهد و می‌فرستد به این عالم، او می خواند «شلمی» «ماری اد بیثا» صاحب خانه را و به او می‌گوید: ای «شلمی» صاحب خانه، زود سحرگاه برخیز و راه بیفت بساحل «یردنا» و به مکان نیک شفاها، فروکن دست‌هایت را با کشطا و بشوی انگشتانت را در درخشش عظیم یردنا، و صعود کن برو مقابل پدرت « یترون » شخص با کمال و پدرت که ترا به بیند، به تو دستور می‌دهد، حکومت و نیکی و پیروزی این عالم را، همچنانکه گفت « ایوات روهای » خلاف‌گو، "شلمی" صاحب خانه انجام داد. او زود برخاست در سحرگاه راه افتاد به ساحل یردنا و به مکان بزرگ نیک شفاها، و فرو نمود دست‌هایش را با «کشطا» و شستشو داد انگشتانش را در درخشش عظیم «یردنا» و صعود نمود مقابل پدرش « یترون » شخص باکمال، خم نمود قامتش را و دعا کرد برای پدرش، پدرش که او را دید خشمگین شد، شخص نیک که قبلاً خشمگین نشده بود، غضبناک شد شخص نیک که قبلاً غضبناک نشده بود، خواست که لگدمال نماید سرزمین «تیبل» را و آن را ویران کند و آویزان نماید در فلک‌های بزرگ استحکام، آنها را واژگون نماید برصورت‌هایشان بر روی زمین و مقابلش سیصدوشصت و دو ترمیدا بودند و می‌گویند به پدرشان، ای شخص باکمال به تو می‌گوئیم ای « یترون » با سخنت و بر پایی تعمیدت که بر درب منزلگه خداوند خشم و غضب نیست، اگر می‌خواهی از "شلمی" صاحب خانه درباره کتاب‌ها، بخش‌ها و سخنان عمیق «ناصیروثا» و درباره تشریحات این عالم، اگر به تو جواب دهد، دستور ده، برقرار شود یک کرسی برایش میان اشخاص نیاکانش، اگر از او بخواهی و به تو جواب ندهد برخواهد گشت و خواهد رفت به آن عالمی که از آن آمده است، آرام شد شخص نیک و به او گفت: ای «شلمی» صاحب خانه، سخنی برایم آمده است از منزلگه خداوند درباره کتاب‌ها، بخش‌ها و سخنان، و درباره اعماق ناصیروثا و تشریحات این عالم، درباره این زمین که از کجا شد؟ و سندانش بر چه چیزی قرار گرفته است؟ درباره «هوش ربتی» به چه کسی داده شد؟ به او گفت: ای پدرم! این زمین ساخته شده است و سندانش تکیه کرده است بر آبهای "سیاوی"، «هوش ربتی» به شخصی که حقیقت را نمی‌گوید داده شده است، به او گفت : خوب است چیزی که به من گفتی و خوبند سخنان پنهانی که خارج می‌شوند از دهانت، برو بنشین بر کرسی بزرگ شکوهمندت که برایت قرار داده شده است میان اشخاص نیاکانت، وقتی که خواست برود و بنشیند، «ربّا»

ترمیدایش را خواند و از او سؤال نمود و به او گفت: ای «شلمی» صاحب خانه سخنی برایم آمده است از منزلگه خداوند درباره کتاب‌ها، و بخش‌ها و سخنانی درباره اعماق «ناصیروثا» و تشریحات بر این عالم، درباره آسمان‌ها از کجا شدند؟ و بر چه چیزی گسترده شدند و به چه چیزی آویزانند و با چه چیزی منوّر شدند؟ به او گفت: ای پدرم: این آسمان‌ها هفت توده ابری شکل شکوه‌مند آب‌ها هستند که آنها را گسترانده و قائم نموده است «اپثاهیل» با قدرتی که «اواثر» پدرش به او داد به امر خداوند، بین یکی تا دیگری پرتوهای درخشش آویزانند و منوّرند با قدرت ملائک، به او گفت: خوب است چیزی که به من گفتی و خوبند سخنان پنهانی که خارج می‌شوند از دهانت، برو بنشین بر کرسی بزرگ شکوهمندت که برایت برقرار شده است بین اشخاص نیاکانت، وقتی که خواست برود و به نشیند، «ربّا» «ترمیدا» را خواند. و به او گفت ای «شلمی» صاحب خانه سخنی برایم آمده است از خانه پدرم درباره کتاب‌ها، بخش‌ها و سخنانی درباره "شامش" که از کجاست و طبیعتش از کجاست؟ گرمایش از کجاست و سردیش از کجاست و درخشش‌اش از کجاست؟ و به او گفت: ای پدرم شامش از زمین بود، طبیعتش از طبیعت "شوا" است، گرما و سرمایش از گرما و سرمای «اپثاهیل» است، درخشش‌اش از درخشش خداوند عظیم والا، بیداری که مافوق همه اعمال است. به او گفت: خوب است چیزی که به من گفتی و خوبند سخنان پنهانی که خارج می‌شوند از دهانت، برو بنشین بر کرسی بزرگ شکوهمندت که برایت بر قرار شده است ما بین اشخاص نیاکانت، وقتی که خواست برود و بنشیند «ربّا» «ترمیدایش» را خواند و به او گفت: ای «شلمی» صاحب خانه سخنی برایم آمده است از خانه خداوند بر کتاب‌ها و بخش‌ها و سخنانی درباره ژرفای «ناصیروثا» و تشریحات درباره این عالم، درباره ماه از کجا بود و درباره طبیعتش و روشنی‌اش و پسندیدگیش از کجا بود؟ آنگاه به او جواب داد: ای پدرم، ماه از زمین بوجود آمده است و طبیعتش از طبیعت "شویاهی" و روشنی و پسندیدگیش از روشنی و پسندیدگی «سام زیوا»یِ بزرگ محبوب اوّل است، شخص که قرار می‌دهد اشخنتایش را بر رأس یکصد و شصت و هفت عالم‌های بزرگ بالائی نور. هر عالم به تنهائی هزار هزار فرسنگ است و روبان روبان «اشخنتا»ها در آن جای دارند، هر «اشخنتا» به تنهائی هزار هزار «اثراها» در آن جای دارند، و هر «اثرا» به تنهائی در یک «اشخنتا» جای میگیرد، به او گفت: خوب است چیزی که به من گفته ای و خوبند سخنان پنهانی که خارج می‌شوند

از دهانت، برو بنشین بر کرسی بزرگ شکوهمندت که برایت نهاده شده است بین اشخاص نیاکانت، وقتی که خواست برود و بنشیند، «ربّی» «ترمیدایش» را خواند و از او سؤال می کند و به او می‌گوید: ای «شلمی» صاحب خانه، سخنی برایم آمده است از منزلگه پدرم درباره کتاب‌ها، بخش‌ها و سخنان درباره ژرفای «ناصیروثا» و درباره تشریحات این عالم، درباره آبها از کجا بودند؟ درباره طبیعتشان و درباره پسندیده بودنشان از کجاست و قدرتشان از کجا بود؟ به او گفت: ای پدرم، آب‌ها از زمین بودند و طبیعتشان از طبیعت "شوا" است، قدرتشان از قدرت ظلمت و پسندیده بودنشان از پسندیدگی آب‌های حیات است، به او گفت: خوب است چیزی که به من گفتی و خوبند سخنان پنهانی که خارج می‌شوند از دهانت، برو بنشین بر کرسی بزرگ شکوهمندت که برایت بر قرار شده است میان اشخاص نیاکانت، وقتی که خواست برود و بنشیند، «ربّا» «ترمیدایش» را خواند و از او سؤال نمود و به او گفت: ای «شلمی» صاحب خانه سخنی برایم آمده است از منزلگه پدرم، درباره کتاب‌ها، بخش‌ها و سخنان و درباره ژرفای ناصیروثا و درباره تشریحات بر این عالم: درباره آتش که از کجاست و طبیعتش از کجا است و شکلش از کجاست و دودش از کجاست؟ به او گفت: ای پدرم، آتش از زمین بود و طبیعتش از طبیعت "شوا" است، قدرتش از قدرت ظلمت و از خانه «سیمیائیل سطانا» است، و به او گفت خوب است چیزی که به من گفتی و خوبند سخنان پنهانی که خارج می‌شوند از دهانت، برو بنشین بر کرسی بزرگ شکوهمندت که برایت بر قرار شده است میان اشخاص نیاکانت، وقتی که خواست برود و به نشیند، «ربّا» «ترمیدایش» را خواند و از او سؤال نمود و به او گفت: ای «شلمی» صاحب خانه، سخنی برایم آمده است از منزلگه خداوند درباره کتاب‌ها، بخش‌ها، و سخنان و درباره ژرفای، «ناصیروثا» و درباره تشریحات بر این عالم: درباره باد از کجاست و درباره طبیعتش و درباره قدرتش و درباره پسندیدگی اش از کجاست؟ و به او گفت: ای پدرم، باد از زمین بود و طبیعتش از طبیعت "شوا" است، قدرتش از قدرت ظلمت است و پسندیدگی اش از پسندیدگی آیر است، و به او گفت: خوب است چیزی که به من گفتی و خوبند سخنان پنهانی که خارج می‌شوند از دهانت. برو بنشین بر کرسی بزرگ شکوهمندت که برایت بر قرار شده است میان اشخاص نیاکانت، وقتی که خواست برود و بنشیند، «ربّا» «ترمیدایش» را خواند و از او سؤال کرد و به او گفت: ای شلمی صاحب خانه، سخنی برایم آمده است از منزلگه خداوند درباره کتاب‌ها، بخش‌ها و سخنان، و

درباره عمق «ناصیروثا» و درباره تشریحات این عالم به او گفت: بالائی‌ها کیستند و تحتانی‌ها کیستند ؟ به او جواب داد: بالائی‌ها آسمان‌اند و تحتانی‌ها زمین‌اند و به او گفت: آسمان آبستن می‌شود قبل از زمین یا زمین آبستن می‌شود قبل از آسمان ؟ به او گفت: ای پدرم، آسمان باران و شبنم می‌آورد، و زمین دهانش را می‌گشاید و آنرا می‌پذیرد و خارج می‌کند محصولات، بذرها و میوه‌ها که از آنها فرزندان مردم می‌خورند و می‌نوشند و نیکی سرورشان را نمی‌پذیرند. و به او گفت: خوبست چیزی که بمن گفتی و خوبند سخنان پنهانی که از دهانت خارج می‌شوند، برو بنشین بر کرسیی بزرگ شکوهمندت که برایت نهاده شده است میان اشخاص نیاکانت. وقتی که خواست برود و بنشیند، «ربّا» «ترمیدایش» را خواند و از او سؤال نمود و به او گفت: ای شلمی صاحب خانه، سخنی برایم آمده است از منزلگه خداوند درباره کتاب‌ها، بخش‌ها و سخنان، درباره عمق ناصیروثا و درباره تشریحات این عالم، به او گفت: بیرونی کیست و درونی کیست؟ و به او گفت: بیرونی مرد است و درونی زن است. و به او گفت: مرد بارور می‌شود پیش از زن یا زن بارور می‌شود پیش از مرد؟ به او گفت: کاشته می‌شود بذر در جسم مرد طی ۴۲ روز، سپس به زن می‌دهد بذر و تخم و ریشه و اصل و گره می‌خورند در آن، مغز استخوان و استخوان‌ها و عصب‌ها و به او گفت: زن به جنین چه چیزی می‌دهد ؟ به او گفت خون و پوست و جسم و موها به او می‌دهد ، به او گفت: طفل در درون مادرش با چه چیزی ایجاد می‌شود و پرورش می‌یابد ؟ به او گفت: جنین با هفت راز پدر و مادرش پرورش می‌یابد و به او گفت: خوراک برای جنین از کجا می‌باشد؟ و به او گفت: خوراک برای جنین از درون مادرش می‌باشد، به او گفت: وقتی که پیمانه برای جنین کامل می‌شود و بخواهد که برای مادرش بشود، چگونه برای مادرش می‌شود؟ به او گفت: ای پدرم وقتی که پیمانه برای جنین کامل می‌شود، افکنده می‌شوند دردها در کفل‌های داخلی مادرش و می‌زنند جنین را به صورت واژگونی بزرگ، وقتی که زده می‌شود و وارونه میگردد سرش به زیر و پاهایش به بالا، سپس برای مادرش متولّد می‌شود، به او گفت: خوبست چیزی که بمن گفتی و خوبند سخنان پنهانی که خارج می‌شوند از دهانت، برو بنشین بر کرسی بزرگ شکوهمندت که برایت نهاده شده است میان اشخاص نیاکانت، وقتی که خواست برود و به نشیند، ربّا ترمیدایش را خواند و از او سؤال نمود و به او گفت: ای «شلمی» صاحب خانه، سخنی برایم آمده است از منزلگه خداوند درباره کتاب‌ها، بخش‌ها و سخنان

درباره ژرفای «تاصیروثا» و درباره تشریحات این عالم و به او گفت: وقتی که پیمانه عالم تکمیل می‌شود چگونه تکمیل میشود؟ درباره همه اطلاعاتی که پدرش از او خواست در فکرش بود که برایش بیاورد، لیکن این اطلاع در فکرش نبود که برایش بیاورد، او افتاد و نشست به نزد سیصد و شصت و دو «ترمیدا»، راه افتاد و آمد «اوصر انهورای» آرام و تکیه‌گاه بزرگ حیات و او را یافت و به او گفت: چرا نشسته‌ای ای "شلمی" صاحب خانه ؟ به او گفت: پدرم اطلاعی از من خواست که در فکرم نبود که برایش بیاورم، به او گفت: اطلاعی که پدرت از تو خواست من در فکرم آنرا می‌دانم، وقتی که پدرترا به مقابلش بخواهد و به تو بگوید: این اطلاع در فکرت بود و بمن ندادی یا یکی از «اثراها» فرزندان نور ترا درباره آن تعلیم داده است؟ به او بگو: در فکرم بود و به تو ندادم، زیرا که پاهایم محکم نبودند و با استقامت مقابلت نایستادند، به او بگو: وقتی که پیمانه عالم تکمیل می‌شود زمین به ویرانی می‌افتد و آسمان درهم پیچیده می‌شود مثل "بوریا"، آفتاب بدر می‌آورد درخشش خود را و ماه بدر می‌آورد روشنی خود را، ستارگان و صور فلکی ریزش می‌کنند مثل برگ‌ها، آتش به مکان اصلیش می‌رود، آبها می‌روند به مکان اصلی خودشان، چهار باد خانه می‌گیرند بال‌هایشان را و نمی‌وزند، سپس برخاست "شلمی" صاحب خانه و رفت جلوی «یترون» شخص باکمال، به او گفت: ای پدرم اطلاعی را که از من خواستی به تو می‌گویم: وقتی که پیمانه عالم تکمیل می‌شود زمین به ویرانی می‌افتد و آسمان درهم پیچیده می‌شود مانند حصیر نیی، آفتاب بدر می‌آورد درخشش خود را و ماه بدر می‌آورد روشنی خود را، ستارگان و صور فلکی ریزش می‌کنند مثل برگ‌ها، آتش به مکان اصلیش می‌رود و آبها می‌روند به مکان اصلی خودشان، چهار باد خانه می‌گیرند بال‌هایشان را و نمی‌وزند و گفت پدرش به "شلمی" صاحب خانه: این اطلاع را در فکرت داشتی و به من ندادی یا یکی از اثراها فرزندان نور آنرا به تو گفت؟ به او گفت: این اطلاع را «هیبل زیوا» به من گفت، به او گفت : برو برو ای کسی که از درخشش تهی و از نور بریده شده که قطع کرده است خداوند از مقابلشان، و رها کردند "اثرا"ها پشت سرشان، خداوند پیروز است بر همه اعمال، و پیروز است "یاور زیوا" و مساعدینش.

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎بنام پروردگار معظّم ازلی، پیوستگی و آسایش خداوند و بخشش گناهان باد برای زهرون بر مدلل، من «دنانوخت» هستم میان آبها می‌نشینم، کاتب و حکیم، کتاب مرکب سروران، قدرتمند، بزرگ و مغرور که وجود دارد برایش صاحب خانه‌ای در خانه‌اش و بزرگتر از او نیست در ساختمانش، قصره‌های بیرونیش و در خانه‌های زیرینش، این کتاب‌هایم را دم دست‌هایم قرار داده‌ام و کتاب یاد بودم بر دو بازوهایم، من در کتاب‌های جدیدم مطالعه می‌کنم و بر قدیمی‌ها آگاه می‌شود، می‌اندیشم و آگاه میشوم و یاد میگیرم برآنچه که بود و آنچه که می‌شود و آنچه که خواهد شد، خواست و آمد « دیصای زوطا » و افتاد مقابلم. آنرا گشودم و در آن مطالعه نمودم، او کوچک و امّا سخنانش بزرگ‌اند، سخنانش او را نیرومند می‌کنند و جستجو می‌کند در «آبادون» های بالائی و می‌گوید: هست خدائی که از ازل بود، هست حقیقتی که از قبل در رأس بود، هست درخشش، هست نور، هست مرگ و هست حیات، هست نور و هست تاریکی، هست کجی، هست راستی، هست تباهی، هست آبادانی، هست خطا، هست شفا، هست شخص بیداری که بزرگ است و مقدّم بود بر سازنده آسمان و زمین، گفت «دنانوخت» از «دیصای زوطا» آگاه می‌شوم و می‌گویم: کجا هستند خدایی که از ازل بودند؟ کجاست درخشش؟ کجاست نور کجاست کجی؟ کجاست ثبات؟ کجاست خرابی؟کجاست آبادانی؟ کجاست ضربت؟ کجاست شفا؟ کجاست این شخص بیداری که بزرگتر و مقدّم بود بر سازنده آسمان و زمین؟ گرفتم «دیصای زوطا» را و در آتش سوزاندم، میان آبها می‌نشینم من «دنانوخت» هستم کاتب حکیم، کتاب مرکب سروران، قدرتمند، بزرگ و مغرور، که دارد صاحب خانه‌ای در خانه‌اش و بزرگتر از او نیست در ساختمانش، کاخ‌های برینش و در خانه‌های زیرینش. این کتاب‌هایم دم دست‌هایم قرار دارند، و کتاب یاد بودم بر دو بازوهایم، در کتاب‌های جدیدم مطالعه میکنم و بر قدیمی‌ها آگاه می‌شوم، تفکّر می‌کنم و آگاه می‌شوم و یاد می‌گیرم بر آنچه که بود و بر آنچه که می‌شود و بر آنچه که خواهد شد، خواست و آمد «دیصای زوطا» مقابلم افتاد آنرا گشودم و در آن مطالعه نمودم، او کوچک و سخنانش بزرگند، و سخنانش او را نیرومند می‌کنند، او جستجو می‌کند در مکان‌های

بالائی و می‌گوید: هست خدائی که از ازل بود، هست حقیقتی که از قبل در رأس بود، هست درخشش، هست نور، هست مرگ، هست حیات، هست ظلمت و هست نور، هست کجی، هست راستی، هست خرابی، هست آبادانی، هست خطا، هست شفا، هست شخص بیداری که بزرگتر است در مقابل سازنده آسمان و زمین و گفت «دنانوخت» من از «دیصای زوطا» آگاه می‌شوم و می‌گویم، کجاست خدائی که از ازل بود؟ کجاست حقیقتی که از قبل در رأس بود؟ کجاست درخشش؟ کجاست نور؟ کجاست مرگ؟ کجاست حیات؟ کجاست ظلمت؟ کجاست نور؟ کجاست کجی؟ کجاست ثبات؟ کجاست خرابی؟ کجاست آبادانی؟ کجاست خطا؟ کجاست شفا؟ کجاست این شخص بیداری که بزرگتر و قبل از سازنده آسمان و زمین بود؟ گرفتم «دیصای زوطا» را و در آب فرو کردم، میان آبها می‌نشینم، من هستم «دنانوخت» کاتب دانشمند، کتاب مرکب سروران، نیرومند، و مغرور که دارد صاحب خانه‌ای در خانه‌اش و بزرگتر از او نیست در ساختمانش، در کاخ‌های برینش و در خانه‌های زیرینش، این کتاب‌ها را دم دست‌هایم قرار داده‌ام، و کتاب یاد بودم را بر دو بازوانم، در کتاب‌های جدیدم مطالعه می‌کنم و در قدیمی‌ها می‌اندیشم و آگاه می‌شوم و یاد می‌گیرم بر آنچه که بود و آنچه که می‌شود و آنچه که خواهد شد، می‌خواهد و می‌آید «دیصای زوطا» و مقابلم می‌افتد، آنرا می‌گشایم و در آن مطالعه می‌کنم، او کوچک است اما سخنانش بزرگند و کلامش او را نیرومند می‌نماید، جستجو می‌کند در مکان‌های بالائی و می‌گوید: هست خدائی که از ازل بود، هست حقیقتی که از قبل در رأس بود، هست درخشش، هست نور، هست مرگ، هست حیات، هست ظلمت، هست نور، هست کجی، هست راستی، هست ویرانی، هست آبادانی، هست خطا، هست شفا، هست شخص بیداری که بزرگتر است در مقابل سازنده آسمان و زمین. و گفت «دنانوخت» من از «دیصای زوطا» آگاهی می‌یابم و می‌گویم: کجاست خدائی که از ازل بود؟ کجاست حقیقتی که از قبل در رأس بود؟ کجاست درخشش؟ کجاست نور؟ کجاست مرگ؟ کجاست حیات؟ کجاست ظلمت؟ کجاست نور؟ کجاست کجی؟ کجاست راستی؟ کجاست ویرانی؟ کجاست آبادانی؟ کجاست خطا؟ کجاست شفا؟ کجاست شخص بیداری که بزرگتر است در مقابل سازنده آسمان و زمین؟ گرفتم «دیصای زوطا» را مقابلم نهادم از سایه‌های صبح تا شفق بزرگ شامگاه، آمد «ایوات روها ادقچا» در "اشخنتا"یم ایستاد مقابلم و به من گفت: چرا خوابیده‌ای ای «دنانوخت»، چرا خواب برایت خوش آیند است،

من هستم خدائی که از ازل بود، من هستم حقیقتی که از قبل در رأس بود. من هستم درخشش، من هستم نور، من هستم مرگ، من هستم حیات، من هستم ظلمت، من هستم نور. من هستم کجی، من هستم راستی، من هستم خرابی، من هستم آبادانی، من هستم خطا، من هستم شفا، من هستم شخص بیداری که بزرگتر بود قبل از سازنده آسمان و زمین، دوستی با پادشاهان ندارم، و تاجی در حکومتم نیست و نیست فرزند انسانی که بتواند اطلاعی به من بدهد در ابرهای تاریکی، آمد « دین املک اثرا » و لگدی زد به بدن «دنانوخت» و از بدنش او را خارج نمود، «زیقی زیقی» می‌گیرند «دنانوخت» را و «اودامی اودامی» او را هدایت می‌کنند، پله پله او را حمل می‌کنند و بر پله‌ها بالا می‌برند، او را بالا بردند و قائم نمودند بر مطرثای «انباز هیلا»، صاحب ظلمت، سندان بزرگ زمین، کرسیش بر پرتگاه زمین برایش افکنده شده است، پاهایش بر مکان‌های زیرین و بر همه دریاها دامنه‌اش گردانده شده است، هزاران بار و روبان روبان «طیوثا» او را خدمت میکنند و گفت: من که او را دیدم گفتم که خم شوم و سجده نمایم، دراز کنم قامتم را و او را ستایش نمایم. و مرا نگذاشت «دین املک اثرا» که با من همراه بود، به من گفت برای چه کسی سجده می‌کنی ای «دنانوخت»؟ و برای چه کسی می‌خواهی دراز کنی قامتت را و ستایش نمائی؟ وقتی که آفریدگار بزرگ ازلی و منزلگه پدر بزرگ اوّل جلویت هستند. «زیقی زیقی» می‌گیرند دنانوخت را و «اودامی اودامی» او را هدایت می‌کنند، پله پله او را حمل می‌کنند و بر پله‌ها او را بالا می‌برند، بالا بردند و قائم نمودند بر مطرثای «زان هاززبان» مجهّز، زورمند، صاحب خشم و قدرت ویرانی، کرسی‌اش به درب آسمان افکنده شده، به دزد می‌گوید بدزد و به صاحب خانه می‌گوید محکم و پابرجا باش، به دزد به خاطر ارتکاب قتل و به صاحب خانه به خاطر زیان دیدنش، هزاران بار ایستاده‌اند جلویش و روبان روبان «طیوثا» خدمتش می‌کنند، من وقتی که او را دیدم خواستم خم شوم و سجده نمایم و دراز کنم قامتم را و ستایش نمایم، مرا نگذاشت «دین املک اثرا» که با من همراه بود و به من می‌گوید برای چه کسی سجده می‌کنی ای «دنانوخت»؟ و برای چه کسی می‌خواهی دراز کنی قامتت را و ستایش نمائی؟ وقتی که خدای بزرگ ازلی و منزلگه پدر بزرگ ازلی جلویت هستند؟ «زیقی زیقی» می‌گیرند «دنانوخت» را و «اودامی، اودامی» او را هدایت می‌کنند، پله پله او را حمل می‌کنند، و بر پله‌ها بالا می‌برند، بالا بردند و قائم نمودند بر مطرثای «ایوات روها» مادر عزب‌ها،

«قنانیت» مادر «قدیشی»، زهر عقرب درون ظلمت، می‌ایستند هفت زنان آزاده که هیچ کدام آزاده نیستند و هفت باکره که خوانده نمی‌شوند باکره‌ها، در حالیکه سینه‌هایشان برهنه‌اند و پهلوهایشان لختند، اکلیل هرزگی و فحشا بر سرهایشان قرار داده اند، می‌گیرند قلب‌های سروران را و می‌گیرند احساس فرزندان مردم را، اسیر می‌کنند مردان را با چشمان غرورآمیز و زنان را با قلب بی‌قید. هزاران بار جلویش ایستاده‌اند و روبان روبان «طیوثا» خدمتش می‌کنند و گفت من وقتی که او را دیدم به خود گفتم که خم شوم و برایش سجده نمایم و دراز کنم قامتم را و او را ستایش نمایم، مرا نگذاشت « دین املک اثرا » که با من بود گفت برای چه کسی سجده می‌کنی ای «دنانوخت» و برای چه کسی دراز می‌کنی قامت را و ستایش می‌نمائی وقتی که خدای بزرگ ازلی و منزلگه پدر بزرگ ازلی جلویت هستند؟ «زیقی زیقی» می‌گیرند «دنانوخت» را، «اودامی اودامی» او را هدایت می‌کنند، پله پله او را حمل می‌کنند و بر پله‌ها بالا می‌برند، بالا بردند و قائم نمودند بر مطرثای «هیمون گورا»، هزاران بار جلویش ایستاده‌اند و روبان روبان «طیوثا» خدمتش می‌کنند، من وقتی که او را دیدم گفتم که خم شوم و برایش سجده نمایم و قامتم را دراز کنم و ستایش نمایم، مرا نگذاشت « دین املک اثرا » که با من بود و گفت: برای چه کسی سجده می‌کنی ای « دنانوخت » و برای چه کسی دراز می‌کنی قامتت را و ستایش می‌کنی، وقتی که خدای بزرگ ازلی و منزلگه پدر بزرگ ازلی جلویت هستند؟ « زیقی زیقی » می‌گیرند «دنانوخت» را، « اودامی اودامی » او را هدایت میکنند، پله پله او را حمل می‌کنند، بر پله‌ها او را بالا می‌برند، بالا بردند و قائم نمودند در «مطرثای اپثاهیل»، که درخشش‌اش ناقص و نورش قطع شده است، که قطع نموده خداوند او را از پشت سرشان، که سرش سفیدتر بود از کف‌های آب و ریشش از تارهای پشم سفیدتر، گفت: با قدرتم خانه را بنا نمودم و با معجزاتم کاخ را روشن کردم، دادم «سرآ» را برای حساب کردن عالمیان، و دادم «شامش» را برای خدمت کردن به فرزندان مردم، متکّبری که با دست‌هایش انجام نداد و بادهانش خود را می‌ستاید. «زیقی زیقی» می‌گیرند «دنانوخت» را، « اودامی اودامی » او را هدایت می‌کنند، پله پله او را حمل می‌کنند و بر پله‌ها بالا می‌برند، بالا بردند و قائم نمودند بر مطرثای «اواثر» قدیمی، عالی، پنهان و حفاظت شده، خیره شدم و دیدم هزار هزار ایستاده‌اند و روبان روبان نشسته‌اند، همه با درخشش ملبّسند و با نور مستور گشته‌اند، اکلیل پیروزی‌ها بر سرهایشان قرار دارد،

نشسته‌اند بر کرسی‌های آرامش و سخن می‌گویند در «سیدرا»ها و «مسقتا»ها و «بوثه»های پنهان، من خیره شدم و دیدم هزار هزار کرسی‌هائی که قرار گرفته‌اند، پیچیده و نهاده شده بر آنها لباس‌های درخشش و رداهای پاک نور، گفت «دنانوخت»: در آن «مطرثا» ترسیدم و لرزیدم و وحشت کردم، گفت « دین املک اثرا » به « دنانوخت »: ای «دنانوخت» بر هفت «مطرثای» مرگ ترا عبور داد، و در هشتمین ویران شده نترسیدی و نلرزیدی و وحشت نکردی، اینجا چه دیدی که ترسیدی و وحشت کردی؟ گفت «دنانوخت» به « دین املک اثرا »: دیدم هزار هزار که ایستاده‌اند و روبان روبان که نشسته‌اند، همه با درخشش ملبّسند و با نور مستور گشته‌اند، اکلیل‌های پیروزی بر سرهایشان قرار داده شده است، نشسته‌اند بر کرسی‌های آرامش و سخن می‌گویند در «سیدرا»ها و «مسقتا»ها و «بوثه»های پنهان، دیدم هزار هزار کرسی‌هائی که بر آنها پیچیده و نهاده شده بودند لباس‌های درخشش و رداهای بزرگ نور و گفت: دیدم مظهر حیات را که از ازل بود، دیدم «کشطا» را که از قبل در رأس بود و گفت: دیدم مرگ را، دیدم حیات را، دیدم ظلمت را، دیدم نور را، دیدم کجی را، دیدم راستی را، دیدم ویرانی را، دیدم خطا را، دیدم شفا را، دیدم این شخص بیداری که عظیم است و قبل از سازنده آسمان و زمین بود. گفت « دین املک اثرا » به دنانوخت: این کرسی‌ها نگه داشته می‌شوند برای "نشمتا"هائی که هنوز برای مادر و پدرشان نشدند، برای هزار سال می‌افتند و می‌شوند در نسل پدر و مادر، سپس خارج می‌شوند به عالم و می‌پوشند رنگ گوشت را، وقتی که پیمانه شان تکمیل می‌شود از دنیا می‌آیند می‌پوشند لباس درخشش و مستور می‌شوند در رداهای بزرگ نور و می‌نشینند بر کرسی‌های آرامش و سخن می‌گویند در «سیدرا»ها و «مسقتا»ها و «بوثه»های پنهان، گفت «دنانوخت» به «دین املک اثرا»: کرسی خودم کدام است؟ گفت «دین املک اثرا» به «دنانوخت»: پوششت لباس درخشش و ردای بزرگ نور است، اکلیلت از « ارواز گفنا » است که پژمرده و پوسیده نمی‌شود و برگی از آن نمی‌ریزد و گفت «دین املک اثرا» به «دنانوخت»: برو به عالم بدها و مکانی که همه‌اش حکومت‌ها است، برو کتاب‌هایت را در آتش به سوزان و کتاب یاد بودت را در آب فرو کن، خارج شو در عالم، بخوان صدای خداوند را و تعلیم ده «ترمیدا»ها را شصت سال و شصت ماه، وقتی که پیمانه‌ات تکمیل می‌شود می‌آئی می‌پوشی لباس درخشش را و مستور می‌شوی با ردای عظیم نورانیت، برایت قرار می‌دهند

اکلیل شادابت را، می‌نشینی بر کرسی آرامشت و سخن می‌گوئی در «سیدرا»ها و «مسقتا»ها و «بوثه»های پنهان میان «اثرا»ها برادرانت فرزندان نور، و گفت «دنانوخت» به «دین املک اثرا» بر آستانه منزلگه خداوند خاک می‌خورم و برنمی‌گردم و نمی‌روم به عالم بدها به مکانی که همه‌اش حکومت است و گفت «دین املک اثرا» به «دنانوخت»: ای «دنانوخت» نادانی که نبود دانا، ناقصی که نبود بیدار! برآستانه منزلگه خداوند خاک نمی‌خورند، لیکن نیکی می‌خورند و آسایش طلب می‌کنند، برگرد برو به عالم بدها به مکانی که همه‌اش حکومت‌ها است، کتاب‌هایت را در آتش به سوزان و کتاب یادبودت را در آب فرو کن. خارج شو در عالم، بخوان صدای خداوند را و تعلیم ده ترمیداها را شصت سال و شصت ماه، وقتی که پیمانه‌ات کامل شود بیا، بپوش لباس درخششت را و مستور شو با ردای عظیم نورانیست، بگذار بر سرت اکلیل شادابت را. گفت «دنانوخت» گشودم چشمانم را و ابروهایم را بالا بردم خیره می‌شوم، می‌بینم هزاران نفر آزادگانی که در آفتاب ایستاده بودند و بر من گریه می‌کنند، و روبان آزاده‌هائی که در گرمای روز ایستاده بودند و بر من سوگواری و گریه می‌کنند، به آنها گفتم بروید ای مردان آزاده‌ای که بر من سوگواری و گریه می‌نمائید بروید بر خودتان گریه کنید، و ای زنان آزاده‌ای که بر من سوگواری و گریه می‌نمائید بروید بر خودتان سوگواری و گریه نمائید، شما ندیده‌اید آنچه را که چشمانم دیده‌اند و نشنیده‌اید آنچه را که گوش‌هایم شنیده‌اند و برخاست «دنانوخت» و همسرش «نوریثا» را خواند و به او گفت: این کتاب‌هایم را بیاور و در آتش بسوزان، و کتاب یاد بودم را در آب فرو کن. و همسرش «نوریثا» بیرون داد با صدایش و فریاد زد و گفت: «دنانوخت» گمراه شده است «دنانوخت» دیوانگی می‌کند، این فرزند پادشاهان بدون شعور صحبت میکند، برخاست «دنانوخت» کتاب‌هایش را در آتش سوزاند و کتاب یادبودش را در آب فرو کرد و خارج شد در این عالم، خواند صدای خداوند را و تربیت نمود «ترمیداهائی» را شصت سال و شصت ماه و شصت روز، وقتی که پیمانه «دنانوخت» کامل گردید و از جسمش خارج شد او را بالا بردند به درب منزلگه خداوند، گفت «دنانوخت» برایم بگشائید درب منزلگه خداوند را، سپس برایش گشودند درب منزلگه خداوند را، برایش بالا کشیدند پرده بزرگ استحکام را، جهیدند او را پوشاندند لباس درخشش و مستور نمودند او را با ردای عظیم نور، برایش آوردند اکلیلی از «ارواز گفنا» و بر سرش قرار دادند، و ایستاد «دنانوخت» در مکانی که خداوند بود، مکانی که

همه‌اش درخشش است و در مکانی که همه‌اش نور است ایستاد با قدرت بزرگ و ستایش نمود خداوند عظیم را، و توقیر نمود کنیه ارزشمند بر قرار شده‌ای همچون خودش و گفت «دنانوخت» در این «مسقتا» که من با آن صعود کردم، صعود میکنند و می‌آیند در آن همه «ناصورائیان»، صادقین و مؤمنان و نیکان، و قرار می‌گیرند و پا بر جا می‌شوند در مکان نور بزرگ اوّل، پا بر جاست خداوند در نور و قرار دارد «مندادهیّی» در پیروزیهایش، خداوند پیروز است بر همه اعمال.

کتاب ۱۷

شمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ بنام پروردگار بزرگ، روشن شود برایشان اندیشه و دانش و آگاهی شان، برای زهرون بر مدلل، این است حکمت و آموزش‌هائی که شرح داد و آشکار نمود و فرمود «یهیی بر زاکری» برای «ناصورائیان» صادق و مؤمن و گفت: اگر در تو قدرت هست یک برگزیده نیکوکار باش که برگزیده است در همه کارها، مانند پادشاهی که تاج بر سرش نهاده شده و جنگ می‌کند در عالم با بدها و دروغگویان و مقهور می‌کند ظلمت و کمک کنندگانش را، اگر قدرتی در تو نیست مانند شخص برگزیده نیکوکار باش، یک ناصورائی راستین، همچون یک کشاورز منظّم که در زمین کار می‌کند و در آن محصولاتش را بالا می‌آورد، می‌شود یک کمک کننده برای اشخاص کامل، قدرت می‌دهد به برگزیدگان نیکوکار و پیدا می‌کند از موفقیت‌هایشان، سلاح برگزیدگان نیکوکار هست صداقت و ایمان درستی و دانائی، آگاهی و حکمت، تعلیم و آموزش، ثبات و دعا و نیایش، اجر و خیرات، آرامش و نیکی، فروتنی و عدالت، درستی و خوشایندی، احتیاط و پایدار، پاکی و نزاهت، کمال و شفقت، بخشش و اندیشه، تفکّر بر خداوند و عشق به حقیقت، رأس صداقتت تباه مکن کلامت را و ریا و دروغ را دوست دارمباش، رأس ایمانت ایمان داشته باش به مالک نور که وجود دارد و پابرجا است در همه پاکی‌ها، رأس صداقتت قضاوت کن خودت را، رأس دانائی ات متلّون مباش، رأس آگاهیت خودت را در دام میفکن، رأس حکمتت مسخره مکن و نخند بر کامل‌ها، رأس آموزشت یادگیر و شرح ده سخنان خدایت را، رأس تعلیمت دستورات پاک را از یاد دهندگان نیک قطع مکن، رأس ثباتت عوض مکن کلامت را به

آنچه که از آن تو نیست، رأس دعا و نیایشت هر خوابی را دوست مدار، رأس خیرات و نیکیت بده طعام و آب به گرسنگان و تشنگان، رأس آرامشت تکبّر مگیر و غضب مکن و متمّرد مباش، رأس فروتنیت نام خدایت از دهانت دور نشود، رأس انصافت خود را منصف کن و به پذیر سخنان حکما را، رأس درستیت نگو چیزی را که از آن اطلاع نداری، رأس خوشایندیت برای همه کس موقّر باش، رأس احتیاطت بدان اندیشه‌ات را و سپس سخن بگو، رأس پایداریت طمع نکن و نگیر چیزی را که از آن تو نیست، رأس پاکیت خود را در آلودگی‌ها نیفکن، رأس نزاهتت خود را منزّه کن و چیز زشت را دوست مدار، رأس کمالت تکبّر مگیر بر بزرگتر از خودت، رأس شفقتت شفقت کن بر "نشمتا"های فقرا و آزاردیدگان، رأس ستایشت ستایش کن مکانی را که از آن آمده‌ای، رأس تفکّرت بیندیش درباره روزی که خارج می‌شوی از جسمت، رأس محبتت بگیر محبت حقیقی با برادران خوبی که در عشق خدایت گام برمیدارند، شخص راستین نظیر است به ترازوئی سالم که در آن انحرافی نیست، شخص درستکار نظیر است به داور راستینی که در سخنانش دروغ نیست، شخص با ایمان نظیر است به کشاورزی که می‌کارد و عمل می‌آورد میوه‌های نیک و خوب را، شخص دانا نظیر است به بنّای مرتبی که می‌سازد و تقسیم می‌کند ساختمان را با همه زیبائی، شخص ممتاز نظیر است به نقاشی که تصاویر را در کمال زیبائی نقاشی میکند، شخص حکیم نظیر است به صنعتگر ماهری که همه چیز را می‌داند، شخص آگاه مرتب و منظّم کننده نظیر است به چراغ منّوری که از چپ براست روشن میکند، شخص راستین نظیر است به کوه بلندی که بادها نمی‌توانند آنرا از جایش جابه جا کنند، شخص برگزیده در دعا و نیایش نظیر است به تاجری که ثروتش را هزار بار مضاعف می‌نماید، شخص نیکی که خیرات می‌دهد نظیر است به طبق پری که مقابل گرسنگان نهاده می‌شود، شخص آرام نظیر است به میوه شیرین و لذیذ، شخص فروتن نظیر است به آب‌هائی که می‌ریزند و پخش می‌شوند در هر مکان و او اراده خدایش را تغییر نمی‌دهد، شخص منظّم نظیر است به شهرت ستوده شده‌ای که عمل می‌کند و مستور و مرتّب است، شخص خوشایند نظیر است به کوه شکوفه‌ها و درختان و گیاهان خوشبو، شخص محتاط نظیر است به مراقب راستینی که با هیچ رشوه‌ای رشوه گیر نمی‌شود، شخص سازمان دهنده نظیر است به خوراک صحّت دهنده که طعمش درست شده است با همه میوه‌ها، شخص پاک نظیر است به چشمه درخشان پاکی که هیچ امتزاجی را نمی‌پذیرد،

شخص بی‌گناه نظیر است به آئینه صیقل شده‌ای که همه چهره‌ها در آن به روشنی تشخیص داده می‌شوند، شخص شفیق که شفقت می‌کند نظیر است به آفتابی که بر خوبان و بدان میتابد، شخص رئوف نظیر است به باد خوشی که به همه درب‌ها و پنجره‌ها می‌وزد، شخص متفکّر که فکر می‌کند و می‌اندیشد درباره آینده‌اش نظیر است به سوارکاری که در زندان محبوس است، اما فکر می‌کند و می‌اندیشد که چه وقت از اسارتم رها می‌شوم، هر کس که از محبت راستین پُر است نظیر است به پدر نیکی که برای فرزندان و کاشته‌هایش محبتش را می‌افزاید. ای برگزیدگان و کامل‌ها مواظب باشید و دور کنید خودتان را از خدعه و نادرستی، نیرنگ و دروغ، ریا و حقه بازی، کجی و بدی، انحراف و ناراستی، آشوب و تیرگی، کفر و رشوه‌خواری، نادانی و آواز شیطانی، بیهودگی و زنا، فساد و تندخوئی، تکبّر و نگاه مغرورانه، مستی و رقص، اسارت و شهوت و برافروختگی که بوسیله آنها فرزندان مردم اسیر می‌شوند، حسد و کینه، تنگ نظری و تنفّر، گستاخی و غضب، تلخی و تمّرد، زنا و غارتی که غارت می‌کنند، ستم‌گرانی که ظلم می‌کنند و می‌ربایند و غارت می‌کنند این بدها، آلودگی و ناپاکی بدن‌ها، ستم و تحقیری که با آن ستم می‌کنند و تحقیر می‌نمایند بدها کامل‌ها را، و یاد گیرید دستورات پروردگارتان را، شخص نیرنگ باز شبیه است به گودالی که با نیرنگ پوشیده شده است، شخص نادرست نظیر است به اناری که از بیرون رویه‌اش درخشان است و درونش از کپک پر است، شخص ریاکار نظیر است به پرنده‌ای که پرواز می‌کند، مثل حیوان گمراهی می‌شود که رفقا و همه دوستانش را در دام مرگ می‌افکند، شخص دروغگو نظیر است به دشمنی که وانمود به دوستی می‌کند که هر قضاوتی را می‌داند و صدایش را پائین می‌آورد، شخص حقه‌باز نظیر است به دریای رباینده‌ای که می‌رباید کشتی‌هائی را که در آن هستند، شخص بد نظیر است به درخت تلخی که میوه‌هایی باسم مرگ آور بیرون می‌دهد و میوه‌های خوب در آن نیست، گناهکار نظیر است به چاهی که آب‌های متعفّن و زهر و تلخی به بیرون می‌جهاند، شخص آشفته نظیر است به آجر لجن که در آب افکنده شده است که هر قدر در آن جستجو کنی تیرگی‌اش بیشتر می‌شود، شخص خشن نظیر است به ریگی که در همه رطوبت‌ها نرم نمی‌شود، نادان نظیر است به سنگ، اگر زیرت بیفتد یا رویت بیفتد به تو صدمه می‌زند، متکّبر نظیر است به درخت صنوبر عالی‌یی که با شاخ و برگهایش جلوه می‌کند، با این وجود میوه‌هائی برای صاحبش بیرون نمی‌آورد و نمی‌دهد،

متمرّد نظیر است به کوره شعله‌وری که حوض‌ها و چشمه‌های نوشیدنی در آن نیست، شخص تلخ نظیر است به عودی که در عسل می‌افتد و آنرا فاسد می‌کند، شخص خشمگین نظیر است به آتش شعله وری که باد در آن می‌وزد، حکیمی که نادرست است نظیر است به خانه بدون سقف، حکیمی که بدون نظم است نظیر است به یک آزاده بدون پوشش، حکیمی که فروتن نیست نظیر است به آئینه‌ای که صیقل نیست، حکیمی که نامرتب است نظیر است به اسبی که زین ندارد، حکیمی که خوش‌آیند نیست نظیر است به خوراکی که مزه‌ای ندارد، حکیمی که آرام نیست نظیر است به سپاه بدون فرمانده، حکیمی که کامل نیست نظیر است به سفره‌ای که مزّین نیست، حکیمی که سخنانش درست نیستند نظیر است به خانه‌ای که بدون مدخل است، حکیمی که راسخ نیست نظیر است به رودخانه‌ای که دهانه‌ای ندارد، حکیمی که نمی‌ترسد نظیر است به زمینی که از گرو درنیامده است، حکیمی که محتاط نیست نظیر است به کشتی که بدون ملاّح است، حکیم وقتی که فزونی می‌یابد صدایش آهسته و سخنانش فصیح و گام برداشتنش آرام و سلامش مقدّم است، نادان وقتی که فزونی می‌یابد صدایش بلند و سخنانش مغشوش‌اند و وقتی که راه می‌رود متمّردانه می‌رود و هنگام سلام با سرانگشتانش سلام می‌کند، دانا وقتی که فزونی می‌یابد سخنانش درستند و یک کمک کننده است در همه خوبی‌ها، نادان وقتی که فزونی می‌یابد سخنانش راست نیستند و یک کمک کننده می‌باشد در همه بدی‌ها، دانا وقتی که کامل می‌شود سخنش راست است در همه پیمان‌هائی که انجام می‌دهد و خاتمش آماده استفاده است، دانا سکونت‌گاهش برقرار است و سفره‌اش گسترده است برای همه کامل‌ها، نادان وقتی که فزونی می‌یابد با دهانش محاسبات بد انجام می‌دهد و با دست‌هایش سکّه یک ششم و نصفه می‌دهد، دانا وقتی که با او دعوای حقوقی داری حق را از خودش می‌دهد و اعمالش را با آرامش و صلح راه می‌اندازد، نادان وقتی که با او دعوای حقوقی داری سخنش شکافنده و صدایش خشن است و گردنش را به شمشیر می‌رساند، دانا خوشحال نمی‌شود زیرا که بخودش و غیر خودش می‌اندیشد، نادان کمندی دور گردنش دارد و می‌رقصد، اگر با یک حکیم خوب سخن بگوئی در تو اعمال نیک و پاک می‌کارد، اگر در نادان جستجو کنی سختر از سنگ خواهی شد، سخنان دانا به نادان شبیهند به سنگی که در روغن نرم نمی‌شود، سخنان دانا به نادان شبیه‌اند به آئینه‌ای برای شخص کور، سخنان دانا به نادان شبیه‌اند به باران بر زمین بد. سخنان دانا به نادان

شبیهند به لباس‌های سفید برای شیشه‌گر، سخنان دانا به نادان شبیه‌اند به کفش‌ها برای جامه شوی، سخنان دانا به نادان شبیه‌اند به روغن درخت بِلسان برای ماهیگیر، سخنان دانا به نادان شبیه‌اند به جامه پشمی برای دبّاغ، سخنان دانا به نادان شبیه‌اند به مرواریدها برای خوک ماده، سخنان دانا به نادان شبیه‌اند به یک باکره برای یک خواجه، سخنان دانا به نادان شبیه‌اند به ذغال‌های برافروخته آتشین در آب، سخنان دانا برای نادان شبیه‌اند به جارچی برای کر و لال، اگر نادان را گرسنه نگه داشتی ترا با همه حماقت‌ها دشنام می‌دهد، اگر نادان را سیر نمائی، بر دار و دریافت کن از او پچ پچ‌های بد، دانائی که بگوید من از جلوی نادانان دور نمی‌شوم او در رأس همه نادانان است و چیزی نمی‌داند، نادانی که آرام گیرد جزء دانایان به حساب می‌آید، کسی که دوست تو نیست او را در جریان اعمالت مگذار، آنکس که قلبش روشن و فرو تن نیست او را به عنوان نجیب‌زاده نشمار، کسی که بمردم ستم نمی‌کند به سوی محاکمه نخواهد رفت، آنکس که بخواند و خود انجام ندهد شبیه است به مشک و دلوی که پر می‌کند و سیراب می‌کند دوستش را، آنکس که بخواند و خود انجام ندهد شبیه است به شخصی که شکلش زشت است و تصاویری را نقاشی می‌کند در حالیکه خودش را نمی‌تواند بیاراید، آنکس که بخواند و خود انجام ندهد شبیه است به جامه شوئی که لباس‌های پادشاه را سفید کرده است و سپس آن‌را از او بگیرند، آنکس که بخواند و خود انجام ندهد شبیه است به کری که همه آوازها و نغمه‌ها را نمی‌شنود، آنکس که بخواند و خود انجام ندهد شبیه است به بنّائی که بنائی برای خودش نساخت، آنکس که بخواند و خود انجام ندهد شبیه است به شخص خوابیده‌ای که می‌خوابد و در خواب دشمنش را بقتل می‌رساند و وقتی که از خوابش بیدار می‌شود چیزی انجام نداده است، آنکس که بخواند و خود انجام ندهد شبیه است به باغبانی که اکلیلی برای خودش نبافت، آنکس که بخواند و خود انجام ندهد شبیه است به قاضی که داوری برای خودش نمی‌کند بلکه دیگران را قضاوت می‌کند، وای بر آنهائی که می‌خوانند و خودشان عمل نمی‌کنند طوری می‌گویند و طور دیگری انجام می‌دهند، از بیرون نشان می‌دهند نشانه‌های ایمان را و از درونشان کاملاً خرابند، زیرا که نمی‌دانند چه انجام می‌دهند، آنکس که اراده خدایش را انجام نمی‌دهد مرگ به او از حیات نزدیکتر است، کامل‌ها آنهائی هستند که خواندند و شنیدند و انجام دادند و آنچه را که دهانشان می‌گوید تکذیب نمی‌کنند، اینست سخن دانایان که تعلیم داد و آشکار نمود "یهیی"

فرزند "زکریا" در "اورشلیم" شهر یهودیان، او را پیروز کردند یاور زیوا و همه مساعدینش، خداوند پیروز است بر همه اعمال.

کتاب ۱۸

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

بنام خدای بزرگ والا. پیوستگی و آرامش پروردگار و بخشش گناهان باد بر زهرون بر مدلل، بنام خدای بزرگ والا، به من جواب ده، ای پدرم، به من جواب ده و مرا بالا ببر، ای بزرگ، مخلوق خدای عظیم، پدر ما مخلوق خداوند، این است راز و کتاب و تشریحاتی که با آن آموزش داد "منداده‌یّی" اشخاص برگزیدگان نیکوکار و همه نسل‌های "آدم" را، وقتی که "آدم" و "حوا" همسرش ایجاد شدند، نزول کرد «روها ادقچا» به سرزمین «سوفات» زیرین و به آبادون‌های زیرین ظلمت، آورد "روها" آلودگی و حیض از « زامور دیو » و آنرا بکمر "حوا" بست، او می‌گوید خواهد شد روزها و ماه‌ها و ساعات و لحظات و اوقاتی که برگزیدگان نیکوکار در آنها بقتل خواهند رسید و بازداشته خواهند شد، بطوریکه هیچکدام از آنها بنور صعود نخواهد کرد، فقط "هیبل زیوا" صعود خواهد کرد برای آوردن روشنی و ستایش از نور، این راز را «روها» خواند و اندیشید، آمد "هیبل زیوا"، بالا برد و زد با مرگنای سفید بر آب و گفت زمانی انقطاعی خواهد بود بر چیزی که «روها» خواند و اندیشید، در روز دهم و در روز پانزدهم، و در روز بیستم، و در ماه، و در نیمه ماه برگزیدگان نیکوکار در آن بقتل و باز داشته نخواهند شد، سپس گفت «یوربا» به «روها» : هر چه که تو انجام دادی «منداده‌یّی» انقطاعی برایش می‌سازد، سپس می‌گوید «روها» به «یوربا»: هست چیزی که من انجام می‌دهم که همه عالم‌ها در ان گرفتار می‌شوند و ترمیداها در آن گمراه می‌شوند، آنگاه «روها» رفت و ساخت طبل و آواز و جشن و گمراهی و ساخت شیپورها و آلات موسیقی را که همه عالمیان با آن گرفتار می‌شوند، رفت و ایستاد مقابل «منداده‌یّی» و به او گفت: من هفت سهم میخورم و تو یک سهم می‌خوری و در سهمی که تو می‌خوری برای من سهمی در آن هست، به او گفت «منداده‌یّی»: ای کوری که کور است قلبش، ای ناقصی که چشمش نور را نمی‌بیند، تو چگونه هفت سهم می‌خوری و من یک سهم می‌خورم و در سهمی که من می‌خورم برایت

در ان چه چیزی هست ؟ به او جواب داد: برایم هستند این ناصورائیانی که تکبّر با مال و ثروت می‌گیرند، آنهائی که خمر می‌نوشند با آواز و نغمه‌ی چنگ و نی‌ها و اینهائی که می‌نشینند در بزم‌ها و ضیافت‌ها و زمین بلرزه در می‌آید هنگام رقص، در مقابلشان، اینها در اسارت من گرفتار می‌شوند و نام تو «منداده‌یّی» را یاد نمی‌کنند، خیرات نمی‌دهند و نیکی نمی‌کنند در این عالم، من آنها را می‌لغزانم و آنها را می‌افکنم در شکنجه‌گاههای این عالم، به او گفت «منداده‌یّی»: آنهائی که اینچنین می‌کنند در اشختنای خودت ساکن می‌شوند، اگر طلب کنم برای فرا خواندن اثراها، فرا می‌خوانم از یردنای سفید بزرگ خداوند، فرا می‌خواند «منداده‌یّی» «اثراها» و «ترمیداها» را و به آنها می‌گوید: برایتان می‌خوانم ای فرزندانی که من بزرگ نمودم، برایتان می‌خوانم ای کاشته‌هائی که من کاشتم از میان ملّت‌ها و امّت‌ها و زبان‌ها، ای فرزندانم مجهّز شوید با سخنان خودم که بازداشته نشوید در ظلمت مهیب، زیرا که شما را مجهّز می‌کنم و شما را پابرجا می‌نمایم در این عالم، زیرا که من در فکرم می‌دانم که هر قدر که دوره ناقص می‌شود بدی بر شما بیشتر فشار می‌آورد، شماها در درستکاری قائم شوید مقابلم که شما را رهائی دهم از آزار هفت "شویاهی" سیارات، زدقا دهید و بخوانید صدای خداوند را، ملبّس کنید با لباس‌ها و بپوشانید با پوشش‌ها، اگر هست شخص ناصورائی که نمی‌تواند همه زدقا را بدهد، نصف زدقا را بدهد و دستش را با حقیقت مقابلم دراز کند، من در سرزمین نور آنرا بعنوان کامل برایش حساب می‌کنم، دیگر برایتان شرح می‌دهم ای برگزیدگان نیکوکار درباره همه چیز که هست بهمراه «یوربا»، درباره اثراهائی که همراهش هستند: «ازهیر و زهرون» و «ابهیر و بهرون» و «تار و تروان» و «سار و سروان» و «انصاو و انن انصاو» و پسر «ربّیا طلّیا» که می‌نشیند مقابلش در سفینه‌اش، و درباره دو هاله نورانی که بر سرش قرار دارند، یکی « زیهان » و دیگری « ازها زیهان » نام دارند. و به آنها گفت: «یوربا» چه کسی می‌تواند پیروز گردد بر صدای پروردگار که از ازل بوده است؟ و گفت: «یوربا» به «روها»: هنوز صدای خداوند در دنیا هست، هنوز صدای خداوند در گوشم می‌افتد، هر قدر که صدای خداوند در دنیا هست نجوای «هیبل زیوا» را نیز می‌شنوم، من می‌گویم هنوز «هیبل زیوا» از دوره‌اش صعود نکرده است، دیگر برایتان شرح می‌دهم ای برگزیدگان نیکوکار، هر بار که برخوردی در سرزمین نور رخ می‌دهد و «آیر زیقا» در عالم می‌درخشد شما در فکرتان آگاه باشید، به خاطر شما ظلمت و نور باهم می‌جنگند و علائم و نشانه‌هائی را در

آسمان نشان می‌دهد، شما از او نترسید، دیگر برایتان شرح می‌دهم ای برگزیدگان نیکوکار مجهز کنید خودتان را و فرزندان و همسرانتان، کاشته‌ها و نانتان و آبتان را و از او نترسید، زیرا که هنوز «یردنای» بزرگ خداوند و «شلمی و ندوی» اینجا هستند، زیرا که اگر این نگهبانان اینجا نبودند زمین تیبل برای «یوربا» دست یافتنی می‌شد، میّسر می‌شد واژگون کردن زمین و آسمان بر همدیگر مانند قایقی که بر آب می‌رود، لیکن سه بار در روز از «بیت اواثر» صدائی «شامش» را می‌خواند، یکبار در «رهمی» صبح و یک بار در «رهمی» ساعت هفت و یک بار در «رهمی» شامگاه، شما آگاه باشید و از او نترسید، وقتی که به پا می‌خیزید از خوابتان و پرتوی درخشش دیده می‌شود «رهمی» را اجرا کنید، «رهمی»را اجرا کنید در ساعت هفت، دیگر وقتی که شامگاه می‌شود «رهمی» را اجرا کنید، وقتی که پرتوها قائمند دعا کنید، شخصی که مستور می‌کند درفشها را، می‌پذیرد دعایتان را و آنها را حفاظت می‌کند در منزلگه گنج خداوند بزرگ ازلی، حیات برای دانندگان ما، حیات برای فهمیدگان ما، حیات برای اشخاص یاد دهندگان ما و پابرجا هستند خداوندگار در "اشخنتا"یشان و خداوند پیروز است.

کتاب ۱۹

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ بنام پروردگار بزرگ، جوابم ده ای پدرم، جوابم ده و مرا بالا ببر، ای بزرگ، مخلوق خداوند معظّم، ای پدرمان، این است راز و کتاب درخشش که در «مانا» زبانه می‌کشد، که از او بوجود آمدند پرتوهای درخشش، از او بوجود آمدند یردناهای درونی، و از آن یردناها بوجود آمد بزرگترین همه یردناها، از آن یردنا سرچشمه گرفت و خارج شد «نیطوفتای» بزرگ پنهان اوّل، که «مارا اد ربوثا» بزرگترین همه اثراها، پدر همه آموزش دهندگان که از او شد « لهدایا ربّا زدیقا »، که از او شدند فرزندان ممتاز خدای ازلی که به پا می‌خیزند با ستایش و عبادت می‌کنند و ستایش می‌نمایند « مانا ربّا کبیرا » را و به آنها فرمود: برخیزید خارج شوید به سوی «پریاویس» یردنا و امواج آبها، بیاندیشید و فراخوانید فرزندی را که «دموثایش» فنا نمی‌شود و در او اندیشه بد نیست، بلکه آرام، فروتن و ساکت و پسندیده است، و همانند اثراها فرزندان نور است، و به آنها فرمود برخیزید با

تمجید کرنش کنید، بستائید و تجلیل و استوار نمائید، بـه او گفتنـد: آنچـه کـه فرمـودی پابرجا است، برخاستند و خارج شدند به سوی «پریاویس» یردنا و امواج آب‌ها، اندیشیدند و خواندند فرزندی را که «دموثایش» فنا نمی‌شود، و در او اندیشه نیک هست، او « لهـدایا ربّا زدیقا » که خداوند فرا خواند او را با کلامش و پابرجا شد. اکنون آنچه که فرا خواندنـد و پابرجا شد حیات اوّل کرنش نمود و تقدیس کرد آن «مانا ربّـا کبیـرا» را، بـه او فرمـود: اندیشه نمودیم و فرا خواندیم یک فرزند ممتاز نیکوکار که از « لهدایا ربّا زدیقا » بود. و به او فرمود بروید او را به پوشانید «اصطلای» درخشش و مستور نمائیـد ردای نیکـوی پـاک نورانی، آمدند و او را پوشاندند «اصطلای» درخشش و مستور نمودنـد ردای نیکـوی پـاک نورانی و به او فرمودند برخیز صعود کن و ببین پدرت را که در مکانش نشسـته اسـت، بـه آنها می‌گوید هست کسی که بزرگتر از شما می‌باشد و عالـم‌هـای نـور بسـیاری در سـمت راستش و سمت چپش هستند و به او گفتند برخیز ببین "اشخنتا"ی درونِ "اشـخنتا" را. و به او گفت این است "اشخنتا"ئی که شما درباره‌اش به من گفته‌اید. سپس خارج شـد و آمد قاصدی که او « ادکاس ملالا» نام دارد از حضور « مانا ربّا کبیرا » و به او گفت: نامـت چیست؟ او سکوت را حفظ کرد، دوباره از او سؤال می‌کند و به او می‌گوید نامت چیسـت؟ او سکوت را حفظ کرد، بار سوّم از او سؤال می‌کند و به او می‌گوید نامـت چیسـت؟ بـه او جواب می‌دهد: من هستم «ربیّا طلیّا» « لهدایا ربّا زدیقا »، او را تحویل گرفت و نوازشـش کرد، واردش نمود و نشـانش داد اشـخنتای درون اشـخنتا را و نشـانش داد اقامتگـاه‌هـای عظیم پنهان را، او دیـد شـکوهی کـه والاسـت درخشش‌اش و ارزشـمند اسـت نـورش و درخشان و عظیم است «دموثایش»، وقتی که او اینها را دید ترسید، لرزید و تکان خورد و افتاد بر صورتش و سجده نمود، و ستایش کرد، سپس گفت بـه او قاصـدی کـه « ادکـاس زیوا » نام دارد: هر کس که این «دموثا» را بـرای فرزنـدان مردمـی کـه شایسـته نیسـتند آشکار نماید و بگوید نیست چیزی که حدّی ندارد، نور را نمی‌بینند، کسی که مستور نماید و حفظ کند این «دموثا» را، روز به روز بالا خواهد رفت و خواهـد دیـد مکـان نـور را، و از جلال و شکوه خودم بر او قرار خواهد گرفت، گفت «ربیّا طلیّا» به نجـات دهنـده‌ای کـه « ادکاس ملالا » نام دارد، درخششـی کـه مـافوق درخشـش‌هـا اسـت و نـوری کـه مـافوق نورهاست، چه کسی برمی‌دارد کوری را از چشـم و سسـتی گوشـت را از قلـبم؟ چنانچـه بفرمائی به خداوند نیاکانت، نگو آنچه را که می‌گویم، سپس گفت به خداوند نیاکانـت بگـو

که خوشحال و منّور باشند در اعتماد خودشان به آنچه که تو دیده‌ای، سپس «ربیّا طلیّـا» نزول کرد و آمد و یافت حیات ازلی را در "اشخنتا"ی خودشان و به او فرمود: خوشـحال و منّور باشید به انچه که من دیدم، سپس فرمودند حیات ازلی «ربیّا طلیّـا»: چـه دیـده‌ای؟ گفت: دیدم درخششی را که مافوق درخشش‌هاست و نوری کـه مـافوق نورهاسـت، دیـدم شکوهی را که والا و ارزشمند است و نورش عظیم است «دموثایش» هزار هزار عـالم‌هـای نور در سمت راستش و روبان روبان عالم‌هـای نـور در سـمت چـپش، و بـه پاخاسـتند در «اشخنتاهای» خودشان و او را دعا و تمجید نمودند، بالا رفت صدا و بانک به نزد «مانا ربّـا کبیرا» رسید و «مانا ربّا کبیرا» وقتی که شنید آن صدا و بانگ را، برخاسـت و فـرا خوانـد هزار هزار عالم‌های نور در سمت راستش و روبان روبان عالم‌هـای نـور در سـمت چـپش و فرمود«مانا ربّا کبیرا» به قاصدی که ایستاد مقابلش: «ربیّا طلیّا» کجاست؟ او را بطلبند بـه مقابلم، به او بگوئید: آنچه که می‌فرمایند پابرجا می‌شود و خارج شد از مقابل «مالک نـور» ازلی و به او فرمود: «ربیّا طلیّا» کجاست ؟ «لهدایا ربّا زدیقـا» کجـا رفتـه اسـت؟ و فرمـود حیات اوّل: او رفت به عالم‌های نور دیگر که فرا خوانده شده‌اند و مرتّب نگردیـده‌انـد، او را فرستادند و مسلّط کردند بر آنها که آنها را مرتّب نماید. و به ایشان فرمود: او را بـا شـتاب به طلبند، او را آوردند و وارد نمودند به حضورش، وقتی که سجده نمود «ربیّا طلیّا» سخن می‌گوید و من ستایش کردم و به او گفتم: مبارک است مکانی که از آن آمـدی و سـتایش و تعظیم و پابرجا باد شخصی که تو را برگزید و فرستاد، او را گرفت با دست راستش و بالا برد و رسانید به مقابل « مانا ربّا کبیرا »، وقتی که او را دید نوازشش نمود و بوسید و به او گفت: برو بگو به ناصورائیانی که بازمانده‌اند در عالم‌هـای ظلمـت آب‌هـای «سـیاوی»، هـر شخص ناصورایی که کشطا از خودش بدهد، مثل « مانا ربّا کبیرا » که دسـت را دراز کـرد در تعمید خودش، وقتی که مصاحبی که نداشت سهم و نصیبی در منزلگـه خداونـد نخواهـد داشت. هر شخص ناصورایی وقتی کـه مـی‌نشـیند و پهثـا بسـازد محکومیـت و ضـربت و مصیبت از منزلگه خداوند بر او خواهد بود. لیکن خیلی زیاد می‌ایستد و آنـرا مـی‌سـازد، و بسیار زیاد می‌نشیند و آرام می‌گیرد. و ستایش باد خداوند در نـوری کـه حـدی نـدارد. و خداوند پیروزند؛ و پیروز است "یاور زیوا" و دوستدارانش.

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎بنام پروردگار بزرگ، شفا و پیروزی و بخشش گناهان باد برایم «زهرون بر مدلل»، و برای همه ترمیداها و مندائیانی که در این کتاب‌ها آگاه می‌شوند، بنام خدای بزرگ والا از عالم‌های نور عالی که مافوق همه اعمال است، این است راز و کتاب درخشش که زبانه کشید در پهثا، درخشید در درخشش خودش و بزرگ بود در نورش، « مانا قدمایا » در آن بود و ساکن شد، ایمان آورد به «مانائی» که در آن بود، ایمان آورد به درخشش و نوری که در ان بود، ایمان آورد به «مانائی» که در او بود، او «شرهبیل» نام دارد، خارج شد درخشش از "پهثا" و قرار گرفت نور بر "پهثا" و از او خارج شد، وخواند خودش را جوانه درخشش و نور، که از خودش فروزان گشت درخشش‌اش و فروزان گشت در نورش، « تنّا » گرم شد، ذوب شد « تنّائی » که در آن بود، وقتی که زبانه می‌کشد « تنّا »، ایجاد شدند "ممبوغا"ها، بوجود آمد پیوستگی میان مؤمنین که گسستگی ندارند، ایجاد شد پیوستگی با خداوند، ساکن نمودند خداوند و پابرجا نمودند حیات خودشان را در درون سرچشمه‌های آب‌هائی که از خودشان سرچشمه گرفتند و سرازیر شدند، از نیایش و دعاهایشان برای خودشان طلب نمودند، که در درون خودشان بودند، در آنها عظیم بودند و درخشیدند و در آنها پابرجا بودند، نشستند در درخششان، نام سخن زنده که با آن پوشیده شدند و با آن پابرجا گردیدند، نام درخشش و نور که در آنها فروزان بود، گرفتند «کشطا» از خودشان، "کشطا"ئی که از ازل و از ابتدا در رأس بود، به آن ایمان آوردند خداوند در تعمید از آن خودشان، و ایمان به «کشطای» خودشان، و فرمود خداوند من هستم تعمید کننده اوّل، ایمان به این «کشطا» و تعمید، هر کس که با من باشد و ایمان بیاورد به «کشطایم» و به این تعمیدم، خواهد پیوست به پیوستگی خودم و در «اشختنای»خودم ساکن خواهد شد، ایجاد شد "اشختنا"ی خداوند بر روی آب‌ها و حرارت زنده، فرمود من هستم حیاتی که از ازل بودند، از درخششان شکل دادند و قائم شدند با خودشان در خفا، درخشش شان درخشید از خودشان، و نورشان عظیم بود، که مافوق درخشش و نورشان و پایدار شد، اندیشه نمودند خداوند در "کیمصای" خودشان، و قائم نمودند حیات را در خفا برای خلق مخلوقی برای مصاحبت، خداوند می‌داند مخلوقی

که ایجاد می‌کند می‌اندیشد برای خلق مخلوقاتی و فرا می‌خواند مخلوقاتی که با او مشورت می‌کنند درباره عالم‌های دیگر که ایجاد کنند، او را که خداوند فرا خواندند تکیه‌گاه بر قلب خودشان نمودند و استوار نمود مانند «دموثایشان» و نشانیدند در "اشخنتا"یشان، که بیایند برای عالم‌های دیگر، سپس فرا خواند او را و مصاحبی برای خودش ساخت برپایش نمود در یردنای آبهای حیات که از خداوند بودند، "کشطا" به او داد و از درخشش‌اش او را پوشاند و از نورش او را مستور نمود، او را نشاند با خودش در "اشخنتا"یش آن سو با حرارت زنده، مخلوقی که ایجاد نمود اندیشید که فرا خواند فرزندانی برای خودش، فرا خواند فرزندانی و از پوشش خود آنها را پوشاند و از سترش آنها را مستور نمود، آنها را نشاند در سمت راست و چپش در "اشخنتا"یش، "کشطا" به آنها داد، فرزندانی که فرا خواندند اندیشیدند برای فرا خواندن عالم‌های دیگر و می‌گویند: به امر خداوند ما فرا خواهیم خواند فرزندانی برای خودمان مانند این منزلگه خداوند، و به پا خاستند مقابل پدر رفیعشان و به او می‌گویند به ما اجازه بده که برویم و عالم‌های دیگری فرا خوانیم، و برایت بکاریم کاشته‌ای همانند این منزلگه خداوند، و برقرار خواهیم کرد کاشته‌ای و بنا خواهیم کرد و خواهیم ساخت عالم‌هائی مانند فرزندان کمال که خلق شدند و شکل گرفتند، پدرشان به آنها اجازه داد در خفا، و ارشد برادرانش دادند به یکی از فرزندان کمال، به برادر بزرگشان، آنها از شکل فرزندان کمال فرا خوانده شدند، به او داد آب و حرارت زنده و به او گفت: برو فرا بخوان عالم‌هائی همچون فرزندان کمال، همچنانکه مشاهده نمودی در منزلگه پروردگار ، خداوند با خودشان اندیشیدند و به «مندادهیّی» این را فرمودند، که او خوانده می‌شود «یوزاطق مندادهیّی»، خداوند به او می‌گوید: بده به «کیمصا» شکل جلال و شکوه که افکنده‌اند در عالم‌های ظلمت، که مهیاست برای تصویر در اینجا، به او فرمودند "مندادهیّی": مرا فرا خواندید و پابرجا نموده‌اید و من مهیّا هستم که جلوتر به آن عالم بروم پیش از اینکه به شوند و به یندیشند درباره آن عالم، که من در آن بذر به کارم و فرزندانی فرا خوانم و خوانده خواهند شد فرزندان نسل بزرگ خداوند، از قبل می‌فرستم از نسلی که خداوند به من عطا نمودند، فرا خواندند و مجّهز نمودند علیه آنها و برایم نسلی ایجاد کردند و مرتّب نمودند آن عالم را، فرا خواندند در آغاز، ابتدا بخوانند صدای خداوند را که والاتر است از عالم و خودشان را دور نگه دارند از عالم ظلمت ، فرمود "مندادهیّی": من به زودی اینجا می‌آیم از آن عالم و آنها را پیوند می‌دهم با

پیوستگی خداوند، "اشخنتا"یشان در منزلگه خداوند می‌باشند، وقتی که اینرا فرمود "منداده‌یی" او را بوسید و "کشطا" به او داد و به او فرمود: "کشطا" تو را شفا دهد ای نیکو و شفا دهد کلامی را که با آن سخن می‌گوئی، لیکن می‌آورم از نسل‌های «کیمصایم» که قطع نشوند در عالم ظلمت و اعمال زشتی مرتکب نشوند، خداوند فرا خواند «یوزاطق منداده‌یی» را که از شکل جلال در خفا بود و فرا خواند «منداده‌یی» را، او بر می‌گزیند و می‌کارد و بالا می‌برد به مکان درخشان، این سخنان را صحبت نمود با «یوزاطق منداده‌یی»، رفت و فرا خواند عالمی برای فرزندان کمال، «کیمصائی» را که «تنیانا» شکل داده بود داد به یکی از فرزندان کمال و آنرا گرفت و داد به «اپثاهیل» فرزندش، و امد «اپثاهیل» و آنرا افکند در عالم ظلمت، و فرا خواند و نشر داد نسل‌هائی که برای منزلگه خداوند سزاوار نیستند، خوانده شدند درخشش ناقص و نور بریده شده، که قطع شدند نسل‌ها در عالم ظلمت و قطع می‌شوند، و بعد فرا خواند "اپثاهیل" آن عالم را و در آن نسل‌هائی فرا خواند، برقرار نمود و برپاکرد "ملاخی"های خانه را که خدمت کنند «آدم» جسمی و «حوا» همسرش را در آن عالم ظلمت، در آن ساخت کوه‌ها و دریاها و پرندگان بالدار و حیوانات وحشی و ماهیان دریا، و میوه‌ها و انگورها و درختان را که بخورد و خوشحال گردد او و «حوا» همسرش که اندوهی نداشته باشند، از حیوانات و میوه‌ها و انگورها و درختان نصیب خواهند شد برای «آدم« و «حوا» همسرش که او آرام کند آن جسم زیبا را، بعد از اینکه ساخت «اپثاهیل» آن عالم را، سپس ساخت "آدم" فرزندش را به شکل خودش و از شکل "آدم" ساخته شد "حوا" همسرش. وقتی که افکند «اپثاهیل» در او "روح" از "روح" خودش و افکندند "شویاهی" هر کدام از اسرار خودشان، با اینوصف نتوانستند «اپثاهیل» و "شویاهی" که بر پا کنند "آدم" و "حوا" همسرش را، سپس وقتی که رفت «اپثاهیل» به نزد «اواثر» پدرش، گرفت یک «مانا»ی مستور که به آنها داده شد از منزلگه خداوند، آنرا آورد و افکند در "آدم" و در «حوا» همسرش، به امر خداوند پرواز کرد و آمد یک «اثرای» تکثیر کننده نسل که خداوند او را برایش فرستاد، "آدم" چشمانش را بالا برد و «هیبل زیوا» بر او درخشش افکند و عطسه کرد و حیات را درخواست نمود، به او گفتند «اپثاهیل» و «شویاهی» که با او بودند: زنده شو ای «آدم»، به آنها گفت «آدم» به اعتماد اثرای تکثیر کننده که برای من از منزلگه خداوند آمده است، و گفت من «آدم» از منزلگه خداوند شدم و خداوند با من بودند، من «

ادکاس زیوا » هستم که از مکان مستور آمده است، و افتاد در من، می‌آید مقابلم اشکندای نیک، برای خارج نمودن من به انجا به مکانی که از آن آمدم، سپس آشکار شد «هیبل» برای «اپثاهیل»، وقتی که افکارش آشفته شد و خراب شدند همه اعمالش، «اپثاهیل» گفت: وای وای بر کارهایم که تو بر آنها مسلّط شدی، سپس «اپثاهیل» رها نمود عالمی را که فرا خواند و رفت به نزد «اواثر» پدرش، و «اواثر» بر او خشم گرفت و او را در بند نشانید تا انتهای عالم‌ها، بخشش خواهد بود برای «اواثر» و «اپثاهیل» با همدیگر، سپس «آدم» برخاست و کرنش نمود و عبادت کرد آن شخصی را به خاطر اینکه چشمانش را گشود و او را بر پاهایش قائم نمود، نگاه کرد «آدم» و دید همه چیز را، «آدم»، «حوا» همسرش را عریان دید و «حوا» بسیار شرمگین شد از او، سپس دانست «هیبل» و آمد بطرف "آدم" و شرمگین شد از «حوا» همسرش، فرمود پوششی برای "آدم" و «حوا» همسرش ایجاد کرده و آنها مستور نمودند شرمگاهشان را، و ایجاد شد یک نوزاد برای «حوا» درحالیکه باکره بود و او «آدم» با «حوا» بود، و «حوا» گفت: از کجا شد پسر بچه که بذر یک مرد کاشته نشد، و شکم زن بزرگ نشد و سخنش خوش و صدایش روشن است، «هیبل بر آدم» او را می‌خوانند، فرزند «آدم» از «حوا»، برای «هیبل» فرزندی شد و نامش «شیتل» بود، برای «شیتل» فرزندی شد و نامش «انش» بود، سپس «آدم» در اندیشه قرار گرفت، او اندیشید بر «اپثاهیل» پدرش و به آنچه که «اواثر» پدرش به او دستور داده بود و آنچه که «هیبل زیوا» قرار داد در اندیشه «آدم» و «حوا» همسرش، برخاستند «آدم» و «حوا» همسرش بدر آوردند لباس‌هائی را که «هیبل» به «آدم» و «حوا» همسرش پوشانده بود، که بشکل خودشان، شبیه شوند همچون گنج حیات، بعد از اینکه رسیدند نه ماه برای «حوا»، دردهای سخت تولد به او رسیدند. عالم‌ها گفتند: «هیبل» از کجا شد و از کجا فرزندی شد برای «حوا» که از نطفه «آدم» نبود، با این وجود یک آشفتگی خوانده می‌شود که در همه عالم‌ها رفته است، جوانه این است که در دنیا رفت و آشکار شد و آمد به عالم فرزندان مردم، برای انجام نیکی برای شریعت فرزندان مردم و بازگرداندن مردم به مکانی که از آن آمده‌اند، سپس «آدم» خوابید و رسید بنزد «حوا» همسرش و از او دریافت نمود یک حاملگی دو قلو مذکّر و مؤنّث، و بودند در شکمش نه ماه، طبق آنچه که "اپثاهیل" برای آنها محاسبه کرده بود، که "اواثر" پدرش به او دستور داده بود، زائید «حوا» دو قلو مذکر و مؤنث

سپس گفت « ادکاس مانـا » کـه از مکـان پنهـان آمـد، افتـاد بـه درون «آدم» و «حـوا» همسرش و به پا خیزاند «آدم» و «حوا» همسرش را برپاهایشان، روشن نمود چشمانشـان را برای دیدن، و پاهایشان را برای رفتن و گشود دهانشان را برای خوردن و مسـلّط نمـود دست «آدم» را بر حیوانات و میوه و انگور و درخت و پرندگان بالـدار و ماهیـان دریـا، کـه "اپثاهیل" پدرش برایش خوراک ساخت و برای «آدم» اندیشیده بـود، «هیبـل زیـوا» بـه «آدم» گفت: برخیز بگیر پشم این حیوانات را و بده به «حوا» همسرت که برایـت پوشـش بسازد، برای زیبائی بدن خودت و «حوا» همسرت که «اپثاهیل» پـدرت برایتـان سـاخت، سپس «آدم» گرفت و بُرید پشم را از پهلوهای حیوانات و آنـرا داد بـه «حـوا» همسـرش، برایش پوشش ساخت، چیزی که "هیبـل" آنـرا قـرار داده بـود در افکـار «آدم» و «حـوا» همسرش، و ساخت پوششی برای وقار بدن‌هایشان، و برقرار نمود برای خوابیـدن و طبقـی برای خوردن برایشان، سپس هفت «شویاهی» گردش نمودند، به پاخاستند و راز و رمـز و نفرت و کینه و نفاق بر او اندیشه نمودند، و یک راز قرار گرفت در فکر خودشان که این‌هـا افکندند به «آدم» و «حوا» همسرش، و می‌گویند: نخواهند شنید سخن شخص والا را کـه به اینجا راه افتاده است، از تعلیماتش یاد نخواهند گرفـت، بـه خـاطر اینکـه مـا سـاختیم «آدم» را، برخواهد خاست و مطیع مـا و «اپثاهیـل» پـدرمان خواهـد شـد و نسـل «آدم» برخواهند خاست و خدمت خواهند کـرد مـا و «اپثاهیـل» پـدرمان را، لـیکن او دوسـتدار شخص والا شد که سخنش والاست، که بیگانه است از عالم و «منـدادهیّی» جـای گرفـت در خزانه قلب «آدم» و در « ادکاس مـانا » که آمد و در «آدم» افتاد. گفت «ادکاس مانـا» به "شویاهی" و به همه عالم‌ها: چنانچه مرا نمی‌آوردند و نمی‌افکندنـد در «آدم» و «حـوا» همسرش، راز خودتـان بـه پـا نمـی‌خیزانـد «آدم» و «حـوا» همسـرش را، بـا روحـی کـه «اپثاهیل» در او افکند کـه آنـرا پـدرش بـه او داده و او را دسـتور داده بـود، چشـم‌هـا را نمی‌گشود و بر پاهایش برنمی‌خاست، دهانش را نمی‌گشود و سخن نمـی‌گفـت و دسـتش مسلّط نمی‌شد بر اعمالی که «اپثاهیل» پدرش برایش فراهم ساخت برای خوردن خـوراک و نزد «حوا» همسرش نمی‌خوابید و فرزندان مردم در عالم گسترش نمی‌یابنـد، تـا اینکـه من « ادکاس مانا » از مکان پنهان آمدم، از خودم نسل‌ها در تیبل تکثیـر مـی‌یابنـد، مـن بودم که بذر را کاشتم در رحم زنان، و از بذرم جنین شـکل گرفـت در شـکم مـادرش، از خودم چشم‌ها شکل گرفتند و از چشم‌ها مـاده خاکسـتری مغـز شـکل گرفـت و از مـاده

خاکستری مغز سر شکل گرفت و از سر صورت شکل گرفت، از خودم دهان بوجود آمد و از دهان زبان بوجود آمد و از زبان گفته‌ها ایجاد شدند، از خودم قلب‌ها ایجاد شدند و از قلب‌ها شوق‌ها ایجاد شدند، همچنین میان قلب‌ها بعضی‌ها خوبان می‌شوند و بعضی‌ها بد می‌شوند و همه شکل‌هائی که برای نوزاد در شکم مادرش می‌شود، از خودم و از رازی که "شویاهی" افکندند و از روحی که «اپثاهیل» افکند می‌شوند برای طفل در شکم مادرش، من رئیس شدم برای همه اسرار، من شدم سازنده بنای جسم‌های فرزندان مردم، من گسترش دهنده نسل فرزندان مردم در این عالم شدم، اگر من نبودم در رأس رازها و در وجود طفل نبودم، طفل از شکم مادرش خارج نمی‌شد، به خاطر اینکه رازها و روح توان نداشتند، یا اینکه اگر من نمی‌ساختم طفل را، همچنین نشانش دادم و او را خارج کردم از شکم مادرش، سپس دوباره «آدم» و «حوا» همسرش خوابید و زائید یک مذکر و یک مؤنث، سه شکمی که از «آدم» زائید، بودند سه مذکر و سه مؤنث که از خود آنها عالم گسترش می‌یابد، نوشته و تشریح شده است نام‌هایشان در "اسفر سیدراها"، آری در ابتدا آمدم، شدند رئیس، همچنین دیگر آمدم آری و نامشان برای برگزیدگان نیکوکار، "شویاهی" می‌ایستند و نجوا می‌کنند و راز مقهور کننده طرح می‌کنند برعلیه مخلوق درخشش‌ها که به این سو راه افتاده است، که درخشش او از اینجا نبود و نبود نورش از این عالم، این "شویاهی" بر علیه نام من نتوانستند قیام کنند، رفتند راز مقهور کننده دیگری طرح کنند، نام من «ریشا ادکاس مانا کسیا» است که از مکانش امد است. «نبطا» نامم است و عالمیان شریعت مرا می‌خوانند، «نشمتا» مرا می‌خوانند، «مانا» بمن لقب می‌دهند، به ثمر رساننده‌ای ثمرها مرا می‌خوانند، نور مرا می‌خوانند، تجدید حیات نامم است، و «تنّا» نام دارم، حرارت زنده نام دارم، و من نام پنهانم از منزلگه خداوند است، من « ادکاس زیوا » هستم که از مکان پنهان آمده است، و مرا آوردند برادرانم اثراها فرزندان نور، دوستانم نیکانی که از آن مکان برایم فرستاده شدند و آوردند مقابلم حکم مرگ را تعیین کردند در سکونتگاه جسم‌ها که در آن بزرگ شدم، درخشش پوشاندند و نور مستور نمودند، که از آنجا برایم فرستاده شد از منزلگه خداوند و بافتند تره‌هایم را در سرم، و پاکی‌هایم را بر شانه‌هایم قرار دادند، هدایت کردند و خارج نمودند به منزلگه خداوند، سپس ایجاد شد برای ارواح و "نشمتا"های برگزیدگان نیکوکار، که آگاه شدند و آگاهی دادند به آنهائی که ساکنند در این عالم که همه‌اش فریب و وهم است و گفت

"آدم" آنچه که «هیبل» آموزش داد و مجهز کرد، خوشا بحال کسی که با این تجهیز «هیبل و شیتل و انش» استوار بماند، اشخاص مجهزی که از مکان پاک آمدند و به مکان پاک میروند، اختلاطی با خطاها و اعمال زشت تیبل نخواهند داشت، با توشه‌های خودشان که از سکونت‌گاه خودشان همراهشان آوردند، که پدرشان به آنها داد و برقرار شدند، آنها بی‌نیاز بودند و نقصی نداشتند، و نخوردند از حرارت خورنده این عالم و مخلوط نشدند، از اعمال "اپثاهیل" انجام ندادند در عالم، توشه‌ای از فرزندان مردم نخوردند، بلکه با توشه‌هائی که از سکونتگاهشان برایشان آمده که پدرشان به آنها داد برقرار شدند، فریب و بدی تیبل بر آنها نبود و کسی مقابل آنها را نگرفت، آمیزشی در تیبل نداشتند. با این وجود "شویاهی" علیه آنها بپا می‌خیزند و آنها را آزار می‌دهند با شمشیر و آتش و آب، اینان پیروزند با توشه خودشان در پوشش و نوری که پدرشان به آنها داد، و "شویاهی" گناهکارانند، این سخنان را بگیرید و محکم بمانید، خیرات بدهید و قلبتان با ایمان باشد، پیوستگی خواهد شد برایتان در منزلگه خداوند، با تجهیز سه شخص صعود خواهید کرد و از پیوستگی‌شان بریده نخواهید شد، و گفت «هیبل» به «آدم» جسمی: ای «آدم» جسمی که به پا می‌خیزی مجهّز می‌کنی فرزندانت و نسلت را، که این عالم به اراده خداوند فرا خوانده نشد، آنها خواهند گرفت و محکم خواهند شد به‌وسیله کلامت درحالیکه از حیات نبود برایشان، این عالم فرا خوانده شد با اعمال زشت، «شویاهی» بپا می‌خیزند و قرار می‌گیرند بر اندیشه خودشان و گمراه می‌کنند فرزندان مردم را، وقتی که از این عالم خارج می‌شویم، موهای پیشانیمان برایمان بافته می‌شوند و شایستگی‌هایمان به جلویمان می‌روند، خارج می‌شوند با ما اشخاص صادق و با ایمان، همچنین برگزیدگان نیکوکار تشکیل شده از گوشت و خون که به صدایمان گوش می‌دهند و به نامامان محکم می‌مانند وخیرات می‌دهند، با ایمان به اعتماد خودمان برقرار میشوند، همچنین اینها مهیّا می‌شوند برای صعود کردن به خاطر اینکه ما راه را برایشان ایجاد کردیم و حدّی را برایشان برقرار نمودیم، راه برایشان هموار شده که ترس و رنجی در آن نیست، آنها صعود خواهند کرد و خواهند دید مکان بزرگ نور و سکونتگاه درخشان را که ما چشممان به آن خیره شده است. وقتی که «شویاهی» و «روها ادقچّا» شنیدند این سخنان را که «هیبل» به "آدم" و نسلش گفت، «روها ادقچّا» زیور آلات گردنش را پاره کرد و دسته مو از سرش برگرفت و گفت: اجازه بدهید این عالم را بگیرم، می‌گویند «شویاهی» و فرزندان

«شویاهی» درباره عالم: فرزندان مردم بسیار و عظیم خواهند شد، سپس وقتی به تو می‌رسد عمل خواهیم کرد، به خاطر اینکه ما صاحبان اراده هستیم، وقتی که اینچنین گفتند «هیبل» و برادرانش لب‌هایشان به حالت استهزا جدا شدند بر علیه آنها، اندیشه می‌کند «روها» و «شویاهی» برای فرا خواندن تدهین کننده خلافگو که گمراه کند همه عالمیان را، برای تقسیم نمودن عالم به ملّت‌ها و زبان‌ها و برای تحریف سخن در دهان‌های فرزندان مردم، وقتی که این سخنان را "شویاهی" گفتند: «منداد‌هیّی» آنجا در خفا با آنها بود، با «شویاهی»، در یک چشم بهم زدن آمد و قلب فرزندانش را آرام و آنرا برتکیه‌گاهش برقرار نمود «منداد‌هیّی» گرفت و مخفی نمود درخشش «شویاهی» را و گرفت قلبشان را از آنها که حرارت زنده پوشانده بودند، آنها را رها نمود در حرارت خورنده، که در آن بگویند و بشنوند و به خوبی در آن بیندیشند، سپس از آنها گرفته شد، سپس فرا خوانده شد تدهین کننده فرزند «روها»، این سخنان شریعت وقتی که در «آدم» افتاد خواندم و مجهّز نمودم و آنها را دادم به برگزیدگان نیکوکار، شما ای برگزیدگان نیکوکار، همه ثمرها و اعمالی که ساخت «اپثاهیل» برای «آدم» فرزندش، و ثمرها و انگورها و درختان و پرندگان بالدار حیوانات اهلی و ماهیان دریا از آنها بخورید و خیرات بدهید، به خاطر شریعتی که به «آدم» افتاد، «آدم» ابتدا خوراکی نخورد، بعد از آن که شریعت در «آدم» افتاد، برخاست و خوراک خورد، او و نسلش که با او بودند، همچنین همه عطرها و میوه‌ها که زمین بیرون می‌آورد، همچنین گل‌های خوشبو و عطرها که بویشان خوش است برای شریعتی که در «آدم» افتاد، و ا«پثاهیل» گفت که ببوید و خوش آیند باشد بر شریعتی که در «آدم» افکند، تا اندوهگین نشود در این عالم او و همه نسل به خاطر میوه‌ها و انگورها و درختان، پرندگان بالدار و ماهیان دریا و حیوانات اهلی نر و ماده که «اپثاهیل» برایش ساخت، گرفت میوه و انگور و درخت را، او گرفت از مذّکر و مؤنّث، پخش می‌کنند و بار می‌دهند، پرندگان بالدار و ماهیان دریا و حیوانات اهلی مذّکر بر مؤنّث بالا می‌رود و بارور می‌شوند، حامله می‌گردند و می‌زایند. خوشا به این عالم برای «اپثاهیل اثرا» یک کرسی در آن برقرار و او هدایت کننده شد برای این عالم، درباره آنچه که بنا نمود و انجام داد، آنرا به دست «روها» و «شویاهی» نینداخت و رها نکرد، «روها» و »شویاهی» این عالم را آزار نرساندند و ناراحتی ایجاد نکردند، به خاطر اینکه «اپثاهیل» اثرا معیّن می‌شود از عالم نور، و «روها» و «شویاهی»

بریده می‌شوند در این عالم ظلمت و چشمانشان نور را نمی‌بینند، اینان و همه مخلوقاتشان، و پابرجاست خداوند در "اشخنتا"یش، خداوند پیروز است بر همه اعمال؛ پدرمان پیروز است با پیروزها، پیروز و منزّهند «هیبل و شیتل و انش» و ستایش باد آفریدگار.

کتاب ۲۱

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ بنام پروردگار بزرگ والا، از عالم‌های نور، بیداری که مافوق همه اعمال است. سلامتی و منزّهی و بخشش گناهان باد بر « زهرون بر مدلل »، خداوند "اشخنتا"ئی ایجاد نمود و تابید درخشش آن در «آیر» والا، این است راز و کتاب «انش ربّا» فرزند «شیتل ربّا» فرزند «آدم ربّا» فرزند "اثرا"های عظیم با شکوه و جلال، من مخلوق مکان نور هستم، زاده سکونتگاه درخشان که همه‌اش اثراها است، فرزند مکانی هستم که همه‌اش نیکی است، با اندیشه دو اثرا و با فکری که اینان می‌اندیشند در میان خودشان، فرا خواندند اثرای بزرگ اوّل را که تنها بود. او خود را خواند: من هستم فرد بزرگ نیکوکاری که از خودش بود، او برخاست و فرا خواند اثرای محبوبی را که آگاه و بصیر بشود برای خودش و برای پدرش، نیکوکاری که از خودش بود، برای اینکه شرح دهد درباره همه کارهائی که باید بشوند و تشریح کردن را برپا کند مقابل پدرش، او خواند این است اثرای محبوب، این بزرگ نیکوکار، یک اثرا مرا فرا خواند، یک اثرای دیگر، فرزندش که بصیر نامیده شد، یکی مرا خلق کرد و مرا قائم نمود، دو اثرا برادرانم که اینان نیاکانم هستند، یکی «شرهبییل زیوا» نام دارد، «شهلون انهورا طاوا» که پندهای پسندیده می‌دهد به برادرانش که از او بزرگترند، همچنین به برادرانش که از او کوچک‌ترند، باهم خلق شدند. و در یک پوشش سه تا همگی برقرار شدند، شدند یک نشانه نیک برای "نشمتا"های دیگر که خواهند دید او راستین و مؤمن، آرام و خوشایند است، یکی دیگر که نامش « راهزییل » مجهز است کوچک برادرانش، دو پوشش برایش مهیا هستند، که محافظت کنند او را و در آنها مستور شود از بدان و از خراب کنندگانی که آنها را به نزدشان می‌فرستند، که نیاکانشان آنها را برایم فرا خواندند، و پدر دستور داد و مجهز نمود فرزندش را و فرمود آن درخشش اوّل که

خودش را خواند من هستم « اود و خشر» انجام داد و موفّق شد، و درستکاری کرد و گرفت و محکم نگه داشت تباری که از او بوجود آمد، او خواند فرزندش را « زهیر سمیر زیوا » که از «سام مانا اسمیرا» بود، به او گفت: برخیز تجهیز کن اثراها برادرانت را که این‌ها فرزندانت هستند، آنها را تجهیز کن با توشه‌ای که من به تو داده‌ام، آنها را درخشش بپوشان و آنها را با نور مستور نما، آنها را جای ده در پوشش حرارت زنده، سه اثرائی را که از بیرون به آنجا می‌روند برای خواندن صدای خداوند، آنها را قائم کنند با درخشندگی‌شان و سخن و گفتارشان به شایستگی با همدیگر هماهنگ و استوار می‌شوند، خواهند شد شکلشان باهم و منّور خواهند شد، شمشیر و آتش و آب آن عالم به آنها نزدیک نخواهد شد، بدی، راز و رمز صاحبان رنج فشار می‌آورند بر آنها و بر پوشش حرارت زنده که در آن قائم و محفوظ هستند، و اضطراب ندارند، به خاطر پوششی که علیه آن توطئه می‌کنند و می‌گویند: ما آنرا از آنها می‌گیریم، قدرت آنها نمی‌رسد که آنرا از آنها بگیرند، از آنها ممانعت نمی‌کنند که آنرا بپوشند. و فرمود ربّای بزرگ اوّل مقدّر است برای این سه "اثرا" که بروند و تأسیس کنند نسل‌ها را و نام و شکوه خداوند را محکم نمایند و گسترش دهند در آن عالم که ظلمت و مرگ همراه آنها آنجا به وجود آمد، نمی‌دانند و ندانستند همه عالمیانی که آنجا خواهند بود درباره دو اثرائی که می‌اندیشند برای ساختن عالمی خارج از خودم "منداده‌یّی"، من شرح می‌دهم برای خودم و برای اثراها برادرنم که اینها فرزندانم هستند، سه اثرائی که برای آنجا تعیین شده و فرا خوانده شده‌اند، که آنجا نور را در تاریکی ایجاد کردند، بطوریکه حیات در مرگ قائم خواهد شد، آنها خارج خواهند کرد "نشمتا"های برگزیده‌ئی را که تعیین شده و شایسته‌اند برای منزلگه خداوند، این سه اثرائی که از اینجا به آن عالم رفتند، در آن پابرجا خواهند شد و خواهد شد برایشان پیوستگی در منزلگه خداوند، پابرجا خواهند شد در "اشختنا"ی خداوند. و همچنین «منداده‌یّی» می‌خواند و می‌فرماید و شرح می‌دهد به همه دوستدارانش و می‌فرماید: ها، من شرح دادم درباره همه عالمیانی که خواهند شد و همه "نشمتا"های فرزندان مردم که در آنجا خواهند شد، مرگ آنجا در آن عالم که ساکن هستید با شما است، ها، حیات و این سه اثرا که از بیرون به آنجا آمده‌اند برای خواندن صدای خداوند و ایجاد نور که بشود آرامش و تسکین برای "نشمتا"ها، با صدای خداوند پابرجا می‌شوند و گواهی می‌دهند و ستایش می‌کنند، اینان آرامش می‌یابند وقتی که خارج می‌شوند از عالم

ظلمت که در آن سکونت داشتند، دیگر فرمود «منـدادهیّی»: برایتـان شـرح دادم دربـاره خداوند که حیات را برایتان فرستاد، مرگ و ظلمت که جای دارند آنجا نزد شـما در عـالم، اینها با شما ساکنند، مرگ و ظلمت نور ندارند، "نشمتا"های آنجا وقتی که خارج می‌شوند از بدن ظلمانی که در آن جای دارند آرامش ندارند، و نور را نمی‌بیننـد و از ظلمـت خـارج می‌شوند و در ظلمتی که در زیر آنها است ساکن می‌شوند و «مندادهیّی» اینچنین فرمـود به همه عالمیانی که خواهند شد و همه "نشمتا"هائی که آنجا افکنده شده‌اند در ظلمت و مرگ به همراه شما است، آن روز آخر چرا می‌خواهید بـه بینیـد آسـایش «نشـمتا»هـای برگزیدگان نیکوکار را، که گوش دادند به صدای خداوند که «مندادهیّی» برایشان خواند و آنها به او ایمان آوردند و توسّط او پابرجا شدند و ایمان آوردند به سخن سه شـخص، آورد برایشان «مندادهیّی» درخشش به مقابلشان و آنها را با درخشش پوشاند و با نـور مسـتور نمود، آرامش بسیار و نیکی فراوان می‌یابند، قلب‌هایشان خوشحال می‌شوند بـه آسـایش و آرامشی که یافتند، و شـماها نیـز پابرجـا خواهیـد شـد، همچنانکـه برگزیـدگان نیکوکـار درخشش پوشیده و در نور مستور گشته و می‌گذرند بر شما و صعود مـی‌کننـد بـه مکـان بزرگ نور، و شما باید به بینید وقتی که سکونت دارید در ظلمت این عـالم و بـر خودتـان ترحّم می‌کنید و خواهید گفت: چرا گوش ندادیم به سخنی که برای ما خواندنـد و خـارج نشدیم در این راه خوبی که این نیکوکاران در آن خارج می‌شوند، آنها می‌گوینـد: مـا بایـد تحّمل کنیم، چونکه خواندند در گوشمان و گوش ندادیم، می‌گویند: چه کسی می‌رود و به فرزندانمان بگوید که بازداشته نشوند و در این راه خودمان نروید؟ به اعمالی که مـا انجـام دادیم عمل نکنید، زیرا که ما اینجا در ظلمت بزرگ قرار گرفتیم، شماها به سخن این سـه شخص راستین و مؤمن گوش دهید و تصـدیق نمائیـد بـه خداونـد و شـهادت دهیـد بـه "مندادهیّی"، این سه شخص فرزندان نسـل بـزرگ خداونـد هسـتند، صـدای خداونـد را خواندند و تصدیق نمودند، در آن راهی که اشخاص راسـتین و مـؤمن میرونـد، شـما هـم چنین در آن راه بروید، ما را نمی‌گذارند که بـرویم و بـه فرزنـدانمان بگـوئیم، مـا افکنـده شده‌ایم در ظلمت بد و چشمانمان نور را نمی‌بیند، و درب‌هـای ظلمـت را بسـتند و مـا را نمی‌گذارند خارج شویم، هر روز و هر روز شکنجه بر ما رها مـی‌کننـد، هـر کـس از مـا را مطابق اعمالش و اجرش بازخواست می‌کنند، آنچه که ما انجام دادیم در ایـن عـالمی کـه اینان آنرا خلق نکردند، بسیارند "نشمتا"های دیگر فرزندان مردم که اینجا ماننـد چراغهـا

خاموش و می‌میرند همچون که نبودند، کسی بازخواستشان نمی‌کند، بخاطر اینکه اعمال بد و زشت در عالم انجام دادند آنجا بازخواستی ندادند، می‌میرند اینان بدون این که بازخواست شوند و آنجا اسیر می‌شوند، کارهایتان چیست که نمیرید مثل اینها که می‌میرند و فنا می‌شوند، «منداده‌تیّ» شرح می‌دهد و می‌فرماید درباره آنها که می‌میرند و فنا می‌شوند، درباره آنها که اسیرند و بازخواست می‌شوند، روزبروز این‌ها که اسیرند و بازخواست می‌شوند، "نشمتا"های اشخاص تاجری که باهم شریک می‌شوند و اما شادی و صفا انجام نمی‌دهند و برادر همدیگر می‌باشند و البته غارتگرند و با مصالحه با همدیگر صحبت نمی‌کنند، همچنین اینها این چنین برایشان می‌شود، هر شخص ناصورایا که سخن خداوند را رها کند و سخن دیگر و اعمال زشت را بگوید و راه خداوند را رها کند و در راه ظلمت برود، هم چنین اینها اینچنین برایشان می‌شود، آنهائی که در ظلمت می‌ایستند و افسوس می‌خورند، "نشمتا"هایشان اینچنین بهم می‌گویند: چه موقع دنیا برایشان می‌شود، «منداده‌تیّ» می‌گوید: هر کسی را مطابق اعمال خودش بازخواست می‌کنند، «ناصورائیان» را مطابق قضاوتشان و رؤسا را مطابق اعمالشان داوری می‌کنند، دیگر به پا می‌خیزند «ناصورائیان» و خداوند را تواضع می‌کنند و «منداده‌تیّ» را تمجید می‌نمایند و به «منداده‌تیّ» می‌گویند: گناه کردیم و حماقت نمودیم به سبب حکام این عالم که با ما بودند، اکنون گناهانمان را ببخش، تو ای «منداده‌تیّ» ما را نجات ده از ظلمت این عالم که در آن افکنده شده‌ایم، «منداده‌تیّ» می‌گوید به همه "نشمتا"های مردم «ناصورائیان»: آنهائی که در ظلمت افکنده شده‌اند و مرا صدا می‌زنند و به نشان خداوند نشان شده‌اند اما خارج شدند از راه خداوند و بنام «روها» به یردنا نزول می‌کنند، گناهانشان را چه کسی می‌بخشد؟ لیکن "نشمتا"های دیگری که رفتند در اعمال زشت «روها» و نشان نشدند، به خاطر اینکه خیرات و نیکی انجام دادند در این عالم، اینچنین متحمل می‌شوند مطابق اعمالشان که در عالم انجام دادند، به خاطر اینکه با نشان «روها» نشان نشدند، این «نشمتا»های این رؤسا و ناصورائیان و همه دسته‌هائی که با نشان «روها» نشان شده‌اند و خدایان این عالم را تصدیق می‌کنند، می‌گوید «روها» به همه دسته‌ها: ها، به باغ "آیدان" شما را بالا می‌بریم، وقتی که از جسمتان خارج می‌شوید به آنجا می‌روید و نیکی می‌یابید، «منداده‌تیّ» به آنها می‌گوید: اینست ظلمتی که در آن افکنده شده‌اید و اکنون مرا می‌خوانید، این است باغ ایدانی که شما به آن خیره شده‌اید،

اینست خانه‌تان: ظلمتی که در آن افکنده شده‌اید و کسی شما را بالا نمی‌آورد، روز به روز و سال به سال و ماه به ماه "نشمتا"هایتان فرسوده می‌شوند و بازداشته می‌شوند در آن ظلمتی که در آن ایستاده‌اید، تا روز روز قضاوت و تا لحظه و ساعت رهائی، دیگر در آن روز که به انتها می‌رسند آسمان و زمین که زمین و آسمان خانه‌هایتان بودند، و «شویاهی» در آنها تردّد می‌کنند همه آنها سقوط می‌کنند، «روها» و شامش و ماه و «شویاهی» همه به انتها می‌رسند، همچنین فرزندان مردمی که تصدیق نمودنه به «روها» و خدایان دروغین با «روها» به انتها می‌رسند، هم چنین به انتها می‌رسند در روز بزرگ انتها با «روها» که برایتان راز مرگ را آشکار کرد، و بعد از مرگ می‌روید و در ظلمت مستقر می‌شوید، من شما را به حیات خواندم که نام مرگ در آن نیست، شما را خواندم به نور که ظلمت در آن نیست، شما را خواندم که ملبّس شوید با درخشش و با نور مستور شوید و خارج شوید در راه خداوند، شما را خارج کنم در راهی که نام مرگ و نام ظلمت در ان نیست، اما شما به من گوش ندادید و سخن «اثرا»ها بر شما خوشایند واقع نشد، همچنین فرزندان مردم که از نسل «آدم» و «حوّا»ی جسمی هستند آنهایی که صدای خداوند را گوش دادند و به آن ایمان آوردند و با آن آگاه شدند، گوش دادند به صدای این سه شخص و توسعه دادند و محکم بودند به سخنشان، از مرگ متنّفر شدند و به حیات عشق ورزیدند، از ظلمت متنّفر شدند و به نور عشق ورزیدند، پوشیدند درخشش و با نور مستور گردیدند، صعود می‌کنند در راه بزرگ خداوند، آنها آمدند و حیات را یافتند، همچنین اینها خواندند صدای خداوند را در گوش‌هایتان و شما نشنیدید، و همچنین شماها فرزندان «آدم» و «حوّا» ، چرا سخنشان را گوش ندادید و در راه خداوند نرفتید که نیکوکاران در آن می‌روند ؟ اکنون راهی که شما به آن عشق ورزیدید و در آن آمدید به سوی الوهیّت که شما را گمراه کردند، اکنون به چه چیزی اعتماد می‌کنید، این "نشمتا"ها می‌میرند و به انتها می‌رسند فنا می‌شوند و خاموش می‌گردند مانند یک چراغ، چون ساکن شدند در آن عالم ظلمت و بازخواستی ندارد، می‌فرماید «منداد‌هیّی» و شرح می‌دهد برای برگزیدگان نیکوکار، این "نشمتا"هائی که قتل می‌کنند و خون فرزند "آدم" را بر زمین می‌ریزند، آنهائی که اسیر می‌کنند و می‌فروشند آنچه را که نخریدند با طلایشان و کسب ننمودند با دارائیشان و تجارت نکردند با تجارتشان، آنها که می‌روند و خراب می‌کنند خانه‌های آزادگان را و آنها را خدمتکار می‌سازند، آزاده زنان را کنیزان

می‌سازند، "نشمتا"های مردان زناکار و زنان زناکار حکومت می‌کنند و نیکی انجام نمی‌دهند، می‌زنند پدر را و تبرئه می‌کنند پسر را و می‌گیرند نیرو و قدرتشان را، نمی‌توانند با آنها روبرو شوند بطوریکه "نشمتا"هایشان در رنجند در رابطه با آنها، همه "نشمتا"هائیکه انجام دادند اعمال بد حکّام را به انتها می‌رسند، همه سروران به انتها می‌رسند. دیگر پابرجا نمود خداوند اولیّن را که از خودش شد، خلق نمود سه اثرا را و آنها را تبّرک کرد و پابرجا نمود، پابرجا نمود فرزند محبوب آگاه اوّل را که از او بوجود آمد، فرمود به این سه اثرا : من شما را برکت دادم با برکتی که پدران فرزندانشان را برکت دادند، بروید به آن عالم داوری کنید و تبرئه نمائید آنجا "نشمتا"هائی را که از اینجا گرفته شدند و آنجا آنها را وارد کردند به عالم ظلمت، که در آن مرگ هست تبرئه کنید و خارج نمائید از آنها "نشمتا"هائی را که خوانده شدند و شایسته‌اند آنها که سخن خداوند را گوش می‌دهند و توسط «مندادهیّی» استوار خواهند شد، سخن شما را گوش می‌دهند و خارج می‌شوند با درخشش و نور «مندادهیّی» و در منزلگه خداوند پابرجا خواهند شد، و شما سه اثرا خواهید بود، «هیبل» برادر بزرگتان می‌فرماید و داوری خواهد کرد در آن عالم، به خاطر اینکه برادر بزرگ همچون پدر است، او رئیس خواهد بود، او قاضی خواهد بود مافوق داورهای این عالم، آنها او را می‌خوانند، این سنگ از کجا بر ما آمده است؟ می‌ایستند و ما را خشمگین می‌کنند در این عالم خودمان، او رئیس تبارمان در این عالم است که سخنش، صدایش و کلامش شنیده می‌شود. اولیّن می‌گوید به سه اثرا: بروید و بازگردید به اشخنتائی که از آن خارج شدید، به سوی آنچه که خداوند برایتان ساخت، کاخ درخشش و اندرونای نور. شما خارج می‌شوید با پیروزی وقتی که اعمالتان کامل خواهند شد، صورت‌هایتان با شادی منّور خواهند شد و خواهید نشست در "اشخنتا"ی بزرگترین موجودات درخشش که نورش منوّرتر است از همه عالم، مافوق تر از اثراها و ملائکی است که بر آن عالم حاکم شدند، و با پایداری ساختند، اکنون شماها بروید درحالیکه درخشش پوشیده شده‌اید و با نور مستور گردیده‌اید، موهای پیشانیتان بر سرهایتان بافته شده و خوانده می‌شوید رئیس نسل خداوند، که از "اشخنتا"یش خارج می‌کنید "نشمتا"هائی را که با صدای خداوند صعود می‌کنند به اندرونائی که من برایتان ساخته‌ام، همه "نشمتا"هائی که به خداوند ایمان آوردند بعنوان برگزیدگان نیکوکار بهم‌راهتان قائم می‌شوند در "اشخنتا"ی بزرگ خداوند و اندرونای خدای بزرگ که من

برایتان ساختم، شما را قائم خواهند کرد «مندادهیّی» در این "اشختنا" و شما را بمنزلگه خداوند بالا خواهد برد، همچنین همه "نشمتا"هائی که جسمشان ساخته شده‌اند از گوشت و خون، و صدای خداوند را می‌شنوند و ایمان می‌آورند، پیوستگی خواهند داشت با منزلگه خداوند، و «شویاهی» می‌ایستند و با بدی علیه آنها اندیشه می‌کنند در این عالم، آنها می‌گویند ما را خواهند دید و از ما خواهند ترسید و برای ما مطیع می‌شوند، می‌گویند: که پوششمان را از آنها می‌گیریم و برای ما خواهد شد، آنها صدایشان را علیه‌شان بالا بردند ولی آنها نه لرزیدند و نه مرتعش شدند و لرز و ترسی برایشان نشد، و می‌گویند «شویاهی» دیگر با حیله‌گری و چاپلوسی و ترحّم آنها را فریب می‌دهیم، لیکن با ما نمی‌شوند و از ما فریب نمی‌خورند، دیگر می‌گویند: به سوی آنها می‌رویم با فروتنی و نیکی شاید با ما بیایند و با ما بشوند، فرمود «هیبل» نیکوکار به برادرانش و به فرزندانش بروید و میانشان وارد شوید، اکنون می‌خواهند مرا سرورشان بسازند، و می‌خواهند برایم سجده کنند آنها به من می‌گویند ما برایت کلوچه نذری می‌سازیم، ها، من نه سجده و نه کلوچه نذریشان را از آنها نمی‌پذیرم، آنها را سرنگون و رهایشان می‌نمایم و وقتی که از میانشان خارج می‌شوم هیجان و آشفتگی بر همه آنها می‌افکنم، سپس با هیجان خودشان داغ و برافروخته می‌گردند همه عالمیان، این را گفتم به برادرانم و به فرزندانم شرح دادم و رفتم میانشان وارد شدم، اینها مقابلم خارج می‌شوند و می‌گویند: بیا ای سرور سروران و خدای همه عالم، «شویاهی» خوشحال می‌شوند و «روها» که با آنها بود خوشحال می‌شود، آنها به من می‌گویند بیا رئیس ما باش و رئیس همه عالم، «روها» و بزرگ میانشان تاج را از سرهایشان برداشتند، اینها «شویاهی» مقابلم سجده می‌کنند و به من می‌گویند: به پذیر سجده را از ما و قبول کن کلوچه نذری را، من اینچنین به «روها» و همه «شویاهی» جواب دادم: من کسی نیستم که رشوه بگیرد و تکذیب نمی‌کند سخنی را که نیاکانش به او دستور دادند و کلامی را که نیاکانش با آن او را مجهّز کردند، وقتی که این چنین شنید «روها» به «شویاهی» می‌گوید : شخص به ما تعلّق ندارد و سخنش از سخنتان نیست، اختلاطی با شما ندارد و فرزند سخنتان نیست، و سخنش خارج از ما است، اکنون که خواستم آن والا را فریب دهم فریب نخورد، لیکن اجازه دهید توطئه‌ای مخفیانه علیه او به چینیم، شاید با نقشه مخفیانه او را گرفتار کنیم، آنها با نیرنگ و حیله‌گری با من سخن می‌گویند، ولی من از همه آنها داناترم، آنها دوباره نشستند با اینکه

می‌دانند از میان آنها خارج خواهم شد، می‌گویند: برای ما صحبت کن با کلام پاکت و برای ما آواز بخوان از آواز والایت، آنگاه من سخن گفتم با صدای پاکم و آواز خواندم با آواز والایم، من آواز می‌خوانم والاتر از همه عالم و با سخن پسندیده‌ام صحبت می‌کنم که خوشایندتر است از همه عالم، در آن اختلاطی با دروغ نیست، آواز خواندم و آنها را سرنگون نمودم و سرزنش بر همه آنها افکندم، سخن گفتم و آنها را شرمسار کردم، آوازم شبیه نیست به آواز آنها و شبیه نیست سخنم به سخن آنها، من برخاستم از میانشان و سرزنشم را بر همه آنها قرار دادم، آنها برگرداندند چشمانشان را و خیره شدند، همه آشفته شدند و ماتم گرفتند، من خندیدم و آنها را سرافکنده کردم و بر همه آنها استهزا نمودم. برخاستم و آنها را ترک کردم و از میانشان خارج شدم از پوششی که تباهی در آن هست و از آن بوی تعفّن می‌آید، رفتم و پوشیدم پوشش پاک را که نیاکانم به من دادند، پوشش پاکی که ما در آن جای داریم تباهی و بوی بد در آن نیست، بویش والاست و درخشندگی برادرانم بر من خوشایند است، آنها قیام می‌کنند و توطئه مخفیانه طرح می‌کنند علیه لباسم و بر من خشم می‌گیرند و می‌گویند: با چه چیزی می‌توانیم بگیریم این نسل را و در عالم از بین ببریم، با شمشیر؟ به همدیگر می‌گویند، شمشیر به آنها کارگر نیست، لیکن با آتش آنها را می‌گیریم و از بین می‌بریم این نسل را، اگر آتش به آنها نرسد با آب آنها را می‌گیریم و از بین می‌بریم این نسل را، «روها» می‌گوید: بگذارید کمی صبر کنیم، آنگاه «ملاخی»ها و «شویاهی» مشورت می‌کنند و می‌گویند وقتی که شمشیر و آتش و آب عالم و رئیس این نسل را می‌گیریم عالمیان مانند او خواهند شد، سپس می‌گویند می‌گیریم از این خمیر مایه و حفظ خواهیم کرد در خانه گنجمان، اما قدرتشان نمی‌رسد، سپس گرفتند از خمیر مایه عالم که در خانه گنجمان محفوظ است که عالم از آن به وجود می‌آید، گشودند شمشیر را و بر علیه ما گرفتند. آنجا خداوند می‌داند چه چیزی اینجا می‌شود که آنها بر علیه ما توطئه می‌چینند، در یک چشم بهم زدن «مندادهیّی» آمد و آورد درخشش و آورد حرارت زنده اوّل و نور را از منزلگه خداوند، «هیبل» را پوشاند درخشش و او را با نور مستور نمود و حکم صادر نمود پیش از شمشیر، این "نشمتا"هائی که گواهی دادند به صدای سه شخص والا و ایمان آوردند به «مندادهیّی»، پیش از شمشیر جدا شدند، «هیبل» خارج شد و «شویاهی» نمیدانند که از اینجا خارج شد، او راهی افکند و برقرار نمود حدود شمار را برای برادرانش که این جا آنها

را در پوشش خداوند رها کرده بود که او میانشان بود، آرامش نصیب شد برای ارواح و "نشمتا"های اشخاص نیک در این عالم و پیوستگی نصیبشان شد با منزلگه خداوند، «مندادهیّی» نیکی انجام داد برای آنهائی که گرفتند و محکم نگه داشتند بنام و سخنان سه شخص والا، سپس شمشیر در عالم افتاد و «مندادهیّی» دستور داد به «شیتل» که چشمانت را متوجّه کن بر«انش» فرزندت که او برادر کوچکت است و بر پوشش حرارت زنده که در آن قائم هستید، من می‌روم و «هیبل» را جای می‌دهم در اندرونای نو و سپس به سرعت نزدتان می‌آیم، از شمشیر «شویاهی» نترسید و ترس و وحشتی نداشته باشید، پس از اینها، آری من نزدتان می‌آیم و چشم خداوند بر شما قرار گرفته است، من با پوششی که خداوند به شما داده است شما را مستور نمودم، «ها» من با شما هستم هر وقت که مرا بخواهید خواهید یافت، هر وقت که مرا بخوانید من به شما جواب خواهم داد و از شما دور نیستم، این سخنان را «مندادهیّی» به «شیتل» فرمود و همچنین «شیتل» به متدیّنین "کشطا" داد و گفت «هیبل» به «شیتل» زود پشت سرم بیا و «انش» بعد از تو خواهد آمد، همچنین همه "نشمتا"های برگزیدگان نیکوکار که بخداوند تصدیق نمودند و خارج شدند جلویت خواهند آمد و بعد از تو خواهند آمد در راهی که ما در آن خارج شدیم، که «مندادهیّی» برایمان برقرار نموده است و «روها» و «شویاهی» نمی‌دانند، آنها خارج شدند و شمشیر را در عالم افکندند، و البته به این اشخاص شمشیر نمی‌رسد، به خاطر اینکه «مندادهیّی» بهمراهشان بود، بعد از اینکه آرامش در این عالم شد «ملاخی» ها که با خشم گماشته شدند می‌بینند که این اشخاص می‌درخشند در درخشندگیشان و قائمند در این عالم، رفتند گفتند به «ایبل» بزرگ و به «روها» ها، این اشخاص پابرجا می‌شوند در درخشندگی خودشان و شمشیر به آنها کارگر نیست، سپس «شویاهی» گرفتند از خمیر مایه عالم که در خانه گنجشان بود و نزد خودشان محفوظ، از «رام و رود» فرزندان «آدم»، گسترش می‌یابند فرزندان مردم، این اشخاص پابرجا می‌شوند در درخشندگیشان در عالم و نمی‌رسد قدرت کسی علیه آنها، دیگر گرفتند دوتا دوتا از عالم و عصبانی شدند «روها» و «ایبل» بزرگ و گفتند به «ملاخی»ها، که با خشم گماشته شده‌اند، گفتند به «دانییل ملاخا» که بر آتش مسلّط است، آتش گداخته بیفکن در همه عالم، شاید با آتش بر آنها فائق آئیم، آنگاه آنها آتش افکندند در عالم، «منداهیّی» آمد و ایستاد به همراه این اشخاص و آتش به آنها نرسید. بعد از اینکه آرامش در این عالم

شد، «ملاخی»ها می‌بینند که این سه شخص بپا می‌خیزند در این عالم و قدرتشان نمی‌رسد علیه آنها، آنگاه رفتند این «ملاخی»ها که با خشم مسلّط شده‌اند و گفتند به سرورانشان، این سه شخص در درخشندگیشان پابرجا می‌شوند در این عالم و بر علیه‌شان توانائی نداریم، دیگر آنها گرفتند از خمیر مایه این عالم که در خانه گنج آنها نزدشان محفوظ بود، و نام‌هایشان «شوربای» و «شرهبیل» بود که از نسل "آدم" بودند، که از آنها بیدار ماند عالم سپس «مندادهیّی» آمد و خارج نمود «شیتل» نیک را که پندهای خوب می‌دهد، او را مستور نمود با پوششی خوش و درخشان و او را پوشاند با پوشش نور بطوریکه درخشندگیش در همه عالم دیده شد، او را خارج نمود در راهی که «هیبل» در آن رفته بود، ساکن نمود او را در مکانی که «هیبل» در آن ساکن شد، جائیکه پیوستگی برای «نشمتا»ها برقرار شد در منزلگه خداوند که انقطاعی در آن نیست، رها کرد «انش» را در این پوشش با شکوهی که برادرانش در آن ساکن شدند، و برادرانش به «انش» واگذار کردند و نیاکانش با آن او را مجهّز نمودند، فرمود «منداهیّی» به «انش»: نترس و وحشت نکن و هراس نداشته باش نگو مرا تنها رها نمودند در این عالم بدها زیرا زود به نزدت می‌آیم، من می‌ایستم و خود را در لباسم مستقر می‌نمایم، قلبم رنجور نشد و وجدانم سختی ندید، در درونم اندیشه می‌کنم به تنهائی در این عالم می‌ایستم و می‌گویم: چه کسی می‌گیرد بدی این عالم را ؟ همه برادرانم اینجا با من بودند و من با آنها بزرگ شدم، مانند فرزندی که والدینش او را بزرگ کردند و برادران بزرگش او را می‌گیرند، میانشان بزرگ شدم در حالیکه می‌گویند و می‌شنوند در این عالم بدها و مخرّب‌ها، اکنون من به تنهائی در این عالم بدها چه کنم ؟ من مثالی گفتم، مثالی بر خودم افکندم و گفتم: ای پاهایم چه کسی شما را به اینجا آورد، به مکان بدها چه کسی مرا بالا برد، من می‌ایستم در پوشش برادرانم که خداوند به آنها عطا نمود سپس می‌گویم: این عالم بر چه چیزی حرکت می‌کند و بر چه چیزی تردّد می‌کند؟ درحالیکه برادرانم اینجا بودند، در رابطه با عالم برادرانم را خواندم و البته آنها را درباره آن سؤال نکردم، بلند کردم و بالا بردم چشمانم را و به همه عالم نگریستم، بر آسمان و برستارگانی که در آن درخشید، بر آفتاب و بر ماه، بر «ملاخی»ها که بر آسمان حاکمند، همچنین بر زمین حاکمند، و به دوازده برجی که در آنها آفتاب و ماه تردد می‌کنند، و در آنها می‌روند این «ملاخی»ها که بر آب و باد و آتش مسلّطند و بر زمین که بر چه چیزی تکیه دارد، بر

کوه‌ها و دریاها و بر میوه‌ها و انگورها و درختان، چه کسی به من خواهد گفت درباره آنها که از کجا شدند و بر چه چیزی تکیه دارند و بر چه چیزی قائمند ؟ درباره این ظهور مجدد ستارگان که در سحرگاه می‌درخشند و بر چهار «ملاخی» که آنرا افروزند و درباره ظهور مجدّد دیگری که در شب می‌درخشد، «ملاخی»ها آنرا می‌گسترانند، آنها بهم‌دیگر شبیه نیستند، درباره این ظهور مجدّد که در روز می‌درخشد و نور می‌دهد و منّور می‌کند فرزندان مردم را، و نورش او را بالا نمی‌برد به منزلگه خداوند از سرتاسر، هم چنین برای بعمل آمدن و ساخته شدن فرزندان مردم است، هستند بعضی که به آن خوشحال می‌شوند و هستند بعضی که به آن فرزندان رنجور می‌شوند و می‌گویند، چرا روز تابید و چرا صبح شد و این ظهور مجدّد دیگر که در شب می‌درخشد چیست؟ هستند بعضی که به آن خوشحال می‌شوند و هستند بعضی که به آن محزون می‌شوند و گریه می‌کنند و می‌گویند، چرا شب شد و چرا ماه تابید، این ستارگانی که در آسمان قائمند، شب و روز تردّد می‌کنند و می‌گردند و می‌چرخند در آسمان و ثباتی در یک جا ندارند، آنها نیکی برای فرزندان مردم نمی‌سازند، یکی را فقیر می‌کنند و دیگری را ثروتمند می‌نمایند، زبان می‌سازند برای انسان‌ها، برده را آزاده می‌سازند و آزاده را برده، اینجا فریب می‌دهند «نشمتا»های فرزندان مردم را و آنها را گمراه می‌کنند و گول می‌زنند، بعضی از آنها تا روز آخر «نشمتا»ها را بهم‌راهشان باز می‌دارند، من وقتی که دیدم عالم را این چنین ساخته شده، لرزیدم و مرتعش شدم و قامتم که کشیده بود خم شد و در قلبم اضطراب وارد شد و در پاشنه‌هایم لرزش ایجاد شد و محکم نماندند، این چنین اندیشیدم و گفتم که برادران بزرگم مرا رها نمودند در این دنیای بدها، و نمی‌آیند و مرا از اینجا رهائی نمی‌دهند. «منداد‌هیّی» به من فرمود که من خودم به نزدت می‌آیم، می‌اندیشم و به برادرانم احساس ترحّم می‌کنم که نمی‌آیند و مرا از اینجا نجات نمی‌دهند، من تنها می‌ایستم در پوششی که برادرانم برای من رها نمودند در این عالم، بدها ساکن شدند و به بدی بر من می‌اندیشند، می‌شنوم که آنها می‌خوانند "ملاخی"ها را که با خشم گماشته شدند، آنها می‌گویند خداوند بسیار بیدار ماند و فرزندان مردم زیاد شدند، آنها به سخن خداوند والا سخن می‌گویند، و در سخن این سه شخص صحبت می‌کنند، آنها خود را به پروردگار ملحق می‌کنند و به این سه شخص فروتنی می‌کنند و علیه ما قیام می‌کنند و تحقیرمان می‌نمایند در این عالم خودمان، آنها باهم دیگر درباره من مشورت می‌کنند و

در آخر علیه من توانائی ندارند، وقتی که آنها علیه من توطئه می‌کنند و بر پوششم که در آن قائم هستم، من چشمانم به چه کسی نگاه کنند و به چه کسی اعتماد داشته باشم؟ من مینگرم به «منداده‌یّی» که خواهد آمد و برایم تکیه‌گاهی خواهد شد در این عالم، از بدان مرا نجات می‌دهد همچنانکه برادرانم را نجات داد از شمشیر و آتش بدهای این عالم، من « انش زوطا »، سال‌ها بر سال‌ها بودم جائی که برادرانم بودند، من اینجا بر آنها تفوّق دارم، نه به خاطر اینکه بعد از انها در این عالم شدم و نه اینکه دیگر وقتی که برادرانم در این عالم بودند، این بدها علیه من می‌اندیشند و علیه پوششی که در آن قائم و محفوظ هستم، این بدها که تنفّر ورزیدند به صدای خداوندم، چه کسی صدای خداوند را در این عالم می‌خواند؟ آنها به همدیگر می‌گویند: در عالم خودمان صدای خداوند را نباید بخوانند که عالم از آن ما باشد، آنگاه آنها خواندند «ملاخي»های خشم را و به آنها دستور دادند که نزول کنید به سرزمین تیبل، به نوح بگوئید: یک «کویلا» بساز بخوان و بنشان نجارها را، بروند قطع کنند سروها را از سرزمین لبنان و سروهای ماده را از کوه « یاتور »، به او بگوئید که نجارهائی را اجیر کن، یک «کویلا» بساز بگیر از هر نوعی دو تا مذکّر و مؤنّث، و آنها را بگذار در صندوقی که می‌سازی تا دنیا را بگیریم و علیه رئیس این سه شخص و علیه پوششی که در آن قائم هستند و آنرا گرفتند در این عالم، به خاطر اینکه «شویاهی» می‌گویند: شاید آنها را از بین ببریم در این عالم، تا کسی نامشان و سخنشان را یاد نکند و سخنانشان را نشنود، این بدها سروران خانه می‌دانند که من به تنهائی قائم هستم و توطئه مخفیانه بر علیه من طرح می‌کنند، از روزی که برادرانم رهایم کردند، آنها سلاح افکندند و بر علیه من جنگ می‌کنند، هر روز و هر روز من از آنها دوری می‌کنم به خاطر اینکه می‌توانم به تنهائی در این عالم به‌ایستم، چشمانم به «منداده‌یّی» می‌نگرند که به من گفت به سرعت به سویت می‌آیم، من به برادرانم می‌اندیشم که درباره من با او مشورت نمی‌کنند و درباره من برایش فروتنی نمی‌نمایند، من هر روز چشمانم به راهی می‌نگرند که برادرانم در آن رفتند و به طریقی که «منداده‌یّی» در آن می‌آید، می‌نگرم و می‌بینم که درب آسمان گشوده شد، دیده شد یک ابر درخشش و نورانی و همه عالمیانی که آنرا دیدند ترسیدند، وقتی که دیدم ابر نورانی را که «منداده‌یّی» در آن می‌آید، من « انش زوطا » استهزاء نمودم بر سروران خانه، قامتم که خم شده بود کشیده و راست شد، قلبم که در آن اضطراب وارد شده بود برجایش متکّی شد، پاشنه‌هایم که لرزیدند محکم

ایستادند، آمد «مندادهیّی» مرا صدا زد و به من فرمود، ای « انش زوطا » چرا ترسیدی و چرا لرزیدی و برای چه خم شد قامتت و قلبت برای چه در آن اضطراب وارد شد؟ پاهایت چرا لرزیدند از استواریشان؟ باری می‌گویم و می‌ترسم که بگویم مقابل «مندادهیّی»: آنگاه «مندادهیّی» به من گفت: ای « انش زوطا » ا زمن مترس، بخاطر اینکه وحشت داشتی در این عالم، من آمدم که آگاهت کنم و نترس از بدان این عالم و از این طوفان‌های آب، آنها از سر خودت گرفته می‌شوند. همچنان‌که بر برادرانت شمشیر و آتش افکندند، شمشیر و آتش به آنها نرسید، هم چنین بر خودت طوفان‌های آب نمی‌رسد، من برایت درخشش و نور خواهم آورد که برایت کمک کننده باشند و به همراهت بپاخیزند و خواهد شد قدرتت مافوق آنها و خواهد شد شکلت مثل این دو تا که با تو خارج شده‌اند با این پوشش و به منزلگه خداوند رفته‌اند، وقتی که در درخشش درخشید و شکلت شبیه خواهد بود به «هیبل و شیتل». می‌گویند بدهای عالم: که این سه شخص در عالم هستند، و البته آنها اشخاص جسمی نیستند، بلکه درخشش و نور است شکلشان که نشان می‌دهد در این عالم همراه « انش زوطا » که به تنهائی می‌ایستد در این عالم، به او فرمود «مندادهیّی» بیا من برایت آشکار می‌کنم بر اسرار بد این عالم که دیدی و از آنها ترسیدی، بر آسمانی که گسترده شده است و بر ستارگانی که درخشانند که اینها در آن نور افشانی می‌کنند، آسمان با آب و حرارت زنده و حرارت خورنده در آن پخش و شعله‌ور شده است، ستارگان در آن با حرارت خورنده شعله‌ور شده‌اند، آنها می‌درخشند با قدرت حرارت زنده که آسمان با آن گسترده شده است و افزایش یافتند. این دوازده برج که در آنها «شویاهی» و آفتاب و ماه حرکت می‌کنند، آنها اگر «اپثاهیل» این ستارگان را نمی‌ساخت، آفتاب و ماه حرکتی نداشتند، ها، وقتی که آفتاب غروب می‌کند و ماه طلوع می‌کند تاریکی بوجود می‌آید: «اپثاهیل» اندیشید بر آتش که از ظلمت است، که خواهد شد شب و خواهد شد روز برای محاسبه و شمارش فرزندان مردم، برای شمارش سال‌ها و ماه‌ها و روزها. ها، برایت آشکار کردم بر باد و بر آب و بر دو فرشته، من به تو می‌گویم که از آن‌ها ایجاد شد، از قدرت آبها و حرارت خورنده و داده شد به دو «ملاخی» هدایت کنندگان این عالم که مسلّطند بر آبها و باران و مسلّطند بر سرما و بر محنت و بر گرسنگی و سیری تحت نظر سرورشان که به آنها دستور می‌دهد عمل نمایند، درباره آتش به تو می‌گویم از طبیعت چه کسی بود و چه شخصی است که برقرارش کرد،

«اپثاهیل» برقرارش نمود، هم چنین درباره میوه و انگور و درخت از ایشان بود، او ریشه میوه و انگور و درخت شد، از آنها بیرون آمد برای خوراک آنها، درباره آب‌ها به تو می‌گویم که از کجا جاری شدند و از کجا زنده شدند، حرارت زنده از منزلگه خداوند ایجاد شد، برقرار گردید و به اینجا آوردند آنها را، حرارت زنده تغییر نمود و آبها کدر شدند و ندرخشیدند به دست «اپثاهیل»، شخصی که پدرش فرستاد او را بنا نماید آسمان و زمین را، او عمل نمود به آنچه که پدرش دستورش داد، اعمال و مخلوقاتی که فرا خواند با دستش پابرجا شدند، این راز آسمان را آشکار نمودم برایت، آشکار می‌نمایم برایت راز زمین را، زمین میّا سیاوی اینجا بودند، بعد از اینکه این راز شد آشکار می‌نمایم برایت، آمد «اپثاهیل» و فرشتگانی که با او بودند راه افتادند به طرف میّا سیاوی، گفت جامد نمایم و بشود زمین، و به پا می‌خیزد «اپثاهیل» و اندیشه می‌کند با خودش به آنچه که پدرش به او دستور داد، سخن گفت «روها» و «ملاخی»هائی که با او بودند و گفت به «اپثاهیل»: همچنانکه آسمان را گستراندی بگو بر این آبها بشوند زمین، و گفت به «ملاخی»ها این را پدر به من دستو داد درباره ساختنش، دیگر خوبست که شماها به من گفتید و گرفت از حرارت زنده، همچنین گرفت از پوششی که پوشیده بود و افکند در میّا سیاوی و جامد شد سرزمین «تیبل» و برید و شکل داد در آن کوه‌ها و شکافت دریاها و در دریاها ساخت انواع ماهی‌ها و در زمین و کوه‌ها میوه‌ها ساخت، انگورها و درختان میوه گرفتند، انواع دانه‌ها به وجود می‌آیند، فریاد نمود در زمین و شدند همه بذرها و روئیدند و شاداب شدند در سرزمین «تیبل» و بار دادند، می‌شوند برای خوراکشان، می‌شوند برای نوشیدنشان و ساخت حیوانات اهلی از هر نوع مذکّر و مؤنّث و ساخت پرندگان بالدار و حیواناتی که برمی‌خیزند و می‌چرند، «روها» و «ملاخی»های همراه او نمی‌دانند این‌ها برای چه کسی ساخته شدند و چه کسی آنها را می‌خورد و گفت «اپثاهیل» به «روها» و «ملاخی»های با او، بسازم شکل خودم مذکّر و شکل خودت مؤنّث، مذکّر را می‌خوانیم «آدم» و مؤنّث را می‌خوانیم «حوّا»، بسازم و برپا نمایم، نمی‌داند «روها» که «اپثاهیل» را اواثر پدرش دستورش داد بر آنها، بر «آدم» و «حوّا» همسرش، زمین بالا بود و آب‌های سیاوی زیر زمین بودند، همه چیز انجام داد «اپثاهیل» و آبها خوش نشدند، فرمود «منداد‌هیّی» به «انش زوطا» وقتی که خداوند مرا به اینجا فرستادند، من می‌دانستم که آبهای اینجا خوش نمی‌شوند، گفتم مقابل خداوند بزرگ که این عالم که مرا به آن

می‌فرستی برای خواندن صدای خداوند که بشوند و زنده شوند و به منزلگه خداوند صعود کنند، آبها خوش نمی‌شوند که بنوشند فرزندان مردم و زنده شوند، و این سخن خداوند را بشنوند و فرمودند خداوند بزرگ به «مندادهیّی» برخیز به سرچشمه آبها برو و برقرار کن جوی آب حیات را و بروند بریزند در آبهای کدر و آبها خوش می‌شوند مانند آب‌های حیات و فرزندان مردم می‌نوشند، فرمود به «تاورئیل اثرا» و انجام داد و کشید جوی آب و افتاد به آب‌هائی که خوش نشده بودند و آب‌های «تیبل» خوش می‌شوند که بنوشند فرزندان مردم و خوشحال شوند، و فرمود «مندادهیّی» به « انش زوطا » درباره راز «روها» و «ملاخی» های این عالم و حرارت زنده که نمی‌توانند بگویند درباره حرارت زنده و نمی‌توانند بشنوند درباره آن، بجز اینکه آنها ازحرارت خورنده می‌گویند و می‌شنوند، شرح داد «مندادهیّی» وقتی که شماها را اینجا بر پا می‌کنم که ستایش نکنید این عالم ظلمانی را، من گذشتم و رفتم به میانشان و گرفتم از آنان حرارت زنده را که در آن پوشیده شده‌اند، که درباره اش نمی‌توانند بگویند و نمی‌توانند بشنوند، آنرا بالا بردم به مکانش، مکان پایدار، رها نمودم آنها را در حرارت خورنده که از آن به وجود آمدند، یک پوشش رها نمودم بر آنان، خشم به «اپثاهیل» رسید که بپاخیزند و روشنی ایجاد نمایند در دنیا که باطل نشود، او را رها کردم بخاطر اینکه اگر این درخشش را برایش رها نمی‌کردم و از او می‌گرفتم، همچنانکه از برادرانش گرفتم و او بزرگ شد، این عالم باطل می‌شد و همه اش ظلمت می‌گردید تا پایان عالم‌ها، این اقیانوس که ایجاد نمود «اپثاهیل» و ساخت آنرا که احاطه کرده است همه «تیبل» را، چاهی است که یک ریزش آمد و افتاد در آن، اگر اینچنین نمی‌ساخت سرزمین «تیبل» همه‌اش تباه می‌شد، و هیچ چیز انجام شده و ساخته شده نبود و موفق نمی‌شد، ها، به بین ای «انش زوطا» آشکار نمودم برایت راز بدهای این عالم را که دیدی و ترسیدی از آنها، لرزیدی و مرتعش شدی از آنها، آشکار نمودم برایت راز آسمان و زمین را، آشکار نمودم برایت راز همه چیزهای انجام و ساخته شده که هستند در عالم، شرح دادم برایت درباره آنها، به تو عطا کردم درخشش و نور که بشوند همراهت در پوشش اوّل که به تو عطا نمودند از منزلگه خداوند، اکنون برای تو محفوظ است که بدها بر آن ستیز می‌کنند که آنرا بگیرند و قدرتشان نمیرسد که آنرا بدست آورند، هان، افزودم برایت درخشش بر درخشش و افزودم برایت نور بر نور که بشوند همراهت نظیر این دو شخص برادرانت که از نزدت خارج شدند و به

منزلگه خداوند رفتند، ها، پیوند دادم به تو قدرت بر قدرتت، افزودم برایت دانش به دانشت و هوشیاری و آگاهی، ها این‌ها را دادم به تو که بگوئی و شنیده شوی با آنها، ها، من می‌روم به منزلگه خداوند، سپس می‌آیم و رهایت می‌کنم از بدها و از گناهکاران این عالم، چشم خداوند قرار گیرد بر تو و بر اشخاص صادق و با ایمان و پسندیده‌ای که کلامت را می‌شنوند، رهایت می‌کنم از شمشیر و آتش و طوفان‌های آب، بالا می برم تو را به راهی که «هیبل» نیکوکار و «شیتل» و «مندادهیّی» با آن صعود کردند از این عالم بدها، این سخنان را فرمود «مندادهیّی» به «انش زوطا» فرزندش و عهد به او داد و خارج شد و رفت به منزلگه خداوند و نشست در "اشختنا"ی پدرش، چشمشان قرار گرفت بر آنها، سپس برخاست «انش» با خوشحالی، خوشحال بود با درخشش و نوری که خداوند به او عطا نمود، با قدرتی که پدرش به او دستور داد و تابید با درخشش و نورش که هست در این عالم، خیره شده‌اند به صاحب خانه که به بدی برایشان اندیشه می‌کنند، بر این اشخاص سه‌گانه و بر پوششی که در آن قائم هستند که منوّرند در این دنیا، این «شویاهی»ها اینچنین گفتند بهمدیگر این اشخاص خود را به ما نشان ندادند، ترسیدند از ما یا اینکه گریختند یا پنهان شدند از ما و خود را به ما نشان ندادند، اکنون خود را نشان دادند بما با درخشش بسیارشان و با نور عظیمشان، اکنون، ها، منوّرند و قائمند با درخشش و نور بسیار و بزرگ، از وقتی که برادرانش بودند شمشیر و آتش گرفته شد از آنها و نرسیدند به آنها، اکنون مستقر شدند، آرام و پابرجا هستند برای خودشان، گفتند «شویاهی» نمی‌توانیم برسیم به قدرت این اشخاص، به خاطر اینکه از ما بزرگترند و رها کردند بر آنها طوفان‌های آب و طوفان‌های آب به قدرت آنها نرسیدند، گفتند با شمشیر و آتش گداخته از بین می‌بریم آنها را، و بدستشان نمی‌رسد که از میان بردارند آنها را پابرجا هستند خداوند در مکان‌هایشان، خداوند پیروزند بر همه اعمال و پیروزند «هیبل و شیتل و انش» و پیروز است امّت «ناصورائی» و «ترمیدا»ها و «مندائیانی» که محکم نگه داشتند نام و نشانشان و بنام خداوند ازلی نشان شدند و بنام و سخن «یاور زیوا» محکم نگاه داشتند و خداوند پیروزند.

کتاب ۲۲

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎بنام پروردگار معظّم، قرار گیرد نام زهرون بر مدلل، همراه اثراهای عظیم فرزندان نور، "انش ربا" هستم فرزند "شیتل ربّا"، فرزند "آدم ربّا"، فرزند ملائک عظیم با وقار، فرزند مکان نور، فرزند ستایشهائی که همه‌اش معرفت است، پاهایم در اینجا مرا به کجا راهنمائی نمودند، بالا بردند به مکان درخشش بسیار، نشستم و می‌اندیشم و می‌گویم، خیره می‌شوم می‌بینم این عالم را، آسمان و زمین، آفتاب و ماه، ستارگان مرتفع و صور فلکی، آسمان را و نوری که در آن پابرجا است، قدرتی که در آن پابرجاست، با قدرت چه کسی استوارند و با نور چه کسی منّورند، گشودم چشمانم را و بالا بردم ابروانم را، نگریستم و دیدم یک اجاق بزرگ درخشان که محکم و قرار دارد بر دست «ملاخی»ها، می‌کشند آنرا دوازده «ملاخی» در کوه ظلمت زیر پل بزرگ درخشان، بالا می‌برند و واردش می‌کنند به درب «یاسانا»، مکانی که قرار داده شده کرسی برای بنا کننده آسمان و زمین، دیگر بار گشودم چشمانم را و بالا بردم ابروانم را، نگریستم و دیدم یک درب بزرگ که گشوده بود و ایستاده بودند هزار هزار موجودات درخشان سمت راستش و روبان روبان سمت چپش، خارج شد یک موجود درخشان از منزلگه خداوند، که درخشش‌اش بود چهل و دو به یک برابر به «یوربا» و من وقتی که دیدم آن درخشش را لرزید قامتم و مرتعش شد و پاهایم بر تکیه‌گاهشان مستقر نشدند، سرنگون شدم و افتادم در مقابلش، سپس یک فرشته نور از مقابلش برخاست و گرفت مرا با کف دست راستم و راست نمود و بلند کرد به مقابلش و فرمود بمن بیا ای «انش ربّا» فرزند «شیتل ربّا» فرزند «آدم ربّا» فرزند ملائک عظیم منزلگه شکوه، فرزند مکان نور، فرزند ستایش‌هائی که همه‌اش معرفت است، بیا آشکار نمایم برایت درباره حیات عظیم، اینجا نوشته و نهاده شده در کوه بزرگ هدایت که گسترده است، و بیا فاش نمایم برایت درباره این آسمان که آنرا خواندند فرزندان مردم «اشمی»، درحالیکه آسمان، توده‌های ابری شکل هستند این‌ها، که ساکن نمود اواثر بقدرتش و بنام سازنده آسمان و زمین، بیا آشکار نمایم برایت درباره ستارگان که می‌درخشند در آن، دوازده «ملاخی» هستند این‌ها، بعضی از آنها مسلّطتند بر شرق، طلوع آسمان و زمین و بعضی از آنها مسلّطتند بر «شیئول» و بر تاریکی همچنانکه اینجا

هستند، هم چنین آنجا هم هستند، بیا آشکار نمایم برایت درباره این «ارا» که آنرا فرزندان مردم خواندند زمین درحالیکه نیست زمین بلکه آب‌ها هستند این‌ها، از «هوش» دریای بزرگ که می‌دهد سال بسال و ماه به ماه و روان می‌شوند و جریان می‌یابند، راه برای فرزندان مردم می‌سازند، بیا آشکار نمایم برایت درباره این تردّد ستارگان که طلوع می‌کنند در سحرگاه، برخی هستند که به آن خوشحال و برخی هستند که به آن محزون می‌شوند، رأس آن نور پاک است، یک شخص مجرّد، تاجر زورمند متهّور و مجهّز که قیام می‌کند در وقت و زمان بزرگ که دکل عظیم درخشش در آن برافراشته شده و طناب‌های نورانی به آن افکنده شده و آنرا می‌کشند دوازده «ملاخی» و خارجش می‌کنند، هدایتش می‌نمایند به کوه ظلمت، زیر پل عظیم درخشان، آنرا بالا می‌برند و وارد می‌کنند به درب بزرگ «یاسانا»، مکانی که نهاده شده کرسی برای سازنده آسمان و زمین، و بیا آشکار نمایم برایت درباره بازگشت ستارگان که می‌تابند در شب، رأس آنها آب‌های پاک هستند، یک شخص مجرّد، تاجر زورمند دلیر و مجهّز است و می‌ایستد در عصر بزرگ که دکل عظیم درخشان در آن برافراشته شد، و طناب‌های نور در آن افکنده شده و می‌کشند آنرا دوازده «ملاخی» و خارجش می‌کنند و هدایتش می‌نمایند به کوه ظلمت، وارد می‌کنند آنرا به درب بزرگ « یاسانا » مکانی که نهاده شده است کرسی برای سازنده آسمان و زمین، بیا آشکار نمایم برایت ای برادرم این برگزیدگان نیکوکار که اینجا در دنیا هستند، وقتی که پیمانه‌شان پر شود از این عالم به آنجا می‌روند، جستجو می‌کنند و می‌یابند از برکت و گنج خداوند و از ستایش و نیایششان، می‌پوشند درخشش و مستور می‌کنند خودشان را با نور، پوشش بر پوشش می‌پوشند و نور بر نور مستور می‌کنند خود را، می‌خندند، خوشحالند، جست و خیز می‌کنند، مسرور و شادابند و ما می‌گوئیم پابرجا هستند خداوند و برقرارند در "اشختنا"هایشان و خداوند پیروزند بر همه اعمال.

کتاب ۲۳

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

جملات والائی به تعداد حروف مندائی

◎بنام پروردگار معظّم، عظیم باد نور والا. آ، بیا با نیکی ای کشطا، حقیقت و نوری که

می‌رود به منزل دوستانش. ب، برگزیده‌ای تو، پیروزی که پابرجا می‌کنی با پیـروزی همـه نسلت را. گ، تو گوهر کاملی هستی، برگزیده ایکه نقصان در او نیست. د، تو راه کامـل‌هـا هستی، راهی که در آن صعود می‌کنند به مکان نور. ه، تـو حیـات ابـدی هسـتی، کـه راه می‌افتی جای می‌گیری در هر قلب صادق. و، وای بر کسی که بتو گوش ندهد و نشنود ترا خدایا و راهش به مکان‌های عیاشی و آواز برود. ز، تو تجهیزکامل‌ها هستی، راستی کـه در او ناراستی نیست. اِه، دانا و خوش‌آیندی خدایا که دانش و نیایش یاد مـی‌دهـی بـه همـه دوستداران نامت. ط، خوشابحال کسی که بتو گوش دهد و تـرا بشـنود خـدایا و بـرود در راه‌های پشت سرت. ی، روز شادی هستی تو که ماتم و شـیون در آن نیسـت. ک، اکلیـل پیروزی‌ها هستی تو که قرار گرفته‌ای بر سر نورانی‌ها. ل، زبان ستایش هستی کـه هـر روز خداوند را ستایش می‌کنی، م، "مانا" ی اوّلین هستی تو که خداوند ساخته اسـت. ن، نـور عظیم هستی تو که حرکت نمودی آمدی به عالم. س،داروئی تو کـه شـفا مـی‌دهـد همـه دوستداران نامت را. ای، چشم برگزیدگان نیکوکار هستی تو که هر روز به خداونـد نظـاره می‌کند. پ، میوه خوش طعم هستی تو که کمبودی ندارد. ص، همـدم اولـین هسـتی تـو کاشته‌ای که از منزلگه خداوند بود. ق، صدای اوّلین هستی تو کـه خداونـد از طبیعتشـان خلق نمود، معلّم «گنزبرا»ها هستی تو که خداونـد تـرا بـر همـه چیـز مسـلّط نمـود. ش، شنیدند ترا مردگان و زنده شدند و شنیدند بیماران و شفا یافتنـد. ت، توبـه برگزیـدگان و صادقین را می‌پذیری که در قلبشان حقیقت جای گرفته است، خداونـد پیروزنـد و پیـروز است شخصی که می‌رود بعرش.

کتاب ۲۴

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

جملات گهرباری به تعداد حروف مندائی

◎ ا،آیر، برای مکانی که آرام‌ها ساکنند و قلبم با برگزیـدگان برگزیـده شـد.ب، برگزیـده‌ام من، حرکت می‌کنم در بوی خوش خداوند که مرا احاطـه مـی‌کنـد. گ، مـن شـخص والا هستم، که برای ناصورائیان نیک مشتاق شدم، و یاد خواهنـد کـرد دربـاره مـن درحضـور خداوند و دوستم خواهند بود و برایم یک کمک کننده. د، داورمـان پـدر نیکـو اسـت کـه

مقابل خداوند پیروز می‌ایستد. ه، مهر تیبل را گشودم و نگریستم دیدم در آن همه چیز را، اثراها را نگریستم که شایسته‌اند برای مکان ابدی. و، من مثل یک گل هستم، فرزند برگزیدگان که خداوند را دیدم و خداوند به من التفات کردند. ز، توشه ام از شخص والا است که خداوند او را خواست و برقرار نمود. اِه، می‌آیم میان خوبان که او شخص والا آنها را دوستدار شد. ط، نیکی آمد برای خوبان و خوشحالی برای شخص صادق. ی، درخشش خداوند ایجاد شد وقتی که "نشمتا" از منزلگه خداوند بوجود آمد.ک، بزرگ شد برای من درخشش خداوند و نور خداوند نقصان نیافت. ل، قلبم‌خداوند را ستایش‌می‌کند چونکه مرا می‌شمارد خداوند در حسابشان. م، با خوبان انجام دادم آنچه‌که خداوند دستور دادند. ن، منّور شدم بنورشان و از نورش افزود بر من. س، نهاد بر من درخشش و نور عظیم خداوند که باشد برایم تکیه گاه. ای، التفات دارند خداوند معظّم برای همه دوستداران نامشان. پ، دهانم خداوند را ستایش می‌کند که می‌شمارد مرا بحسابشان. ص، شنیدم صدای "اثرا"ها برادرانم را و چشمم را بسوی آنها قرار دادم. ق، برخاستم با قدرت فراوان راه افتادم نزدشان آمدم. ر، مرا نشان کردند با نشان خداوند "تلمی و ندوی" نجات دهندگانم. ش، با ثبات و حقیقت خداوند بافته شد، موهای جلوی سرم بر سرم. ت، بخشش خداوند معظّم خواهد بود برای هر کس که به نشان خداوند نشان شد، خوبان و برگزیدگان و صادقین در قلبشان جای گرفت حقیقت، خداوند پیروزند؛ و پیروز است شخصی که به این سو راه افتاده است.

کتاب ۲۵

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎بنام پروردگار بنام خداوند معظّم، عظیم است نور والا. آ، آمد «مرگنیثا دکیثا» که منّور نمود قلب‌های تاریک را. ب، ایجاد شد درخشش و گسترش یافت نور. گ، خندیدم بر "شویاهی" و بر آنچه که اندیشیدند و انجام دادند. د، ساکن شدم میانشان و اینان "شوا" ندانستند بر من. ه، نیکی می‌شود برای برگزیدگانی که خداوند را دوستدار شدند. و، وای بر "شویاهی" که بر برگزیدگانم به بدی اندیشه می‌کنند. ز، او درخشش پاک اوّل است نوری که حدّی ندارد. اِه، خداوند است حیاتی که از ازل بوده است. ط، خداوند خوشا به

کسی که به تو گوش دهد و برود در راهت. ی، درخشش عظیم بود است که "نشمتا" از منزلگه خداوند بزرگ آمد. ک، اکلیل پاک بوده است که نهاده شد برای «هیبل» در "اشخنتا"یش. ل، قلبم خداوند را طلب می‌کند برای اینکه مرا طلب کنند خداوند در "اشخنتا"یشان. م، از روزی که «هیبل» مرا برقرار نمود "نشمتا"یم مکان نور را طرف‌دار شد. ن، اوّلین آرامش هستی که بخاطر تو اثراها آرامش یافتند. س، سیر می‌کنند «بابی اتریسر» و براه حقیقت صعود نمی‌کنند. ای، اعماق ناصیروثا وسیع است و حدّی ندارد. پ، میوه خوش طعم است که نقصان در آن نیست. ص، شنیدم صدای خداوند را در مکان وسیع منزلگه کمال. ق، صدای درخشان عظیم که سخن می‌گوید و تعلیم می‌دهد در "اشخنتا"یش. ر، نشان پاک است که خداوند نشان می‌کند با آن در "اشخنتا"یشان. ش، آنکس که صدای خداوند را بشنود در "اشخنتا"ی خداوند ساکن می‌شود. ت، دروازه خوش آیند است، نوری که حدّی ندارد و خداوند پیروزند.

کتاب ۲۶

بشمیهون اد هیّی ربّی
بنام خداوند بزرگ

◎بنام پروردگار عظیم ا، تهی خارج شد از دنیا اوّلین شخص دارای معیار. ب، خانه‌اش به خرابی می‌افتد و همچنین اندوخته اش به غارت. گ، سرزنش مخلوقات خواهد شد بر همه عالمیان. د، نظیر تاک‌های بدی هستی که میوه ندارند. ه، لال و کرند اینان که به فرزندان مردم به بدی خیره می‌شوند. و، وای بر روز بدی که نگه داشته شد در دنیا برای خطاکاران. ز، آنان که می‌کارند ناراستی، درو می‌کنند دروغ. اِه، تاریکی پر است قلب آنها و چشمانشان کور و روشن نیست. ط، ناراستی گرفته است آنها را و نمی‌بینند مکان نور را. ی، مثل یک روز عزا هستند اینان و روان‌هایشان بیماری بزرگ. ک، همه درب‌های دوازده‌گانه مثل چاهی هستند که تا ابد آنها را نگه می‌دارد. ل، قلب‌هایشان مردّد است و بجانب نور صعود نمی‌کنند. م، پوشیده شده‌اند به گناهان، که "نشمتا"ها را می‌ربایند. ن، خودیشان افسرده شده و همسران خود را نخواستند. س، زهرکشنده‌اند اینها که فرزندان مردم را می‌کشند. ای، اعماق آب‌ها هستند اینها، گرداب‌هائی که غرق می‌نمایند. پ، دهانشان پر از دروغ است و چشمانشان به بدی نگاه می‌کنند. ص، پژمرده می‌شوند

میوه‌هایشان اینها که می‌کارند در عالم. ق، بپامی‌خیزند بدون کشطا حقیقت و خدمت می‌کنند بدون نیکی. ر، دوست می‌دارند زیبائی بدن‌ها و سایه‌های ظلمت را. ش، پر از رسوب و عفونت است وجودشان و ایستاده‌اند در عالم. ت، دروازه مرگ هستند اینان که فرزندان مردم را بقتل می‌رسانند. و خداوند پیروزند.

کتاب ۲۷

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ بنام خداوند معظّم، برای شما می‌خوانم و شرح می‌دهم و می‌گویم: ای اشخاص صادق و متدّین، بینا و آگاه، آگاه شوید درباره عالم زیان‌بار که همه‌اش آشوب و ناراستی مملو است، در ابتدا شرح دادم برایتان درباره مالک نور که ستایش می‌شود تا دنیا دنیا است و گفتم بشما درباره عوالم ستایش شده نور که باطلی ندارند و درباره «اثراها» و «یردناها» و «اشخنتاها» که این‌ها والا و منوّرند، همچنین می‌گویم بشما درباره عالم‌های ظلمت، درباره آنچه که در آنها هست، اینان زشت و ترسناکند و شکلشان ناپسند و ناموفق است، بیرون از سرزمین نور، در زیرخارج از دنیای «تیبل»، در جنوب هستند آن ارض ظلمت، هستند به آن شکلی که متغیّر و متفاوت است از دنیای نور، بخاطر اینکه مختلف‌اند اینان از همدیگر در همه ویژگی‌ها و اشکال، و هست ظلمت وجود دارد در طبیعت بد خودش، ظلمت ترسناک و تاریکی تباه کننده ویران، اوّل و آخر را نمی‌دانند. لیکن مالک نور می‌داند و آگاه است درباره اوّل و آخر و آنچه که شده و آنچه که خواهد شد، دانست و آگاه بود که بد هست و اراده ننمود که به او صدمه زند، همچون که گفته‌اند که صدمه نزنید به شخص بد و دشمن تا اینکه خودش خطا کند، طبیعت بدش از قبل و تا دنیا دنیا است وجود دارد، عالم‌های ظلمت وسیع‌اند وحدّی ندارند، گفتند وسیع و عمیق است مکان بدها، که ملّت‌هایشان باور نکردند، مکانی ندارند که حد و پایانی باشد بر اقامت‌گاهشان که با همدیگر خوراکشان تهیه می‌شود(یافت می‌شود)، سرزمینشان "میّا سیاوی" و بلندی‌هایشان تاریک و ظلمانی، از "میّا سیاوی" ایجاد و خارج شد مالک ظلمت، با طبیعت بد خودش و رشد نمود، بزرگ شد و قدرتمند گردید، ایجاد نمود و تکثیر کرد هزاران نسل‌های بی‌حد و روبان روبان مخلوقات مکروه که ندارند شمارشی،

بزرگ شد و گسترش یافت ظلمت با "شیاطین" و "دیوها"، "جن‌ها" و "ارواح" شریر، « همراها» و «لی لیثاها»، ارواح معابد و ارواح عبادتگاه‌ها، اصنام و حاکمان و امیران، «نَلی و نیولی»، «پیغی و پَلغی»، ارواح بد و «لیهانی»، «گدولتانی» و شیطان‌ها و همه شکل‌های زشت ظلمت که گوناگون و جوراجور هستند، مذکّرها و مؤنّث‌های ظلمت، ظلمانی‌ها و ارواح معابد، سیاه چرکین‌ها و متمّردها، خشمگین‌ها، عصبانی‌ها، زهرآگین‌ها، سرکش‌ها، احمق‌ها و متعفّن‌ها، مکروه‌ها و گندیده‌ها و بدبوها، هست از آنها ساحران، کرها و لجوج‌ها، خفته‌ها و غافل‌ها، قاطی‌ها و کدرها، لال‌ها و ناشنواها، گنگ‌ها و کر و لال‌ها و گیج‌های نادان، بعضی از آنها گستاخ‌ها، گرم‌ها و با حرارت‌ها، خشن‌ها و زورمندها، تندها و عجول‌ها، خشمگین‌ها و شهوانی‌ها، فرزندان خون و آتش دمیده شده و گرمای خورنده، هست بعضی از آنها ساحران و دروغگویان، کاذبان و دجّال‌ها، غارتگران و ریاکاران، فال‌بینان و طالع بینان، غیبگویان دروغین ماهرند اینان در همه بدی‌ها، تحریک کنندگان، پریشانی و رنج که قتل می‌کنند و خون می‌ریزند بدون شفقت و ترّحم، ماهرند اینان در همه زشتی‌ها و می‌دانند زبان‌های بی‌حد، آگاهند به آنچه که مقابل صورتشان قرار دارد، به شکل‌های مختلف هستند، هستند بعضی از آنها که می‌خزند بر شکم‌هایشان و هستند که در آب می‌جنبند و هستند از آنها که می‌پرند، و هستند از آنها که پاهای بسیار دارند بشکل جنبنده‌های زمین و هستند از آنها که صدها برمی‌دارند، در دهانشان دندان‌های آسیاب و پیشین دارند، طعم درختانشان زهر و تلخی و رطوبتشان نفت و قیر است، آن مالک ظلمت بخود گرفت همه شکل‌های مخلوقات عالم را، سِر شیر، جسم اژدها، بال عقاب، پهلوی لاک پشت، دست و پای موجودات ناخوب، حرکت می‌کند، می‌جنبد، می‌خزد، می‌پرد، فریاد می‌زند، گستاخی می‌کند، می‌ترساند و تهدید می‌کند، می‌غّرد، صفیر می‌کشد، و چشمک می‌زند، سوت و جیغ و داد می‌زند، و همه زبان‌های عالم را می‌داند، این موجود احمق است، مغشوش است و افکارش بسته‌اند، اوّل و آخر را نمی‌داند، می‌داند آنچه که در همه عالم‌ها می‌شود، و هست در خصوصیات زیادی که بزرگتر از همه عالمش، زورمندتر و وسیع تر از همه است، نیرومندتر است از همه مخلوقاتش و سخت‌تر از آنها است، وقتی که بخواهد خودش را پنهان می‌کند از آنها که او را نبینند، می‌داند در قلبش آن کسی که در مقابلش می‌ایستد، وقتی که نسلش از او می‌گریزند او با کلامش آنها را می‌آورد، و دیوهائی که می‌خواهد برمی‌گرداند، می‌ایستاند مقابلش و وقتی بخواهد

خم می‌کند قامتش را و وقتی بخواهد خودش را کوچک می‌کند، داخل و خارج می‌کند اعضاء بدنش را و دارد اعضاء بدن مردان و زنان را، و در حالی که همه رازها را درک می‌کند، خشمگین می‌شود با صدایش، با کلامش، با نفسش، با دمش، با چشمش، با دهانش، با دستش، با پایش، با سختیش، با زهرش، با غضبش، با سخنش، با ترسش، با بیم و وحشتش، با لرزشش، با غرشش متوحّش می‌شوند همه عالم‌های ظلمت، شکلش بد و جسمش بد بو و چهره اش کج و معوّج است، ضخامت لب دهانش یکصد و چهل و چهار هزار فرسنگ است که با نفس دهانش آهن سرخ می‌شود و سنگ با دمش می‌سوزد، وقتی‌که بالا می‌برد چشمش را می‌لرزند کوه‌ها، با پچ‌پچ لب‌هایش دره‌ها تکان می‌خورند، فکر نمود با خودش و مشورت کرد با قلب احمقش، اندیشه نمود با افکار حیله‌گرش، بالا رفت دید عالم‌های ظلمت را که بسیار و حدّی ندارند، غرور گرفت و بالا رفت بر همه عالم‌های ظلمت و مغرور شد و گفت آیا هست بزرگتر از من و وسیعتر و ممتازتر از همه عالم‌ها، آیا هست کسی که خوراکش کوه‌ها باشند که در شکمش خون یافت نشود، اگر هست قدرتمندتر از من بپاخیزم با او جنگ کنم، بپاخیزم جنگ نمایم با او و به بینم قدرتش از کجا بود، پنهان شد از دور دید عالم‌های نور را، مرز ظلمت و نور را، مثل آتش بر سر کوه‌های بلند، مثل ستارگان که پرتو افشانی می‌کنند در آسمان، بشکل درخشش آفتاب که خارج می‌شود و می‌آید از مشرق، و مثل ماه باروشنیش، دید درخشندگی آن عالم نور را، نظیر چراغ‌های فروزان که پوشیده شده‌اند در پوشش شیشه‌ای و به بیرون نور می‌دهند، اندیشه نمود با خودش و عصبانی شد با عصبانیتش و تکان خورد با قدرتش و گفت: وقتی‌که این عالم هست چرا برای من این مکان ظلمانی که منظرش بد و ترسناک است و خوراکش آبهای "سیاوی" و چرک است، بالا روم بر این سرزمین نورانی و با مالکش جنگ نمایم، بگیرم تاج او را قرار دهم بر سرم و بشوم مالک بلندی و عمق، و گفت اگر پوشش باشد آنرا می‌پوشم، اگر خوراک باشد آنرا می‌خورم، اگر نوشیدنی باشد آنرا می‌نوشم، اگر منزل باشد آنرا خراب می‌کنم، اگر ساختمان باشد آنرا ویران می‌کنم، اگر مسکن است او در آن سکونت می‌کنم، اگر چیزی باشد که از من زورمندتر است با او می‌جنگم، مشتعل شد در آتش و افروخته شد در فکرش، داغ شد با خشمش و خواست که بخورد همه عالم‌ها را، با وجود اینکه راه‌هایش مغشوش و طریق‌هایش مسدودند و جاده‌هایش پیچاپیچ هستند، با این وجود با یک بهم زدن مژه چشم می‌رسد بالای آخر و

تا مرز زیرین ظلمت، با گذشت یک روز صد سال می‌رود و می‌رسد، وقتی که دید آن شکل بلورین را خواست که بالا بجهد و صعود کند از تاریکی ترسناک متروک بطرف آن شکل نورانی، نیافت دربی که وارد شود در آن و نه راهی که برود در آن و نه بالا برنده‌ای که صعود کند با آن، بخاطر اینکه آن شکل را که دید در اعلا بود و او در عمق، مثل فرزندان مردم و حیوانات و احشام که نمی توانند صعود کنند به بالای آسمان، داغ شد و افروخته گردید مثل شیر حریص بر طعمه، نیاسود و آرام نگرفت در مکان خودش و فریاد زد، جیغ کشید و سوت زد با صدایش و عالم‌های نور که شنیدند صدایش را و دیدند شکل دیو احمق را و جمع شدند سپاه افتادنی، نگاه کردند و اندیشیدند با همدیگر مثل جسمی که اعضایش لرزیدند و بصدا درآمدند مثل ظرف‌های مسی، سپس بیرون آمد صدا از نزد مالک اعلای نور، و فرمود به عالم‌های نور و به "اشخنتا"های "اثرا"ها آرام گیرید و بنشینید ای "اثرا"ها در "اشخنتا"های خودتان و نترسید از خشم دیو گیج و احمق بد، که خشم نمود با خشمش در مکان خودش گرفتار می‌شود، اسیر می‌شود در مکان خودش و همه توطئه‌هایش باطل می‌شوند، باطل می‌شوند محاسباتش و اعمالش پابرجا نمی‌شوند، حیات برای دانایان ما، حیات برای آگاهان ما و ستایش باد خداوند و خداوند پیروز است.

کتاب ۲۸

بشمیهون اد هیّی ربّی
بنام خداوند بزرگ

◎ بنام پروردگار بزرگ، این است تشریح و فاش سازی که آشکار شد برای اشخاص آگاهی که کناره گرفتند از دنیا و از اعمال گمراه کنندگان، به بینید که بشما می‌گویم درباره عالم‌های نور و آنچه که در آنها هست و شرح دادم برای شما درباره عالم‌های ظلمت و مخلوقاتشان،بشما می گویم درباره مالک اعلای نور که قدرتش فراوان و عظیم و پایانی‌ندارد ودرباره سرزمین متبّرک و درباره اثراها و ملائک در آن، که اینان در بالای بالا بیرون از دنیا در شمال، مکانی که می‌آیند از آن آب‌های حیات که در آنها جلوه‌گرند همه عالم‌ها، می‌آید درخشش برای خورشید و روشنی برای ماه، و پرتوها برای ستارگان، درخشش برای آتش و می‌آید از آن عالم نسیم شمال و بوی خوش مَلِک همه بادها که با آن زنده و خوشند همه عالم‌ها، اگر یک روز باد آیر نوزد می‌میرند و خاموش می‌شوند همه

"نشمتا"هائی که در دنیا هستند، اگر بگوئید نسیم شمال می‌آید و در آن سرما و سختی هست، برایتان شرح می‌دهم که از سرزمین نور نمی‌آیند، لیکن ارض بالای تیبل در آن بریده و ساخته شده‌اند کوه‌های بسیار، و برف و سرما می‌آید و بر آنها می‌افتد و زمستان و تابستان ذوب نمی‌شوند، وقتی باد شمال می‌آید و می‌وزد بر آنها، و از آنها سرما بهمراه باد می‌آید در آن حالت مثل کسی که می‌ایستد زیر نعش بد بو، می‌آید آن بو بهمراه باد، ستارگان و مناطق بروج به درب شمال سیر نمی‌کنند، سیر نمی‌کنند و نمی‌روند، به درب شما بخاطر اینکه نیست آنجا چیزی که تاریک شود و نیازمند نور باشد، مثل حاکم زمین که می‌فرستد نیرو و قدرت به مکانی که دور است از او، همان‌طوریکه این نورانی کننده‌ها در این عالم گماشته شده‌اند برای روشن نمودن، این درخشش خودشان نیست، و همه عالم‌ها شمال را بلندی می‌خوانند و جنوب را زمین پست و پستی، زیرا که عالم‌های ظلمت در پستی و نواحی پست هستند در جنوب، و دریای بزرگ که اقیانوس است احاطه نموده همه زمین را بغیر از درب شمال، نیست کسی که یافت شود قطع نماید آب حیات را از مکان نور، همه عالم‌ها شهادت می‌دهند که آبهای حیات از زیر کرسی آفریدگار می‌آیند، آنها قیام می‌کنند و درک نمی‌کنند آن چیزی را که می‌گوید دهانشان، دیگر این که بادهای گرم که می‌گردند میان دیوارها و خارج می‌شوند از میان درب‌ها، بر اقیانوس می‌وزند زیرا که اقیانوس گرم است و آب‌ها گرمند و از کوه‌های زیرین، خارج می‌شود بخار اقیانوس و ذوب می‌کند برف آنها را، بخاطر اینکه نزدیک است اقیانوس به عالم‌های ظلمت و به آب‌های "سیاوی" و سیاه، بخاطر اینکه سیاهند این آب‌های "سیاوی" و آب‌های زنده کم هستند، اینها که ریزش دارند در همه دریاها و در آنها می‌افتند، کسی از آنها نمی‌نوشد، همچنان‌که گفته می‌شود آب‌های "سیاوی" هستند که می‌جوشند، می‌سوزانند و می‌غلطند، آنکس که از آنها بنوشد می‌میرد و هرکس که در آنها قدم نهد می‌سوزد، نیست که ببوید بویشان را بجز آنکه از آنان بوده باشد، این نواحی تقسیم شدند در دنیا و هر کس در ناحیه‌های بالائی است سفید رنگ است و آنهائی که در پائین هستند تیره و سیاهند اینان و ناپسند است شکلشان مثل دیوها، هر کس که درک می‌کند می‌داند که عالم‌های نور اینجا هستند، نه در "تیبل" و نه در آسمانند، بخاطر اینکه اگر در آسمان باشند وقتی که باطل می‌شود آسمان و زمین، جایگاهشان کجا می‌باشد؟ چونکه به مکان مالک نور مربوطند، هیچ چیز نبود چنانچه او نبود و چیزی

نیست چنانچه او نباشد و باطلی ندارد، ظلمت بزرگ شد بر فرزندان مردم و همه راه‌ها و طریق‌ها را مغشوش کردند همچون‌که می‌گویند: راه به عالم مغشوش کرده‌ای، قرار دارند ساکنین آن و زده می‌شوند بین آب‌ها، هر قدر که دوره کاهش می‌یابد بدی افزون می‌شود، بنگرید، آگاه شوید ای برگزیدگانم و صعود نمائید با پیروزی به مکان نور و خداوند پیروزند.

کتاب ۲۹

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ بنام خداوند معظّم، قرار گیرد نام امهتم یهانا بر شارت به آنسو در مکان بزرگ منزلگه کمال، بنام و با قدرت خداوند معظّم والا، بیداری که مافوق همه اعمال است، بنام حیات. دوّم که «یوشامن دخیا» است، بنام حیات سوّم «واثر» قدیمی اعلا، که مستور و محفوظ نام دارد و بنام و با قدرت "منداده‌تیّی" عالی در عالم‌های نور، و بنام‌های "شلمی و ندوی" که مسلّطتند بر آب‌های حیات بخش و بر تعمید بزرگ نور، و شهادت و نام و نشان می‌دهند به "نشمتا"ها و بنام‌های "هیبل و شیتل و انش" سه فرزندان نسل زنده، درخشان و نورانی و روشن و جلوه‌گر، این شهادت را ما ترمیداها می‌گیریم، بر مردم و مردان و بر زنان مندائی و بر فرزندانی که می‌شناسند خودشان را، و بر آنهائی که دانششان درک می‌کند که در روز یکشنبه و صبحدم به "مشکنا" نیایند و به اصول دینی بپانخیزند و به ترمیداهایشان گوش ندهند و پشت سر ترمیداها نایستند و رهمی دعای روزانه را نخوانند و عبادت نمی‌کنند و پهثا را برنمی‌دارند و کشطا دست عهد در مراسم دراز نمی‌کنند و لوفا اتحاد از دیگری نمی‌گیرند و پسرانشان را تعمید نمی‌کنند و برای دخترانشان نشان خداوند را نمی‌گیرند و ایمان به پروردگار معظّم ازلی در قلبشان جای نمی‌گیرد، برآزاردیدگان و بیچارگان ترحّم نمی‌کنند، زنانشان و پسرانشان و دخترانشان را به "مشکنا" در سحرگاه روز و هوشبا نمی‌فرستند و همه مندائیانی که تعمید شده‌اند و زنان مندائی و مؤمنین و مؤمنه‌ها و پسرانشان و دخترانشان که می‌شناسند خودشان را که دوست می‌دارند خدایشان را و شهادت می‌دهند به خداوند ازلی که چیزی نبود چنانچه ایشان نبودند و چیزی نمی‌شود چنانچه ایشان نباشند، آنها که تعمید شده‌اند در

یردنا و نشان شده‌اند به نشان خداوند و به "مشکنا" می‌آیند در سحرگاه روز یکشنبه و به آئین دینی خوب بپا می‌خیزند، سجده می‌کنند و پشت سر ترمیداهایم می‌ایستند، "پهثا" را برمی‌دارند و "کشطا" می‌دهند و اتحّاد از همدیگر می‌گیرند، پسران و دخترانشان را تعمید می‌کنند و می‌گیرند برای آنها نشان خداوند را و ایمان خداوند معظّم ازلی در قلبشان جای می‌گیرد، بر بیچارگان شفقت و مهربانی می‌کنند، زنانشان و پسران و دخترانشان را در سحرگاه روز به "مشکنا" می‌فرستند و خدمت می‌کنند، خیرات نمی‌ماند در خانه‌هایشان و به "مشکنا" می‌آورند خداوند معظّم ازلی والا که مافوق همه اعمال است و «یوشامن دخیا» و «اواثر» قدیمی والای مستور و حفاظت شده که او «رُشنا و رَست» است در این عالم، و «شلمی» و «ندوی» که مسلطند بر یردنای بزرگ حیات و بر تعمید بزرگ نورانی، اینان شهادت می‌گیرند بر "نشمتا"ها در این عالم، «اپثاهیل» فرستاده که «گبرئیل» نام دارد، به قدرت خداوند «هیبل و شیتل و انش» که اینان همچون «مُهر و روش و رست» هستند، با قدرت خداوند "اپثاهیل" فرستاده خداوند و با سخنان نیاکانش گستراند آسمان را بدون ستون و جامد نمود زمین را که جامد نبود و در آسمان ایجاد نمود ستارگان و به زمین داد ثمرها و انگورها و اشجار، و آورد درخشش برای خورشید و روشنی برای ماه و با قدرت خداوند ساخت "آدم" را و برقرار نمود "حوا" را به همسریش، و تبّرک نمود بر آنها تبّرکی که تا انتهای عالم‌ها ریشه و نسل آنها از این عالم باطل نمی‌شوند، خواهد شد برای همه مؤمنین و همه مندائیانی که تعمید شدند در آب جاری که اینان همگی اعمال خوب و نیکی‌ها را انجام می‌دهند، شهادت می‌دهند بخداوند و تصدیق می‌نمایند به "منداده‌یّی" و گواهی می‌دهند و ایمان می‌آورند و تمجید می‌کنند این اشخاص سه گانه فرزندان نسل زنده، درخشان و شاداب، روشن و منّور، ترمیداها این دعا را طلب می‌کنیم و این خواسته را درخواست می‌نمائیم نجاتمان دهد "منداده‌یّی" از بدی این عالم، خواهد شد برایمان مساعد و تکیه‌گاه و نجات دهنده و رها کننده، از "مطراثا"های "شویاهی" که "نشمتا"ها از آنها می‌ترسند و از شمشیر و مصیبت و مرگ این عالم، از توطئه‌های بد بدان و از زبان سوّم که نرم تر از دنبه و برنده تر از شمشیر است و از فریاد بد و اکلیل مخرّب و از مرگ دوّم، و از چشم زیانبار، و با برکتی که برکت داده شد زمین با جامد شدن و بر آسمان با افراشتن سایبان و بر آفتاب نور دهنده و بر ماه که پرتو افشانی می‌کند در شب، بر ستارگان که برافروخته‌اند و

روشنند در آسمان و بر هوا، باد، و بر آب‌های حیاتّ و بر ثمر زمین و بر «آدم گورا قدمایا» و بر «حوا» همسرش و بر فرزندانش و نسلش و بر فرستادگان و پیامبران و برگزیدگان و مؤمنین و کامل‌ها که نور خواهد بود بر آنها و بر همسران و پسران و دخترانشان و بر خریدشان و فروششان و بر سرزمینشان و آبهایشان و حیواناتشان و اندوخته‌شان و بر زراعتشان و بذرشان در مزرعه‌شان و روستاشان، و خواهد بود "مندادهیّی" مساعد و تکیه گاه در این عالم بدها و هر آنچه که بخواهند می‌یابند و هر آنچه که درخواست کنند به آنها داده خواهد شد، به دوستانشان و به دوستان دوستانشان، دیگر مردم مندائی که بنام خداوند بپا می‌خیزند با گفتار دهانشان ولی در قلبشان ایمان ندارند، آنها شبیه‌اند به درختان بدی که می‌نوشند آب حیات را و ثمرها بیرون نمی‌دهند، شبیه‌اند به گرگ رباینده و به شیر اغفال کننده، این‌ها به "مشکنا" نمی‌آیند و دعا نمی‌کنند، پشت سر "ترمیدا"ها نمی‌ایستند و "پهثا" برنمی‌دارند و کشطا نمی‌دهند، اتّحاد با همدیگر نمی‌گیرند و خیرات به «مشکنا» نمی‌آورند، زنان و فرزندانشان را سحرگاه به «مشکنا» نمی‌آورند، و در «هوشبا» فرزندانشان را تعمید نمی‌کنند و دخترانشان را نشان خداوند برای آنها نمی‌گیرند، همچنین مردانی که می‌گیرند زنان از غیر مندائیان و زنان تحصیل کرده و مندائی که می‌شوند برای غیر مندائی و آنها را آگاه نمی‌کنند و یادشان نمی‌دهند و آنها را روشن نمی‌کنند که حیات اقدم تر از مرگ است و نور اقدم تر از تاریکی و نیکان و خوبان اقدم ترند از بدان، شیرین پسندیده اقدم‌تر است از تلخی، روز اقدم تر است از شب، یکشنبه اقدم تر از شنبه است و «ناصیروثا» و علم الهی اقدم‌تر است از گناهکاری، عوالم بالائی اقدم‌تر از پائینی هستند، یردنای آب حیات اقدم‌تر از آب کدر مکان ظلمت است و به آنها می‌گویند و شرح می‌دهند ترمیداهایشان و گوش نمی‌دهند، آنها را بیدار نمی‌کند قلبشان که گوش دهند به شخص یاد دهنده‌شان و روشن کننده‌شان، رها می‌کنند صدای خداوند را و صدای ظلمت را دوستدار می‌شوند، متنفّر می‌شوند از مصاحبت خداوند و دوستدار مصاحبت ظلمت می‌شوند، متنفّر می‌شوند از درخشش و نور و دوست می‌دارند سکونتگاه ظلمت را، رها می‌کنند یردنای آب حیات را و دوست می‌دارند آب‌های کدر را، این شاهدان را می‌گیریم بر آنان، خداوند معظّم ازلی را به شهادت می‌گیریم بر آنها، «یوشامن دخیا» که واقع است بر گنج‌های آب و بر منابع و سرچشمه‌های عظیم بالائی پاک نورانی را به گواهی می‌گیریم بر آنان، «اواثر» قدیمی

والای مستور و محافظت شده که عالی است و می‌نشیند در عمق و پنهان است، می‌بیند و آگاه است به عالم‌ها و نسل‌ها، مـی‌بینـد آنچـه کـه انجـام مـی‌دهنـد و مسلّط اسـت بـر "نشمتا"ها برای سنجیدن در رابطه با همه اعمالی کـه انجـام مـی‌دهنـد، شـاهد بـر آنهـا می‌گیریم، «هیبل و شیتل و انش» به شاهدان بر آنها می‌گیریم، خورشید و درخشـش آن و ماه و روشنیش را به گواهان بر آنها می‌گیریم، «هوشبا و کنا اد زدقا» را بـه گواهـان بـر آنها می‌گیریم، ندای خداوند و کلام و دستور و هشدار که آمـد از منزلگـه خداونـد معظّـم ازلی و منزلگه اواثر به گواهان بر آنها می‌گیریم، ترمیداها با نشانشان و دعاهـا و بوتـه‌هـا و تعلیمات و کتاب‌ها و کلمات و درفش‌های درخشش و مرگناهای درخشش به گواهـان بـر آنها می‌گیریم این کلمات و این دستورات و این هشدار که عطا شد بما از سرزمین نـور، و «انش اثرا اشلیها» می‌آید و می‌نشیند برای ترمیداها، و برای گفـتن در آن و بـرای بسـمع رساندن به عالمیان و نسل‌ها که محکم شوند بوسیله آنها، و بگوینـد و شـنیده شـوند و ایمان بیاورند و برنگردند از آن، هر کـس کـه سرپیچی کنـد از ایـن سـخنان و دسـتور و هشدار که «انش اثرا اشلیها» آورد به این عالم بدان، و به مکان بزرگی که فراوانند بدان، و حکومت واژگون می‌شود بر علیه بدان، آفتاب و درخشش آن و مـاه و روشـنیش، آب‌هـا و قدرتشان و باد و خوشایندیش و آتش و فروزندگیش و زمین و ثمرش و آسمان و شبنمش و دنیا و مؤمنین که هستند در آن، و «مشکنا» و «ترمیداها»، «هوشبا» و جمع خیـرات، و نان مقدس و حقیقت و آب مقدس و یردنا و آنهائی که پائین آمدند و تعمید شـدند در آن و دریافت نمودند نشان از آن بر آنها خواهنـد شـد بعنـوان شـاهدان، دیگـر ایـن گواهـان حقیقی را می‌گیریم بر هر مرد و زن و پسـربچه و دختربچـه کـه بنـام «منـدادهیّی» بپـا می‌خیزند و در «یردنا» تعمید نمی‌شوند و به نـام و نشـان خداونـد نشـان نشـده‌انـد، بپـا می‌خیزند بدون حقیقت و خدمت می‌کنند بدون احسان، ما ترمیداها که شـرح مـی‌دهـیم برای آنها و بیدار می‌کنیم آنها را گوش نمی‌دهند و ایمان نمی‌آورند به گناهـان خودشـان بازخواست می‌شوند، اگر آگاه شوند و گواهی دهند به «منـدادهیّی» کـه او فرسـتاده : اوّل است و عمل نمایند اراده خدایشان را، و هر آنچه که «ترمیداها»می‌گویند به آنان بخشش گناهان می‌شود برایشان، اگر عمل ننمایند و گـوش ندهنـد بـه ایـن تشـریحات و گـواهی ندهند و ثابت نمانند و بپانخیزند و ایمان نداشته باشند به ترمیداهایشان بخشش گناهـان نخواهد شد برایشان، اگر انجام ندهند آنچه که به آنها گفته شد و به آئین دینی بپانخیزند

و به سخنی که دستور داد فرستاده اوّل گواهی ندهند نوشته و ثبت می‌شوند گناهان برایشان و به اعمال دستشان بازخواست خواهند شد، اگر بیدار و هشیار شوند و بیدار کند آنها را "مانا" و روانی که در آنها جای دارد، در "مطرثا"ی "شویاهی"، در منزل قضاوت مورد سئوال قرار نمی‌گیرند، و دست‌های "شویاهی" بر آنها مسلّط نمی‌شوند، و همسران و پسران و دخترانشان که آمدند و آنها که خواهند آمد طلب می‌شود، بخشش گناهان بشود برایشان، و ترمیداها و مؤمنینی که آگاه می‌کنند مندائیان را به این تشریحات بخشش گناهان خواهد بود برایشان. خداوند پیروزند بر همه اعمال؛ و خداوند پیروز است.

کتاب ۳۰

◎"روها" و فرزندانش و فراخوانده‌هایش همه در گناهکاری می‌باشند تا دنیا دنیا است.

کتاب ۳۱

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

(از اینجا اظهار باندازه ۲/۵ صفحه نوشته است)

◎بنام پروردگار معظّم، این است راز و کتاب «انباط ربّا»، که ظاهر شد و منّور گردید، شکفت و بزرگ شد و ظاهر شدند «اثراها» در مقابلش با فراخوانی اوّل، بسخن درآمد و فراخواند هشتصد اثرا در یک فراخوانی، ظاهر شدند و صعود نمودند دو «اثرا» و خوانده شدند «یاور» و تعیین شده با او، با فراخوانی دیگر ظاهر شدند و صعود نمودند «یوشامن» و «شار زیوا»، با فراخوانی سوّم ظاهر شدند و صعود نمودند «اثرا»های محبوب و برگزیده، ملایم و آرام، نام‌هایشان «سار و اسمیر» پابرجا شد نامشان دو تا دو تا در یک "اشخنتا"، سپس شکفت و ظاهر شد، منّور و آگاه نمود، آنگاه ظاهر شدند سمت راست و چپش و قرار داد بر آنها ستایش و درخشیدند در پوششان، سپس آمیخته شد درخشش آنها با همدیگر، روشن شدند، منّور گردیدند و درخشیدند، بخاطر اینکه خون و گوشت نبود در پوشش آنها، نبود در آن سرما و خرابی، فراخوانی اوّل که خوانده شد، فراخوانده شد از او «یاور اسمیر»، برخاست «یاور مانا اسمیرا» و فرمود به خداوند نیاکانش: ای خداوند نیاکانم وسیع و بدون نقص هستید، عظیم هستید و کوچک نیستید، وسیع است درخشش سمت راستتان و وسیع است درخشش سمت چپتان، بزرگ است نوری که از آن شما است، این

یردنای آب حیات قبل از شما نبود، ذوب شدند «تنّاها» و از منبع اوّل راه افتادند به سرزمین «آیر»، وقتی که این سخنان را شنید خداوند نیاکان از «یاور زیوا» برایشان خوش آمد، هم چنین دست راستشان را نهادند بر او، اکلیل پیروزی‌ها قرار دادند بر سرش، از دانششان برای او شرح دادند، خواند او را پوششمان و سخنانمان و خوانده شد او کلام آفریدگار، سپس قیام نمود حیات اوّل از "اشخنتا"ی خویش، دعا و ستایش کردند ربّی پدرشان را، کلام بیرون آمد از محضر پدرشان و فرمود به ایشان شما در عالم خودتان هر چه که می‌اندیشیدید به خوبی انجام دهید و بر من خوش آیند است. لیکن بد است بر من زشتی بیاندیشید، حاشا که بد باشد میانتان، بلکه برکتی که شما را برکت دادم می‌شود برایتان، وسعت یابند عالم‌های نور در سرزمین «آیر»، زیرا که من فرزند «یاور» هستم، من با سخن پدرم برایتان خواندم و با دستورش هر چه که اندیشید استوار گردید، و همچنین شما بدون دستور انجام ندهید، لیکن با دستور خودم انجام دهید و برایتان استوار می‌گردد و برقرار می‌شود اعمال‌تان و منوّر می‌شود شکلتان با درخشش بزرگ، با اثراهائی که فرا خواندید می‌شوند برگزیدگان آرام و ملایم منوّر می‌شوید و منوّر می‌شوند فرا خوانده‌هایتان، فرمود و پابرجا گردید و بر پا نمودند بزرگان فرزندان و فرا خوانده‌هائی که فرا خوانده، سپس برخاست حیات اوّل از "اشخنتا"ی خودشان و شکفت و شکوفا نمود و برقرار نمود سیصد و شصت «یردنا»، در مقابل هر «یردنا» گماشت بر آن دو نگهبان، «اثرا»هائی که گماشته شدند بر یردنای اوّل نامشان «ادثان و یدثان» است، بنام آن «اثرا»ها فرا خوانده شدند هشتصد هزار روبان «اثرا»ها، در آن روز و تعمید شدند «اثرا»هائی که حدّی ندارند، تعمید شدند «اثرا»ها و دریافت نمودند نشان را، هشتصد هزار روبان «اثرا»، هزاران «اثرا»ها تعمید شدند و پابرجا گردیدند در درخشش خداوند، سپس شکفت و شکوفا کرد سیصد و شصت عالم‌های نور را، فرا خواندند "اثرا"ی آرام ممتاز، رأس فرا خوانی و ساختند او را رئیس عالم خودش، نیست که حدّی ندارد، روبان اثراها در عالم حیات در یردنائی که در آن تعمید گردیدند اثراها، در آن "اشخنتا" که دریافت نمودند نشان را، و نبود در آن یردنا نفرت و کینه و نفاق، نبود در آن آشوب و نبود در آن اغتشاش و نبود خشم، لیکن «انباط زیوا» جهید بر روی آب و آب فوران نمود و صعود کرد به مقابل درخشش‌اش، سپس مخلوط شدند هر دوی آنها باهم، شکوفه کردند و بزرگ شدند و شکلشان درخشید همچون یک درخشش، آب نظیر درخشش و درخشش

نظیر آب، زمین آن یردنا نظیر است به سایبان درخشش و عرشی که سنجش ندارد، همگی ساکنند در سهم خداوند، منوّرند، روشنند و می‌درخشند و شکفتند و شکوفا شدند و شکفت شکلشان، آنجا نبود خرابی و نبود اندیشه بدی، که پدر اثراها و درخشش «یوشامن» آنجا انباشته نشد و بزرگ نگردید با اثراها، بزرگان متکّبر در آنجا نبودند بلکه یکی از دیگری افتاده‌تر و آرام و فروتن بود قلبشان، و شاد شد «مارا اد ربوثا» به اثراها فرزندانش و این‌ها خوشحال می‌شوند به پدرشان «مارا اد ربوثا»، منوّر شد درخشش آنها با همدیگر، تبّرک می‌کنند درخشش پدرشان را که این درخشش را به آنها عطا نمود، سپس عالم برقرار شد برایشان، سپس فرا خواند خداوند «یاور زیوا» را که به نامش بالا می‌برند نهصد هزار روبان اثرا، فرا خواند و به او داد یک «دموثا» و به او فرمود برو به مقابل دوّم با این شکل، ببینم آنچه که می‌گوید و آنچه که می‌اندیشد چیست؟ رفت به مقابلش و به او گفت ای "یوشامن بر دموث هیّی"، نیاکانم مرا به اینجا فرستادند، بخاطر اینکه خداوند نیاکانت این را دستور دادند فرمود «یوشامن» نمی‌دانند که چه کسی هستی تو با درخشش و شکلی که خداوند به «یاور» داده بود، لرزید و مرتعش شد همه "اشخنتا"ی «یوشامن»، و کرسی «یوشامن» برایش خم شد و ابرهائی که جلویش استوار بودند لرزیدند، و برخاست «یوشامن» و متزلّزل شد، برخاست و متزلزل شد «یوشامن» و وجود نداشت نیروئی برای «یوشامن» که قیام کند مقابل درخشش «دموثای» «یاور» و پاهایش برای استواری او را قائم نکردند، افکنده و زده شد قلبش در مقابل «دموثای» یاور، دانست «یاور» چرا بلرزه درآمد دل «یوشامن»، سپس ملایم کرد درخشش را و فرو نشاند نورش را و ممانعت کرد چشمان «تنیانا» را از دیدن نورش، ملایم کرد درخشش را «یاور» و او را گرفت با کف دست راستش و راست و بر پایش می‌نماید مقابلش و به او می‌گوید محکم باش، محکم باش ای فرزندم و ببین درخشش پدرت که افزون تر از درخشش خودت است و خداوند نیاکانم تو را به نیکی یاد می‌کنند، من مخلوق و فرزند خداوند هستم مرا بجانب تو فرستاده است، در جایش قلبش غرور گرفت و گفت، برای چه خداوند تو را یاد کرده است، من بزرگم، اما "یوشامن" گفت خداوند مرا نمی‌شناسد و خداوند چرا تو را یاد کرده است، ولی مرا به مقابلش بالا نمی‌برد، چونکه قلبم از درخشش ناقص و از نور بریده شده است، سپس «یاور» از « یوشامن» برای خداوند ستایش بالا برد، خداوند بخشید «یوشامن» را و یمینش را بر او نهاد، کشطا به سویش دراز کرد و او کشطا

دراز کرد به اثراها فرزندانش که مقابل نشسته بودند، بخاطر اینکه شاید هنوز مقدّر نشده بود، سپس نیست چیزی که حدّی ندارد و اندیشه آمد به قلب «یوشامن»، بخاطر اینکه این اندیشه را اندیشید، خداوند او را به نزد خودشان نزدیک ننمود، اما بخاطر اینکه فرزند و مخلوقش بود بر او خشم نگرفت، از ریشه آنها خلق شده بود، وقتیکه این اندیشه ایجاد شد اما هنوز انجام نشده بود، نیست چیزی که حدّی ندارد، درباره آنچه که انجام می‌شود، و درباره آنچه که ساخته می‌شود و درباره آنچه که بود، بخاطر اینکه مقّدر بود برای شدن از جانب «یوشامن»، خداوند می‌دانست و سکوت اختیار کرده بود، سؤال نمود و فرمود چه وقت مقدر است برای حیات دوّم ایجاد نماید فرزندانی برای خودش که اندیشه‌اش در قلبش وجود دارد، فرمود "یاور" کلام ایجاد شده دوست داشتنی اوّل که خداوند به او علاقه داشت و او را پابرجا کرد، شما نیاکانم چرا نشسته‌اید و سؤال می‌کنید و می‌گوئید این مطلب را؟ کامل شد کلام و آرام نشد قلبشان، به اوگفت مسلّطی هر آنچه که می‌فرمائی پوشش بر پوشش به او عطا نمود و خداوند فرمود به «تاوریبل» که او «یاور» خوانده می‌شود، «سام و سمیر زیوا» نام دارد، فرمود به او برو بیفکن حرارت زنده عالی، درخشش و نور به وسط عالم‌های خودمان، عالمهای عظیم بالا و عالم‌های «تنیانا» در زیر خواهند بود، در مرز آن مکان «هفیقی میّا» خواهند بود، مرز خواهند بود و پیمانه خواهند بود برای همه عالمها، پوشش بر پوشش افزود بر «یاور» دستور داد برای او دو نگهبان « أسر های» و «اپثا های » باشند، داد به او درخشش بر درخشش اش و افزود بر آنچه که داشت، سپس یاور خداوند بزرگ را بر دل و درون عظیم همه اثراها قرار داد، و همگی به آنچه که خداوند نیاکانم پند دادند به خوبی عمل می‌کنند، می‌فرماید «یاور» نزد "اثرا"ها و شنیده می‌شود که او «سام زیوا» نام دارد، سپس همه "اثرا"ها قبول نمودند نیکی «یاور» و نیکی خداوند را که از او شنیدند، سپس اندیشید و بارور شد اندیشه‌اش، نزدیک شد برای شدن اندیشه در «تنیانا»، و برخاست و خواست برای ایجاد و فرا خوانی از "یردنا"ی اوّل خداوند، و او را نگذاشتند دو اثرای نگهبان که بر آن یردنا گماشته شده بودند که نامشان «ادثان و یدثان» است، که این‌ها تعمید می‌کنند. که خداوند قبول نمود نشانشان را ومحکم کرد تعمیدشان را، گفتند به «یوشامن» مسلّط نیستی برای فرا خواندن از این یردنای بزرگ خداوند، نشان خداوند در آن قرار دارد، که ایشان خداوند در آن می‌فرمایند و می‌شنوند و از آن فرا می‌خوانند چیزهائی که اراده نمایند، به آنها گفت

کجا خارج شوم فرا خوانم مخلوقاتی و بسازم فرزندانی مثل خداوند، کجا فرا خواندند و مرا فرزندشان ساختند، به او گفتند: ما فرزندان هستیم ما نیاکان نیستیم، ما به چیزی مسلّط نیستیم، بلکه ما بر یردنای آب حیات برای محافظت گماشته شدیم و برای محافظت کردن آنچه که در آن هست، تو مسلّط می‌شوی بر آنچه که می‌اندیشی و رفت «تنیانا» و ایستاد در رأس یردنای زیرین در زیر یردنای اوّل، سخن گفت و فرا خواند از آن سه نخست‌زاده، که این‌ها یکی بودند و شکلشان دو تا می‌باشد، که یکی خشم در او است، سپس نیست که حدّی ندارد، فرا خواندند فرزندان «تنیانا» با او در "اشخنتا"ی نیاکانشان و خداوند سکوت را حفظ کرده بودند و سخن خودشان را نگه داشته بودند، سپس بارور شدند فرزندان «تنیانا»، و اندیشه برای آنها آمد و به پدرشان می‌گویند، این عالم که وسیع است و بزرگ و وسیع است درخشش آن، عالم تو و ما وجود دارد چرا در آن سکونت نمی کنی؟ به آنها گفت شاید در عالم پروردگار سکونت نکنیم، مانند شخص مقیمی که خودش سکونتگاه ندارد، و صاحب خانه او را به خشم در می‌آورد و سخنانی در گوشش می‌افکند، و به آنها گفت اگر در عالم خداوند سکونت کنم عمل می‌کنم و می‌نشینم، و به او گفتند در عالمی که مال تو نیست، نمی‌نشینیم، پدرشان آنها را سرزنش کرد و آنها سرزنش پدرشان را نپذیرفتند و مشورتی که خوب نیست درخواست نمودند که مشورت کنند درباره پدرشان، و گاه گاهی مورد مشورت قرار می‌گرفت پدرشان و گاه گاهی مورد مشورت قرار نمی‌گرفت، و گفت «یوشامن» برخیزم به محضر خداوند بالا روم، تا اینکه بگذارند مرا انجام دهم آنچه که می‌خواهم ، آنچه که می‌خواهد خارج شود از من، خداوند می‌دانست آنچه که می‌اندیشید تنیانا، فرمود خداوند یک بار انجام می‌دهد و موفق می‌شود، دیگر بار انجام می‌دهد و موفق نمی‌شود، "یوشامن" نمی‌دانست این نفرین را که نفرینش کرد ،برخاست آنچه که گفتند فرزندانش گوش داد، از نیرویش داد به فرزندانش و از درخشش و قدرتش و از آنچه که در او بود و از گفت و شنود و آنها را فرستاد، به آنها گفت بروید انجام دهید آنچه که می‌خواهید و با من مشورت کردید درباره آن، آنرا بخوابی انجام دهید و به بدی انجام ندهید، رفتند به انتهای همه عالم‌ها، به انتهای همه "اشخنتا"ها و مستقر شدند، فرا خواندند و شکل دادند شکل گیری زمین سفید را، و به دستشان نرسید و نتوانستند فرا خواندن سرزمین درخشش را مانند زمین آیر، فراخواندند و مرتب کردند همه چیز را در رأس عالم‌ها و فرا خواندند چهار شخص مجهّز را و فرا

خواندند فرزندان کمال را، در حالیکه «ابحاق اثرا» فرا خواند و ساخت عالمی وقتی‌که دو برادرش همراهش نبودند، بخاطر اینکه فکر خودشان زیان بار می باشد، نزدش نبودند و از سخنش نگفتند و از شنیده‌اش نشنیدند، وقتی‌که فرا خواند و ساخت، برخاست ابحاق و نگریست در این عالم که نه وسیع و نه بزرگ بود، مانند عالم خداوند عظیم، و وقتی‌که نگریست در عالم خودش پدر اثراها خواند خودش را مانند خدای بزرگ، "آدم" بزرگ لقب داد خودش را، از مکان نور به خشمگین شدند بر او، و سپس شد فرزند پدر اثراها که او خودش را پدر اثراها خواند، و خواند فرزندش را «اپثاهیل»، گشودن چشمانش و برایش گشوده نشدند، سپس برخاست «اپثاهیل» فرزند پدر «اثراها» که او پدر «اثراها» خواند خودش را، رفت و ایستاد بر آبهای مخلوط و بر حرارت مخلوط که در آن هست حرارت زنده و در آن هست حرارت خورنده و آب‌های زمین که در آن‌ها هست آب‌های کدر و آب‌های حیات، اندیشید برای فرا خواندن و گفت: فرا خوانم اثراها و جلویم بر پا کنم همچنان که پدرم مرا فرا خواند، با سخن اوّل سخن گفت و فرا خواند و ظاهر شدند و بالا آمدند مقابلش «شوا شویاهی» خراب کنندگان و خراب شوندگان، که بود در پوششان خون و سرخی و نظیر است پوششان به سرخی و منّور نیست پوششان و سفید نیست همگی ناموفقند بخاطر اینکه شبیه خون هستند و نامشان در دهان پسندیده نیست، "نشمتا"هائی‌که از اینجا خارج می‌شوند برگشته و صعود می‌کنند به مکانشان همچنانکه از اینجا گرفته شدند باز خواهند گشت، همه "نشمتا"هائی که تصدیق کردند به این اشکال به مقابلمان صعود نمی‌کنند، نزد ما ناموفق هستند و عالم «تنیانا» را نخواهند دید، "نشمتا"های "ناصورائیان" نخواهند پذیرفت نیکی "شویاهی" را، بلکه نیکی خداوند و نیکی «یاور» را صعود می‌کنند، صعود می‌کنند بخاطر اینکه خداوند فرستادند «یاور» و «اپثاهیل» و همه "ملاخی" بد را، حیات برای دانندگان ما حیات برای فهمیدگان ما حیات برای فهمیدگان و سکونت گاه فهمیدگان، حیات برای اشخاص تعلیم دهندگان ما و پابرجا هستند خداوند در اشخنتایشان و خداوند پیروز است.

کتاب ۳۲

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ بنام پروردگار معظّم، عظیم باد نور والا، سخن هستم من زاده سخنان که بنام «یاور»

به اینجا آمدم، مرا فرا خواند و دستور داد «ربّی» و مجهز نمود مرا «انش اثرا»ی بزرگ فرزند بزرگان، خواندند و دستور دادند و مجهز نمودند و برایم برقرار کردند مساعدینی، مساعدینی برایم برقرار کردند «اثرا»های آرام و پابرجا، مرا فرستادند حفاظت کنم دوره را، برای تکان دادن و برخیزاندن بخواب رفتگان از خوابشان، فرمودند بمن برو بگیر دسته‌ای از "تیبل" همانند دسته‌ای که ما گرفتیم، برگزین و خارج کن برگزیدگانی از عالم، برگزین مردان راستین و زنان نیکو و با ایمان را، برگزین و خارج کن «نشمتاهائی» که شایسته و با ارزشند برای مکان نور، به آنها تعلیمات بده که اینان در آنها آگاه شوند، بده به آنها سخنان مستور که نشان دهند اعمال بزرگشان را به عفریت‌های اینجا، تکلّم نمایند با صدای پاکشان و بیفکنند «نمروس» را از کرسیش، برسانند هراس به «شویاهی» سروران این دنیا، یاد بده به «ناصورائیان» و «مندائی»ها و به برگزیدگانی که برگزیدی از عالم که برای نام خداوند در "تیبل" مورد آزار قرار می‌گیرند، به او می‌گویند برگزین برگزیدگانی حقیقی و آنها را بالا ببر به مکان ابدی، آنها را برگزین و استوار کن که نباشد در آنها عیب و نقصی، به آنها یاد ده دعاها و سرودها و کتاب‌ها که به بینند طعم نور را و یاد گیرند، یاد ده به «نشمتاها» که نمیرند و فنا نشوند و متوقّف نگردند در ظلمت تاریک، آنها را تباه نکند "نمروس" و گرفتارشان ننماید در دوره‌های بزرگ آواز، می‌گویند وقتی که راه می‌افتی بجانب سرزمین "تیبل" بدها نخواهند دانست درباره تو، و درخشش و پوششت ظلمانی نخواهد شد و گرفتارت نخواهند کرد، از آسمان بلند ترا نخواهند افکنند در مکان ظلمانی، نترس و نلرز و نگو که من تنها هستم، وقتی که ترس بتو برسد همه ما نزد تو خواهیم بود، ما همگی راه می‌افتیم به نزدت و ما کمک کننده خواهیم شد برایت، ما کمک کننده برایت و نجاتت می‌دهیم از همه زشتی‌ها، یاد ده به «ناصورائیان» و «مندائیان» و به برگزیدگانی که می‌گزینی از عالم، بگو به آنان دعا و نیایش را طلب کنند به حدّ بسیار، و نخواهد بود در آن عیب و نقصی، طلب نکنند در شب و تاریکی و زمانی که دعاها مخفی می‌شوند، آنهائی که دعاها را در وقتش طلب نکنند به درب منزلگه خداوند مقیّد می‌شوند، مقیّد می‌شوند به درب منزلگه خداوند تا اینکه درب «بیت اواثر» گشوده شود، وقتی که گشوده شود درب بزرگ «بیت اواثر» دعا و نیایش بمکانش صعود می‌کند، دعا و نیایش صعود می‌کند بمکانش و مخفی می‌شود در مکانی که از آن آمده است، کسی که دعا و عبادت را در وقتشان انجام ندهد در «بیت اواثر» بازخواست خواهد

شد، بازخواست خواهد شد در «بیت اواثر» به چیزهائی که ارزشی ندارند و انجام داد در این عالم، برگزیدگانم من بشما می‌گویم درباره رازها، رازهائی که تقسیم کرد «نمروس» در این عالم، بشما می‌گویم درباه زهر و بدی که "نمروس" به نسل بزرگ خداوند افکند، افکند به «ترمیداهایم» نفرت، کینه و نفاق، ای برگزیدگانم برایتان می‌خوانم و می‌گویم که به گمراهی‌های «نمروس و دومائی» و هفت «شویاهی» گمراه نشوید، آنکس که به گمراهی آنها گمراه شود در اسارت آب‌های «سیاوی» خواهد مرد، آنکس که از اعمالشان انجام دهد با شمشیر و سیف «شویاهی» گرفته خواهد شد، گرفته خواهد شد با شمشیر و سیف «شویاهی» و سوزانده خواهد شد در آب‌های خورنده، نامش محو می‌شود از منزلگه خدای عظیم و سهمی در نور نمی‌یابد، کسی که به دین معابد و بت‌ها برود خواهد سوخت در دیگ‌های جوشان، کسی که خمر در میخانه بنوشد با اره‌ها و قیدها او را پاره خواهند کرد، آنکس که دوست بدارد زر و سیم را خواهد مرد دو مرگ در یکبار، آنکس که با همسرش بخوابد و با آب خود را نشوید در بدن "لِویاثین" ساکن خواهد شد، هر زنی که با آب شستشو نکند ضربه در ضربه زده می‌شود، خواهد زد او را نگهبان نور و بریده می‌شود از مکان نور، او را نفرین خواهد نمود نام پاک و شریانی که حدّی ندارد، هر کس که وقتی همسرش از آلودگی و حیض شستشو نماید در آن روز اوّل با او بخوابد، نامش بریده خواهد شد از منزلگه خداوند بزرگ، در ابرهای ظلمت برپایش خواهند کرد، او را قائم خواهند کرد در ابرهای ظلمت و چشمانش نور را نمی‌بینند، آنکس که خوراک «بابی اتریسّر» را بخورد از عالم محو می‌شود، دریغا بر نور که طلب کند سهمی از دُردها، بخاطر اینکه آنها که در انتهای دوره آخر متوّلد می‌شوند از میان آنها ترمیداهائی می‌شوند که شایسته نیستند و ارزشی ندارند، و ندارند درک و نظم و پاکی یردنا نزدشان قرار نگرفته است، تا سال پانزدهم پدر به خطاهای فرزندانش بازخواست می‌شود، چونکه نخواند برایشان با بانگ و آنها را از خوابشان تکان نداد، آنها را دعا و نیایش یاد نداد و آنها را راه نبرد به راههای کشطا و ایمان مکان نور، وقتی که برسد سال پانزدهم فرزندان به خطاهای خودشان بازخواست خواهند شد، کسی که دخترش را بدهد به «بابی اتریسّر» در ماتم و عزا او را خواهند نشاند، او را خواهند نشاند در ماتم و عزا و اکلیل ظلمت بر سرش نهاده خواهد شد، نهاده خواهد شد اکلیل ظلمت بر سرش و با تازیانه‌های آتشین عذاب داده خواهد شد، بازخواست خواهد شد در آتش خورنده و گرما و سرما و گداختگی

که «نشمتاهای دومائی» در آن بازخواست می‌شوند، بخاطر اینکه خارج شد از اجر و خیرات «یاور» و از «ناصیروثای» خودم جدا شد، جدا شد از «ناصیروثای» خودم و رفت او را کاشت در آب‌های کدر، وقتی که انجام می‌دهد پیش کشی‌ها برای معابد بت‌ها قضاوت علیه پدرش گفته می‌شود، وقتی که می‌رود نزد فالگیران وطالع بینان بر کرسی غضب بازخواست می‌شود، من بشما می‌گویم درباره پایداری و مراقبت و کشطائی که از «ربّی» آمد، هر کس که ببوید بوی خوشی و نام خداوند را بر آن یاد نکند در خانه «اواثر» بازخواست خواهد شد، هر کس که ببوید ببوی فالگیران و طالع بینان بر کرسی غضب بازخواست می‌شود، من بشما می‌گویم درباره پایداری و مراقبت و کشطائی که از «ربّی» آمد، هر کس که ببوید بوی خوش و نام خداوند را بر آن یاد نکند در خانه«اواثر» بازخواست خواهد شد، هر کس که ببوید ببوی فالگیران و طالع بینان او را می بویانند به بوی متعفن، هر کس که بسازد پیش‌کش‌ها برای معابد و اصنام در کوه تاریک او را بر پا خواهند نمود، آنکس که بخورد خوراک مهمانی و جشن «شویاهی» بر کرسی غضب عذاب داده می‌شود، هر کس که بخورد خوراک مهمانی عروسی‌ها و جشن «شویاهی» بر کرسی غضب شکنجه می‌شود، هر کس که بخورد خوراک پیش‌کشی‌های محل عبادت بت‌ها، وقتی که می‌میرند «همراهای» آن خانه، خواهد مرد، هرکس که از همه این کارها رها شود صعود خواهد کرد و خواهد دید مکان نور را، «نشمتاهای شویاهی» در «مطراثا»ها مقیّد خواهند شد، مقیّد خواهند شد در «مطرثا»ی «شویاهی» و می‌میرند از تشنگی عالم، یک کف دست آب در روز آنها را می‌نوشانند و عذابشان می‌دهند درباره اعمال زشتی که انجام دادند در عالم، دور باد از برگزیدگان نیکوکار مردان راستین و مؤمن، حاشا برای زنان نیک و مؤمن که می‌دهند زدقا و خواندند صدای خداوند را، نزول کردند به یردنا و تعمید شدند و قبول کردند نشان پاک را، که خواهند دید عذاب آن مکان را، من محافظت کردم همچنانکه دستور دادند نیاکانم، آنها را گرفتم و صعود دادم، از طوفان‌های آب و "نشمتا"ها به نور صعود می‌کنند، از وقتی که ساخته شد "اوراشلم" و تا دورهٔ محمّد «اربایا»(محمد عرب) من میان ترمیداهایم بودم، برگزیدم و بالا بردم از آنها به مکان نور، از عصر "اربایا" من از میان ترمیداهایم جدا شدم، رفتم و صعود نمودم به "امشونی کشطا" و می‌گویم خوشا به حال آن کس، دیگر خوشا به حال کسی که خودش را مراقبت کند، بخاطر اینکه بر من بزرگ شد بدی و آلودگی و دشتان(حیض) و صعود

کردم به «امشونی کشطا» می‌گویم چقدر اندوهگینم بر ترمیداهایم که در آخر آن دوره سکونت می‌کنند، بخاطر اینکه تحقیر می‌کنند مروارید‌ها، «نشمتا»های پاک را، و اسیرشان می‌کنند در سکونتگاه‌های بزرگ آواز، و خواهند افتاد در دریای بزرگ انتها، وای بر «ترمیدا»هایم آنها که نمی‌بینند مکان نور را، از روزی که ویرانی شد و تا اینکه تیبل باطل شود «نشمتا»های بسیار به نور صعود می‌کنند. وقتی که بزرگ شد بر من بدی و آلودگی نتوانستم در این عالم بمانم، صعود کردم مقابل خدای نیاکانم، مرا ساکن کردند در «اشخنتا»های خودشان و گفتم خوشا به کسی که به خودش مواظبت کند، شخصی که مواظبت کند خودش را نیست نظیرش در عالم، «ملکا» خواهد شد در نور و بزرگ خواهد شد مثل بزرگان در مکان نور، و نور پیروز است در خانه کمال و خداوند پیروز است.

کتاب ۳۲

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ بنام خداوند معظّم، عظیم باد نور والا، من یک تاک آرام هستم که از شکوه مجلّل کاشته شدم، کاشته شدم از شکوه مجلّل و خداوند برایم کارنده بود، خداوند کارنده بود برایم و افزود درخشش برآنچه که داشتم، درخشش برآنچه که داشتم بر من قرار داد، یک شکل حفاظت شده ایکه مرا در خفا محافظت می‌کند، مرا فرا خواندند و برپا نمودند، دستور دادند و مجهّز کردند با سخنان، کمک کنندگانی قرار داد برایم، بمن داد گفت و شنود که بزرگ و حدّی ندارد، یاد دادند بر درخشش عظیم و بر نور بزرگ که شکوهمند است در مکان مستور، مرا مجهّز نمودند با سخنشان و کمک کنندگانی برایم قرار دادند، کمک کنندگانی که برایم قرار دادند والا و حدّی ندارند، مرا خواند و دستور داد خداوند و برپا نمود در مکان مستور، بمن داد سخنان پنهان و مرا یاد داد بر همه چیز، مرا یاد داد بر اوّلین‌ها و درباره خداوند که از ازل بود و مرا یاد داد در درخشندگی و پابرجا نمود با صدای والا، پدرم با تبرّکش مرا برکت داد و قرار داد بر من از کاشتش، بمن داد ستایش که وسیع است و حدّی ندارد، بمن داد درخشندگی که در آن عیب و نقص نبود، مرا بوسید با دهان پاکش و با پوشش‌های درونی مرا پوشاند، مرا نشاند در ابر درخشش و به «تروان دکیثا» فرستاد، گفت برو به «تروان دکیثا»، یاد ده به «اثراها»ئی که در آنجا

ساکنند، بده به آنها درخشش و نور که در مصاحبت هم دیگر بنشینند، به آنها بده از ستایشت که به دعای خداوند بپاخیزند، آنها را متحّد کن با اتحّاد بزرگ که در شمارشت بحساب آیند، بحساب آیند در شمارش خودت و نشود در آنها عیب و نقصی، آنها را آگاه کن درباره «اثرا»های «تروان دکیثا» و درباره عوالم نور همگی، آنها را آگاه کن بر نور بزرگ خداوند و بر «اثرا»ها و بر «اشخنتا»هائی که در آن ساخته شده‌اند، آنها را آگاه کن بر «گفنا کسیا» و بر درختان پاکی که نور افشانی می‌کنند و بر «یردنا»، آنها را آگاه کن بر عالم «مارا اد ربوثا» و بر درخشندگی و بر نورش که آنجا قرار دارند، به آنها بگو درباره «هوراران دکیثا» که این صدای عالی در آن خوانده شد، به آنها بگو درباره سرزمین "آیر" که اینچنین آنرا ساخت و پابرجا کرد از سرتاسر، این چنین آنرا ساخت و پابرجایش نمود «یاور»، و سپس معمار آن شد، بدین‌سان معمار شد، سپس خواند صدای والا، تأسیس نمود در آن «اشخنتا»ها و قرار داد درخشندگی در آنها از سرتاسر، سپس او شد «ملکا» برای نور و نشاندند برایش «اثراها»ئی در راست و چپش که اینان خواهند شد برایش مصاحب، مصاحب خواهند شد برایش و او را قرار خواهند داد در «اشخنتا»یش، فرمود به آنها یاد بده درباره «پیرا ربّا»، و «الایا» و «اشخنتا»هائی که تأسیس کردند در مکان مستور، آگاه کن آنها را درباره «مانا ربّا قدمایا» و درباره «یردنا»ی بزرگی که در آن تعمید شد، من «هیبل» راه افتادم از مقابل پدرم «یاور منداده‌یّی» و راه رفتم به «تروان دکیثا»، آمدم و به امر خداوند ساختم هفت عالم‌های نور و برقرار کردم در آنها هفت «ملکا» از سرتاسر، برایشان ساختم هفت «اندرونی» آب و مکان‌های نو که هنوز باز نشده اند، با نور و ستایشم که نیاکانم برایم برقرار کردند از سرتاسر، با درخشندگیم که خداوند بمن داد و در سخنان بزرگی که با خودم آوردم، با سخنان مستور بزرگ والا و استوار و حفاظت شده از منزلگه «یاور ربّا قدمایا» آوردم، و با درفش‌های درخشان که برایم برقرار کرده است و دعاهائی که با آنها دعا کرد پدرم «مارا اد ربوثا» که برای من حفظ شدند، مرا فرا خواند و دستور داد «پرصوفا ربّا اد ایقارا» او و «دموثایش» که نزدش می‌نشیند، فرمود وقتی‌که می‌روی به «تروان دکیثا» کلامت را به «اثرا»های نادان نگو، و قرار نده به فرا خوانی «یوشامن» که از آنها هر بدی بیرون می‌آید، و عیب و نقص از آنها شد، و کاشته شد دروغ در عالم، قرار نده درخشندگی و دانش و آگاهی و ستایش و سخن پنهانی که از آنجا آمد، سخن بزرگ را نگیر و آنرا نیفکن در آب‌های کدر، قرار نده به «اثرا»های نادان، که

«یوشامن» فرا خواند، قرار نده به «اثرا»هائی که مستوری و آرامش و سکوت ندارند، آنرا بده به «اثرا»های «تروان دکیثا» که از فرا خوانی خداوند بودند، آنرا بده بیکی از هزار تا، آنرا بده به دو تا از ده هزار تا، آنرا بده به یکی از هزار تا که این‌ها همدیگر را آموزش دهند، این‌ها آموزش خواهند داد همدیگر را، همدیگر را با حقیقت سوگند خواهند داد، سوگند خواهند داد همدیگر را با حقیقت و تکذیب نخواهند کرد کلامتان را، من وقتی که دستورم داد خداوند نیاکانم آمدم و صدائی به «تروان دکیثا» خواندم، صدائی خواندم در «تروان دکیثا» و «تروان دکیثا» منّور و درخشان شد از سرتاسر، درخشندگی و ستایشم را دادم به «اثرا»هائی که نامم را دوست دارند، آنها را آگاه کردم بر «اثرا»های پنهان و بر ملائک نور که من فرا خواندم، آگاه کردم «ملک تروان دکیثا» را بر درخشش و نوری که در آنجا قرار دارد، او را آگاه کردم بر عالم «مارا اد ربوثا» که او «آیر»، نور بزرگ خداوند نام دارد، او را آگاه کردم بر چهره عظیم وقار، و بر «نیطفتا» که نزدش می‌نشیند، آگاهش کردم بر اثراها و بر تاکها و درختان پاک که منورند و بر «یردنا»ها، آگاهش کردم بر دانش و برقرار کردم برایش درخشندگی که باطل نمی‌شود، منّور کردم شکلش را مانند خودم و مسلّطش کردم بر همگی عالم‌های نور که در سرزمین «تروان دکیثا» جای دارند، سپس از کرسیش برخاست و کرنش کرد مقابلم، سجده نمود و کرنش کرد، سجده کرد مقابلم و مرا تبّرک نمود با تبّرکی که وسیع است و حدّی ندارد، فرمود نخواهد شد در تو ضرر و فرا خوانده‌هایت تیره نگردند و باطل نشوند اعمالت، بخاطر اینکه ای بزرگ، فرزند خداوند هستی، تو بزرگ اثراها هستی، پدر همه کامل‌ها هستی، بنام پاک خودت ما صعود می‌کنیم در راه‌های «کشطا» پشت سرت، در راه‌های خداوند بزرگ که خودت را از خفا فرا خواندند، ترا فرا خواندند از خفا و برگزیده بزرگ ترا ساختند، ترا ساختند برگزیده بزرگ و بر ما مسلّط کردند، ترا مسلّط کردند بر ما که در ما عیب و نقص نشود، آمدم از محضرش به عالم «تاورییل»، آمدم درخشان کردم «اثرا»ها و «اشخنتا»ها را که در عالم «تاورییل» بودند، سخن گفتم در درخشندگیم، درخششم بر «یوشامن» تابید، منّور شدند «اثرا»ها و شاداب شد «رتّی»، بر قرار شدند همه پرتوها، «یوشامن» با درخشش‌اش خوشحال شد و منّور کرد همه «اثرا»ها را، منّور کرد «اواثر ابلیلا» را که فراخواند و منظّم نکرد از سرتاسر، منّور نشد و درخشان نگردید به دستش بخاطر اینکه دراز نکرد دست راستش را به پدرش، از صدا و درخشندگی و ستایش «اثرا»ها و درخششم بر پوشش

«اپثاهیل» تابید، و درخششم تابید بر پوشش «اپثاهیل» و «اپثاهیل» قلبش از گریه پر شد، مملو شد قلبش با گریه و در چشمش اشک ایجاد شد، گفت آیا آمده است فرزند محبوب خدای معظّم ازلی که منّور کرد همه «اثرا»ها را از سرتاسر؟ روز من چیست در روزها؟ روزی که همه «اثرا»ها با نیایش‌هایشان برخاستند، برخاستند «اثرا»ها، برخاستند با نیایش‌هایشان و «اشخنتا»ها شاد و شاداب شدند از سرتاسر، سپس به او گفتند «اثرا»هائی که با او نشسته بودند، روز من از همه روزها است، درخشش «هیبل زیوا» تابید، تابید درخشش «هیبل زیوا»، و ما را منّور کرد در «اشخنتا»هایمان، او ما را تبّرک خواهد کرد با خوبی و ما صعود خواهیم کرد به مکان نور، ما صعود خواهیم کرد به نور، خطاها و معصیّت‌هایمان از ما رها خواهند شد، نامت بر قرار شد در منزلگه خداوند بزرگ و نیاکانت در ظلمت ما را محکوم نخواهند کرد، وقتی که اینرا شنید «اپثاهیل» برخاست از کرسیش و سجده کرد برایم سجده‌ای بزرگ و گفت: اگر خوش آیند است برایت ای پدرم «مندادهیّی» بسرعت خانه را باطل خواهیم کرد، بسرعت باطل خواهیم کرد خانه را و باطل خواهند شد همگی اعمالش و خراب خواهند شد، صعود می‌کند سهم درست برگزیدگان نیکوکار که قرار دارد در شهر راستین‌ها پیش از همه "تیبل"، آن سهم به نور صعود می‌کند، صعود خواهد کرد سخن خالق که افکنده شده است در ویرانه فرو ریخته، سپس فنا می‌شود همه "تیبل" و اعمالی که در آن است ویران خواهند شد، صعود خواهند کرد یکی از هزارتا و صعود خواهند کرد دو تا از ده هزار تا، صعود خواهند کرد "نشمتا"های ناصورائیانی که خوراک فرزندان تیبل را نخوردند، آلوده نشدند با آلودگی‌ها و نگرفتند، نگرفتند انحراف و آلودگی و معطّل نشدند درون دَردهای تیبل، در اعمال "تیبل" معطّل نشدند، لیکن اعمال "تیبل" و نسل‌هایش و"نشمتا"هایش که اینها "روها" و «بابی اتریستر» خواهند رفت به آتش گداخته، صعود خواهند کرد. اشخاص راستین و با ایمان خواهند دید مکان درخشان را، معبود است خداوند و پیروز است و پیروز است شخصی که راه افتاده است به این سو.

کتاب ۳۴

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ بنام خداوند معظّم، عظیم باد نور والا، در رأس شکل گیری پاک آب حیات و در حّد

همه یردناها در رأس امتداد آب حیات که امتداد یافت و آمد از مکانش، وقتی که بوجود آمد اندیشه و ایجاد شد آب از مکانش، وقتی که گسترده شد آسمان و جامد شد زمین، وقتی که ساخته شد "آدم" جسمی دستور داده شد بهمراهش نگهبانانی، وقتی که ایجاد شد "مانا" از مکان اصلیش و در جسم افتاد، اندیشیدند که امتداد دهند، امتداد آب حیات را برای افکندن در آب‌های کدر، امتداد دادند جویبارهای آب حیات و دستور نگهبانان به‌مراهش، نگهبانانی که دستور داده شدند که قرار دهند بر آن درخشندگی، تکلّم نمایند با صدای خداوند و بالا می‌برند ریشه را به این سو، فرا خواندند برای امتداد آب حیات و به دو نخست زاده دادند، دادند به دو نخست زاده برای فرا خوانی اوّل که از حیات اوّل ایجاد شد، فراخواندند «شلمی و ندوی» را و قرار دادند آنها را بعنوان کمک کنندگان، به آنها دادند روشنی و برکتشان دادند با برکت نیکوئی، به آنها دادند دانشی که والاتر از عالم است، به آنها دادند بانک که تکان دهند و برخیزانند خفتگان را، بیدار کنند «نشمتا»هائی را که از نور لغزیدند، بیدار کنند و تکان دهند و بگردانند صورت‌هایشان را به مکان نور، امتداد دادند آب حیات را و براه افتاده و آمدند به دنیا، آمدن آب‌های حیات از "بیت هیّی" در اندوه و ناله بودند، در اندوه بودند و ناله و قدرتشان از آنها کم شد، قدرتشان کم شد از آنها و به "شلمی و ندوی" گفتند، به قدرت چه کسی کشیده شدیم و بریده گردیدیم از جایمان؟ چه کسی ما را برید از دانشی که والاتر از عالم است؟ چه کسی ما را برید از کشطا، مکان اصلی پیوستگی که می‌پیوندد و صعود می‌کند به مکانش؟ چه کسی ما را برید از شکلی که شبیه‌اند به اثراها در مکان نور؟ چه کسی ما را برید از سخن پنهانی که تکلم می‌کنند در آن دو کوه؟ چه کسی ما را برید از سخن پنهانی که با آن تکلم می‌کنند بزرگان؟ چه وقت خواهیم دید شکل دو چهره را که اینان همدیگر را سجده می‌کنند؟ بخاطر اینکه مکانی که به آن می‌رویم شکلش تیره است و منّور نیست، گرفته می‌شود قدرتمان و بریده می‌شویم در آب‌های کدر، در ما بدی ایجاد می‌شود و از ما می‌شود نقصان و کمبود، کژی بما انجام می‌دهند «شویاهی»، و ادراک و ریشه مان گرفته می‌شود، مسلّط می‌شوند بر ما مخلوقاتی که کریه و باطل هستند، در ما کشته می‌شوند بدن‌ها و خون بین ما ریخته می‌شود، بزرگ می‌گردد بدی در "تیبل" و اشتباهاتمان زیاد می‌شوند، بزرگ می‌شوند بر ما «شویاهی» با طوفان‌های آب «نشمتا»ها در ما خراب می‌شوند، وقتی که این موضوع را گفتند آب‌های حیات به «شلمی و ندوی»، سخن گفتند

«شلمی و ندوی» از مکانشان، سخن راندند، گفتند با سخن عظیمشان به آب‌های حیات، گفتند: آرام باشید و پابرجا کنید خودتان را ای آب‌های حیات که بشما خواهیم گفت همه چیز را، بشما خواهیم گفت درباره زیان و اندوه و بدی که از «هیّی تنیانی» بوجود آمد، درباره بدی که بوجود آمد از «اِپثاهیل اثرا»، که از آب‌های سیاه وی صعود کرد، وقتی که «اِپثاهیل» صعود کرد از آب‌های «سیاوی» همه اعمال زشت و خراب کننده با او بالا آمدند با او بالا آمد زیان و از او ناله بوجود آمد، اما«اواثر» راست پاک است که اعمالش باطل نمی‌شوند، بخاطر اینکه اینجا "نشمتا"هائی که در آب کدرند نخواهند مرد، نخواهند مرد در آب‌های کدر و «شوّا» بر آب‌ها مسلّط نخواهند شد، شما آب‌های حیات بروید به ویرانه‌ها خراب افتادنی بخوانید صدای خداوند را و قرار دهید در خانه درخشندگی را، کمک کننده باشید برای «نشمتا»ها که برای نام «یاور» آزار می‌شوند، در شما تعمید خواهند شد تعمید زنده، در شما نشان خواهند شد با نشان پاک، شفا خواهند یافت در شما، دردها و عیوب که از «شویاهی» است از آنها خارج می‌شوند، بسخن در آمدند آبهای حیات به «شلمی و ندوی» گفتند، وقتی که می‌افتیم در آبهای خورنده مقابل «یاور» پاکی نداریم، قضاوت گفته می‌شود بر علیه ما و برگزیدگان نیکوکار ما را سرزنش می‌کنند در مکان ظلمت، وقتی که گرفته می‌شود ریشه و درخشندگیمان صعود می‌کند به مکانش، ما صعود می‌کنیم از "تیبل"، بازخواست می‌شویم مقابل نور با ارزش، درباره خطاهایمان درباره حماقت‌هایمان که خطا کردیم در مکان ظلمت، وقتی که ما آب‌های حیات بازخواست شویم مربوط به این جمع «نشمتا»های «ناصورائیان» چه می‌گوئید درباره آن؟ به سخن درآمدند «شلمی و ندوی» به آب‌های حیات گفتند: یکی صعود می‌کند از هزارتا و دوتا صعود می‌کنند از روبان در «اشختتای» خداوند عظیم ازلی، "نشمتا"های ممزوج و دروغین صعود نمی‌کنند هر کس که در او نقص هست بنزد خداوند عظیم ازلی موفّق نمی‌شود، شما رهائی دهید و بالا برید خودتان را از دردها و عیوبی که "شوّا" انجام می‌دهند، مانند «اِپثاهیل اثرا» نشوید که از آب‌های سیاوی بالا آمد، نشانی نگرفت از «یردنا» و در آب‌های حیات تعمید نشد، تعمید نشد در آب‌های حیات و نگرفت کشطای با ارزش را، تا اینکه دنیا باطل خواهد شد و اعمال خانه خراب می‌شوند، آشفته می‌شوند افلاک و پاره می‌شوند زنجیرهای زمین، او کدر می‌شود و منوّر نمی‌گردد بخاطر اینکه با نیاکانشان مشورت نکردند و یادشان ندادند و به آنها نگفتند بر

این و آن، درباره آنهائی که غرور گرفتند و در اسارت خودشان می‌نشینند، وقتی که ویران می‌شود خانه و ارواح «شوا» پایان می‌یابند، خراب می‌شوند شکل‌های دوازده ستاره که به این نسل خداوند آزار دادند، آشفته خواهند شد اعمال تیبل همگی و همه آسمان بلرزه خواهد افتاد، سپس می‌آیند «یوشامن» و «اواثر» و «اپثاهیل» و می‌بینند این عالم را، لرزش در قلب‌هایشان می‌افتد، بر روی سینه‌هایشان می‌زنند، می‌بینند جمع "نشمتا"ها را که همگی سقوط می‌کنند در دُردها، در آن روز بزرگ داوری، قضاوت علیه «یوشامن» و «اواثر» و «اپثاهیل» گفته می‌شود، سپس می‌آید «هیبل زیوا» و آنها را بالا می‌برد از این عالم، «یوشامن» و «اواثر» در یردنای خداوند عظیم ازلی تعمید می‌شوند، سپس خواهند گرفت «اپثاهیل اثرا» را از توده ابرها با گنبدیگی که در آن می‌نشیند، در یردنای خداوند عظیم ازلی تعمید می‌شود، در آن یردنا گنبدیگی از او زدوده می‌شود، احاطه خواهند شد در «خدای ازلی» و صحبت خواهند کرد درباره قید و بندی که تحمّل کرد در عالم، صحبت خواهد نمود درباره اندوهی که شد برایش از پدرش که «مالک اثراها» نامیده می‌شود و بر همه تبار «نشمتا»ها مسلط خواهد شد، ملک ناصورائیان نامیده خواهد شد، و دعا و نیایش برای او صعود خواهند داد و خداوند پیروز است.

کتاب ۳۵

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎بنام خداوند معظّم، عظیم باد نور والا، وقتی که ایجاد شد روشنائی از مکانش، راه افتاد آمد به عالم، آمد به عالم زیانبار و داده شد به «سین» سرتاسر، شخصی که به او داد روشنائی او را فرا خواند، مجهّز نمود و دستور داد سرتاسر، به او گفت پوشش روشنائی بتو می‌دهم که با آن منّور کنی تاریکی خانه را، وقتی که پنهان شود درخشش آفتاب روشنائی خودت خواهد تابید، وقتی که شخصی با همسرش می‌خوابد با برج خودت کاشته خواهد شد، با شهادتت در ریشه درخشان، تو منّور کردی چهره‌اش را و نجاتش دادی از دردها و عیوب و از همه شکل‌هائی که ناپسندند، نجاتش دادی از بدی خانه افتادنی، بخاطر اینکه ریشه بذر زنده بر دست خودت داده شد، تو منّور و روشن و پابرجا کن نسل را از سرتاسر، سخن راند و گفت «سین» به شخصی که روشنائی او را پوشاند: یک روز در

ماه پنهان می‌شوم و «درفش» خودم پیچانده می‌شود، پیچانده می‌شود درفش خودم و حفاظتش می‌کنند دو نگهبان، وقتی که من نیستم و مردان با همسرانشان همبستر می‌شوند، وقتی که همسر دریافت می‌کند در آن روز، کرها، جزامی‌ها و شکل‌هائی که بدون دست و بدون پا از آنها بیرون می‌آیند، مغشوش می‌کنند «شویاهی» کاشته را و هر چه که بد به آن‌ها انجام می‌دهند، سخن رانند و گفت شخصی که روشنائی او را پوشاند، او که به وجود می‌آید در آن روز برای نسلمان ناشایست است، شمرده نمی‌شود در شمارش خودمان و بحساب نمی‌آید در ریشه خودمان از سرتاسر، او فرزند ریشه ظلمت است و خواهد رفت به دودمانیکه از آن بوجود آمد، او را فرا خواند و دستور داد، برحذر و مجّهز کرد، استحکام و مواظبت بر او قرار داد، به او گفت مراقبت کن تبار "نشمتا"ها را که رها شده‌اند برایت در عالم، سجده نمود و راه افتاد از حضورش به منزلگه «اواثر» رفت راه افتاد و به «مطراثا» نزول کرد، راه افتاد نزول کرد به «مطراثا» برای کامل کردن حساب از سرتاسر، در روزیکه کشیده می‌شود از «تیبل» در ساعاتی که پنهان است از عالم، بخاطر اشتباهاتی که می‌افکند بر «ترمیداها» زجر و عذاب و شکنجه بر او رها می‌کنند، نشانش می‌دهند وحشت و ترس و هراس تا اینکه فنا شود و مرتعش گردد و تیره شود، می‌شود شکلش همچون که نبود، وقتی که خارج می‌شود از «مطراثا» رنگش از او گرفته می‌شود، و سپس می‌نشیند در مرکبش و می‌پوشد پرتوهای درخشان، آنها می‌گسترانند برایش روشنی بزرگ را و راه می‌افتد درون عالم، در روز اوّل که دیده می‌شود سرش در آسمان گشوده می‌شود، خارج می‌شود از آسمان بالائی و بر آسمان زیرین تکیه می‌نماید، تا روز دوّم درخشش‌اش در همه عالم‌ها نمی‌تابد، تا روز هفتم ماه، "سین" با صدای خداوند سخن می‌گوید، سخن می‌گوید با صدای خداوند بخاطر اینکه وحشت و ترس و هراس را فراموش می‌کند، فراموش می‌کند وحشت و ترس و هراس را که می‌افکند در همه عالم، برایتان می‌گویم و شرح می‌دهم ای اشخاصی که بخداوند گواهی می‌دهید، محکم باشید و تحّمل کنید آزار را در این عالم، در منزلگه افتادنی، بخاطر اینکه زود باطل می‌شود "تیبل" و دو کوه فرو می‌ریزند، فرو می‌روند دو کوه و قدرت نور از آنها گرفته می‌شود، گرفته می‌شود همه استحکامی که بود با آنها از سرتاسر، تاریک و خوار می‌شود شکلشان، می‌شود شکلشان همچنانکه نبود از قبل،« نشمتا»هائی که به آنها تصدیق کردند داد کشیده و فریاد زده و گریه نمودند از جایشان، و گفتند به

آنها وقتی که بودیم در آن عالم منّور کرد درخششتان در همه عالم‌ها، ما شهادت دادیم به شما، به شما گواهی دادیم و شما را ستایش نمودیم از سرتاسر، اکنون چرا خوار شد شکلتان و تیره و تاریک شد همچون که نبود، نبود برایشان اطلاعی برای "شویاهی" که بگویند به سجده کنندگانشان همچون که بود، "شویاهی" و "نشمتا"هایشان و سجده کنندگانشان و ظلمتشان و همه مخلوقاتشان و همچنین "نشمتا"های فرزندان نسل بزرگ خداوند که به آنها تصدیق کردند به "شئول" زیرین سقوط می‌کنند، سقوط می‌کنند در مار عظیم که "اور" صاحب ظلمت نام دارد، و از آن روز نجات می‌یابند و رهائی پیدا می‌کنند "نشمتا"هایتان، "نشمتا"های برادران نیکمان، این خواهران با ایمانمان، "نشمتا"های اشخاص راستین و با ایمان صعود خواهند کرد خواهند دید مکان نور را، خداوند پیروز است.

کتاب ۳۶

بشمیهون اد هیی ربی

بنام خداوند بزرگ

بنام پروردگار بزرگ، عظیم باد نور والا، صدای «سام زیوا دخیا» است که خداوند با دهانشان او را فرا خواند، خداوند او را فرا خواند با دهانشان و کمک کنندگانی برایش برقرار نمود، برقرار نمود اشخاص کامل پاکی که باشند برایش مصاحب در "اشختنایش"، او را پوشاندند هفت پوشش درخشش و نور و شکوه و بر خانه گنجشان او را مسلّط کردند، او را مسلّط کردند بر خانه گنجشان و او را مسلّط کردند بر «اثراها» و. بر پرتوهای نور و بر «یردناها» و بر «اشخنتاهای» هر مکان، او را مسلّط کردند بر «ماناهای» شایسته و بر درخششی که فروزان است در مکانش، او را آگاه کردند بر « اسحق » درخشش بزرگ خداوند و بر مکانی که در آن ساکن است از سرتاسر، به او فرمود درباره آن عالم که از همه عالم‌های نور پنهان است، فرا خواند "همغی زیوا" فرزند "همغاغی زیوا" را، داد به او کمک کنندگانی و به او داد هفت راز پنهان پاک و حفاظت شده که او در آنها حفظ شده است از سرتاسر، او را مسلّط کرد بر قسمت «یوربا» و به او گفت که برو دوره را محافظت کن و مراقبت کن به جمع «نشمتاها»، آنرا منظّم کن و بالا ببر به مکانش، وقتی که خشمگین شود «یوربا» با سخن خودت مقهور می‌شود، بیم نداشته باش و نلرز و وحشت

نکن و بلرزه در نخواهد آمد «مانائی» که در تو هست، نترسان ابری را که در آن پنهان هستی از سرتاسر، نترس و وحشت نکن و نگو که من تنها هستم، من بتو کمک کنندگانی حقیقی می‌دهم که این‌ها خواهند شد برایت نگهبان، اینها نگهبان خواهند شد برایت و تو را نجات خواهند داد از هر چه مکروه است، و تو را رهائی خواهند داد از افسون‌های «روها» و هفت «شویاهی» و از خرابی دوازده ستاره، ترا رهائی خواهند داد از شمشیر و برودت و آتش و گداختگی پنج خشمگین، که گداختگی‌ها در تیبل رها می‌کنند، وقتی که بدی فشار می‌آورد بر تو صدای خودمان برای تو خواهد آمد وقتی که اندیشه می‌کنند بدها علیه جمع "نشمتا"ها و به آنها نشان می‌دهند وحشت و ترس، در مکانت مرتعش نشو و نلرز و «شوا» نخواهند دانست بر پوششت و بر ابری که در آن پنهان شدی، وقتی که خشمگین می‌شوند با خشم بزرگ پیغام "کشطا" از نزد خودت خواهد آمد برای ما، برایت خواهیم فرستاد «اشکندا» و ما خواهیم شد برایت کمک کننده و نگهبان، ما خواهیم فرستاد برایت قدرت بسیار که وسیع و بی‌حد است، برایت خواهیم فرستاد قدرت بسیار و اعتماد بزرگ و عظیم از مکانش، برایت خواهیم فرستاد کمک، که «شوا» از آن به لرزه در آیند، برایت خواهیم آورد دعاهای پنهان و «نیطفتاهائی» که باطل نمی‌شوند، برایت خواهند آمد دعاهای پنهان که با آنها مقهور می‌شوند متمّردین، خواهند شد استحکام برای «ترمیدا»هایت که ساکن می‌شوند در دوره باطل، اطمینان خواهند یافت. با اطمینانت از «شوا» نجات خواهند یافت، نجات خواهند یافت از «شوا» و نیکی خودمان و خودت را خواهند گرفت، ناصورائی‌هائی» که شایسته‌اند، تو برایشان شاهد باش و با قدرت خودت صعود خواهند کرد به مکان نور، پیچانده خواهند شد درباد شمال، تاکی که از اقامتگاه خدای عظیم ازلی برقرار شد، پوشیده خواهند شد با پوشش خداوند و قرار خواهند گرفت در اقامتگاه‌های ابدی،در اقامتگاه‌های ابدی قرار خواهند گرفت، به شهرهای اثراها افزوده خواهند شد، «ناصورائی‌هائی» که شایسته نیستند، و به غرور و خشم می‌نشینند، «ناصورائی‌هائی» که شایسته نیستند قدرت و استحکام و سخن از آنها گرفته خواهد شد، گرفته خواهد شد قدرت و استحکام و سخن از آنها، و زده خواهند شد با ضربتی که شفا در آن نیست، زده خواهد شد و شفا نخواهند یافت به خاطر اینکه رؤسا و ممتازان بودند، رؤسا بودند و ممتازان و وحشت و هراس و ترس و لرز دیدند، هر ضربت ظلمت با سخن همراهشان شد، و نگرفتند و ایستادگی نکردند و مواظبت ننمودند،

وحشت و لرز در آنها نبود، نبود در آنها وحشت و لرز و آگاه نشدند که خارج خواهند شد از عالم، وقتی که نیندیشیدند و آگاه نشدند از نام خودت محو خواهند شد، خواهند سوخت در گداختگی‌های «شوا» و سهم «شوا» خواهند شد، خداوند پیروز است.

کتاب ۳۷

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎بنام خداوند معظّم، عظیم باد نور والا، من هستم «یوخاور کشطا»، که راه افتادم از خانه پدرم آمدم، آمدم با درخشش پنهان و با نوری که حدّی ندارد، آمدم نزد برگزیدگان نیکوکار که نقص و دروغ در آنها نیست، برایشان آوردم«ایمرا و شیما» «گفت و شنود» همچنان‌که خداوند بمن دستور دادند، برایشان آوردم سخنان پنهان که نشان خواهند داد معجزاتشان را به عفریت‌های اینجا، وقتی که «هیبل» نگهبان دوره بود من «اشکندا» در محضرش بودم، برایش قرار دادم کرسی در توده ابر و منوّرش کردم در پوشش، سپس «هیبل» با عظمتش مرا دستور داد درباره دوستداران نامش، آوردم برایشان سخن عظیم خداوند را که والا و حدّی ندارد و بر قرار کردم برایشان مرکب‌هائی، به آنها دادم شاهدانی از هر نوع، به آنها دادم دعاهای والای پنهان که «شویاهی» و نسل‌هایشان در آنها مقیّد می‌شوند، به آنها دادم نیزه‌های آب حیات که «هومراهای» خانه ظلمت در آنها خم می‌شوند، به آنها دادم «سیف‌های» آب حیات که از آنها قدرتمندان ظلمت بوحشت می‌افتند، به آنها دادم فشارهای بزرگ‌که همه‌ریشه ظلمت و آبهای"سیاوی"از آنها مقهور می‌شوند، زیبنده است برای برگزیدگان نیکوکار وقتی که در مرکب‌هایشان می‌نشینند، وقتی که می‌نشینند در مرکب‌هایشان و سرنگون می‌کنند عفریتهای این عالم را، وقتی که «هیبل» نگهبان دوره مرا «یوخاور کشطا» فرا خواند، مرا فرا خواند و مهّیا نمود «اشکندا»، بر برگزیدگان نیکوکار را مسلّط نمود، مرا مسلّط نمود بر برگزیدگان نیکوکار و من شدم برایشان نگهبان، من خود را نشان دادم به «شویاهی» دوازده ستارگان، از مرکب‌هایشان سقوط کردند، من شدم برایشان کمک کننده و باقدرت خودم «یوخاور کشطا» زهر خراب کنندگان باطل می‌شود، تاریک شد شکلشان و فلج گردید قدرت مرکب‌هایشان، ایستادند مقابل برگزیدگان نیکوکار، و هر چه خواستند یافتند از آنها

از سرتاسر، وقتی که «شیتل» نگهبان دوره بود ناصیروثا به عـالم، هـر چـه انجـام شـده و انجام می‌شود عمل گردید، پدید شدند اشخاص ممتاز که کنارگرفتند خودشان را از عـالم، شدند، اشخاص ممتاز چیزی که در آن پنهـان کردنـد «شـویاهی» از آن نخوردنـد، انجـام ندادند از اعمالشان و در عالم «شقلون» بریده نشدند، تاریک نشد شکلشان و بریده نگردید نامشان از مکان نور، دیگر شرح دادم برایتان من «یوخاور کشطا» درباره جوانه‌هائی کـه از آنها به وجود آمدند، به آنها گفتم باطل نکنید دعـا و ستایش را وقتی کـه «پهثا» بـرای شما ساخته نمی‌شود نخورید، کسی که بخـورد غـذای مراسـم را و نسـازد «پهثا» را بـا شصت عصای برودت زده می‌شـود، بـا شـلاق آتشـین و در آبـهای "سـیاوی" شـکنجه می‌شود، وقتی که بزرگ می‌شود بر شما آزار و آشفته می‌کنند رازهای افتادنی، وقتـی کـه بزرگ شود آزار بر شما سخن بگوئید با صدای خداوند بخوانید، وقتی کـه بخواهنـد دعـا و نسازید «پهثا» را و خوراک بدنی بخورید، وقتی که آگاه می‌شـوید بـر ایـن راز، سـپس بـر پاهایتان بپاخیزید، سپس بپاخیزید بر پاهایتان و دعا و ستایش شصت و یکبار طلب کنید، وقتی که بخواهید این دعا را خطایتان و گناهتان از شما رها خواهند شد، شفا می‌یابیـد از شصت و یک ضربت و در ابزار آتشین سقوط نمی‌کنید، سقوط نمی‌کنید در ابزار آتشـین و در شصت و یک دیگ‌های جوشان شکنجه نمی‌شوید، وقتی که برگزیدگان نیکوکار خـارج شدند از بدن‌هایشان نور از اینجا صعود کرد، نور صعود کرد از اینجـا و صـعود کـرد ریشـه درخشان، صعود کرد نیکی و درخشندگی و دانـش و گرفـت، و درخشـندگی نـور از خانـه افتادنی گرفته شـد، از ناحیـه «تیبـل» و رفـت و قـرار گرفـت در سـرزمین «کشـطانی»، نگهبانانی که بودند در اینجا رفتند و قرار گرفتند بر یردنای سـرزمین «کشـطانی»، بسـیار وسیع و بسیار زیاد صدای خداوند افـزوده شـد، اخـتلاط درخشـندگی کـه بـاقی مانـد در «تیبل» پنهان شد بنزد مردم کودن و احمق در هر مکان، روشنی صعود کرد از آن و باقی ماند زمزمه روشن، از آن روز "ترمیدا"ها از آن ناحیه به نور صعود نمـی‌کننـد، بازخواسـت می‌شوند و شکنجه می‌گردند تا اینکه آلودگی از آنها زدوده شود، هر کس که آلودگی از او زدوده شد صعود خواهد کرد به خانه «اواثر»، قرار خواهد گرفت، آنکس کـه آلـودگی از او زدوده نشد خاموش می‌شود و فنا می‌گردد همچنان‌که نبـود، برایتـان مـی‌خـوانم و شـرح می‌دهم ای اشخاص راستین و مؤمن جوانه‌هائی که جوانه می زنند از دوره آخر بـا سـخنم و تبرّک خودم صعود خواهند کرد، صعود خواهند کرد با تبرّک خودم و پابرجا خواهند شد

از سرتاسر، من آنها را روشن کردم و یاد دادم که لغزش نکنند در عالم، کسی که لغزش کند خواهد مرد و تباه خواهد شد، دیگر من شما را روشن کردم و یاد دادم کسی که منّور شود و روشن گردد، من خواهم بود برایش کمک کننده، کمک کننده و تکیه گاه از مکان ظلمت به مکان نور و خداوند پیروز است.

کتاب ۳۸

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ بنام خداوند معظّم، عظیم یاد نور والا، از "اشخنتا"های عظیم، خداوند مرا فرا خواند و دستور داد و پابرجا نمود، مرا فراخواند و دستور داد خداوند و مجهّز نمود، به دوران‌ها مرا فرستاد برای خواندن صدای خداوند و برای قرار دادن در خانه درخشندگی، و برای خواندن صدای خداوند، و برای کاشتن کاشت خداوند، برقراری کاشت خداوند و برای کشیدن یردناها از سرتاسر، برای کاشتن کاشته‌های شایسته و نوشانیدن آنها آب حیات و شاداب کننده، برای یاد دادن به آنها حکمت و آگاهی و ستایش که وسیع است و حدّی ندارد، برای آوردن برایشان صدای پاک که پابرجا شوند در این عالم، سخن خواهند گفت در روشنی خداوند و تکان خواهند داد و بپاخواهند نمود خفتگان را، خواهند گرفت و خواهند افکند طریق و ایجاد خواهند نمود برایشان طریقها و برقرار خواهند کرد حدود را، صعود خواهند کرد با دانشی که از منزلگه بهرم بزرگ خداوند آمده است، آگاه خواهند شد بر "نشمتا"هائی که شایسته‌اند برای سکونتگاه درخشان، آنها را تکان خواهند داد و آگاه خواهند شد و برای آنها برقرار خواهند نمود پرتوهای عالی، نشان خواهند داد به آنها ریشه بزرگ برکت خداوند عظیم ازلی را، از او بوجود آمدند، ناصورائیان راستین و مؤمنین صعود خواهند کرد خواهند دید مکان نور را، ناصورائیان و متمایزها، صادقین و مؤمنین بازداشته نخواهند شد در این عالم، بازداشته نخواهند شد، در قضاوت بزرگ، بازخواست نخواهند شد و گفته نخواهد شد قضاوت علیه آنها، که گفته خواهد شد علیه همه عالمیان، گناهکار نخواهند بود در خانه قضاوت و نخواهند افتاد در دریای بزرگ انتها، که این‌ها "روها" و "شویاهی" فنا می‌شوند، فنا می‌شوند دوازده ستاره، فنا می‌شوند هفت "شویاهی" و قضاوت علیه آنها گفته می‌شود، فنا می‌شوند صاحبان سکونتگاه باطل، صاحبان خانه افتادنی، ناصورائیانی که شایسته نیستند برای خانه آفریدگار، با گناه بزرگی

گناه کردند، و جسمشان قرار گرفت در نقصان، و در آنها شد عیب و نقص، وقتی که بسیار آگاه شدند، گنزا ربّا از تیبل و بر آنها موفق نبود، وقتی که می‌رسند به درب بزرگ منزلگه «واثر» از درب منزلگه «واثر» برخواهند گشت، برخواهند گشت از درب منزلگه «واثـر» و نخواهند دید مکان نور را، نخواهند دید دانشی را که از "اشخنتا"ی خداوند بزرگ ازلی برقرار شد، از آنها برداشته خواهند شد گنزایشان و سقوط خواهد کرد به طبیعت مکان ظلمت، برداشته خواهد شد از آنها دعاهای پنهان که یاد گرفتند در عالم، از آنها برداشته خواهد شد "سیدرا"های پنهان و سفینه‌های مجهز برداشته می‌شوند، گرفته می‌شود از آنها مسقتا و تعمید و صعود می‌کنند به مکانی که از آن آمدند، گرفته خواهد شد از آنها گنج پنهان، نزد «یورا ربّا گنزورا» قرار می‌گیرد، ریشه کن می‌شود از نور در جهنم زیرین مشتعل خواهد شد، خواهد افتاد در دیگ‌های جوشان و افروخته خواهد شد در آتش همچنانکه گداخته است، خواهد دید اندوه "شویاهی" را و خواهد مرد دو مرگ در یکبار، هرکس که برگزیده شد و نیکوکار گردید و صادق و مؤمن شد از سرتاسر، از مکانش بریده نخواهد شد، بریده نخواهد شد از مکانش و خواهد پیوست در پیوستگی پر ارزش، بدیدش می‌رسانند درخشندگی دین را و او را پابرجا می‌کنند در درخشش مستور از سرتاسر، او را خواهند پوشاند لباس دینی درخشش که والا است و حدّی ندارد، او را خواهند پوشاند ردای نورانی که منوّر و درخشان است از سرتاسر، به او خواهند بست همیانا همیانای آب که دردها و رنج‌ها در آن نیست، برایش قرار خواهند داد از «اکلیل آیر» که از «ارواز گفنا» بود، وقتی که خارج خواهد شد از بدنش، خارج خواهد شد مقابلش نجات دهنده، او را بالا خواهد برد به "اشخنتا"ی خداوند که والا است و حدّی ندارد، به مکانی که در آن نشسته است ربّی، شایسته نیست ساقط شدن از اوج و خداوند پیروز است.

کتاب ۳۹

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎بنام خداوند معظّم عظیم باد نور والا، با قدرت درخشش و «سندرکا» «یاور» را فرا خواندند و او را دستور دادند بر همه چیز، او را آگاه کردند بر دانشی که والا است و حدّی ندارد، او را دستور دادند بر کوه بزرگ که درخشندگیش والا است و نورش می‌درخشد و

فروزان است از سرتاسر، برایش بر قرار کردند ادراک را که او در آن آگاه می‌شود، به او دادند سخنان مستور که والا و بیگانه اند از عالم، او را آگاه کردند بر «یورا ربّا» و بر «دموثا» که با او است، که والا است، او را آگاه کردند بر «انصاو ربّا» و بر «اشخنتاهائی» که تأسیس شد برایش در مکان نور، آگاه کردند او را بر «زرزییل زیوا» و بر «مانا نیها و امقیما» او را آگاه کرد بر «یوسمیر اثرا» و بر «اشخنتاهائی» که تأسیس نمود مثل «اثراها»، سخن گفت «هیبل زیوا» و گفت به ایجاد کننده اش، ستود «مانا ربّا کبیرا» را، که ایجاد کرد برایش شهر را از سرتاسر، او را یاد داد و آگاه کرد و روشن نمود بر چیزهای پنهان، و او را آگاه کرد بر «مصوتّای» زنده و بر «مشّا دخیا»ی این دنیا، او را یاد داد بر ناصورائیان وقتی که از جسم‌هایشان خارج می‌شوند، به او گفت: برو به سوی ناصورائیانی که رها شده اند در عالم، به آنها بگو وقتی که خارج می‌شوید از جسم‌هایتان با «مشّادخیا» صعود خواهید کرد، زیرا که عظیم و پر ارزش است کلام پاک که از منزلگه خداوند بزرگ آمده است، هر کس که با «مشّادخیا» صعود نکند بر «مطراثاهای» «اپثاهیل» منتظر می‌ماند تا اینکه صعود خواهد کرد با شصت و یک «انگرتا»، سپس در عالم‌های نور برپا خواهد شد، او خواهد دید «تاورئیل گفنا» را که در «یردنای تروان دکیثا» قرار دارد، خواهد دید « تا تگمور ایلانا» را که بر «یردنای مارا اد ربوثا» قرار دارد، خواهد دید «رواز گفنا » را که از او برکت خداوند خارج می‌شود، از او خارج می‌شود برکت خداوند و همه «اثراها» با بویش معطّر می‌شوند، خواهد دید « یوسمیر گفنا » را که در سرزمین «سام زیوا» قرار دارد، خواهد دید « شرهبییل گفنا » را که در سرزمین «هیبل زیوا» قرار دارد، خواهند دید هفت سایبان درخشش و نور و وقار را که گسترده شده‌اند بر تاکهای والا، خواهند دید دو کوه پاک را که آرام و نشسته‌اند در مکان‌هایشان، خواهد دید، «یاور» درخشش بزرگ خداوند را، «گفنا»ی اوّلی که در سرزمین خداوند عظیم ازلی قرار دارد، خواهد دید « شار گفنا » را که در سرزمین خداوند عظیم ازلی قرار دارد، خواهد دید « پیرون گفنا » را که در سرزمین «شارت»، و انجام داد و موفق شد قرار دارد، خواهد دید «گفنا ربّا» را که بر ثمرهای «یاور» تعیین شد قراردارد، خواهد دید «گفنا ربّا» را که "نشمتا"های نوزادان در آن بزرگ می‌شوند و می‌نوشند از ثمرهایش و شاداب می‌شوند و "نشمتا"هایشان شکوفه می‌کنند، شکوفه می‌کنند "نشمتا"هایشان و در عالم‌های نور پابرجا می‌شوند، خواهد دید «یورا ربّا» را و خواهد دید مستوری را که

ایجاد شد برایش، خواهد دید «ادثان و یدثان» را که بر درب منزلگه خداوند نشسته‌اند، خواهد دید «شلمی و ندوی» را که در ابر بزرگ پنهان اوّل ساکنند، ساکنند در آن ابر و دستور داده شده‌اند بر همه «یردناها»، خواهد دید « یوشامن دخیا » را که زیر «هفیقی میا» قرار دارد، خواهد دید چهار شخصیت فرزندان سلام را که می‌باشند برای «ناصورائیان» کمک کننده، کمک کننده و تکیه گاه از مکان ظلمت به مکان نور، و خداوند پیروز است.

کتاب ۴۰

بشمیهون اد هیّی ربّی
بنام خداوند بزرگ

◎بنام خداوند معظّم، عظیم باد نور والا، من بوی خوش «اثراها» هستم که رفتم ساکن شدم در قلب صادق، قلبی که در آن جای گرفتم، آنرا منّور کردم و روشن گردانیدم ز سرتاسر، از سرتاسر آنرا منّور کردم و روشن گردانیدم و آوردم قرار دادم در آن نیکی و برداشتم از آن حسرتی که «شوا» برای بدن‌ها آوردند، «شوا» آوردند آنرا برای بدن‌ها و آوردند و جای دادند آنرا در قلب‌های تاریک، هرکس که منّور شود با روشنی، منظّم می‌شود در مکان نور، هرکس که با روشنی منّور نشود بریده می‌شود از مکان نور، من با فکرم می‌اندیشم که چگونه شده است، از جایم و از مکانم چه کسی مرا آورد اسیرم نمود؟ از میان نیاکانم که مرا بزرگ کردند، چه کسی مرا آورد نزد گناهکاران فرزندان سکونتگاه باطل؟ چه کسی مرا آورد نزد متمّردینی که هر روز جنگ می‌کنند؟ چه کسی به من نشان داد تلخی را که حلاوت در آن نیست؟ چه کسی بمن نشان داد تاریکی را که رنگ نور در آن نیست؟ چه کسی به من نشان داد آب‌های متعفّن را که بر چرخ‌ها می‌گردند؟ می‌گردند بر چرخ‌ها و بالا می‌روند بوی تعفنشان به آسمان می‌رسد، برجایم درحالی که ایستادم ترسیدم و ترس بر خودم مستولی شد، گفتم که ندارم کمک کننده عالی و ندارم شخصی تربیت کننده، برجایم وقتی که ایستاده‌ام شنید مرا ربّی و مرا محکوم نکرد، فرستاد برایم کمک کننده عالی، فرستاد برایم شخص تربیت کننده، فرستاد برایم «اد یاورا نیها» که آمد و مرا نجات داد از همه چیز، با من صحبت کرد با سخن زنده و مرا نجات داد از عالم، مرا خواند با صدای آرام، و آرام نمود قلبم را بر تکیه گاهش، مرا آگاه کرد بر ستایش که آزار «تیبل» را فراموش کردم، و گفت: ای «اثرای» آرام، نه به اراده

ربّی آمده‌ای، نیامده‌ای به اراده ربّی و نه بخواست «اثراهائی» که آنجا هستند، بلکه به خواست دو «اثرا» بود که تو را اعزام کردند و به اینجا فرستادند، تو را اعزام کردند و فرستادند به اینجا و رهایت کردند در عالم، برای مدتّی طولانی در آن بودی و در آن بزرگ شدی تا اینکه خشنود کرد پدرت را، وقتی که پدرت را خشنود کرد، به تو خواهد گفت چگونه شده است، من به پدرم گفتم به شخصی که دستور داده شد بر من: کیستند این دو اثرا دستور داده شدند بر من، کیستند این دو کوه که مرا اعزام کردند و به اینجا فرستادند، مرا اعزام کردند و فرستادند به اینجا و رهایم کردند در عالم، او «یاور» به من گفت شخصی که دستور داده شد بر من: کیست پسری که تحقیر کرد پدرش را، تو را اعزام کرد و به اینجا فرستاد، تو را اعزام کرد و فرستاد به اینجا و رهایت کرد در عالم، برای مدت طولانی در آن بودی و بزرگ شدی تا اینکه خشنود کرد پدرت را، وقتی که پدرت را خشنود کرد فرستاد برایت مساعدینی، مساعدینی برایت فرستاد و با تو صحبت کردند، پس ای "اثرا"ی آرام برخیز به خانه فامیلت صعود کن، و نفرین کن این مکانِ خانه تربیت کننده‌ات، مادامیکه تو در آن بودی و سکونت کردی "شوا" دشمنانت بودند، "شوا" بودند دشمنانت و اترسّر آزار دهندگانت بودند، اترسّر بودند آزاردهندگانت و گفتند که خوار خواهیم کرد اعمالش را شاید نزدمان او را ببریم شاید او را ببریم نزدمان و بشود برایش سهمی در عالم، من سخن گفتم و بررسی نمودم با فکرم و گفتم به پدرم کمک کننده آرام، به شخصی که دستور داده شد بر من اگر می‌دانی که من ناقص شدم مرا قطع کن در سکونتگاه خطا کاران، گفت: ای "اثرا"ی آرام افزون شدی و ناقص نگردیدی ای پدرم اگر می‌دانی که من ناقص نشدم چرا مرا رنج می‌دهی؟ وقتی که اینرا شنید او از جسمش خارجش کرد، او را پوشانید با پوشش‌های درخشش و نهاد بر او اکلیل پر ارزش، شکست مطراهایشان را و با شکوه او را خارج نمود از دنیا، با شکوه از دنیا خارجش کرد و بر سرزمین خداوند او را تکیه داد، او را تکیه داد بر سرزمین که پروردگار در آن نشسته اند، صعود نمود «اثرا» و نهاده شد برایش کرسی و بر آن نشست، من به شما می‌گویم ای آفریدگار، من به شما می‌گویم ای خداوند چگونه بود، وقتی که این چنین بر من انجام می‌دهید از خوشه چینی‌تان در "تیبل" فانی نقصان بوجود نمی‌آید، کاهش می‌یابد دوره و آزار بمیزان زیاد بزرگ شد بر آنها، بنشین ای «اثرا»، ای «اثرای» مرتّب و منظّم ما می‌دانیم که از خوشه چینی شما در "تیبل" فانی نقصان به وجود نمی‌آید، کاهش یافت

دوره و آزار بمیزان زیاد رها می‌شود بر آنها، تو نجات یافتی و صعود کردی ای «اثرا» و کسی که می‌تواند پشت سرت صعود خواهد کرد، ستایش شده است خداوند پیروز؛ و پیروز است شخصی که راه افتاد به اینجا.

کتاب ۴۱

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ بنام خداوند معظّم، عظیم باد نور والا، با « دموثایم » صحبت می‌کنم : بیا بسازیم من و تو، بسازیم در آن با صدای پنهان، و بسازیم در ثمره والا تا اینکه ایجاد شود برایمان ثمره‌ها، تا اینکه ایجاد شود برایمان مساعدینی، تو مرا تمجید کن و من ترا تمجید می‌کنم، محافظت خواهیم شد در درخشش بزرگ و منظّم خواهیم کرد همدیگر را از سرتاسر، شاید ایجاد شوند برای ما "اثرا"ها و ما را تمجید می‌کنند بزرگان، وقتی که اینرا گفت، اندیشید برای یک مصاحب، برای یک مصاحب اندیشید درون ثمره والا، گفت و اندیشید فرا خوانم کنم مصاحبی برای سمت راستم، فرا خوانم شعاع‌های نور برای سمت چپم، و فرا خوانم رسولان خداوند را که حفاظت کنند مرا در خفا، بسخن درآمد و گفت « دموثا » به "مانا"ی موّقر، اگر فراخوانی رسولان را زیاد می‌شود رأس نسل کاشته ات، رأس کاشته‌ات زیاد می‌شود، بخاطر نقصان عالم، در آن می‌شود دروغ و می‌شود لرزه در عالم، بسخن درآمدم که بگویم به « دموثا »ی والایم از سرتاسر، ما اندیشیده‌ایم که نمی‌خواهیم کاشته‌ای بکاریم، از آن می‌شود عیب و نقص، عیب و نقص بوجود می‌آید از آن، و بوجود می‌آید لرزش در عالم، من خم شدم برای مصاحبم سجده نمودم و گرفتم از او کشطای با ارزش، وارد شدیم در پوششها و پنهان شدیم و او قرار گرفت که بشود مصاحب، وقتی که شدند اولیّن بر دومیّن می‌اندیشند، وقتی که شدند دومیّن بر سوّم می‌اندیشند، وقتی که شدند سوّم بر چهارم می‌اندیشند، از میان آنها از چهارم می‌شود عیب و نقص، عیب و نقص می‌شود از آنها و بوجود می‌آید لرزش در عالم، به سخن درآمد و گفت « دموثا » به "مانا"ی موّقر، نگفتم به تو که نمی‌خواهیم بکاریم کاشته‌ای، نمی‌خواهیم کاشته ای بکاریم بخاطر اینکه از آن بوجود می‌آید عیب و نقص، عیب و نقص بوجود می‌آید از آن و بوجود می‌آید لرزش در عالم، به سخن درآمد و گفت

به « دموثا »ی والا از سرتاسر، عالمی که مقدر است که بشود ما چگونه آنرا باطل کنیم، در آن انتشار می‌یابند برگزیدگان نیکوکار و بالا می‌برند صدای خداوند را به اینجا، بعضی از آنها به ریشه صعود خواهند کرد و بعضی از آنها بر جای می‌مانند در عالم، کسی که می‌تواند خودش را رهائی دهد صعود خواهد کرد خواهد دید مکان نور را، کسی که می‌تواند و خودش را رهائی ندهد باقی می‌ماند درون عالم، درون عالم باقی می‌ماند و می‌شود سکونتگاهش از عالم، ما فرا می‌خوانیم قاصد را، قاصد؟ «کاشته» که خدای عظیم را، به او دستور می‌دهیم و او را خواهیم فرستاد به آنجا، آنچه که در آنجا است، باید بالا بیاورد به اینجا، او رهائی خواهد داد "مانا"های ملایم را و رهائی می‌دهد "مانا"ی پر ارزش را، "مانا"ی پر ارزش را رهائی می‌دهد و خواهد شد نیک و خوب در خانه کمال، مرا فرا خواند و دستور داد خدای بزرگ، و از حکمتشان قرار داد بر من، او قرار داد بر من "دموثا"ی حفاظت شده که محفوظ است برایم در خفا، قرار داد بر من عشق که باشد برای دوستانم، قرار داد بر من سخن آرامش که سخن گویم با دوستانم، با دوستانم سخن بگویم و نجات دهم آنها را از فانی‌ها، نجات دهم آنها را از نقصانی که آنها ساخته‌اند از خودشان، مرا بر حذر می‌کند و بمن دستور می‌دهد همچون پدری که دستور می‌دهد فرزندانش را، مرا نوازش می‌کند و می‌بوسد همچون پدری که می‌بوسد فرزندانش را، مرا بر حذر می‌دارد و حفاظت می‌کند و همچنین پابرجا می‌نماید با سخنش و می‌گویند "گنزورا"ها را برایت می‌فرستیم، بسرعت با پیک‌ها بیا، بسرعت بیا با پیک‌ها و برایمان بیاور کاشته خدای عظیم را، چرا می‌خواهی بمانی درون "تیبل" و چرا کشیده می‌شوی به چیزهای فانی، چرا رها می‌کنی لباس پاک را و می‌پوشی لباس تمرد را، چرا رها می‌کنی رازهای آرام را و وارد می‌شوی در رازهای فانی‌ها، رها نکن مصاحبت دوست داشتنی را و دوست بداری مصاحبت فانی‌ها را، رها نکن سخن زنده را و دوست نداشته باش سخن فانی‌ها را، وقتی که به من گفت خدای بزرگ خم شدم و سجده نمودم از سرتاسر، چرا به من میگوئی اینچنین که قلبم در دو دستگی برخاست، قلبم برخاست به دو دستگی و تردید در چشمانم اشک ایجاد شد. اشک در چشمانم ایجاد شد تا اینکه ناله کردم در جایم و گریه نمودم، آیا وجود دارد کسی که باشد در منزلگه خدای بزرگ و دوست داشته باشد سخن فانی‌ها را؟ آیا وجود دارد کسی که رها کند پوشش پاک را و بپوشد پوشش تمرّد را؟ آیا وجود دارد کسی که رها کند مصاحبت دوست داشتنی را و

دوست بدارد مصاحبت فانی‌ها را؟ آیا وجود دارد کسی کـه رهـا کنـد سـخن آرامـش را و دوست بدارد سخن فانی‌ها را؟ به من گفت: ما بسخن درآمده و بتو گفتـیم مشـتاق نبـاش به چیزهای فانی، زیرا که «تنیانا» که بزرگترین بود شد از او عیب و نقص، عیـب و نقـص شد از او و بوجود آمد لرزش در عالم، سپس پروردگار بزرگ فرا خواند "مندا اد هیّی" را و به او فرمود بسرعت بیا و محافظت کن فرزندانت را، بیا و فرزندانت را محافظت کن و آنهـا را تبرّک نما با تبرّکت، با آن تبرّک آنها را تبرّک می‌کنی که بـا آن تبـرّک نمـودی اثراهـا فرزندانت را، با تبرّکش مرا برکت داد خداوند و قرار داد بر من از درخشندگیش، و قرار داد بر من از کاشتش، خم شدم خداوند را سجده نمودم و سخن گفتم با صدای والایـم، رفـتم به "اشخنتا"ها و به "اثرا"های خوبی که ایجاد کرده است، "اثرا"ها همین که مـرا دیدنـد سجده نمودند و ستایش کردند مرا از سرتاسر، آنها ستایش کردنـد اثـرای عظمـت را کـه همه راستی از او به وجود آمد، به او گفتند کجا می‌روی ای فرزند درخشـش‌هـا، و از کجـا خداوند به اینجا ترا فرستاده است، به آن‌ها گفتم می‌روم به عمقی که همه‌اش گند اسـت، و به اعمالی که بطور صحیح انجام نشده‌اند، کارهائی که انجام دادند "اثرا"ها، "اثـرا"هـائی که پنهانند در مکانشان، به او گفتند برو مهّیا کن و بالا ببر با پیروزی کاشتت را، بیا بـا مـا کاشته شو که بتو بپیوندیم بعنوان کمک کنندگان، بـرو بـا قـدرت خداونـد کـه کامـل‌هـا خوانده بود برایت نجات دهنده، ترا برکت داد ملک «آیر» و رفتم به تیبـل فـانی‌هـا، بـدها همین که مرا دیدند واژگون شدند و بر صورت‌هایشان افتادند، سرنگون شدند و افتادند بـر صورت‌هایشان و رفتند به دریای بزرگ « سوف »، مـا تـرا دیـده‌ایـم ای شـخص، شـکلت نیست از ما، من بسخن در آمدم و گفتم به بدها و دروغگویانی که سـاکنند در ایـن دنیـا: پوشش از کجا دارید که منّور کنـد شـکلتان را ؟ ایـن بـوی خـوش را از کجـا داریـد کـه پسندیده کند بوی گندتان را؟ مرا فرستاد خداوند، آمده‌ام که بالا ببرم با پیـروزی نسـل او را، خداوند گرفت نیکی اثراها را که از تیبل صعود کردند، و خداوند پیروز است.

کتاب ۴۲

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎به نام خدای بزرگ، عظیم باد نور والا، وقتی که آمدم مـن «انـش اثـرا» بـه درون ایـن

عالم، آمدم خواندم صدای خداوند را و برقرار کردم کاشت خداوند را سخن گفتم با صدایم و سخنرانی کردم و بیدار نمودم برگزیدگان را در عالم، خواندم با بانگ و تکانداده و بلند کردم خفته‌گان را، «ترمیدا» کردم «ترمیداهائی» که شایسته‌اند برای مکان نور، "روها" را چه کسی گفت، معیوب و ناقص را چه کسی آگاه کرد؟ چه کسی گفت به دروغگو که شخص والا راه افتاده است به اینجا؟ «روها» را چه کسی گفت که دست‌هایش را بر سرش زد؟ دستش را زد بر سرش و گیسوها را بر سرش کَند، گیسوها را کند بر سرش و وای بر من وای بر من می‌خواند، "روها" با خشم سخن گفت و با نیرنگ خارج شد کلامش، "روها" با خشم سخن گفت و فرزندان نخست‌زاده‌اش را فرا خواند، به آنها گفت بیائید بیائید ای فرزندان نخست زاده ام، چیزی را که به شما می‌گویم بشنوید، بیائید اندیشه کنید به بدی و بگیریم دسته ای در عالم، دسته ای در عالم بگیریم از نسل شخص والا که راه افتاده است به اینجا، سپس جمع شدند هفت ستاره و بنزد «روها اد قچّا» رفتند، به او گفتند با چه چیزی بگیریم دسته ای را در این عالم، به آنها گفت بیائید بخوابیم با همدیگر و رازهای همه مان را بگیریم، بگیریم رازهای همه مان را و یک ساختی را با آن شکل خواهیم داد شکل خواهیم داد یک ساختی، شکل خواهیم داد یک شکل دادن را در آن، و خواهیم ساخت شهر «اوراشلم» را، و جمع شدند هفت ستاره و با مادرشان خوابیدند، خوابیدند با مادرشان و از رازهای همدیگر گرفتند، گرفتند از رازهای همدیگر و ساختند شهر «اوراشلم» را، ساختند «اوراشلم» شهر را و هرزگی و خرابی و زنا در آن رها کردند، گفتند هر کس که می‌نشیند در شهر «اوراشلم» نام خداوند را ذکر نخواهد کرد، برخاستند هفت ستاره "نمروس" و مادر عالم، برخاستند هفت ستاره و در هفت سفینه‌هایشان آمدند، آمدند درهفت سفینه‌هایشان و نزول کردند از آسمان به زمین، خارج شدند از این عالم و تا «بیت الحم» رسیدند، "روها" بفرزندانش گفت، به هیولاهای باطل به آنها گفت: فرزندانم ساکن کنید سفینه‌هایتان را که بسازیم آنرا در این مکان، صدائی خارج شد از ابر «انش اثرا» و به «روها ادقچّا» گفت، جائی که این شهر ساخته خواهد شد سیصد و شصت و پنج ترمیداها از آن خارج می‌شود، بیرون داد صدایش را و فریاد زد و به هفت فرزندانش گفت برخیزید برخیزید هفت فرزندانم : نسازید آنرا در این مکان، نفرین بدو آلودگی بر مرکب‌های خودتان آمده است، بنشینید در مرکب‌هایتان و بروید از آن مکان، رفتند، تا خانه « امطلالی » رسیدند، "روها" به فرزندانش می گوید به

هیولاهای باطل، به آنها می‌گوید فرزندانم مستقر کنید مرکب‌هایتان را و خواهیم ساخت در این مکان، صدا خارج شد از ابر «انش اثرا» و به «روها ادقچا» گفت، مکانی که این شهر ساخته می‌شود سیصد و شصت و پنج «ترمیدا» از آن خارج می‌شوند، سخن گفت «روها اد قچا» و به «شویاهی» گفت: برخیزید برخیزید هفت فرزندانم : نامه خشم آمده است بر ما بسازید، نفرین بد و آلودگی به مرکب‌های خودتان آمده است، بنشینید در مرکب‌هایتان و بروید از آن مکان، رفتند، تا خانه « امطلالی » رسیدند، «روها» به فرزندانش می‌گوید به هیولاهای باطل، به آنها می‌گوید فرزندانم مستقر کنید مرکب‌هایتان را و آنرا خواهیم ساخت در این مکان، صدا خارج شد از ابر«انش اثرا» و به «روها اد قچا» می‌گوید مکانی که این شهر ساخته می‌شود سیصد و شصت وپنج ترمیدا از آن خارج خواهند شد، سخن گفت «روها اد قچا» و به "شویاهی" می‌گوید : برخیزید برخیزید هفت فرزندانم نامه خشم آمده است بر ما، برخیزید بنشینید در مرکب‌هایتان و بروید از این مکان، از آن مکان رفتند تا اینکه به شهر « لکرخ انصاو » رسیدند، سخن گفت «روها ادقچا» و به «شویاهی» می‌گوید، فرزندانم مستقر کنید مرکب‌هایتان را، خواهیم ساخت آنرا در این مکان، صدا خارج شد از ابر «انش اثرا» و به «روها ادقچا» می‌گوید، جائی که این شهر ساخته می‌شود سیصد و شصت و پنج ترمیدا از آن خارج خواهند شد، «روها» با خشم سخن گفت و به «شویاهی» می‌گوید، برخیزید برخیزید هفت فرزندانم چیزی که بشما می‌گویم بشنوید، برخیزید برویم، پیش از اینکه خدای بزرگ بیاید، برخاستند هفت «شویاهی» و رفتند از آن مکان، برخاستند نشستند در مرکب‌هایشان و براه افتادند در عالم، براه افتادند در عالم تا اینکه بال‌های سفینه‌هایشان کنده شد، بسخن در آمده و می‌گوید «نمروس» مادر دنیا، فرزندانم مستقر کنید مرکب‌هایتان را خواهیم ساخت آنرا در این مکان، در این مکان آنرا خواهیم ساخت زیرا که راه تمام شده است، بسخن درآمدند "شویاهی" و می‌گویند به «نمروس» مادر دنیا، ها، جلوگیری شد قدرتمان و بال‌های مرکب‌هایمان کنده شده است، ها، می‌گوئیم به کلاممان و بناخواهیم کرد آنرا در این مکان، جمع شدند هفت ستاره و سحرها و افسون‌ها انجام دادند، انجام می‌دهند سحرها و افسون‌ها ونام خداوند را یاد نکردند، برخاستند و فشردند خشت اوّل را و بنا نمودند «ماثا اد اوراشلم» را، صدا خارج شد از ابر «انش اثرا» و به «روها اد قچا» می‌گوید: مکانی که این شهر ساخته می‌شود سیصد و شصت و پنج ترمیدا از آن خارج خواهند شد.

به سخن درآمد «روها اد قچا» و به «شویاهی» می‌گوید بیائید بیائید هفت فرزندانم خوشا به کسی که خداوند برایش کمک کننده باشد، آنها بنا کردند شهر «اوراشلم» را که «یهوطائی» در آن ساکن شدند، به آنها داد اعمال ظلمت را و "شوا" بر آنها تبّرک کردند، فرا خواندند "ملاخی"های نگهبان، ماهیان دریا و پرندگان بالدار را، با سوگندها آنها را قسم دادند، آنها را قسم دادند با سوگندها و دادند به «یهوطائی» در «اوراشلم» بر آنها تبّرک کردند و هر چه خواستند یافتند از سر تاسر، بوجود آمدند هفت ستون که هر انحراف و دروغ ا زآنها بود، زیاد شدند «یهوطایی» در صحرای ویران، افزون گشتند «یهوطایی» و رسید لحظه تشکیل یک دسته، بشکل جسمی مانند شدم و رفتم در شهر "اوراشلم"، سخن گفتم با صدایم و تعلیم دادم و شدم برای «مریای» شفا دهنده، شفا دهنده شدم برای «مریای» و او را شفا دادم از سرتاسر، خواننده شدم حقیقتی که شفا می‌دهد و اجر نمی‌گیرد، پائین آوردم «مریای» را در یردنا تعمیدش کردم و نشانش کردم با نشان پاک، از «مریای» کامل «یاقیف و ابنی آمین» جدا گشتند، و از «یاقیف و ابنی آمین» سیصد و شصت و پنج ترمیدا خارج شدند، خارج شدند سیصدو شصت و پنج ترمیدا در شهر «اوراشلم» که "یهوطائی" در خشم بودند و به قتل رساند ترمیداهایم را که نام خداوند را یاد می‌کردند، من وقتی که آنها را دیدم با غضب و خشم بد مملو گشتم بر آنها، مملو گشتم بر آنها با غضب و خشم بد و به مقابل خداوند بزرگ صعود کردم، گفتم به پدرم همچنانکه شد در مکانش، دیگر به او گفتم همچنانکه "شوا" انجام دادند در این عالم، وقتی که اینچنین شنید از من، «انگرتائی» با خشم به من داد. بمن داد «انگرتایی» با خشم علیه شهر «اوراشلم»، به "روها" چه کسی گفت؟ به معیوب ناقص چه کسی آگاهی داد؟ چه کسی گفت به دروغگو که عقاب سفید صعود کرده است به شهر «اوراشلم»؟ او فرا می‌خواند نسلش را و جمع می‌کند همه هُمراها را، او فرا می‌خواند هفت ستاره را و می‌نشیند و سوگواری می‌کند او می‌گوید وای بر تو شهر «اوراشلم» که عقاب بر تو صعود کرده است، وای بر خطاکاران که در خشم و غضب کشته می‌شوند، و برمی‌خیزد «روها ادقچا» و به «انش اثرا» تعظیم می‌کند و به او می‌گوید ای «انش اثرا» بحیاتت ویران مکن این شهر «اوراشلم» را که من بنا نمودم، بسخن درآمد و گفت به «نمروس» مادر عالم : هر کس که دشمن برای نور باشد مرگ دوّم خواهد مرد، خطاکاران از ترسشان در نواحی مختلف مخفی شدند، بسخن درآمد که بگوید «نمروس» مادر دنیا :

بلکه مرا رها کن که بهم به بندم درب‌های دیوارها را بر آنها برجایشان کشته خواهند شد، کشته خواهند شد خطاکاران که به ترمیداهایت خطا کردند، او را زدم با گـرز درخشـش و به او گفتم از مقابلم دور شو، من آمدم با خشم و خداوند با خشم مرا فرستاد، خداوند مـرا فرستاد با خشم برای ویرانی شهر «اوراشلم»، سـتون اوّل را انـداختم، افکنـدم از مکـانش، ویران کردم ستون آنها را که برای «ترمیداهایم» آزار بود، ویران کردم سـتون «یـاقیف» را که قائم بود به درب «اوراشلم»، ویران کردم ستون «ادونای» را که خـارج اسـت در وسـط «اوراشلم»، ویران کردم ستون «زاتان» را که بر دیوار بیرونی بود، افکندم ستون « سهمای » را که بر دیوار داخلی بود، افکندم ستون «کرکوم» را که همه "ملاخی" ها در آن بودند، مقیّد کردم برج بزرگ را که نگهبانان «اوراشلم» در آن بودند، ویران کردم شهر «اوراشلم» را که خون ترمیداهایم در آن ریخته شد، از بین بردم خطاکاران را که برای نسـل خداونـد آزار دهنده بودند، همه پرندگان بالدار و حیوانات زشت از آنها بودنـد، همـه میمـون‌هـا و گرگ‌ها که از آنها ناشی شده‌اند، همه حیوانات بد که از آنها خشم بود، از آنها بـود خشـم، به انتها می‌رسند در روز بزرگ انتها، ثبات می‌شود برای ترمیداهایم که تحمّل نمودنـد آزار را در «اوراشلم»، ویران کردم خانه آنهائی را که نیک نبودند و خداوند پیروز است.

این تعلیم کامل شدن پیمانه "آدم" است.

کتاب ۴۳

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎بنام خداوند معظّم عظیم باد نور والا، بر رأس اکلیل پاک که فرسـتاد پروردگـار، اثـرای آرام را فرا خواند، فرا خواند اثرای آرام را و او را بالا برد به "اشخنتا"های خداوند می‌گویند بـه "اثـرا"ی آرام و پابرجـا : بگیـر قـدرت فـراوان از خداونـد کـه نشسـته‌انـد در "اشخنتا"هایشان، اکلیلی نظیر اکلیل پاک هستی تو، بر سر خودت بگیر درخشش فـراوان و نوری که حدّی ندارد، بگیر پرتوها را در دست راستت و خواهند آمد با تو دو اثرا، بنشین در ابر پنهان با سخنان آرام و پابرجا، بگیر از دعاهائی که ما با آنها دعا مـی‌کنـیم، بگیـر از درخشندگی مان که در آن نیست عیب و نقص، برو در ابر پنهان که خواهند آمد با تـو دو "اثرا"، بروید به نزد برگزیدگان نیکوکار که عیب و دروغ در آنان نیست، وارد کن برایشـان

سخن خداوند را که وسیع است وحدّی ندارد، بروید بسوی برگزیدگان نیکوکار اشخاص راستین و مؤمن، شما بخوانید صدای خداوند را که اینها بیدار نمایند خفتگان را، به آنها بده سخنان پنهان که اینها در آنها آگاه شوند، آنها را آگاه کن درباره خدای بزرگ همچنان‌که سخن می‌گویند در کتاب‌هایشان، خداوند مجهّز نمودند ناصورائیان را که هستند در این عالم، «اصطلی» پوششهای درخشش خواهند پوشید که صعود خواهند کرد در راه‌ها پشت سر تو، به آنها بده «ایمرا و شیما» که از خشم بدها رهائی یابند، به آنها بده از نیکی که به تو دستور داد خداوند بزرگ در "اشخنتایش"، به آنها بده حکمت آیر که به پا خواهند خواست و دعا خواهند نمود خدای عظیم را، آنها را آگاه کن بر عالم‌های نور و بر «اشخنتاهای» پنهان که اینان درونشان نشسته اند، آنها را آگاه کن به خدای بزرگ و آنها را آگاه کن بر «ماناهائی» که آنجا هستند، آنها را آگاه کن بر «اکلیل آیر» که قرار گرفته است برای خدای بزرگ در "اشخنتا"یشان، آنها را آگاه کن بر حیات، "اثرا"هائی که در مصاحبت همدیگر می‌نشینند، آنها را آگاه کن بر «مانای» آرام و بر سه اثرا، که به اسارت گرفتند «مانا» را و آورده او را به سکونتگاه گناهکاران، می‌گویند بر او «شوا» که او از آن خودمان شمرده خواهد شد، شمرده خواهد شد از آن خودمان و خواهد بود نزدمان در عالم، او را معطّل خواهیم کرد در تیبل که نخواهد دید کارنده‌اش را، نه بینند «گفنا ربّا» را، اشخاصی که اینجا قائم نموده اند، نخواهد دید درخشش فروزان را و "اشخنتا"یش به چه چیزی شبیه است، نخواهد دید نیاکانش را و جلوه نخواهد کرد در پوششش، نخواهد دید خدای بزرگ را و نخواهد دید خداوند معظّم را و نخواهد دید «ماناهائی» را که اینجا هستند، فرمود «مانای» آرام و شرح می‌دهد به همه نسل. من تاک یکتائی هستم که قائم است در عالم، ندارم کارنده عالی و ندارم شخص سرپرست و ندارم کمک کننده آرامی که بیاید و مرا آگاه کند بر همه چیز، خداوند با خبر شد در رابطه با «مانا» برقرار نمود و فرستاد برایش یک کمک کننده، او را مستور کرد با درخشش بسیار و با نوری که حدّی ندارد، اکلیلی آوردم با دست راستم و با دست چپم «اصطلا» پوشش نورانی آوردم، نشان آوردم در قلبم، با خوشحالی که خداوند بمن عطا نمود، با خوشحالی که بمن داد خداوند، «مانا» از جسمش خارج شد، ندانستند بر او «شوا» بعد از اینکه از جسمش خارج شد تا خانه «تنیانا» درخشش «مانا» از خانه افول نکرد، سپس همه‌اش تیره شد، دانستند «شوا»، همگی در ماتم نشستند و «روها» در آشفتگی می‌نشیند، "مانا"

صعود نمود به منزلگه خداوند، می‌گوید «مانا» به خداوند که در "اشخنتا"یشان نشسته‌اند، چه گناهی نمودم بشما که فرستادید به مکان خطا کاران، مرا گرفتند با خوشه چینی‌شان از مقابل خدای بزرگ در "اشخنتا"یشان، از میان "مانا"هائی که از گنج‌های خداوند هستند، خداوند که دید "مانا" را که دستور داد درباره او، او را تحویل گرفت با درخشش بسیار و در "اشخنتا"ی خداوند پابرجایش نمود، برقرار نمود برای او سه اثرا که باشند برایش مصاحب، مصاحب خواهند شد برایش و منّور می‌کنند اشخنتایش را، برقرار نمود برایش نور بزرگ که منّور کند «دموثایش» را، داد به او نیکی که وسیع و بزرگ است در مکان نور، برقرار نمود برایش شعاع‌های درخشش که منّور کنند "مانا" را در "اشخنتا"یش، سجده کرد و ستایش نمود خداوند بزرگ را در "اشخنتا"یش، پیروز شد "مندادهیّی" و پیروز نمود همه دوستدارانش را و خداوند پیروز است.

◎این تعلیم «اپثاهیل» است وقتی که راه افتاد به سرزمین «تیبل» و جامد نمود زمین را و گستراند آسمان را.

کتاب ۴۴

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎بنام خداوند معظّم، عظیم باد نور والا، وقتی که شکل گرفتم و شدم، من "اپثاهیل" از چشمه درخشش بزرگ شدم، وقتی که اندیشید پدرم و مرا ایجاد نمود، از چشمه درخشش مرا ایجاد نمود و پوشاند لباس درخشش و پوشش نور مرا پوشاند، به من تاج بزرگ داد که عالم‌ها در درخشش آن منّور می‌شوند، به من گفت ای فرزند برخیز راه بیفت و برو به سرزمین "تیبل"، و انجماد در آب‌های سیاوی جامد کن، جامد کن سرزمین "تیبل" را و یردناها و نهرها در آن تقسیم کن، بنا کن و بساز "آدم" جسمی را که از او برگزیدگان خواهند شد، از او می‌شوند برگزیدگان و صعود می‌کنند می‌بینند مکان نور را، برو به سرزمین "تیبل" و سه صدا بخوان، با صدای اوّل زمین را جامد کن، و با صدای دوّم یردناها و نهرها در آن تقسیم کن، و با صدای سوّم ماهیان را در دریا ایجاد کن، پرندگان بالدار را در آسمان و همه نباتات و بذرها را بساز، بساز نباتات و بذرها را که هر یک والاتر باشد از نظیرش، راه می‌افتم و می‌آیم تا مرز سرزمین "تیبل" و چشمم به

آب‌های سیاوی پر شد، تا زانویم ایستادم در آب‌ها و آب‌ها جامد نشدند، تا ران‌هایم ایستادم در آب‌ها و آب‌ها جامد نشدند، تا دهان اوّلم ایستادم در آب‌ها و آب‌ها جامد نشدند، تا دهان آخرم ایستادم در آب‌ها و آب‌ها جامد نشدند، نام خداوند و "منداده‌یّی" را یاد کردم بر آب‌ها و آب‌ها جامد نشدند، از هفت پوشش درخشش و نور و وقار که پدرم بمن داد افکندم بر آب‌ها و آب‌ها جامد نشدند، عصای (ایمرا و شیما) (گفت و شنود) را زدم بر آب‌ها و آب‌ها جامد نشدند، چه انجام دهم به آب‌هائی که می‌خورند همدیگر را و نام پروردگار را نمی‌پذیرند، من چه خطائی کردم به پدرم "اواثر" که مرا هدایت کرد و به اینجا فرستاد، به عمقی که همه‌اش گندیدگی است که کسی در آن ساکن نشد، به آب‌هائی که می‌خورند همدیگر را، نعمت خداوند را نمی‌پذیرند، من صعود کردم از آب‌های "سیاوی" و به مقابل پدرم «اواثر» رفتم بگویم به پدرم «اواثر» بر رازهای این عالم، "اواثر" که مرا دید و سؤالاتی از من کرد، گفت عالمی که تو ایجاد کردی به چه چیزی شبیه است، و این اعمالت که در آن انجام دادی از سرتاسر، من به سخن درآمدم به پدرم «اواثر» بگویم مرا فرستادی به عالمی که همه‌اش گندیدگی است که رنگ نور در آن نیست، به آب‌هائی که می‌خورند همدیگر را و نام خداوند را نمی‌پذیرند، تا زانوهایم ایستادم در آب‌ها و آب‌ها جامد نشدند، تا ران‌هایم ایستادم در آب‌ها و آب‌ها جامد نشدند، تا دهان اولم ایستادم در آب‌ها و آب‌ها جامد نشدند، تا دهان آخرم ایستادم در آب‌ها و آب‌ها جامد نشدند، از هفت پوشش‌های درخشش و نور و وقار افکندم در آب‌ها و آب‌ها جامد نشدند، عصای گفت و شنود را زدم بر آب‌ها و آب‌ها جامد نشدند، وقتی که اینچنین گفتم به پدرم "اواثر" به دعا و ستایش ایستاد، ایستاد به دعا و ستایش و سجده نمود و ستایش کرد خدای بزرگ را از سرتاسر، و صعود کرد مقابل خداوند نیاکانش که به او بگوید درباره اعمال این عالم، فرا خواند (خداوند) "هیبل زیوا" را و به نزد «او شانا» او را فرستاد و انجماد از او گرفت، از او گرفت انجماد را و آمد به «اواثر» داد، آن را لفاف کرد «اواثر» در ردای پاکش و آن را آورد به «اپثاهیل» پسرش داد و به او گفت برو جامد کن زمین «تیبل» را و بگستران آسمان را از سرتاسر، برخاستم از مقابل پدرم «اواثر» و به مرز زمین «تیبل» رسیدم انجمادی که پدرم بمن داد افکندم بر آب‌ها و آب‌ها منجمد شدند، انجماد اوّل دوازده هزار فرسنگ و بال‌هائی مانند ابرها برایش ایجاد شد، بال‌هائی ایجاد شد مانند ابرها و پرواز می‌کند و می‌گرید در عالم، خوانده می‌شود «امشونی کشطا» که

برگزیدگان نیکوکار در آن بزرگ می‌شوند، بزرگ می‌شوند در آن برگزیدگان نیکوکار و صعود می‌کنند می بینند مکان نور را، انجماد دوّم دوازده هزار فرسنگ که زمین «تیبل» خوانده می‌شود، با صدای اولّم جامد کردم زمین را و گستراندم آسمان را از سرتاسر، با صدای دوّمم «یردناها» و نهرها در آن تقسیم کردم، با صدای سومّم ماهیان را در دریا فرا خواندم و پرندگان بالدار گوناگون و جوراجو، فرا خواندم ماهیان در دریا برای خوراک "آدم" و همه فرزندانش، و خواهند شد خوراک برای "نشمتا"هائی که ساکن می‌شوند در سکونتگاه باطل، با صدای چهارمم همه نباتات و بذرها و هر کدام والاتر از نظیرش، و با صدای پنجمم همه جنبنده‌های بد شدند، با صدای ششم هر نوع شکل گیری ظلمت از آن شد، با صدای هفتم "روها" و هفت فرزندش شدند، شد "روها" و هفت فرزندش و آمدند مقابلم ایستادند، من که آنها را دیدم قلبم از تکیه گاهش افتاد، به سخن درآمدم و به "شوا" گفتم از کجا شدید ای "شوا"؟ در حالیکه نبود نامتان در خانه پدرم ؟ از کجا شدید ای "شوا" وقتی که قرار نبود که شما را فرا خوانم، ؟ "شوا" وقتی که مرا شنیدند جمع شدند، در همدیگر دفن گردیدند، "روها" که شنید آمد مقابلم ایستاد، به من می‌گوید آمدیم که بشویم برایت خدمتکار و مطیعت از سرتاسر، فرزندانم و نسلم ما برده‌ها می‌شویم مقابلت، تو مرتّب کن حکومتت را و ما خواهیم شد برده‌ها از پشت سرت، به سخن درآمد "اِپثاهیل" که بگوید به آنها اگر عمل کنید اعمال نیک من می‌گیرم شما را در قبضه‌ام و از شما مواظبت می‌نمایم، اگر انجام ندهید اعمال نیک منع می‌شوید در مکانی که از آن شدید، اگر انجام دهید اعمال نیک شماها فرزندانم خوانده می‌شوید در این عالم، و مرتّب می‌کنید اعمالی را که پدرم دستورم داد بر آنها، وقتی اینچنین گفت "اپثاهیل" خانه از او گرفته شد، خانه از او گرفته شد و در اسارت بزرگ او را نشاندند، اسیرش کردند در اسارت تا اینکه «تیبل» باطل شود، بخاطر اینکه سخن خداوند را تغییر و بر کلام خداوند ثابت نماند، انجام داد چیزی که دستورش نداد پدرش، و در اسارت بزرگ او را نشاندند، پرده ای افتاد میان خودش تا «اواثر» پدرش، صدای همدیگر را می‌شنوید. و صورت همدیگر را نمی‌دیدند، خانه را گرفتند از او و در اسارت بزرگ او را نشاندند، فرستادند «هیبل زیوا» را که منظّم کند این عالم را، منظّم کنند اعمالی را که ایجاد کرد «اپثاهیل» و بالا نبرد به رأس، برای نگهبانی "آدم و حوّا" همسرش، بشود برایشان مصاحب و محافظت کند "آدم و حوّا" همسرش را، که از او برگزیدگان خارج

می‌شوند، از او خارج می‌شوند برگزیدگان و در اجر و خیرات دادوستد می‌کنند و کامل می‌شوند، آنها را محافظت خواهد کرد دعا و نیایش و بالا برده و برقرار می‌کند آنها را در منزلگه کمال، معبود است خداوند پیروز؛ و پیروز است شخصی‌که راه افتاد به این سو.

کتاب ۴۵

◎این است درسی که ترمیداها سؤال می‌کنند از "اثرا"ئی که از جانب خداوند آمد.

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎بنام خداوند معظّم، عظیم یاد نور والا، ترمیداها سئوال می‌نمایند شخصی را که از جانب خداوند آمد، می‌گویند «اثراها» به «اثرائی» که بزرگیش را دیدند، به ما بگو ای فرزند خداوند چگونه آمده‌ای؟ تو از خداوند آمدی و راهٔ افتادی به این عالم؟ به سخن درآمد و گفت «اثرا» به «اثراهائی» که بزرگی‌اش را دیدند، از جانب خداوند آمدم به اینجا و از برگزیدگان راه افتادم به اینجا، اراده نمودند و مرا فرستادند خداوند، آمدم یاد دهم آن‌ها را، رفتم و یاد دادم بهمه فرزندان خوب که این‌ها یاد گرفتند و ساکن شدند، از آنها این خانه برقرار شد مرتّب گردیدند اعمالی که در آن است، برای آسمان و زمین استحکام شد از ما، برای آفتاب و برای ماه که اینها از ما منوّر می‌شوند، برای باد و آتش و آب هدایت کنندگان این عالم، اینچنین جاری شدند آبها و شد پیوستگی برای این عالم، اینچنین برقرار شد باد و خط مشی برای "شویاهی" شد، رفتم و آگاهشان کردم و استحکام برای ترمیداها بوجود آمد، درخشید در روشنیش و بزرگ شد بر عالم‌ها، عالم‌ها که او را دیدند ترسیدند و بلرزه در آمد الوهیّتی که در آن است، به سخن در آمده و می‌گوید «نمروس» مادر عالم : سرنگون می‌کنی سروران این عالم را، تو باش رئیسمان و ما خواهیم بود از پشت سرت، به سخن در آمده و می‌گوید به «نمروس» مادر عالم: من وقتی که اینجا آمدم اراده نمود خداوند و مرا فرستاد به اینجا، آمدم که یاد دهم از آن خودش را، برای برگزیدگان نیکوکار آمدم به اینجا، برای چه بیدار کنم خفتگان را، من برای خوبان آمدم به اینجا، برای چه بیدار کنم گناهکاران را، برای روشنی آمدم به اینجا برای چه بگیرم دُردها را، برای آرام‌ها آمدم به اینجا، نمی‌خواهم متمّردین را، آمدم که بیدار کنم هوشیاران را که لایقند برای سکونتگاه درخشان، وقتی که شنید «نمروس»

بالا می‌برد صدایش را و گریه می‌کند، گفتم که نخواهد آمد «اثرا» لیکن آشکار شد و آمد و سرنگون کرد سروران این عالم را، آمد و آگاه کرد «ترمیداها» را و راه قرار داد برایشان به مکان نور، خوشحال شدند و ستودند «اثراها» «اثرائی» که بزرگیش را دیدند، یاد داد و پیوستگی برقرار کرد برای مکان نور، معبود است خداوند و پیروز است؛ و پیروز است شخصی که راه افتاده است به اینجا.

کتاب ۴۶

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

ⓞبنام خداوند معظّم، عظیم باد نور والا، وقتی که می‌رود برگزیده پاک، خداوند از بینشان مرا خواند، خداوند از میانشان مرا فرا خواند و از آرامشش قرار داد بر فکرم، دستور داد مرا پوشاندند درخشش و آوردند نوری که عظیم است و مرا مستور کردند، مرا مجهّز نمود با تجهیزش و فرمودند برو قدرت برای «تنیانا» بشو، او را آگاه کن که منوّر شود قلبش و او را پابرجا کن که منوّر شود فکرش، برایش آشکار کن بر رازهای آرام که قبل از رازهای متمّرد بودند، او را آگاه کن بر شیرینی که تلخی در آن نیست، او را آگاه کن بر فرزندان نسل بزرگ خداوند که اقدمترند از فرزندان سکونتگاه باطل، او را آگاه کن بر یردنای بزرگ حیات که از آن پاکی دریافت کرد، برایش آشکار کن درباره "تاغای" بزرگ که بر سر "اثرا"ها قرار داده شده است، او را آگاه کن بر فرزندان نسل بزرگ خداوند ازلی که قیام می‌کنند و سجده و ستایش می‌نمایند، سجده می‌کنم و می‌آیم تا اینکه به منزلگه «یوشامن» رسیدم، «یوشامن» همین‌که مرا دید بالا جست از کرسیش برخاست، و سرودی برای خودم "هیبل زیوا" می‌افکند(می‌خواند) و می‌گوید، تو کشطای بزرگان هستی که راه افتادی آمدی به دنیا، راه افتادی و به دنیا آمدی و دربی برای عالم گشودی، دربی گشودی برای عالم و قرار دادی راهی برای مؤمنین، تو ربّی گنزوراها هستی که بر آنها قرار دارد درخشندگیت، من آگاه کردم «یوشامن» را که منوّر شود قلبش و او را پابرجا نمودم که منوّر شود فکرش، او را آگاه کردم بر رازهای آرام اقدم‌ترند از رازهای متمّرد بودند، او را آگاه کردم بر شیرینی که تلخی در آن نیست، او را آگاه کردم بر همه اعمال خداوند که والا و عالی‌ترند از همه چیز، با کف دست راستش گرفتم «یوشامن» را و

سؤالش کردم درباره موجودات عالم‌های نور، از او خواستم، به او گفتم به تو قدرت دادم با صدای بزرگ خداوند که از آن پیروزی دریافت کردی، به تو قدرت دادم با «پهتا» و «کشطا» و «ممبوغا»، تو رئیس همه نسل، با خلقت اوّل کدام شخص شد، و چه کسی در او بود عیب و نقصان؟ وقتی که این چنین شنید «یوشامن» قلبش از تکیه گاهش افتاد، و گفت با ندای اوّل نبود در آن عیب و نقصان، با ندای دوّم شد هر چه که بد است، با ندای سوّم افزون شد درخشش بر همه "اثراها"، با ندای چهارم من «یوشامن» شدم، در آن شدم من "یوشامن" و در من شد عیب و نقص، و می‌گویم اکنون چه جوابی بدهم به "یوشامن" که نگوید اکنون "هیبل زیوا" تکبّر گرفت بر من، و به او می‌گویم: تو پدر ما هستی درخشش وسیع و منوّر است که همه پرتوهای نور برایت برقرار شده‌اند، و می‌نشینی و منوّر می‌کنی همه نسلت را، ای خوب بیا و منوّر کن ما را با درخشش وسیعت و با نورت که حدّی ندارد، می‌آورم برایت از منزلگه خدای بزرگ راه می‌افتم و می‌آیم تا اینکه به منزلگه «اواثر» رسیدم، «اواثر» همین‌که مرا دید بالا جست و از کرسیش برخاست، بالا جست و برخاست از کرسیش و سرودی برای من «هیبل زیوا» خواند و گفت‌های برایم نیامده است، این است که برایم آمده است «هیبل زیوا»، ترا تبرّک نمود خدای بزرگ و «ماناهای» مستور ترا استوار کردند. و گفتم «اواثر اثرا» را سرودی بخوانم که آرام شود و بر کرسیش بنشیند، و به او گفتم: «کشطا» شفایت دهد ای خوب و شفا دهد کلامی را که با آن تکلّم می‌کنی، راه می‌افتم و می‌آیم تا اینکه به منزلگه «اپثاهیل» رسیدم، «اپثاهیل» که مرا دید بالا جست از کرسیش برخاست، بالا جست و برخاست از کرسیش و سرودی برای من «هیبل زیوا» خواند و به من گفت: ای جوانه‌ایکه بزرگ شد در آیر چه کسی ترا فرا خواند و چه کسی به تو دستور داد؟ به او گفتم مرا فرا خواند خداوند بزرگ، اینجا بزرگان مرا پابرجا نمودند، و گفتم به «اپثاهیل اثرا» چرا نوشته نشده است سروده‌ات در منزلگه خدای بزرگ، و منوّر نیست «دموثایت» در مکان نور، چرا ترا تبرّک ننمود خدای بزرگ و به تو داد گنج را که گرفته نمی‌شود و گفت برای چه بپاخیزم و سجده نمایم و ستایش کنم خدای بزرگ را، وقتی که ایشان نیکیم را نمی‌پذیرند، وقتی که اینچنین گفت «اپثاهیل» شیون کرد بر خودش گریه نمود، شیون کرد و گریه نمود بر خودش و می‌نشینند و حکمی برای «شویاهی» نوشت، جمع آوری کرد «اپثاهیل» شیاطین را و جمع نمود سپاه افتادنی را، سپاه افتادنی را جمع نمود

و می‌نگرند برای افکندن نزاع، وقتی که این چنین دید «هیبل زیوا» نشست و نامه‌ای به «اواثر» نوشت، راه می‌افتد و می‌آید «اواثر» او و چهار صد هزار «روبان» «اثرا» که با او آمدند، نشست «اواثر اثرا» و نامه‌ای برای «یوشامن» فرزند ملائک نوشت، راه افتاده و می‌آید «یوشامن» فرزند ملائک در حالیکه گرز آب حیات در دستش گرفته بود، گرزی که گرفته بود در دستش که می‌بینند او را شیاطین و می‌ترسند، گرفت شمشیر بزرگ را که با آن شیاطین کشته می‌شوند، راه می‌افتد و می‌آید«یوشامن» فرزند ملائک تا اینکه به «هیبل زیوا» رسید: اجازه بده که بزنم با شمشیر بزرگ «اپثاهیل» را و او را نابود کنم، از کرسیش بیندازم، با چماقم بزنم «اپثاهیل» را و بشکافم در سرش شکافی، بزنم آنها را با گرز بزرگ و خاموش شود آتش ملتهبشان را، به او گفت «هیبل زیوا»: آرام باش آرام باش ای «یوشامن» فرزند ملائک که خدای بزرگ در نیکی آرام گرفته است، وقتی که این چنین شنید خدای ازلی دانست که نادانی «هیبل زیوا» است نوشت نامه را با کشطا و آنرا فرستاد به خانه افتادنی، آنرا می‌گشاید و می‌خواند «اپثاهیل» می‌بیند بخشش خدای ازلی شد بر او، صدائی افکند به شیاطین و پراکنده کرد سیاه افتادنی را، به او گفت مواظب باش اکنون ای «هیبل زیوا» آن همه‌اش نادانی خودت است، برخاستند «هیبل زیوا» و «اواثر» و «یوشامن» و همه «اثراها»، سپس قائم نمودند «اپثاهیل» را در «اشختنای» خودش و خطاب به او گفتند: پسندیده شد بوی «مانا» چقدر بویت خوش است ای «مانای» موقّر، خوش است درخشندگی خدای بزرگ و روشنی خدای عظیم، سخن گفت «هیبل زیوا» و خطاب به آنان گفت چقدر تابیده است درخشش به روی صورت‌هایتان ای «اثراها» برادرانم، و چقدر درخشندگیتان والا است ، والا است مکانی که در آن نشسته‌اید خداوند و حدّی ندارد برای ستایششان، معبود است خداوند، و پیروز است؛ و پیروز است شخصی که راه افتاده به این‌سو این دو سخنرانی وقتی که رفت شخص برگزیده پاک. که خداوند از میانشان مرا خلق کرد، خداوند از عرش مرا خلق کرد.

کتاب ۴۷

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎بنام خداوند معظّم، عظیم باد نور والا، وقتی که می‌رود برگزیده پاک، خداوند از عرش

اعلی فرا خواندند، "اثرا"ها را فهمیدند در فکرشان و با حکمت خداوند آگاه می‌شوند، آنها می‌نشینند در "اشخنتا"هایشان و گنج درخشان را پاسداری می‌کنند، می‌گویند برخیزیم راه افتاده و برویم نزد "منداده‌یی"، و به او خواهیم گفت درباره اعمالی که در آن است، برای او آشکار خواهیم نمود بر سخن زنده که برگزیدگان نیکوکار به آن یاد داده شده‌اند، به او خواهیم گفت درباره "مانا"های آرام و درباره تعمید حیات بخش که در آن شکل گرفتند، او را سوگند می‌دهیم به مالک نور که اثراها آشکار نکردند نامش را، او را سوگند می‌دهیم به آس کهن معطر که اکلیل را از آن می‌بافند به او می‌گوئیم برخیز برویم به کنار خانه «یوشامن» و درباره اعمالی که ناقص انجام داد، برایش آشکار خواهیم نمود درباره پرتونی که قرار گرفته بر پاهای بزرگان، وقتی که این را فرمودند صدای خداوند صعود کرد به خانه بزرگان، از بردنای بزرگ پانصد و پنجاه هزار «اثرا» بجانب «منداده‌یی» راه افتادند، و از سرزمین «آیر» سفید پاک چهارصد و چهل و چهار هزار «اثرا» بنزد «منداده‌یی» راه افتادند، و از سرزمین آیر سفید پاک چها صد و چهل و چهار هزار «اثرا» بجانب «منداده‌یی» راه افتادند، از زیر کرسی مالک «اثراها» ششصد و شصت هزار «اثرا» بجانب و بنزد «منداده‌یی» راه افتادند، به او می‌گویند برای چه ترا فرا خواند مالک نور و «ملکا» در «آیر» ترا ساخت، که راه نمی‌افتی به خانه «یوشامن» و مرتب نمی‌کنی اعمالش را از سرتاسر خواهد بود، باید بداند «یوشامن» که قدرت خداوند وسیع‌تر است از قدرت باطلش، افزونترند «اثراهای» نور از فرزندان عفریت افتادنی، جامعه پروردگار بزرگتر است از جامعه بدها و فانی‌ها، اکنون گرفته ای روشنی را و آنرا افکندی در بدن‌های باطل، گرفته‌ای "مانا"های آرام را و آنها را افکندی در بدن‌های باطل، گرفته‌ای بوهای خوش را و پاشیدی آنها را بر خانه افتادنی‌ها در پشته پشته، آس را در محموله‌ها فرستادی و انجام دادی در آن عیب و نقص، فرستادی یاسمن عالی را و انجام دادی به آن هر چه که بد است، فرستادی «مروا اشترغان» را فرا انجام دادی به آن هر چه که بد است، فرستادی ««مروا اشترغان» را و انجام دادی به آن هر چه که بد است، فرستادی نرگس، آس و مرماهوز را که از سرزمین «تروان دکیتا» آمده‌اند، فرستادی نرگس، آس و مرماهوز را، اکنون انجام دادند به آنها انحراف، فرستادی سندلوس پاک را که از زیر کرسی «مالِک اثراها» بویش آمده است، فرستادی سندلوس پاک را و انجام دادند به آن عیب و نقص، اهانت کردند به بوهای خوش انوع و جنس جنس، اهانت کردند

به بوهای خوش و به "نشمتا"ها انجام هر چه که بد است، گرفتی گنزای خداوند را و آنرا افکندی در سکونتگاه باطل، گرفتی سخن خداوند را و آنرا افکندی در سخن فانی‌ها، گرفتی «مرگنیثا دکیثا» را و آنرا دادی به اشخاصی که تشکیل شده‌اند از گوشت و خون، ترا حاکم نمودند بر حکمت خدای بزرگ و بر صدائی که از عرش اعلی به وجود آمده است، ترا حاکم نمودند بر اعمال نور و بر سخن گنج درخشان پایدار، اکنون وقتی که ترا حاکم نمودند بر همه کارها چرا انجام می‌شود در آنها عیب و نقص، گرفتی صدای خداوند را و آنرا افکندی در صدای باطل، گرفتی سخن خداوند را و آنرا افکندی در سخن فانی‌ها، فرستادی بوته‌ها را و آنها را افکندی در صدای باطل، گرفتی «مرگنیثا دکیثا» را و آنرا افکندی درون فانی‌ها، اکنون گرفتی صدای خداوند را که مسلّط نشوند بر آن فانی‌ها، فانی‌ها بر آن مسلّط نشوند و زن با حیض بر آن گام ننهند، وقتی که اینرا شنید «منداد‌هیّی» بالا جست و از کرسیش برخاست، بالا جست و برخاست از کرسیش و صدائی به «هیبل زیوا» افکند و به او گفت: بلند شو، برخیز از کرسیت و صدائی به «یوشامن» بخوان، به او بگو بگیر «مرگنیثا دکیثا» را و بالا ببر قرار بده در جایش که ندانند برگزیدگان نیکوکار که قدرت از خانه این چنین گرفته شد، دریافت نمی‌کنند تسلّط و نسل خداوند بریده نمی‌شود از آن عالم، و گفت «یوشامن» برای چه برای من بدنی بدون "نشمتا" همچون ظرفی که درخشندگی ندارد؟ چرا برای من تاک‌های درخشان در حالیکه بویشان ناخوش است؟ صدائی آمد از مالک اعلای نور و "منداد‌هیّی" را خواند، به او گفت چرا می‌خواست بداند «یوشامن» که صدای خداوند این چنین گرفته شد؟ و برای چه می‌خواست بداند «هیبل زیوا» که گنج خداوند اینچنین پنهان شد،؟ وقتی که این چنین شنید «منداد‌هیّی» بالا جست و از کرسیش برخاست، بالا جست برخاست از کرسیش و شصت و یک پوشش درخشش و نور و وقار پوشید و در صدد فهمیدن برآمد در حکمت خداوند و در گنجی که خداوند نیاکانش به او داد، او در صدد فهمیدن برآمد در حکمت خدای بزرگ و راه افتاد بنزد «یوشامن» آمد، برخاست به کنار خانه «یوشامن» و درخشش‌اش پرتوی او را پوشاند، درخشش پوشاند پرتوی او را و لرزش در خانه‌اش، لرزش لرزید در خانه‌اش و "شویاهی" بر صورت‌هایشان افتادند، زمین درهم فشرده شد و آسمان همچون حصیرها غلطید، در زیر کرسی اواثر آبهای "سیاوی" بوجود آمدند و پر شدند وقتی‌که دیدند سیارات درخشش «منداد‌هیّی» را واژگون شدند و بر

صورت‌هایشان افتادند، "شویاهی" با صدایشان بسخن درآمدند و به «اپثاهیل» گفتند: برای چه نگهبانی کنیم خانه را، وقتی که پرتو از ما گرفته شده است، بسخن درآمد «اپثاهیل اثرا» و به «شویاهی» گفت، چه کسی گرفت از شما پرتو را که من درخشش‌اش را ندیدم و ندیدم شکلش را که والا و بیگانه است از عالم‌ها؟ وقتی که اینچنین گفت «اپثاهیل» واژگون شد بر صورتش افتاد و گفت، وقتی که من در قید می‌نشینم «یوشامن» را نگهبان خانه ساختند، او را نشاندند بر اعمالی که من در آنها عیب و نقص ساختم، «اواثر» شد ترازوبان که بالا می‌برد روشنی را از دُردها، وقتی که اینچنین گفت «اپثاهیل» «یوشامن» از کرسیش برخاست، «یوشامن» برخاست از کرسیش و شصت و یک قید به «اپثاهیل» ایجاد کرد، «اپثاهیل» خشمگین شد در قید و خواند «اواثر» پدرش را، و گفت چه چیزی خواست «یوشامن» از من که قید در من ایجاد کرد؟ در حالیکه «منداده‌یّی» رها کرده است ترس را در این عالم، چه می‌خواهید از من که مرا بزیر لغزاندید از کرسیم؟ از کرسیم مرا بزیر لغزاندید و قلبم را افکندید از تکیه گاهش. وقتی که اینچنین گفت «اپثاهیل» صدایش بالا رفت به منزلگه خدای معظّم، خدای بزرگ برخاست از کرسیش و به «منداده‌یّی» گفت: چرا بزرگ شدی با درخشش درون این عالم ؟ ترس رها کردی بر «شوا» و میان «اثراها» اغتشاش افکندی، اکنون در حالیکه با درخشش تفوّق یافتی بر «یوشامن»، دست راستت را قرار ده بر دست راستش و او را سوگند ده به اکلیل خدای عظیم، او را سوگند ده به یک نام بزرگی که مالک نور ترا با آن سوگند داده است، و با آن سوگند خورد «هیبل زیوا» و براه افتاده نزول کرد به مکان ظلمت، بنا نمود کارها را که او را فرستادم به این عالم و به ("یوشامن") نخواهد شد که بداند آفتاب که پرتو درخشش را چگونه عبور می‌دهند، نباشد که بداند ماه که به روشنی‌اش زده‌ام نشان را، نباشد که بداند «اپثاهیل» که «نشمتا» چگونه می‌افتد، چگونه می‌افتد "نشمتا" در بدن و چگونه پر می‌شود در آن خون، او گفت (خدای بزرگ): ای «یوشامن» فرزندم براه انداز و بسمع «اپثاهیل» برسان و تکیه ده قلبش را بر تکیه گاهش، بازکن قیدهایش را که نباشد در فکرش عیب و نقص، وقتی که این چنین شنید «یوشامن» سجده نمود و ستایش کرد خدای عظیم را، ستایش نمود پروردگار بزرگ را و براه افتاده رفت قید «اپثاهیل» را باز نمود، باز نمود قید «اپثاهیل» را و به «اپثاهیل» خطاب کرده و گفت ما به تو ایمان آوردیم ای خوب و درخشش را دیدیم و ترا فراموش

نخواهیم کرد، همه روزها و یک لحظه از قلبمـان تـرا رهـا نخـواهیم کـرد، بخـاطر اینکـه قلبمان، کور نشود. و «نشمتا»هایمان محبوس نشوند در ایـن عـالم، وقتـی کـه اینچنـین شنید «اپثاهیل» متکّی شد قلبش بر تکیه گـاهش، بسـخن درآمـد بـا صـدای پـاک و بـه «یوشامن» گفت، وقتی که «مندادهیّی» رها کرد ترس را در این عالم چـه مـی‌خـواهی از خودم که قید را در من ایجاد کـردی، وقتـی کـه ایـن چنـین گفـت «اپثاهیـل»، دانسـت «مندادهیّی» که عیب میان «اپثاهیل» و «یوشامن» بوجود آمده است، فرا خوانـد «هیبـل زیوا» را و او را مجهّز کـرد و بـه دوران او را فرسـتاد، و گفـت بـرو خطـاب کـن و بسـمع «یوشامن» برسان و تکیه ده قلب «اپثاهیل» را بر تکیه گاهش، راه می‌افـتم و مـی‌آیـم تـا اینکه به خانه «یوشامن» رسیدم، بمحض رسیدنم به خانه «یوشامن» به «یوشامن» گفـتم برای چه یاد نگرفتی به حکمت خدای بزرگ و قید را بـه «اپثاهیـل» بـرای چـه نهـادی؟ وقتی که این چنین شنید «یوشامن» دانست که من کشف کردم رازی را کـه در او اسـت، براه می‌افتم و می‌آیم تا این‌که بخانه «اپثاهیل» رسیدم، «اپثاهیل» همین که مرا دید بـالا جست و از کرسیش برخاست، بالا جسـت و برخاسـت از کرسـیش و بمـن «هیبـل زیـوا» خطاب کرده و گفت، آمده است درخشش بزرگ و تابید در خانه و خانه همه‌اش منوّر شد، منوّر شد خانه منوّر شد در زوایایش و ناصورائیان کـه شـنیدند صـدای خداونـد را بسـیار خوشحال شدند و گفتند چقدر خوش است این صدای خداوند که آمد و برایمـان خوانـده شد از مکان نور، وقتی که این را شنیدم از او، او را تبرّک کردم با تبرّکی بزرگ کـه بـا آن تبرّک کردند، «مانا»های ارزشمند را، بـه او گفـتم: آرام بـاش و سـکوت کـن بـا رازت ای "اپثاهیل" در این عالم، اکنون نامت را حفـظ نمـا در "اشـخنتا"یـت، و آنـرا شـرح ده بـه گنج‌های درخشان بگو، من یاد می‌دهم به آنها دربـاره همـه چیـز، مـن یـاد مـی‌دهـم بـه برگزیدگان نیکوکار اشخاصی‌که ساخته شده‌اند از گوشت و خون، و به آنها یاد خـواهم داد بر همه چیز، یاد می‌دهم به ترمیداها که سخن خداوند را یاد می‌کننـد، وقتـی کـه بـزرگ می‌شود بر شما بدی، و خشم بر شما رها شود مبادا نفرین کنید و بلغزید و بیفکنید "مانا" را از کرسیش، مبادا نفرین کنید «اپثاهیل اثرا» را بخاطر اینکه وقتی که خواسـت سـهمی از خداوند به او نداد، به او نداد سهمی در خانه و او را مسلّط نکرد بر همه چیـز، هـر کـس که نفرین کند «اپثاهیل اثرا» را ننگ بزرگی خواهد بود بـر او، آنکـس کـه او را بـه پـائین بلغزاند از کرسیش و حکم بر علیهش گفته می‌شود، من بستم و حفاظت کـردم کارهـایش

را و نساختم در آنها عیب و نقص، و نشاندم قلب «اپثاهیل» را بر تکیه گاهش که نباشد در فکرش عیب و نقص، راه می‌افتم و می‌آیم تا اینکه به خانه «اواثر» رسیدم، «اواثر» همینکه مرا دید بالا جست و از کرسیش برخاست، بالا جست و برخاست از کرسیش به من «هیبل زیوا» خطاب کرد و گفت: این صدا برای خداوند از کجا است که اینچنین شیرین و اینچنین خوش است؟ «اثرا»های نور با آن صحبت می‌کنند، به راه می‌افتم و می‌آیم تا این‌که به خانه «یوشامن» رسیدم، «یوشامن» همینکه دید درخششم را به بالا جسته و از کرسیش برخاست، بالا جست و برخاست از کرسیش و در صدد آموختن بر حکمت خدای بزرگ برآمد و در روشنی که خداوند به او عطا نمود، او گرفت بوهای خوش اکلیل‌های خوشبو را و آنها را غوطه داد در آب یردنا و براه افتاد بسویم آمد، گرفت بوهای خوش را و نهاد برایم یک اکلیل از سرتاسر، و خطاب به من «هیبل زیوا» کرد و گفت: ای جوانه‌ای که جوانه زده است در «آیر»، چه کسی ترا خلق کرده است و چه کسی ترا استوار نموده است ؟ به او گفتم مرا خلق کرد خدای بزرگ و در اینجا برگزیدگان مرا استوار کردند، براست «منداده‌یّی» برای "یوشامن" کرسی نهاده شده است، در دهانه «فراش زیوا» «منداده‌یّی» برقرار کرده است این عالم را، برقرار کرده است در آن آب حیات که وسیع است و حدّی ندارند، معیوب و ناقص نیستند و نیست در آنها عیب و نقص، و من خطاب کردم از سرتاسر و گفتم: من درخواستی از خدای بزرگ می‌خواهم، طلب می‌کنم از شما ای خدای عظیم، من دعائی (درخواستی) از پروردگار بزرگ طلب می‌کنم که قرار دهید ستایشتان را بر من، مرا آگاه کنید بر بزرگان که متکّی کنم قلب «یوشامن» را بر تکیه گاهش، که نگوید «یوشامن» که «هیبل زیوا» غرور گرفت بر من، وقتی که این چنین شنید خدای بزرگ قدرت زیادی برایم فرستاد و به من گفت: برو صحبت کن و بسمع «یوشامن» برسان و تکیه ده قلبش را بر تکیه گاهش، که نگوید «یوشامن» که «هیبل زیوا» غرور گرفت بر من، وقتی که شنیدم از خداوند نیاکانم من مجاز شدم برای گفتن همچنان‌که بود، سخن گفتم با صدای پاکم و خطاب به «یوشامن» کردم و گفتم: کوه‌های درخشش ترا برکّت دادند و بلندی‌های نور ترا استوار نمودند، ترا برکّت داد سرزمین نور و ترا استوار کرد سکونتگاه درخشان، ای لایق‌ترین اثراهای برادرانش، وای ناظم همه عالم‌های نور، و خطاب کردم به «یوشامن» و براه افتادم بنزد نیاکانم رفتم، «منداده‌یی» همین‌که دید درخششم را صدائی به «اثرا»ها خواند و خطاب

به من کرد از سرتاسر و گفت: آمدن «هیبل اثرا» مانند «شیتل» است که می‌رود به خانه دوستانش، ترمیداها که شنیدند صدای «انش اثرا»ی بزرگ را سجده نمودند برای خدای عظیم و ستایش کردند خداوند بزرگ را از سرتاسر، «اثرا»ها برخاستند از کرسی‌هایشان و مرا تعمید کردند با تعمیدشان، و مرا استوار کردند با صدای والایشان و براه افتاد «شیتل اثرا» و خطاب بمن «هیبل زیوا» کرد و گفت، منّور باد پوششت و با شکوه باد «دموثایت» نزد آن پدرت «مارا اد ربوثا»، (صاحب عظمت) و بافت برایم اکلیل پاک که مرا محافظت می‌کند از هرچه بد است، مرا نشاند در "اشخنتا"یش همچنان‌که بود خودش از قبل، شیتل مرا منّور کرد با صدای خداوند و شرح داد نامم را در مکان نور، با شکوه است خداوند و پیروز است؛ و پیروز است شخصی که راه افتاده است به اینجا.

کتاب ۴۸

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎بنام خداوند معظّم، عظیم باد نور والا، وقتی که می‌رود شخص برگزیده پاک به مکانی که می‌نشینند کامل‌ها، برقرارند و شادابند خداوند و منّور است «دموثایش» و تیره نمی‌گردد، بسخن درآمد برگزیده پاک به ایشان پروردگار بزرگ گفت، اگر برایتان خوش آیند است ای خدای بزرگ اگر برایتان خوش آیند است ای خدای عظیم، اگر خوش آیند است برایتان ای آفریدگار بزرگ، بردم قدرت برای خانه «تنیانا» بشود، «انصاو زیوا» قدرت برای خانه «تنیانا» بشود، براه افتاده و آمد «اثرا» تا اینکه به خانه «تنیانا» رسید بمحض رسیدنش به خانه «تنیانا» به « تنیانا » گفت: وقتی که تو می‌نشینی در درخشش، عالم‌های ظلمت را چگونه بوجود آوردی؟ بسخن درآمد «تنیانا» و به «اثرا» گفت: وقتی که این چنین مقّدر است که بشود نمی‌تواند باطل شود، «تنیانا» تبرّک نمود با تبرّکی که ایشان خدای بزرگ او را تبرّک نمود، براه می‌افتم و می‌آیم تا اینکه به خانه «اپثاهیل» رسیدم، بمحض رسیدنم به خانه «اپثاهیل» کرسی قرار دادم در "اشخنتا"یش، قرار دادم و نشستم و آمدم و خود را نشانش دادم به شکلی ناموفق، و گفت وای بر خودم ای «اپثاهیل» از «هیبل زیوا» شفا ده بر من، اکنون که می‌نشینم در قید در این شکل‌ها که دیده می‌شود برای من، اگر این چنین لغزشی مرا می‌لغزانی، اکنون می‌سازم ویرانی را

همچون که نبود، اندیشید «اپثاهیل» با فکرش و گفت که برخیزم و نابود کنم و بالا ببریم این عالم را از سرتاسر، اندیشید و فرا خواند «شویاهی» را یکی یکی سلاح بد پر نمود، بر "شامش" خشم نمود، و به "سین" خشم نمود، به "نیرغ" سلاح داد و افزود برایش بر آنچه که داشت، برای "انبو" ستاره بد قرار داد بر سرش اکلیل رنج و پریشانی، خواند "بیل" فرزند آب را و تاج شمشیر برایش بست، برایش بست تاج شمشیر که او بر برادرانش می‌افکند رنج و پریشانی، فرا خواند «لیوث» قدرتمند را که از اندیشه‌های بد پر است، فرا خواند «کیوان» معیوب را، بر برادرانش شمشیر و آتش حاکم نمود، وقتی که اینچنین «اپثاهیل» انجام داد خدای بزرگ ازلی دانست در «اشخنتایش» که جهل «هیبل زیوا» است، نوشت حکم درخشش و نور و وقار را و برای «اپثاهیل» افکند در «اشخنتایش»، آنها را گشود و خواند دید که بخشش شد بر او، بر او شد بخشش و صعود می‌کند می‌بیند مکان نور را، از ارض «تروان» بزرگ سیصد و شصت و شش هزار «اثرا» به نزد «اپثاهیل» آمدند، از ارض «آیر» سفید چهارصد و چهل و چهار هزار «اثرا» به نزد «اپثاهیل» آمدند، از «اشخنتا»ی «اواثر» دوازده هزار «اثرا» آمدند به نزد «اپثاهیل»، گشتند دوباره او را استوار کردند در «اشخنتایش» از سرتاسر، برگشتند دوباره او را استوار کردند و بسمعش رساند صدای والا و به او می‌گویند خوش است بوی «مانا»، آن قدر که بویت خوش است ای «مانا»ی ارزشمند، چقدر خوش است بوی والایت و روشنی که قرار دارد بر تو، این چنین خواند «اپثاهیل»، "شویاهی" را یکی یکی خشم بد را از او برداشت، برمی‌خیزند "شویاهی" با همدیگر تفکّر می‌کنند و جستجو می‌نمایند، می‌لرزند و می‌گویند: چه چیزی دید پدرمان که ما را رها نمی‌کند برای باطل کردن این عالم؟ بسخن درآمد «اپثاهیل اثرا» به «شویاهی» گفت: چه کسی بنا نمود خانه را و آنرا ویران نمود؟ و چه کسی بزرگ نمود فرزندانی و آنها را کشت؟ چه کسی کاشت کاشته‌های نیکی و برخاست آنها را افکند در آب‌های کدر؟ چه کسی بقتل می‌رساند فرزندان ارشد را و ویران می‌کند خانه‌ای را که ساخت؟ این چنین می‌گویند «شویاهی»: می‌گوئیم که خواهد آمد «هیبل زیوا» که آنها را قرار دهد در خانه، آمدنی که آمد «هیبل زیوا» برای «شویاهی» ترس و آزار بوجود آورد، ترس بوجود آورد برای "شویاهی" و آنها را آشفته کرد، افکند برایشان در خانه نزاع، باشکوه است خداوند و پیروز است؛ و پیروز است

شخصی که راه افتاده است به اینجا.

کتاب ۴۹

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎بنام خداوند معظّم، عظیم باد نور والا، من کاشته شده‌ام و می‌آیم به این عالم، پروردگار به من تمایل یافت و مرا کاشت در این عالم و فرمود: برخیز برخیز ای نیک، نزول کن به درون نسل کنونی، برو به برادرانت فرزندان سلام که با آنها عیب بوجود آمد، با آنها بوجود آمد عیب و بوجود آمد با آنها عیب و نقص، عیب و نقص بوجود آمد با آنها و بوجود آمد لرزه در عالم، لرزه در عالم بوجود آمد، به او گفت «مندادهیّی»: ای خدای بزرگ که خودش را برگزیده است به من عطا کن یک چماق درخشش که ویران کنم خانه را و سازنده‌اش را، بیفکنم عیب را، و بالا ببرم او را، با پیروزی به مکان نور، وقتی که اینرا گفت «مندادهیّی» صدایش پائین آمد به همه عالمها، ملائکی که ساختند خانه را گریه می‌کنند و ساکنینی که در آن هستند بلرزه درمی‌آیند، خود را می‌زنند ساکنینش و ناله می‌کنند و گریه می‌نمایند همچون زنان، برمی‌خیزد «روها اد قچّا» می‌رود و می‌آید همچون یک زائو، فرزندان ملاخی می‌زنند با دست و سوگواری می‌کنند بر پدرشان، گریه می‌کنند بر رئیس نسل‌ها که نظیر آنان است می‌گویند فرزندان به شخص بد، به مخرّبی که خداوند را ندید: وای، تو بیمناکی و محزون هستی از او که به اینجا آنها را فرستاد، ما را که ایجاد کرده‌ای چگونه محافظت می‌کنی از مقابلش، آنها گفتند شخص والائی که خداوند او را فرستاد از خشمش، اکنون فنا می‌شود خانه و رها می‌شوند و می‌افتند فرزندانش، تقسیم می‌شود خانه گنج و تو ما را قطع می‌کنی در این عالم، گفت آن بد به فرزندانش، به گنزوراهای خانه باطل: محو شوید و زائل شوید از مقابلم ای مردگانی که خداوند را ندیدید، اگر شیاطین هستید ساکن شوید در ویرانه‌ها، اگر دیوها هستید پنهان شوید و دیده نگردید، اگر فرشتگان اعمال حیرت انگیز هستید سلاح گیرید و به مقابلش خارج شوید، نگذارید شخص والا را که برود به این عالم، گفتند فرزندان به شخص بد، به مخرّبی که خداوند را ندید، تو را که ملبّس کرده‌اند از درخشش شان، بقدرت شخص والا نمی‌توانی برسی، ما که قدرت نداریم را چگونه با او نزاع کنیم، در حالیکه می نشینند و

می‌اندیشند بدها، صدای خورندگان و از بین برندگان درخشش را شنید زد به آسمانشان و شکافت در آن شکافی، شکافی شکافت و گسترد در آسمانشان راهی، ذوب شد مخازن آسمان مثل باران از آسمان افتادند، در آغوش گرفت "روها" فرزندانش را و می‌رود و می‌آید در همه جا، من اینجا شما را پنهان می‌کنم و شما را می‌گریزانم از قاتل‌ها، در زمین، شما را پنهان می‌کنم، البته درخشش «منداده‌یّی» آنجا قرار دارد، آنجا شکافی زد در زمین بدها و هر چه که در آن هست بیرون انداخت، در آغوش می‌گیرد "روها" فرزندانش را و می‌رود و می‌آید در همه جا، فرزندانم اینجا شما را پنهان می‌کنیم و شما را می‌گریزانم از قاتل‌ها، در دریا شما را پنهان می‌کنم، البته نور «منداده‌یّی» آنجا قرار دارد، اکنون شما را می‌کشد «منداده‌یّی» و شما را غرق می‌کند در دریای بزرگ "سوف"، در آغوش می‌گیرد «روها» آنها را و می‌رود و می‌آید در همه جا، فرزندانم اینجا شما را پنهان می‌کنم و شما را می‌گریزانم دور از قاتل‌ها در کوه شما را پنهان می‌کنم، البته قدرت «منداده‌یّی» آنجا قرار دارد، گرفت "روها" فرزندانش را در مخازن آسمان آنها را پنهان کرد، در حالیکه می‌نشینند و می‌اندیشند بدها پرواز کرد شخص والا و رسید، پرواز کرد و رسید شخص والا قاصدی که خداوند او را فرستاد، شکافی ایجاد کرد در زمین بدها و هر چه که در آن بود بیرون انداخت و رها کرد، وارونه گردیدند مخازن آسمان و فرزندان «روها» مانند یک برق و آذرخش افتادند، فرزندان «روها» افتادند مانند یک برق، هلاک شدند در دست قاتلشان، سوگند می‌خورد «روها» و دروغ می‌گوید که نگرفت به عنوان بردگان فرزندانش را، «منداده‌یّی» دانست که سوگند می‌خورد «روها» و دروغ می‌گوید، گفت «منداده‌یّی» به بدها و دروغگویانی که ساکنند در عالم، از کجا به وجود آمده‌اید که ساکن شدید در این عالم، با حاکمیت چه کسی ایجاد شدید که منحرف می‌کنید نسل‌ها و عالمیان را؟ می‌گویند بدها به «منداده‌یّی» به قاصد همه نورها: به حیاتت ای «منداده‌یّی» نمی‌دانیم از کجا هستیم؟ مکانمان مکان تاریکی است که نور در آن نیست، مکانمان مکان تمرّد است که ثبات و آرامش در آن نیست، مکانمان مکان آشوب است که نظم در آن نیست، مکانمان مکان بدها است که خوبان در آن نیستند، گفت «منداده‌یّی» به بدها و دروغگویانی که ساکنند در عالم، ای بدها و دروغگویان همه چیز را رها می‌کنم، پوشش خودم را رها نمی‌کنم، رها نمی‌کنم پوشش خودم را که آنرا آوردند و افکندند میانتان، بدر آوردند و رها کردند پوششان را واژگون شدند و بر صورت‌هایشان افتادند،

شبیه‌اند به خفاش‌هائی که از تاریکی به نور خارج نمی‌شوند، شبیه‌اند به تارک دنیاهایی که مویشان بر زانویشان می‌افتد، مویشان می‌افتد بر زانویشان که از صحرا به شهر صعود نمی‌کنند، شبیه‌اند به زندیق‌های(بی‌دین‌ها) دروغ‌گو بر ستون‌های دروغ می‌نشینند، می‌نشینند بر ستون‌های دروغ و می‌بَرند نطفه شانرا از عالم، شبیه‌اند به روزه دارانی که روزه بر دهان‌هایشان افکنده است، گفت «منداد‌هیّی» به بدها و دروغگویانی که ساکنند در عالم، بروید مانند شوید به پدرتان که کشته شده و در ظلمت افتاده است، کشته شده و افتاده است در ظلمت و می‌آید تاریکی و بزرگ می‌شود بر او، بروید مانند شوید به سرور ظلمت که سلاح مقابل «منداد‌هیّی» بلند کرد، سلاح بلند کرد مقابل «منداد‌هیّی»، بر او غلبه کرد «منداد‌هیّی» و در ظلمت او را انداخت، بروید مانند شوید به رأس دوره که رئیس عصر تکیه نموده است بر او درحالیکه سندان زمین بر پهلویش فشار می‌آورد، بروید مانند شوید به سرور. قدرتمندی که از زمین می‌باشد تا آسمان، گماشته شدند بر او فرزندان سلام، فرشتگانی که رشوه نمی‌گیرند، او را کشتند با شمشیر و آهن بخاطراینکه گمراه کرد همه ستایشگرانش را گمراه کرد و روزه افکند بر دهانشان، روزه بر دهان‌هایشان افکند که برداشته نشود نامش از میانشان، افکند برایشان روزه هفتم ماه همچنان‌که در شروع جنگ‌ها کشته شد، افکند برایشان روزه چهاردهم وقتی که مشورت نمود «منداد‌هیّی» و آمد بر او، افکند برایشان روزه بیست و هشتم وقتی که کشته شد و افتاد پهلوانشان، افکند برایشان روزه سکوت وقتی که روحش از جسم خارج شد، افکند برایشان روزه پانزدهم وقتی که نان رسوائی می‌خورند، «منداد‌هیّی» می‌خواند با بانگ و بسمع می‌رساند با صدای والایش، برخی هستند که شنیدند و ایمان آوردند به گنج (کتاب مقدس) برخاستند و سخن و پایدار ماندند به گنج و به گنج سخن صعود کردند دیدند مکان نور را، بدها که خسته شدند و خود را پوشاندند و خوابیدند، هنوز نشسته‌اند در روزه و نمی‌بینند مکان نور را و روزه گیران زن و مرد به شعله‌های آتش سقوط می‌کنند، و خداوند پیروز است.

کتاب ۵۰

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎بنام خداوند معظّم، عظیم باد نور والا، بانگ خداوند می‌خواند، بانگ پروردگار عظیم، بانگ خداوند می‌خواند: هر کس بخودش مواظبت می‌نماید، خوشا به کسی که خودش را بشناسد و قلبش خواهد شد برایش یک معمار، خوشا به صادقین، که صعود می‌کنند و می‌بینند مکان نور را، وای بر پند دهنده‌ای که پندی بخودش نداد، وای بر هموار کننده راه‌ها که راهی برای خودش هموار نکرده است، راهی هموار نکرده است برای خودش که وقتی که می‌رود در آن لغزش ننماید، وای بر بنّائی که نساخت به جلویش ساختمانی، وای بر تو چشم حسود که سیر نمی‌شود از بدهای این عالم، وای بر شکم بزرگی که هر چه خورد پر نشد، وای بر دو زبانی که می‌دهند دو قضاوت در یک مورد، وای بر یادگیرندگانی که یادشان می‌دهند و یاد نمی‌گیرند، وای بر احمق‌های ساده لوح که در حماقتشان فرو می‌مانند، وای بر حکیمی که یاد نداده است از حکمتش، وای بر حاکمینی که حکومت می‌کنند بر رها شدگان و انجام نمی‌دهند اعمال نیک می‌افتند در آتش شعه‌ور، با دست‌هایشان بهم می‌زنند زغال‌های فروزان را و با لب‌هایشان می‌دمند شعه آتش را، وای بر قلب بدی که بدی در آن حکومت می‌کند، حکومت می‌کند در آن بدی و به انتها می‌رسد در انتهای عالم، در انتهای عالم به انتها می‌رسد و نمی‌بیند مکان نور را، خوشا به کسی که نیکی کند، وای به کسی که بدی کند، وای به کسی که داشت و احسان نکرد از نیکیش و دارائیش، گناهانی برای خودش انجام داد، خوشا به کسی که داشت و احسان کرد از نیکیش و دارائیش، پاداش برای خودش انجام داد و مهیّا کرد، اعمالش بجلویش می‌روند، اعمالش می‌روند جلویش و تکیه گاهی می‌سازند به مقابلش در راهش، دست‌هایتان انجام دهند راستی و قلب‌هایتان بپاخیزند در ایمان، این خواهد بود توشه تان و خواهد بود توشه راهتان، این خواهد بود توشه تان و صعود می‌کنید می‌بینید مکان نور را، خداوند پیروز است؛ و پیروز است "منداده‌یّی" و دوستداران نامش.

کتاب ۵۱

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎بنام خداوند معظّم، عظیم باد نور والا، از مکان نور خارج شدم، از تو ای سکونتگاه روشن، از مکان نور خارج شدم، یک «اثرا» از منزلگه پروردگار مرا همراهی کرد، «اثرائی» که مرا همراهی کرد از منزلگه خداوند بزرگ عصای آب حیات در دستش گرفت، عصا گرفت در دستش که همه‌اش پر از شاخ برگ بود از سرتاسر، برگش را بمن داد، از آن « سیدراها » و دعاها پر شدند، دوباره به من داد از آن قلب دردمندم شفا یافت، شفا یافت قلب دردمندم و آسوده شد "نشمتا"ی بیگانه ام بیگانه از دنیا، بار سوّم به من داد از آن، قرار داد چشمانم را در سرم، چشمانم را در سرم قرار داد که دیدم و شناختم پدرم را، دیدم پدرم را و او را شناختم و از او درخواست کردم سه درخواست، از او درخواست کردم آرامش که تمرّد در آن نیست، از او درخواست کردم قلبی بزرگ که با آن تحمّل شود بزرگ و کوچک را، از او درخواست کردم راه‌های هموار برای صعود کردن و دیدن مکان نور، باشکوه است خداوند و پیروز است؛ و پیروز است شخصی که بسوی اینجا راه افتاده است.

کتاب ۵۲

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎بنام خدای بزرگ، عظّیم باد نور والا، چه کسی خواهد آمد و چه کسی به من خواهد گفت؟ چه کسی مرا یاد می‌دهد و چه کسی مرا آگاه می‌کند؟ و چه کسی خواهد آمد و چه کسی به من خواهد گفت در سرزمین نور چه کسی بود؟ چه کسی بود در سرزمین نور و چه کسی از چه کسی کهن‌تر است؟ و چه کسی پیش از چه کسی بود؟ به خوبی می‌داند خداوند، می‌داند و نیازی ندارد که سؤال کند، به خوبی می‌داند پروردگار که در سرزمین نور خداوند بود، خداوند بود در ارض نور، و از خداوند آب‌ها بوجود آمدند، و از خداوند بوجود آمدند آب‌ها و از آب‌ها درخشش بوجود آمد، و از درخشش بوجود آمد نور، و از نور بوجود آمدند «اثراها» که می‌ایستند و خداوند را ستایش می‌کنند، شخص خوب

در قدرت وافرش، در درخششی که خداوند به او داد سخنرانی می‌کند و یاد می‌دهد کامل‌ها را در افکارش و گفت شخصی که مرا اینجا آورد به من خواهد گفت، چرا مرا آورده است، خانه‌ای که در آن ساکنم به من خواهد گفت چه کسی آنرا ساخته است، «شوآ» که در آن ساکنند به من خواهند گفت که از کجا بوجود آمده‌اند، به تو می‌گویم و شرح می‌دهم هر کس که صادق و مؤمن است در فکرش، تو از اینجا نبودی و ریشه‌ات نبود از عالم، خانه ای که در آن ساکن شدی خداوند این خانه را نساخته است، « شوآ » که در آن ساکنند به سرزمین نور صعود نمی‌کنند، تو سجده کن و ستایش نما مکانی را که از آن آمده‌ای. تمجید کن برگزیده نیکوکار را که بر دهانت سخن راست را قرار داده است، تو مقهور کن و واژگون نما «شوآ» را و سرزنش بیفکن بر عالم‌ها، باشکوه است خداوند و پیروز است؛ و پیروز است شخصی که به اینسو راه افتاده است.

کتاب ۵۳

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

(ص ۴۲۷) ازهار تا ۴۲۹)

◎من نگهبان "تروان" پاکم فرزند « انباط ربّا»، من فرزند« انباط ربّا» هستم که از دو کوه پاک بودم، مرا پوشاندند با پوشش‌های پاک که از سیصد و شصت یردناهای بالائی سرزمین نور ایجاد شده‌ام، دموثایم دموث « یاور زیوا » که برقرار شدم از مکان پنهان، همسری که برایم برقرار کردند از ظلمت نبود، نبود از ظلمت و نبود در آن عیب و نقص، عیب و نقص در آن نبود که از خانه «تنیانا» ایجاد شد، مرا فرا خواندند و استوار نمودند و مجهّز کردند و دستور دادند و یاوران و مساعدینی برایم برقرار کردند، برایم برقرار کردند مساعدینی، "اثرا"هائی که به دانش آگاهند، مرا مسلّط نمودند بر «تروان دکیثا» و بر هر سخن پنهانی که در آن است، به من گفتند و مرا آگاه کردند بر «تروان دکیثا» که از سرزمین «یوشامن» بوده است، مرا آگاه کردند بر سرزمین «آیر» و بر «ملکا آیر» ارزشمند که از آن ایجاد شد، مرا آگاه کردند بر سرزمین «آیر» که پیش از سرزمین «تروان دکیثا» بود، مرا آگاه کردند بر سرزمین «انصاو ربّا» و بر شکوه وقار پاک که ایجاد شد از«یردنا»،و بر «اشخنتا»هائی‌که ساکن شدند در آن و بر اثراهائی‌که می‌نشینند در پوشش درخشان،

مرا آگاه کردند بر رازهای عظیم نور که زیر کرسی مَلِک سرزمین «آیر» قرار دارند، مرا مجهّز کردند با تجهیزی که به من خطا نمی‌کنند متمرّدین، آمدم به عالم که ایجاد کرد «تنیانا» که از آن بوجود آمد عیب و نقص، خواندم صدای خداوند را و کاشتم کاشته پروردگار بزرگ را، کاشته خدای بزرگ را کاشتم و برگزیدم برگزیدگانی، یکی یکی را برگزیدم و برایشان توضیح دادم و آگاه کردم بر خوبی، روشن کردم چشمانشان را به مکانی که بزرگان می‌نشینند، آنها را آگاه کردم با سرودها و سیدراهای پنهان و بر دعا و ستایشی که برایمان آمده اند، آنها را بنا نمودم در بنای خداوند و آنها را پیوند دادم در پیوستگی خداوند، آنها را منوّر کردم با روشنی که وسیع است و حدّی ندارد، آنها را منوّر کردم با روشنی و به آنها نشان دادم «دموثائی» را که از مکان پنهان ایجاد شد، وقتی که آنرا دیدند برگزیدگان قلب دردمندشان قلبشان شفا یافت، خواندم با بانگ و بلند کردم هیولاهای باطل را، خواندم با بانگ و گرفتم دسته ای از سرتاسر، خواندم با بانگی که تکان داد و بلند کرد خفتگان را، که ثبات برقرار گردید، برقرار شدند در خانه و پهلوهایشان را بهم دیگر زدند، پهلوهایشان را زدند بهمدیگر و مسلّح شدند و به پا خاستند در عالم، پهلوهایشان را زدند بهمدیگر و از اعمال «شوآ» انجام ندادند، انجام ندادند از اعمال « شوآ » و «دموثایشان» ساقط نشد، "روها" وقتی که آنها را دید با دستهایش به سرش می‌زند، با دست‌هایش می‌زند به سرش و گیسوها را در سرش می‌کَنَد، "روها" با بدی فرزندان نخست‌زاده‌اش را صدا می‌زند: بیائید بیائید فرزندان نخست زاده‌ام چیزی را که بشما می‌گویم بشنوید، بعضی از شما ببافند دامها و بعضی از شما بیفکنند قیدها، رها خواهیم کرد شهوت و آتش درون این عالم، در آنها انجام می‌دهیم بدی، و شعله آتش و مطرثا عذاب رها می‌کنیم، خواهیم ساخت سلاح و خواهد لغزاند همه عالم را، خواهیم گرفت همه جماعت "نشمتا"ها را و آنرا تقسیم می‌کنیم به سهم سهم، خواهیم خواند ترمیداها را با بانگ و برایشان می‌آوریم از سخنمان، از سخنمان برایشان می‌آوریم و قرار می‌دهیم از اعمالمان بر آنها، و خواهیم افکند شهوت و بندها و زنجیرها در عالم و باز می‌داریم صدای خداوند را و آنرا بالا می‌بریم و محو می‌سازیم از عالم، ریشه کن می‌کنیم نشان خداوند را و تعمیدی را که با آن تعمید شدند در یردنا، برقرار خواهیم کرد تعمید ننگ و رسوائی باطل را، محو خواهیم کرد «پهثا و کشطا و ممبوها» را، و برقرار خواهیم کرد آئین دینی را در عالم، خواهیم گرفت همه تیبل را و آنرا خواهیم افکند در آتش شعله‌ور،

خواهیم لرزانند فرزندان نسل بزرگ خداوند را که برما بزرگ می‌شوند، همه «ناصورائی»هائی که گرفته می‌شوند در دسته خودمان، برای آنها برقرار خواهیم کرد مجموعه خیرات از سرتاسر. آنهائی که ما را سرزنش نمایند برای آنها خواهیم آورد آزار در عالم، در حالیکه می‌ایستند و اندیشه می کنند «شوآ»، «انباط» فرزند «یهانا» از بدنش خارج شد، برگزیده خارج شد از بدنش و بسرعت در «آیر» به راه افتاد، بسرعت به راه افتاد «اثرا» تا اینکه به «مطرثای روها» رسید، «روها» همین که او را دید کرسی بزیرش خم شد، «مطرثا» نشینان همین که او را دیدند شلاق از دستشان افتاد، «مطرثا» نشینان افتاد شلاق از دستشان و از زنگ زنندگان زنگ افتاد، سحرهای روها مقیّد شدند و پراکنده گشتند اعمالش در قسمت‌های مختلف، به سخن درآمد «روها اد قچّا» و به برگزیده نیکوکار گفت: چگونه آمده‌ای از «تیبل» و به کجا می‌باشد رفتنت؟ و چه کسی بود برایت نگهبان و چه کسی ترا خارج کرد از عالم؟ و بر چه کسی اعتماد داری و چه کسی بود برایت یک رها کننده ؟ و در کدام مکان ساکن شدی در خانه و کجا تأسیس شد «اشخنتا»یت در عالم که انجام ندادی از اعمالمان و بزیرمان سقوط نکردی؟ چگونه گریختی و جدا شدی از دام‌هایمان چگونه بیرون جهیدی از فسق و فجورمان؟ چگونه بیرون جهیدی از شهوتمان و حرارتمان؟ چگونه بیرون جهیدی از آتش شعه‌ورمان؟ چه کسی ترا نجات داد و خارج نمود از ظلمتی که ما رها کردیم در عالم؟ چه کسی بود برایت سرور و چه کسی بود برایت خالق؟ کجا است کمک کننده پاکت شخصی که بود برایت پرستار. درحالیکه می‌ایستد و می گوید «روها» بپرواز درآمد و رسید کمک کننده، رسید کمک کننده پاک که فریاد زد با صدایش و بسمع من رساند، فریاد زد و بسمع من رساند با صدایش و آرام نمود قلبم را بر تکیه گاهش، بسخن درآمد و به او گفت «نمروس» مادر عالم، اکنون چه کسی بود برایت خالق و بنور چگونه صعود می کنی؟ به او گفتم من از نور خلق شدم و به عالم‌های نور است رفتنم، بیرون داد صدایش را و فریاد نمود و شلاق از دستش افتاد و می‌گوید، بغیر از تو، «اثرا»، به نور صعود نمی‌کند کسی، کسی به نور صعود نمی‌کند از این عالم، و صعود نمی‌کنند و نمی بینند مکان نور را، صعود نمی‌کنند ناصورائیانی که لباس وارونه و نامناسب می‌پوشند، صعود نمی‌کنند ناصورائیانی که به مال و ثروت شهادت می‌دهند، گواهی می‌دهند به مال و ثروت و نام «یاور» را یاد نمی‌کنند، یاد نمی‌کنند نام «یاور» را و پاداش و خیرات نمی‌دهند، نمی‌دهند پاداش و خیرات و

ضربات دردمندان را شفا نمی‌دهند، شفا نمی‌دهند ضربات آنها، دردمندان را، بلکه برای فسق و زنا و فحشا می‌دهند مالشان را، می‌دهند برای فساد و فحشا و با هفت ضربت زده می‌شوند، زده می‌شوند با هفت ضربت و می‌افتند در مطرثاهای هفت ستاره، همه "نشمتا"ها که بدی می‌کنند مانند تار موی سر لاغر می‌شوند، کسی که کفر نماید بنام خداوند مرگ دوّم خواهد مرد، خواهد مرد یک مرگ دوّم و تیره می‌شود شکلش و روشن نخواهد شد، وقتی‌که این چنین گفت «روها»، درخشش کمک کننده پاک تابید، تابید درخشش کمک‌کننده پاک، «روها» افتاد از کرسیش، از کرسیش افتاد «روها»، و او را انداخت و با گرز درخشش او را زد، او را انداخت، او را زد با گرز درخشش، «روها» را در دامهای خودش انداخت و افکند،«روها» را افکند در دام‌های خودش و گرداند صورتش را بطرف دریای بزرگ "سوف"، به دریا گرداند صورتش را و نداشت سخنی که به او بگوید، مرا گرفت با هفت سخن پنهان و بالا برد و قرار داد مقابل پدرم، مرا تعمید کرد با تعمیدش و با کلامش مرا پابرجا نمود، مرا پابرجا کرد با کلامش و مرا نشان کرد با نشان پاک، مرا پوشاند پوشش درخشش که والا است و حدّی ندارد، نهاد برایم اکلیل پاک که برگهایش منوّرند، مرا مستور نمود با ردائی که از سرزمین «آیر» ایجاد شد، ایجاد شد از سرزمین «آیر» و منوّرتر است از درخشش آفتاب از سرتاسر. مرا ساکن کردند در "اشخنتا"های پنهانشان که تأسیس شدند برای پدرم "یهانا"، وقتی که خارج شد از عالم دیدم «دموثا»ی خدای بزرگ را که والا و درخشان و عظیم است، دیدم نور بزرگ را، دیدم نور ارزشمند را، دیدم «هیبل زیوا» را شخصی که مرا نجات داد از عالم، مرا نجات داد از آنچه که زشت است و مرا نجات داد از "مطراثا"هائی که ساختند «شوّا» در این عالم، به من نشان داد «دموثا»ی خدای بزرگ را و مرا آگاه کرد بر «گفنای والا»، مرا آگاه کرد بر «شار گفنا ربّا» که خداوند در اشخنتای «یور ربّا گنزورا» قرار داد، برایم ایجاد کرد یک دنیای نور و برایم تأسیس کرد "اشخنتا"ئی همچون خودش، و گفت: همه "نشمتا"هائی که از اینجا خارج می‌شوند و با ارزش و شایسته اند برای مکان نور، همه "نشمتا"هائی که خارج می‌شوند در "اشخنتا"ی خودت ساکن می‌شوند و خداوند پیروز است.

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎بنام پروردگار بزرگ، عظیم باد نور والا، «اثرا» از خارج می‌خوانـد و "آدم" مـرد اوّل را آگاه می‌کند، می‌گوید به "آدم": چرت نزن و نه خواب و فراموش نکن آنچه که خدایت بـه تو دستور داد، نباش فرزند خانه و دنیای گناه‌کار در تیبل خوانده نشـو، و دوسـت نداشـته باش اکلیل‌های معطّر را و کیف مکن به زن وسوسه‌گر، و دوست نداشته باش شـهوت را و دوست نداشته باش عطرها را و باطل نکن دعای شبت را، دوست نداشته بـاش سـایه‌هـای فریب آمیز را و نه فاحشه اغوا کننده را، دوست نداشته باش شهوت را و اشباح دروغـین و اوهام را، و ننوش خمر و مستی نکـن و فرامـوش نکـن خـدایت را از فکـرت، بـه ورودت و خروجت ببین مبادا خدایت را فراموش کنی، به رفتنت و آمـدنت ببـین مبـادا خـدایت را فراموش کنی، به نشستنت و بـه برخاسـتنت ببـین مبـادا خـدایت را فرامـوش کنـی، بـه آرامشت و به خوابیدنت ببین مبادا خدایت را فراموش کنی، نگو که فرزنـد نخسـت‌زاده‌ام که هر چه که انجام دهم حماقت ندارم، ای "آدم" نگاه کن بـه دنیـا کـه همـه‌اش چیـزی بی‌ارزش است، چیزی ایست بی‌ارزش که اعتمادی در آن نمی‌توانی داشته باشی، قرار دارد و نشسته است «موزنیا» ترازودار و از هزار تا بر می‌گزیند یکی، برمـی‌گزینـد یکـی از یـک هزار و دو تا برمی‌گزیند از ده هزار، باطل می‌شوند اکلیل‌های معطّر و زیبائی زن مـی‌شـود همچون‌که نبود، باطل می‌شوند عطرها و شهوت شب تمام می‌شود، باطل مـی‌شـوند همـه کارها و به انتها می‌رسند و می‌شوند همچون‌که نبودند، وقتی که این چنین شـنید "آدم" شیون کرد و برخودش گریه نمود، به سخن درآمد و به "اثرا"ی خداوند گفـت: وقتـی کـه می‌دانید که این چنین می‌شود چرا گرفتارم کردید از مکانم و مرا افکندید درون بـدن بـد بو، درون بدن بد بو مرا افکندید و مرا انداختید در آتـش خورنـده، در آتـش خورنـده مـرا انداختید که هر روز بوی بدش بالا می‌رود، به او گفـت: آرام کـن آرام کـن صـدایت را ای "آدم" رأس همه نسل، عالمی که مقّدر است برای شدن نمی‌توانیم آنرا باطل کنیم، دیگـر برخیز سجده کن برای خدای بزرگ و تواضع کن که آفریدگار باشد برایت نجـات دهنـده،

خداوند نجات دهنده درایت باشد و صعود آ... به بینه مکان نور را و خداوند پیروز است.

کتاب ۵۵

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎صدای "مندادهیّی" است که می‌خواند و یاد می‌دهد همه دوستدارانش را، به آنها می‌گوید: ای برگزیدگانم خاضع کنید قلبتان را، و سبک کنید و پاک نمائید و بشوئید و آرام کنید با کشطا و حقیقت فکرتان را، دوست نداشته باشید ثروت را که آنرا دیدند و به آن عشق ورزیدند عالم‌ها، آنرا دیدند عالمیان و به آن عشق ورزیدند و رفتند در گرمای خشک دویدند، ای برگزیدگانم دوست داشته باشید کشطا و خیرات را که در دریا برایتان افکنده شود معبری، در دریا معبری برایتان افکنده شود و هزاران بر ساحلش می‌ایستند، هزاران می‌ایستند بر ساحلش و یکصد می‌شمارد و عبور می‌دهد یکی، یکی را عبور می‌دهد کسی که خاضع کند قلبش را، راستین و مؤمن، وای بر بدها و دروغگویان که فراموش کردند خیرات را و نمی‌دهند، آنرا فراموش کردند و نمی‌دهند خیرات را و بیتوته می‌کنند و آه می‌کشند بر معبر، بیتوته می‌کنند بر معبر و آه می‌کشند و صعود نمی‌کنند بدها به مکان نور، باشکوه است خداوند و پیروز است؛ و پیروز است شخصی که به این سو می‌آید.

کتاب ۵۶

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎از مکان نور خارج گشته‌ام، از تو سکونتگاه درخشان، برای اکتشاف قلب‌ها آمده‌ام، برای اندازه‌گیری و آزمودن همه افکار، برای دیدن اینکه در قلب چه کسی هستم و بر چه کسی قرار دارم بر فکرش، آنکس که به من فکر نماید به او فکر می‌کنم، کسی که یاد کند نامم را یاد می‌کنم نامش را، آنکس که طلب کند دعایم را از تیبل من طلب می‌کنم دعایش را از مکان نور، آنکس که طلب کند دعا و ستایشم را من برایش دعا می‌کنم دعائی وسیع و بزرگ بر او، آمدم و یافتم قلب‌های راستین و مؤمن را، وقتی که من نبودم میانشان نامم

بر دهانشان قرار داشت، آنها را گرفتم و بالا بردم بنزد «اثراهائیکه» «یوخاور» ایجاد کرد، و به آنها گفتم: ای کامل‌ها خوش است بویتان و میانتان درخشش قرار دارد، ستایش باد تـرا ای خدای من که کامل‌ها را محکوم نمی‌کنی؛ و خداوند پیروز است.

کتاب ۵۷

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎از روزی که دوستدار شدم خداوند را، و از روزیکه قلبم کشطا را دوستدار شـد، از روزی که دوستدار شدم پروردگار را اعتمادی به عالم ندارم، بر پدر و بر مـادر اعتمـادی در عـالم ندارم، بر برادران و خواهران اعتمادی در عالم ندارم بر همسـر و بـر فرزنـدان اعتمـادی در عالم نـدارم، بـر شلاق و بـر سلطه و حکومـت اعتمـادی در عـالم نـدارم، بـر قلعـه‌هـا و ساختمان‌ها اعتمادی در عالم ندارم، بر لباس‌های مجلّل و بر پوشش‌های زیبا اعتمـادی در عالم ندارم، بر ساخته شده و انجام شده اعتمادی در عالم ندارم، بر همه عـالم و بـر کارهـا اعتمادی در عالم ندارم بر آن، من برای نشمتایم می‌گردم و جستجو می‌کنم که برای مـن می‌ارزد باندازه نسل‌ها و عالم‌ها، رفتم و نشمتایم را یافتم برای چه می‌خـواهم بـرایم همـه عالم‌ها، من صعود کردم به کوه‌های بلند و نـزول کـردم بـه دره‌هـای ژرف، رفـتم و یـافتم کشطا را، قلبم را، رفتم و او را یافتم درحالیکه ایستاده است در حاشـیه بیرونـی عـالم‌هـا، ایستاده است و سه تیر زهرآلود در دستش گرفته است، تیرهـای زهرآلـود را گـرفتم از او، چشمانم با نور پر شدند، گرفتم دوّم را ، آنرا دریافتم و واضح کـردم بـرای خـودم، گـرفتم سوّم را و صعود کردم و دیدم مکان نور را، ستایش باد مالک نور که بر ما برحمت پر شد و ستایش باد خداوند.

کتاب ۵۸

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎برگزیده از آن سو می‌سراید و فرزندان "آدم" را تعلـیم مـی‌دهـد، تعلـیم مـی‌دهـد بـه فرزندان "آدم"، به این ساده لوح‌هائی که چیزی ندانستند، بـه آنها می‌گوید: ای عـالم‌های

می‌رسید دریای "سوف" را با چه چیزی عبور می‌کنید، وقتی که به کوه ظلمت می‌رسید کوه ظلمت را با چه چیزی عبور می‌کنید، وقتی موقع عزیمتتان و خروج از بدن می‌رسد چه چیزی می‌باشد توشه‌تان و می‌باشد توشه راهتان، به او می‌گویند این طلایمان و این نقره مان می‌باشد توشه راهمان، این مالمان و این ثروتمان می‌باشد رهائی راهمان، این شلاقمان و این حکومتمان می‌باشد برایمان کمک کننده، این ساخته شده و این انجام شده می‌باشد برایمان تکیه‌گاه در راهمان برگزیده از آنسو می‌سراید و فرزندان "آدم" را یاد می‌دهد، یاد می‌دهد به فرزندان "آدم"، به این ساده لوحهائی که ندانستند، به آنها می‌گوید: نه طلایتان و نه نقره‌تان نمی‌باشد برایتان توشه راه، نه مالتان و نه ثروتتان نمی‌باشد برایتان رهائی و نجات، نه شلاقتان و نه حکومتتان نمی‌باشد برایتان کمک کننده، نه ساخته شده و نه انجام شده نمی‌باشد برایتان تکیه گاه، جمع شدند عالمیان و نسل‌ها و به مقابل فرستاده خداوند می‌روند و به او می‌گویند: به حیاتت ای فرستاده خداوند: برایمان آشکار کن بر رازهای راه، به آنها می‌گوید: دستهایتان باید خیرات بدهند و قلبتان برخیزد در ایمان و « کشطا » و خم شوید و ستایش کنید مالک نور را که بر شما با رحمت پر شود، آن خواهد بود توشه‌تان و خواهد بود توشه راهتان و ستایش باد خداوند.

کتاب ۵۹

بشمیهون اد هیّی ربّی

نام خداوند بزرگ

ⓞبه درب منزلگه خداوند سجده نمود « اثرا » و نشست و سرود و گفت: وقتی که بزرگ یاد دهندگان بودم، سازمان دهنده بودم برای نویسندگان، وقتی که بزرگ حکما بودم چه کسی مرا فریفت و نادان شدم؟ چه کسی مرا فریفت و شدم نادان و افکندم در جسم "نشمتا" را؟ و گفت : چه وقت کامل خواهد شد پیمانه و شمارش عالم و آسوده و فراخ خواهد شد برای آنهائی که در مضیقه‌اند؟ فراخ خواهد شد برای آزادگانی که از قبل داشتند و اکنون ندارند، فراخ خواهد شد برای فرزندان آزاده‌ای که عذاب در دنیا "تحمّل" می‌کنند، عذاب تحمّل می‌کنند در « تیبل » و از دست «شوا» نجات می‌یابند، فراخ

خواهد شد برای کسانی که در مضیقه اند، بخاطر اینکه عالم آنها را فریب داد و آنها را فریب داد الوهیتّی که در آن است، ستایش باد ترا ای خدای من که کامل‌ها را محکوم نمی‌کنید.

کتاب ۶۰

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎این چه کسی است؟ فرزند کیست که اینچنین زیبا است نوعش؟ اینچنین نوعش زیبا است و مواظبت می‌کند بخودش در عالم؟ می‌گویند بر او بدها که بگذارید حرص و شهوت رها کنیم بر او، رها کنیم بر او شهوت و حرص او را بازداریم بهم‌راهمان در عالم، منحرف می‌شود و نگران خواهد شد قلبش، و فراموش خواهد کرد آنچه را خدایش به او دستور داد، فراموش خواهد کرد آرامش را و تمرّد قرار خواهد گرفت بر او، فراموش خواهد کرد راه آرام را و خواهد آمد با گناهکاران بدنبالمان، من با قدرت خدایم بپامی‌خیزم، و با ستایش شخص خالقم گرفتم و نگران نشد قلبم، و فراموش نکردم آنچه را که خدایم به من دستور داد، فراموش نکردم آرامش را و تمرّد قرار نگرفت بر من، فراموش نکردم سرودها و سیدراها را و نخواندم آواز باطل، و فراموش نکردم راه‌های آرام را و نرفتم با گناهکاران بدنبالشان، با این وصف سخن راندم و سرنگون کردم بدهای این عالم را، و به آنها گفتم نمی‌دانید ای بدها که من بریده نمی‌شوم در عالم، سجده کردم و ستایش نمودم خدایم را که او خواهد بود برایم کمک کننده و ستایش باد خداوند.

کتاب ۶۱

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎«کشطا » به تو شهادت می‌دهم همچون شخص که طالب ادراک است، به تو می‌نگرند چشمانم ای برگزیده خداوند که راه افتاد به اینجا، ها، بگو به قلبم که آرام شود و بگو به باطنم که شفا یابد، بگو به افکارم که محکم باقی بمانند در جایشان، بگو به کسی که پل می‌زند نهرها را که بسازد برایم بر نهرها پلی، بگو به نگهبان دریاها که حفظ نماید در

دریا معبری، بگو به آنکه هموار می‌کند کوه‌ها را که هموار نماید برایم در کوه‌ها راهی، بگو به آنکه ترسیم می‌کند پیکرها و تصاویر را که سرکوب کند بر سرت شهوت را، بگو به معمار بدن‌ها که با عجله بنایت را بساز، با عجله بساز بنایت را که زود از آن خارج شوی، عالم باطل خواهد شد و اعمالش رها می‌شوند، فنا می‌شود طلای دوست داشتنی و نقره خواسته خواهد شد و یافت نخواهد گشت، نابینا می‌شوند قلب‌های شادی و می‌رود آوازشان باطل می‌گردد، پادشاه رها می‌کند تاجش را و فرزندان اشراف زادگان در اسارت می‌روند، کامل‌ها صعود می‌کنند به نور و بدها اینجا برگردانده می‌شوند، و خداوند پیروز است.

کتاب ۶۲

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎از همه صداهائی که شنیدم، به من جواب داد صدای کاشته خدای عظیم، خوش است صدای آرامش و شیرین است صدای سخنش، والا است مکانی که در آن نشسته است، و نیست حدّی برای ستایشش، منوّر و بزرگ هستند در نظمش، هر چه که اراده کند انجام می‌دهد، من بر جایم وقتی که ایستاده‌ام سؤال می‌کنم سؤالی بزرگ، می‌گفتم: چه کسی به من اعطا می‌کند از قدرت عالیش که باشد برایم در اعصار تکیه گاه؟ چه کسی به من اعطا می‌کند از حکومت آرامش و به من خدمت می‌کند در همه اعصار به شیوه‌ای والا؟ چه کسی می‌گشاید دهانم را همچون دهانه « فراش زیوا » و لبهایم همچون دو ساحلش می‌سازد همچون آبی که در آن جریان دارد؟ با دعاها و سرودها و "سیدرا"ها مرا پر می‌نمایند، چه کسی مرا بالا می‌برد به مکانی که خداوند در آن نشسته است؟ که والا و روشن و منوّر و درخشان است از سرتاسر، چه کسی مرا ملبّس می‌کند از درخشش و نورش چه کسی مرا می‌پوشاند؟ چه کسی مرا بالا می‌برد به نزدش و چه کسی ساکن می‌کند "نشمتا"یم را در "اشخنتا"یش؟ من در جایم در حالیکه می‌ایستم در خواستی که کرده بودم به من عطا کرد، به من عطا کرد از قدرت عالیش که باشد برایم در اعصار تکیه گاه، بمن عطا کرد از سلطه‌اش که برایم بود در همه اعصار بشیوه‌ای والا، گشود دهانم را همچون دهانه «فراش زیوا» و لب‌هایم را همچون دو ساحلش ساخت همچون

آبی که در آن جریان دارد. با سرودها و سیدراها مرا مملو کرد، مرا بالا برد. بنزدش و ساکن نمود نشمتایم را در « اشختنای » خداوند. به او نشان داد مکانی را که در آن نشسته است که والا و روشن و منوّر است از سرتاسر، مرا ملبّس کرد از درخشش و از نورش مرا پوشاند. مکانی که می‌نشیند خدای بزرگ مکانی است که خوبان در آنجا قرار دارند، مکانی که در آن نشسته است خدای بزرگ، نیست در آن عیب و نقص، مکانی است که غروب نمی‌کند آفتابش و چراغهای نورش تیره نمی‌شوند و خداوند پیروزند.

کتاب ۶۳

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎ بنام خداوند معظّم، از آن سو، آنطرف می‌ایستم با سخنان «مانا ربا کبیرا»، که از او هفت پرتوهای نور بوجود آمدند، در آن سو، آنطرف می‌ایستم من و کمک کنندگانی که با من بوجود آمدند. می‌درخشم در پوشش خدای بزرگ و منوّرم در قدرت خدای عظیم. در آنسو، آنطرف می‌ایستم من و زوجه‌ای که با من بوجود آمد. در آن سو، آنطرف می‌ایستم در ستون پنهانی که در «آیر» آماده قرار گرفته است، می‌درخشم در سخنان پنهان و صحبت می‌کنم در سیدراهای عالی، می‌درخشم در سخن پنهانی که آورده‌ام با خودم از مکان نور، ایجاد کردم درخشش بزرگ را و امتداد دادم هفت یردنا، و "اشختنا"هائی در آنها را برقرار کردم، آنها را آگاه کردم بر پیوستگی و بر "کشطا"ئی که از ازل بود. آنها را آگاه کردم بر راهی که « مانا ربّا کبیرا » در آن صعود کرده است، با روشنی و ستایشم «اثراها» سجده می‌کنند و ستایش می‌نمایند از سرتاسر. آنها را آگاه کردم در "اشختنا"هایشان و برپا کردم جلویشان پرتوهای نور والا را. وقتی که خلق شد "آدم" رأس عصر همه نسلش، وقتی که خلق شد "آدم" رأس عصر ساخته شد برایش مصاحبی، تکثیر یافت از او نسلش و پیوستگی خداوند بزرگ شد، بزرگ شد پیوستگی خداوند که والا و درخشان و منوّر است در هر مکانی، خلق شدند برگزیدگان نیکوکار که اختلاط و دروغ در آنان نیست، در آنان نبود اختلاط و دروغ و در آنان نبود فراورده ظلمت، و در آنها نبود نفرت و حسد و نفاق، خوانده شدند کامل‌های آرام که از آرامها ایجاد شدند. آنها بزرگ و قدرتمند شدند با سخنان پنهانشان و ایجاد شدند جلویشان نگهبانانی. آنها ساکن

شدند و شکوفه کردند و بزرگ شدند، و موهای پیشانیشان بر سرهایشان بافته شد، آنها آگاه شدند بر درخشش بزرگ و بر نوری که زبانه می‌کشد و می‌درخشد در مکان پنهان، آنها آگاه شدند برقدرت و استحکام و بر روشنی «یاور منداده‌یّی» که راه افتاده است به اینجا، ها، خوشحال شدند «اثراها» با سخنانشان، کامل‌ها با گنج درخشانشان در کنار درب منزلگه خداوند کرسی برای بزرگِ موجودات درخشش قرار داده شد، مقابل درخشش آرام امتداد داده شد «یردنائی» از سرتاسر، تأسیس شدند سه "اشخنتا" و هفت «گفنا» ایجاد شدند، ایجاد شدند هفت «گفنا» که از «یوخاور زیوا» بوجود آمدند، آنها می‌درخشند در لباس‌هایشان و منوّرند در درخششی که از آنسو آمد. درخشش و نور و روشنائی‌ها بوجود آمدند از "مانا"ی بزرگ اوّل، و او داد قدرت به همه عالم‌ها. برگزیدگانی که خارج گشته از همه «گفنا»های خوشبو، جدا شدند از مقابلشان، آنها مقابل خدای عظیم بالا رفتند، و خداوند آنها را ساکن نمود در "اشخنتا"هایش در حالیکه می‌نشینند در "اشخنتا"هایشان و بر سرزمین نور آگاه شدند، آگاه شدند بر قدرت و استحکام و بر روشنی «یاور منداده‌یّی» که راه افتاده است به اینجا. به سخن درآمد «هیّی ربّی» و به «هیبل زیوا» فرمود: به او گفت برو آگاه کن برگزیدگانی را که هستند در بیابان خشک. آنها را آگاه کن بر ابرهای پنهان و بر درخششی که امتداد داده شد در همه جا، آنها را آگاه کن بر خیمه‌ها و بر "اشخنتا"ها و بر یردناها که ایجاد شدند در همه جا. آنها را آگاه کن بر بذرها و سکونتگاه‌های بزرگ درونی پنهان که از محضر « مارا اد ربوثا » بوجود آمدند، بوجود آمدند از محضر « مارا اد ربوثا » و بعنوان «اترا»ها راهی شدند به اینجا، آنها را آگاه کن بر «انهور هیّی انانا» که «مارا اد ربوثا» در آن مستور است، آنها را آگاه کن بر « کیمصات انانا » که « پیرون زوطا » در آن مستور است. آنها را آگاه کن بر «انانای» باکره که «هیبل زیوا» در آن ساکن است، آنها باید آگاه شوند بر «شهرات» «اودت و خشرت» «انانا» که «مانا ربّا کبیرا»و «نیطفتا»یش در آن می‌نشینند. آنها باید آگاه شوند بر « یاسموس انانا » که «شارت گفنا ربّای» مستور اوّل در آن پنهان است، آنها باید آگاه شوند بر « سیدرا کسیا انانا » که «یورا ربّا گنزورا» در آن مستور است، آنها باید آگاه شوند بر «تاتگمور انانا» که به فرزند نخست زاده «یوشامن» داده شد، آنها باید آگاه شوند بر «پهثت و نهرت و نفقت» از درون آب دو ابری که به « انصاو و انن انصاو » دادند، آنها باید آگاه شوند بر «بارَت و اِتروربَت» دو ابری که « سار و سروان » در آنها ساکنند. آنها باید

آگاه شوند بر «انهر و کبر» دو ابری که « شلمی و ندوی » در آنها ساکنند، آنها باید آگاه شوند بر «اکبر انانا» که به سمت راست پاکش داده شد، آنها باید آگاه شوند بر «انانا» نوجوان «طلیا زوطا» که نامش « ششخییل انانا » است، آنها باید آگاه شوند بر « مشقلییل انانا» که ایجاد شد و به « اپثاهیل » داده شد، آنها باید آگاه شوند بر کمیت‌های دعاهائی که در افکار برگزیدگان نیکوکار جای دارد، از این عالم قدرت و استحکام و سخن به مکانش بالا می‌رود و باقی می‌ماند در تیبل دُردها. از دعاهای خانه « رام زیوا » یازده تا از آنها را رها کرده‌اند. از دعاهای « انان »، « انان گورا » بیست و چهار تا از آنها را رها کردند، از دعاهای خانه «یاور زیوا» چهل و چهار تا از آنها را رها کردند، از دعاهای « یاور زیوا » سی و شش تا از آنها را رها کرده‌اند، از دعاهای رأس قدرت و دانش. آنها بالا بردند رازشان را، و قدرت همه زمین را و هر نجوائی را که نجوا کردند اثراها در این عالم، از دعاهائی که وقتی می‌نشینند خدای عظیم ازلی در «اشخنتاهایش» سی تا از آنها را رها کردند، از دعاهای « راز بزرگ و سخنی که در بر چشمه‌های آب قرار دارند، آنها را بعضی مخفی نمودند، از دعاهای وقتی که خواست «هیبل زیوا»، وقتی که براه افتاد و آمد به خانه «واثر» بالا بردند از عالم بعضی از آنها را، از دعاهای « بر رأس آیر » دو تا از آنها را رها کردند، از دعاهای خانه « بهرم » بعضی از آنها را قطع کردند و رها نمودند برای کمک کنندگان. از دعاهای «برتناها» هفت تا از آنها را رها کردند، بخاطراینکه آنها دانستند میان برگزیدگان نیکوکار بوجود می‌آید دروغ در عالم، این جوانه‌های کدر ظلمت، شکلشان کور است و منوّر نیست. این ناصورائیان که حکمت دروغ از افکارشان خارج می‌نمایند و سخنان کدر به عالم می‌فرستند، آن ناصورائیان دروغ به انتها می‌رسند در روز بزرگ انتهـا نامشان ریشه کن می‌شود از "بیت هیّی"، و چشمانشان نور را نخواهند دید، معبود است خداوند و پیروز است و پیروز است شخصی که به این سو راه افتاده است. بزرگ انتهـا، نامشان ریشه کن می‌شود از خانه خداوند و چشمانشان نور را نمی‌بینند، با شکوه است خداوند و پیروز است؛ و پیروز است شخصی که راه افتاده است به اینجا.

کتاب ۶۴

بشمیهون اد هیّی ربّی

بنام خداوند بزرگ

◎بنام خدای بزرگ، آمده است قاصد خداوند و برافراشت برایمان نور خدا را. آمد با درخشش بسیار که والا و بی حد است، او برایمان آورد سخنان پنهان که آگاه شویم با آنها در این عالم، در این عالم با آنها آگاه شویم و ستایش کنیم شخصیت خالقمان را، ستایش کنیم خداوند بزرگ را، بخاطر اینکه خداوند کاشت برایمان کاشته‌ای، کاشته‌ائی خداوند برایمان کاشت و به ما عطا کرد کمک کنندگانی، بما عطا کرد کامل‌های مستور که ما را نجات می‌دهند از هر زشتی. او ما را آگاه کرد بر دعاهائی که دعا نمود "آدم" در این عالم. او ما را آگاه کرد بر « آیر گفنا »، و بر سخن نورانی که از آن آگاهی یافت، و بر نیکی که آورد «هیبل زیوا» برای "آدم" در این عالم. گفت "آدم" رأس همه نسل، من "آدم" هستم که «هیبل زیوا» برایم یک کمک کننده بود، «هیبل» یک کمک کننده بود برایم و مرا نجات داد از عالم، از ترسی که هفت ستاره بر « نشماثا » رها می‌کنند، از آزار دوازده ستاره که هر شکل زشتی از آنها به وجود آمده است، از خشم و بر افروختگی که بر بدن‌هایشان رها کردند، آنها آزار می‌دهند « نشماهائی » را که شایسته و سزاوارند برای مکان نور. آنها می‌دهند غصه و اندوه به اشخاص راستین و مؤمن. آنها می‌دهند آزار و افسوس به « نشمتاهائی » که به خداوند شهادت می‌دهند، آنها می‌لغزانند ناصورائیان را، بطوریکه برای مکان نور نالایق می‌شوند، بزرگ می‌شود بر آنها ظلمت، و از نور دور می‌شوند و می لغزند، دور می‌شوند و می‌لغزند از نور، و بر آنها « روها » قرار می‌گیرد، بر آنها قرار می‌گیرد «روها» و آنها را اسیر می‌کند در سکونت‌گاه‌های بزرگ آواز، آنهائی که می‌نوشند و می‌گساری می‌کنند نوشیدن جشن‌ها را و آواز می‌خوانند کیفر بزرگی خواهد بود بر آنها، می‌میرند یک مرگ دوّم و چشمانشان نور را نمی‌بینند، چشمانشان نمی‌بینند نور را و پاهایشان استحکام نمی‌یابند، صدایی برای "نوح" "کویلا"، و به او گفت بساز«کویلا» یک کشتی سپس برطبق دستور "نوح" آورد نجارانی و قطع نمود سروها از حران و سروهای ماده از لبنان، و ساخت به مدت سیصد سال بهم متصل نمود کشتی را در اندازه طول سیصد«امیا» و پهنای پنجاه « امیا » و بلندی سی « امیا ». سپس گرفت "نوح" از هر نوع دوتا دوتا نر و ماده، و بالا برد به کویلا. و سپس چهل و دو روز و چهل و دو شب آمد چشمه‌های آب بالائی از آسمان و چشمه‌های آب زیرین از زمین آمدند، و غرق شدند کوه‌ها و غرق شدند بلندی‌ها، و سپس همه عالم با آب ربوده شد، و "کویلا" شناور بود و می‌رفت بر روی آب یازده ماه، و بعد از یازده ماه آرامش شد و کویلا (کشتی)

بر کوه "قاردون" نشست. "نوح" خودش دانست که در عالم آرامش شد. کلاغ را خارج کرد و به او گفت: برو ببین در عالم آرامش شد؟ کلاغ رفت و جسدی را دید و شروع به خوردن کرد و آنچه را که "نوح" به او دستور داده بود فراموش کرد. بعد "نوح" کبوتر را پشت سرش فرستاد و به او گفت: برو ببین آیا آرامش شد در عالم ؟ و کلاغ را که قبل از تو فرستادم کجا است؟ سپس کبوتر رفت و کلاغ را دید که بر جسدی نشسته و از او می‌خورد. درخت زیتون را که بر کوه "قاردون" قائم است دید که برگ‌هایش از آب بیرون آمده بودند. کبوتر از آنها چید و برای "نوح" آورد تا خودش بداند که آرامش شد و گفت که کلاغ را دید که از جسدی می‌خورد. سپس "نوح" کلاغ را نفرین کرد و کبوتر را تبرّک نمود. پس از آن دوره برای "شوم" فرزند "نوح" و "نوریثا" همسرش نگاه داشته شد که از آنها عالم بیدار ماند.